

سليم اللهو
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

دفاع از
مذهب
اصل بیست و نهم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دفاع از مذهب اهل بیت (ع)

نویسنده:

سید محسن حجت

ناشر چاپی:

مرکز تعلیمات اسلامی واشنگتن

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	دفاع از مذهب اهل بیت (ع)
۹	مشخصات کتاب
۹	پیشگفتار
۱۰	مترجم چه میگوید؟
۱۰	قسمت اول
۱۳	قسمت دوم
۱۶	نقد مقدمه دکتر
۱۹	تحقیق از کجا و چگونه؟
۲۲	مراجع تقلید، زاهدان نمونه
۲۳	عبد الله ابن سبأ افسانه یا حقیقت؟
۲۳	اشاره
۲۴	ابن سبأ در روایات
۲۶	نتیجه میگیریم
۲۷	علی اولین خلیفه پیامبر (ص)
۲۸	علی (ع) وصی پیامبر (ص)
۲۹	شیعیان تنها پیروان اهل بیت (ع)
۲۹	اشاره
۲۹	صحابه از نظر شیعیان
۳۰	آیا اجتهاد مخصوص صحابه است
۳۱	ظلم بعضی از صحابه به اهل بیت (ع)
۳۲	ناصری کیست؟
۳۲	آیا اهل بیت (ع) از شیعیان خود رنج برده و اذیت شده اند؟

۳۲	قسمت اول
۳۵	قسمت دوم
۳۷	افتخار کنیم که رافضی هستیم
۳۸	کی به پیامبر و ائمه (ع) توهین کرده است؟
۳۸	قسمت اول
۴۱	قسمت دوم
۴۳	قسمت سوم
۴۶	رضایت از ازدواج
۴۷	کجای این روایت توهین است
۴۷	ازدواج عمر با ام کلثوم
۵۰	دروغی دیگر
۵۰	قسمت اول
۵۳	قسمت دوم
۵۵	داستان نه واقعیت
۵۷	اینهم تدلیسی دیگر
۵۹	متعّه یا عقد موقت
۵۹	توضیح
۶۲	سن ازدواج
۶۴	صیغه هرگز حرام نشده است
۶۴	قسمت اول
۶۸	قسمت دوم
۷۱	قسمت سوم
۷۳	آیا در قرآن صیغه حرام شده است
۷۶	اشکال چیست؟

۷۷	جماع نه لواط
۸۰	آیا خمس مباح شده است؟
۸۰	اشاره
۸۱	ائمه(ع) خمس را مباح نکرده اند
۸۳	وجوب خمس در قرآن و سنت
۸۵	علما و وجوب خمس
۸۵	قسمت اول
۸۸	قسمت دوم
۹۱	قسمت سوم
۹۴	قسمت چهارم
۹۷	قرآن تنها کتاب آسمانی مسلمانان
۹۷	قرآن تنها کتاب آسمانی مسلمانان ۱
۱۰۰	قرآن تنها کتاب آسمانی مسلمانان ۲
۱۰۲	قرآن هرگز تحریف نشده است
۱۰۴	اقوال علما و اساطین مذهب تشیع در نفی تحریف قرآن
۱۰۴	قسمت اول
۱۰۶	قسمت دوم
۱۰۸	اهل سنت از دیدگاه شیعیان
۱۰۸	اهل سنت از دیدگاه شیعیان ۱
۱۱۱	اهل سنت از دیدگاه شیعیان ۲
۱۱۳	منزلت صحابه از دیدگاه شیعه
۱۱۳	قسمت اول
۱۱۶	قسمت دوم
۱۱۹	تشیع مولود طبیعی اسلام

۱۱۹	تشیع مولود طبیعی اسلام ۱
۱۲۱	تشیع مولود طبیعی اسلام ۲
۱۲۴	کتب روایی شیعه هرگز دست نخورده است
۱۲۴	قسمت اول
۱۲۷	قسمت دوم
۱۳۱	حضرت مهدی (عج)
۱۳۲	امام زمان قاتل نیست
۱۳۴	استنباط جاهلان
۱۳۵	قضاوت مطابق واقع
۱۳۶	قبله هرگز تغییر نخواهد کرد
۱۳۸	نماز جمعه در فقه امامیه
۱۳۹	روی دروغگو سیاه باد
۱۴۲	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

دفاع از مذهب اهل بیت (ع)

مشخصات کتاب

نویسنده: سید محسن حجت ناشر: مرکز تعلیمات اسلامی واشنگتن

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم حدود سه چهار سال پیش از این در بعضی از سایتهای اینترنتی عربی به کتابی با نام (لله ثم للتاریخ: کشف الاسرار و تبرئة الأئمة الأطهار) برخوردم، نام کتاب تقریباً جالب بود، چند صفحه از آنرا مطالعه نمودم اما با کمال تعجب متوجه شدم که کتاب نه تنها برای دفاع از ائمه علیهم السلام نوشته - نشده است بلکه درست در نقطه مقابل مذهب اهل بیت - علیهم السلام و برای خدشه وارد نمودن به این مذهب برشته تحریر در آمده است. از همان اول متوجه شدم که مؤلف کتاب یک وهابیت که حتی از حقیقت مذهب خودش هم خبر ندارد، تا چه رسد به مذهب تشیع. اما برای عوام فریبی خود را از علماء و مجتهدان شیعه معرفی میکند که از نظر علم و فقاہت همطراز علمای بزرگ بوده و در نجف اشرف سکونت دارد. منتهی از افشای نام خود خجالت کشیده و زیر پوشش نام مستعار «سید حسین موسوی» به میدان آمده و ندای هل من مبارز سر داده است. او در کتاب خودش به عنوان یک عالم شیعه می گوشت خرافاتی را که در مذهب تشیع وجود دارد، مورد نقد و بررسی قرار بدهد و خلاصه که در صدد اصلاح مذهب و پاک کردن آن از خرافات است. آنهم عالمی که سالیان متمادی در حوزه علمیه نجف اشرف تحصیل و تحقیق نموده و با بزرگان و اکابر حوزه نشست و برخاست داشته است. اما با مطالعه اولین سطور از مقدمه کتاب، روشن شد که شخص مذکور، از علماء و مجتهدان شیعه که نیست حتی از غیر علماء و عوام شیعه هم نمیتواند باشد. زیرا او حتی با ابجديات حوزه علمیه هم آشنائی ندارد. نه روش تحصیل را میداند، نه کتب درسی را میشناسد و نه فرق بین سید و شیخ را میفهمد!!!!. بلکه حتی بعضی از اصطلاحات بسیار ساده و پیش پا افتاده حوزوی را بلد نیست، اما برای اینکه بتواند اهل سنت و مخصوصاً وهابیت را به قوت مذهبشان و ضعف مذهب تشیع قناعت دهد و نیز تهمت ها و دروغ های شاخداری را که در کتابش به مذهب تشیع و بزرگان آن نسبت داده است، صحیح و موجه جلوه دهد، خودش از علماء بلکه از مجتهدان شیعه معرفی میکند. روشن است که اگر یک عالم سنی مذهب تشیع را به باد انتقاد بگیرد یا برعکس یک عالم شیعه به مذهب و طریقه اهل تسنن اشکال کند، خیلی تأثیر نخواهد کرد اما اگر به عنوان یک فرد شیعی آنهم نه یک فرد عادی بلکه مجتهدی که عمرش را در حوزه علمیه نجف اشرف سپری نموده است، وارد میدان شود، گفتار و انتقادش بیشتر قابل قبول خواهد بود. ما ان شاءالله ضمن بررسی مقدمه و دیگر مطالب کتاب دروغها و تدلیس ها و تهمت های او را برای عموم برملا خواهیم کرد، و خوانندگان عزیز متوجه خواهند شد که چگونه بینی این فرد متقلب و خائن به خاک مالیده شده و روی همدستانش سیاه میشود. البته این کتاب در همان اوایل چاپ و نشر، چون به زبان عربی بود و در کشور کویت هم منتشر شده بود، از سوی فضلالی عرب زبان جواب های مفصل داده شد. و پس از آن دولت کویت امر به جمع آوری کتاب مذکور و ضبط آن نمود، اما وهابیها که فکر میکردند با این نقشه و دسیسه میتوانند، مذهب اهل بیت را زیر سؤال ببرند از هر طریق ممکن اقدام به پخش کتاب و ترجمه آن به دیگر زبانها مخصوصاً زبان فارسی نمودند و دو سال پیش از این در عربستان سعودی در موسم حج و بین حجاج فارسی زبان به طور گسترده پخش نمودند. جالب اینجاست که مترجم نیز با نام مستعار «جواد منتظری» اقدام به ترجمه کتاب نموده است، تا این چنین وانمود کند که او نیز از شیعیانی هست که تازه بیدار شده و در فکر اصلاح است.!! مترجم پس از ترجمه نام کتاب را (اهلیت از خود دفاع میکنند) گذاشته و مؤلف کتاب را آیت الله العظمی دکتر سید حسین موسوی معرفی میکند. ما وقتی ترجمه فارسی

کتاب را دیدیم، بر آن شدیم تا به حول قوه خداوند متعال جوابی به اندازه توان خودمان بر کتاب مذکور نوشته و در دسترس خواهران و برادران ایمانی قرار دهیم، تا هم دین خود را به اهلیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ادا نموده باشیم و هم باطل بودن مطالب کتاب مذکور را ثابت نماییم، تا هیچ شبهه در ذهن هیچ فردی باقی نماند. لازم به ذکر است که قصد ما از نوشتن این کتاب فقط دفاع از مذهب اهل بیت علیهم السلام است و بس، و به هیچ عنوان در صدد انتقاص از مذاهب برادران سنی مذهب خود نیستیم، و اگر در مواردی از این کتاب انظار و فتاوی علمای مذاهب اربعه را نقل میکنیم یا روایاتی را از کتب معتبره اهل سنت می آوریم، به جهت دفع شبهه مؤلف کتاب مورد نقد است و نه غیر آن. ما با نام مستعار هم به میدان نیامده ایم تا اگر کسی سؤالی برایش پیش آمد یا توضیحی میخواست، بتواند راحت و آسان تماس برقرار کند. امید داریم که این عمل ناچیز مورد قبول و رضای خداوند متعال و خشنودی حضرت ولی عصر علیه السلام قرار بگیرد. ما در این کتاب از مؤلف کتاب مذکور به دکتر و از مترجم به مترجم و از خود به نویسنده تعبیر میکنیم. سیدنی - استرالیا مسجد و مرکز اسلامی المهدی بهار ۱۳۸۳ شمسی
اپریل ۲۰۰۴ میلادی سید محسن حجت

مترجم چه میگوید؟

قسمت اول

قبل از آنکه به نقد و بررسی خود کتاب پردازیم لازم است نظری کوتاه به مقدمه مترجم داشته باشیم. تا با نظرات ایشان هم آشنا شویم. مترجم خود را طرفدار وحدت مسلمین معرفی نموده و از ایجاد تفرقه بشدت بیزار است. !!! نویسنده: بهمین جهت است که مترجم کتاب (لله ثم للتاریخ) را ترجمه نموده است، تا با متهم کردن یکی از بزرگترین مذاهب اسلامی به خرافات، بین مسلمانان وحدت و همدلی ایجاد کند!! مترجم: «این اثر ناچیز را به تمام حق جویان تقدیم میدارم، آنانیکه همواره حق را بر باطل، تحقیق را بر تقلید، وحدت را بر تفرقه، حق طلبی را بر ننگ و عار ترجیح میدهند. کسانی که به تعبیر قرآن تمام سخنان را می شنوند و آنگاه بهترین آنرا پیروی میکنند.» نویسنده: اما در اینکه اثر ناچیز بلکه بی چیز است! شکی وجود ندارد، ولی آیا مترجم حق جوی ما خودش تقلید را کنار گذاشته و تحقیق را مقدم نموده است؟. آیا قبول کردن صد در صد مطالب کتابی که توسط دکتر مجهول الحال و مجهول الاسم نوشته شده، تقلید کور کورانه نیست؟. آیا بدنام کردن و متهم نمودن مذهبی که نزدیک به ۲۰۰ میلیون مسلمان از آن پیروی میکنند، ترجیح وحدت بر تفرقه و حق طلبی بر ننگ و عار است؟! آیا واقعا مترجم دنبال پیروی از سخنان خوب است؟. مترجم، پس از آنکه از گرفتاریهای اسلام و مسلمین و دشمنیهای یهود و نصاری و مشرکین در صدر اسلام سخن میگوید و جنگها و شورشهای در زمان خلفا را به عنوان قیامهای بر اندازی حکومت معرفی میکند، و اینکه دشمنان شکست خورده اسلام در صدد بودند از هر راه ممکن به اسلام و مسلمین ضربه وارد کنند، مینویسد: «از آن جائیکه همه امت اسلامی هم چنانکه با خود رسول گرامی صلی الله علیه وآله وسلم محبت دارند، طبعاً با خانواده و بلکه تک تک افراد خانواده و آل بیت ایشان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین محبت دارند آنها (دشمنان اسلام) سعی کردند از همینجا آغاز کنند و به بهانه حب اهل بیت علیهم السلام در میان امت تخم تفرقه بپاشند، تأکید میکنم که محبت آل بیت علیهم السلام جزو ایمان هر مسلمان است، اما آنان گویا چنین وانمود کردند که عده مخصوصی اهل بیت را دوست دارند و بقیه با آنان دشمن هستند، متأسفانه این دسیسه آنان تا حدی در میان بعضی از مسلمانان ساده آنزمان کارگر افتاد و امت متحد و یکپارچه اسلامی زخم بزرگی برداشت.» نویسنده: کاش آقای مترجم یک سند تاریخی درست ارائه میکرد که اولین کسانی که قدم در راه ایجاد تفرقه برداشتند چه کسانی بودند؟. اگر از سقیفه بنی ساعده بگذریم حتما مراد ایشان قیام و خروج ام المؤمنین عائشه، طلحه و زبیر از

یکطرف و معاویه از طرف دیگر درمقابل علی علیه السلام است و کاش معاویه پسر ابی سفیان را به خاطر جنگیدنش با علی علیه السلام که از اهلیت است بیدین میخواند زیرا محبت اهل بیت طبق اقرار خود ایشان جزو ایمان هر مسلمان است. در هر حال ما از مترجم سؤال میکنیم: اگر همه اهلیت علیهم السلام را دوست داشتند، چطور یکعده به بهانه محبت اهل بیت دست به توطئه و دسیسه زدند؟ آیا میشود در کشور اسلامی که همه مسلمان و عامل به اسلام هستند، چند نفر بیایند و بگویند از اسلامی که کسی به آن عمل نمیکند دفاع کنیم؟ وانگهی آیا تنها محبت اهلیت علیهم السلام جزء ایمان است، یا محبت به خاطر پیروی از آنان؟ از حدیث شریف ثقلین که مورد قبول طرفین است این چنین بر می آید، که رسول خدا بعد از خودش ما را امر به تمسک به قرآن و اهل بیت می نماید، و تمسک عبارت از پیروی توأم با محبت است نه محبت تنها. خوانندگان محترم میتوانند برای تفصیل بیشتر به کتاب (تشیع چیست؟ و شیعه کیست؟) مراجعه نمایند. مترجم، در مطلب اول مقدمه خود چند کلمه را معنی کرده است، از جمله گفته است: «رافضی: مَنْ رَفَضَ آلَ الْبیت، کسیکه اهل بیت را ترک کند». نویسنده: اگر آقای مترجم کتاب لغتی را که رافضی را اینگونه معنی کرده است، معرفی میکرد بسیار خوب بود، اما کتابی که این چنین معنی کرده باشد نیست و این معنی فقط تولد یافته در ذهن خود مترجم است. ضمناً او خواسته است با بیان کردن معنای دلخواه خود به مخالفان شیعه بگوید، که اگر ما شیعیان را رافضی میگوئیم از اینجهت است که آنها اهل بیت را ترک کرده اند، ولی مسلماً این نقشه در نطفه خفه شده است زیرا همه میدانند که شیعیان پیروی آل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بعد از آن حضرت بر هر فرد واجب میدانند و به همین جهت است که مذهب اهل بیت علیهم السلام را پذیرفته و طبق آن عمل میکنند. مترجم: «سبائی: پیروان عبدالله بن سبأ». نویسنده: کاش مترجم از کتابهایی که این فرقه را تعریف کرده و جزء فرق اسلامی دانسته اند، چند تایی را نام می برد، تا فضل و دانش ایشان بر همگان روشن می گردید، و به دروغ فرقه دیگری را بر فرقهای اسلامی اضافه نمی کرد و آگاهانه برای تبر دشمنان اسلام دسته نمی ساخت. مترجم: «پس مسلمان کسی است که علاوه از از پایبندی به اصول اعتقادی از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و سنت اصحاب و یاران با وفایش رضوان الله علیهم اجمعین و سنت اهل بیت اطهارش علیهم السلام که عین سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است پیروی نماید، و تمام آنانرا دوست داشته باشد و از هیچ فردی از آنان کینه به دل نداشته باشد چنین شخصی هم شیعه هم سنی و هم مسلمان کامل است و چنین مسلمانی نه رافضی نه سبائی و نه ناصبی است، پس هر شیعه خوب هم سنی و هم مسلمان است و هر سنی خوب هم شیعه و هم مسلمان است». نویسنده: سنت را در لغت به روش و طریقه معنی کرده اند که شامل گفتار و رفتار و تقریر میشود، و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم یعنی روش آن حضرت اعم از الفاظ که از دهان مبارکش صادر شده است یا کارهای که انجام داده است و یا امضای اعمال و گفتار دیگران که در محضر آنبرگوار بوده است و اصطلاحاً به آن تقریر گفته میشود. از نظر عقل و نقل اطاعت از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم واجب است و در این شکی نیست. اما از نظر عقل چون آنحضرت معصوم است و هرچه از معصوم به عنوان گفتار یا رفتار یا امضا و تقریر صادر شود صد درصد صحیح است و باید از چیزی که صحیح است پیروی کرد، البته با این توضیح که از گفتار اکثر اوقات وجوب یا استحباب یا دیگر احکام تکلیفیه معلوم میگردد چون اگر امر فرمود وجوب و اگر نهی فرمود حرمت و همینطور در مورد سایر احکام، اما رفتار و امضاء اعم از حلیت، استحباب، وجوب و کراهت است و فقط حرمت را شامل نمی شود و چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مکروه را هم مرتکب نمی شدند پس فعل اعم از وجوب، اباحه و استحباب است، اما تقریر مکروه را نیز شامل میگردد. و اما از نظر شرع پس آیاتی که در قرآن کریم وجود دارد و ما را امر به اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم میکند خود بزرگترین دلیل بر این وجوب است. و اما اطاعت از اهل بیت مطهرین علیهم السلام که در آیه تطهیر خداوند اراده فرموده است که آنان از هر گناه و پلیدی پاک باشند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز در حدیث متفق علیه بین طرفین ما را به پیروی از آنان دستور میدهد، در صورت معصوم بودن آنان نه تنها از گناه

بلکه از خطا و اشتباه، بر هر مسلمان واجب است، زیرا به همان دلیل عقلی که قبل از این بیان شد کسیکه خطا و اشتباه ندارد گفتار و رفتارش صد در صد صحیح است و باید از او اطاعت شود، اما کسانی که لغتاً کلمه اهل بیت شامل شان میشود ولیهیچ یک از فرق اسلامی معتقد به عصمت آنان نیستند، دلیلی بر وجوب اطاعت از آنان هم وجود ندارد. و اما اطاعت بدون قید و شرط از صحابه رضی الله عنهم در حالیکه همه امت اسلامی اتفاق بر عدم عصمت آنان از خطا و اشتباه و حتی گناه دارند، روی چه اصلی باید واجب باشد، مخصوصاً که بعضی از کسانی که کلمه صحابی بر آنان اطلاق میشود، مرتکب گناهان بزرگی شده اند. با توضیح که عرض شد ما فقط ملزم به اطاعت پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام هستیم و بس، چون میدانیم که بر خلاف رضای خدا قدمی بر نداشته اند. اما پیروی از سنت اصحاب معنایش اینست که با علی علیه السلام دشمن باشیم و آنحضرت را دشنام دهیم چون معاویه این چنین میکرد و او از اصحاب بود! یا کسانی که در زمان حضرت علی علیه السلام بودند باید با او میجنگیدند، چون طلحه و زبیر که از اصحاب و عائشه که از نظر لغوی از اهل بیت هستند با آنحضرت میجنگیدند از نظر مترجم و هم دستانش هم باید به حضرت علی علیه السلام، رضی الله عنه گفت و هم به معاویه در حالیکه این دو با هم جنگیده اند و هزاران انسان جان خود را در آن جنگ از دست داده اند و امکان ندارد، هر دو طرف جنگ بر حق باشند، و خداوند هیچگاه از باطل راضی نخواهد شد. از نظر مترجم و کسانی که با او هم نظر هستند، هم باید معاویه را دوست داشته باشیم و هم حجر بن عدی را زیرا هر دو صحابی اند در حالیکه معاویه قاتل حجر بن عدی است و امکان ندارد که قاتل و مقتول هر دو خوب باشند و درستکار، خداوند میفرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَعَجْرًاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَعَذِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»، و هر کس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است در حالیکه جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او غضب میکند و او را از رحمتش دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است». آیا دوست داشتن کسیکه طبق نص صریح قرآن کریم جاودانه در دوزخ است و ملعون و مغضوب خداوند است صحیح است؟! وانگهی دلیل وجوب دوست داشتن همه صحابه حتی اگر بعضی از آنها خلاف مصالح اسلام و مسلمین قیام نموده باشند چیست؟ و آیا این تکلیف فقط شامل دیگر مسلمین می شود یا صحابه هم مکلف اند هم دیگر را دوست داشته باشند و کینه هم دیگر را به دل نداشته باشند؟ و اگر تکلیف عام هست، چرا کسانی را که با علی علیه السلام جنگیدند، یا او را دشنام دادند دوست داشته باشیم؟ مگر مسلم در صحیح به سندش از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم روایت نمیکند که علی را دوست ندارد مگر مؤمن و با او دشمنی نمیکند مگر منافق. حال کسانی که با وصف صحابی بودن، با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیدند، دوست او بودند یا دشمن او؟ اگر دوست بودند چرا جنگیدند و اگر دشمن بودند طبق حدیث صحیح فوق منافق اند و منافق دشمن خداست و جایگاهش در درک اسفل از آتش است، و آیا دوست داشتن منافق جایز است؟ پس مسلمان کسی است که مؤمن را مؤمن بداند و با او دوستی کند و منافق را منافق بداند و از او دوری کند نه اینکه مؤمن و منافق را در یک درجه ببیند و هر دو را دوست داشته باشد. مترجم: «با توجه به این گفتار نه هیچ سنی ناصبی و نه هیچ شیعه رافضی و سبائی است مشروط به آنکه نه سنی با اهل بیت (ع) کینه داشته باشد و نه شیعه با صحابه (رض) اگر سنی دیدیم که با اهل بیت علیهم السلام یا حتی یک فرد آنان کینه داشته باشد او سنی نیست بلکه ناصبی است و اگر شیعه ای دیدیم که با اصحاب پیامبر رضوان الله علیهم اجمعین یا حتی یک فرد آنان کینه داشته باشد او شیعه نیست بلکه رافضی و سبائی است». نویسنده: طبق این گفتار، ام المؤمنین عائشه، طلحه، زبیر، معاویه و عمرو بن عاص همه ناصبی هستند، چون همه اینها با علی علیه السلام جنگیدند و تا آخر هم کینه آن حضرت را به دل داشتند و از جنگ با آن بزرگوار هم ابراز پشیمانی نکردند. و علی علیه السلام هم رافضی است چون با آنان که صحابی گفته میشدند جنگید و هیچ وقت هم از جنگ خود با آنان اظهار ندامت و پشیمانی نکرد. حال ما بر سر دو راهی قرار میگیریم، اگر کسانی را که با علی علیه السلام جنگیدند دوست بداریم و از آنان کینه ای به دل نداشته باشیم ناصبی می

شویم، چون دوستی با دشمنان اهل بیت علیهم السلام دشمنی با خود اهل بیت علیهم السلام است. و اگر علی علیه السلام را دوست داشته باشیم و دشمنان او را دشمن بداریم، رافضی می شویم. به کدام طرف برویم؟ چون امکان جمع بین هر دو طرف نیست، نمیشود هم رافضی باشیم و هم ناصبی. چاره ای نداریم جز اینکه قضاوت را به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بسپاریم و هر کدام از این دو راه را که آن بزرگوار معین نمود پیروی کنیم. مناوی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند که فرمود: «انا و علی حجة الله علی عباده، من و علی حجت خداوند بر بندگانش هستیم».

قسمت دوم

هم چنین خطیب بغدادی محب طبری و متقی هندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت میکنند که فرمود: «انا و هذا (علی) حجة علی امتی یوم القیامة، من و این (علی) حجت خدا هستیم بر امت در روز قیامت. حاکم نیشابوری و غیر او از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل میکنند که فرمود: «من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من عصی علیاً فقد عصانی، هر که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت نموده، و هر که مرا معصیت کند خدا را معصیت نموده است و هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت نموده، و هر که علی را معصیت کند مرا معصیت نموده است». ترمذی، حاکم، فخر رازی در ذیل تفسیربسمله در تفسیر کبیر، خطیب بغدادی، هیثمی، مناوی و متقی هندی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کنند که فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی، علی با حق و حق با علی هست». هم چنین حاکم، مناوی، متقی هیثمی ابن حجر و شبلنجی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کنند که فرمود: «علی مع القرآن و القرآن مع علی، علی با قرآن و قرآن با علی است». با وجود این همه روایت که از کتب و علمای اهل سنت نقل نمودیم، امکان ندارد کسانی را که با علی علیه السلام جنگیدند و با او دشمنی کردند دوست داشته باشیم هر که میخواهد باشد و در هر مقامی هم قرار داشته باشد. چون امکان ندارد انسان آزاد اندیش، درست و نادرست حق و باطل را با هم دوست داشته باشد، و به هر دو عشق بورزد. آری ما با علی هستیم و باطل را رفض می کنیم و به رافضی بودن خود افتخار می کنیم. وانگهی ما شیعیان نسبت به صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همان نظر را داریم که خود صحابه نسبت به همدیگر داشتند، یعنی قائل به عدالت همه صحابه نبودند، ما هم قائل به عدالت همه آنها نیستیم و صحبت با پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم شرافتی میدانیم بالا و با ارزش اما بشرط داشتن ایمان و دوری از معصیت و گناه، زیرا گناهکار گناهکار است هر کس که باشد، تکالیف شرعی هم برای همه انسانها یکسان است و تفاوتی وجود ندارد. مترجم در مطلب دوم تحت عنوان تحقیق را جانشین تقلید کنیم به چند نکته (به قول خود او) اشاره میکند: «اول: دین الهی بویژه بخش اعتقادات خارج از دائره تقلید است.....». نویسنده: اگر مترجم یک نگاه گذرا به کتاب توضیح المسائل فارسی میکرد متوجه میشد که همه فقهای شیعه بالاتفاق فتوی داده اند، که تقلید در اصول دین جایز نیست، بلکه هر مسلمان باید آنرا از روی دلیل به دست بیاورد، تا به آنچه معتقد است از روی یقین و علم معتقد باشد. اما در بخش فروع دین همه نمیتوانند مجتهد باشند به همان دلیل که همه نمیتوانند دکتر یا مهندس یا خیاط یا نجار باشند، زیرا استخراج احکام که اصطلاحاً استنباط گفته میشود، از مدارک آن نیاز به فراگیری علمی دارد تا بعد از یاد گرفتن قواعد، فردیکه تمکن از استنباط دارد احکام الهی را از قرآن و سنت و دیگر مدارک استخراج کند، و برای بدست آوردن این قوه سالها درس خواندن و تحقیق لازم است، و اگر همه بخواهند خود مجتهد شوند، باید کارهای دیگر را تعطیل کنند که خود این کار سبب اختلال در نظم جامعه میشود. از طرف دیگر، تقلید در فروع دین امر جدید یا مختص به یک طائفه یا مذهب نیست، مگر حنفی ها و شافعیها و مالکیها و حنبلیها صدها سال نیست که از ائمه اربعه تقلید میکنند؟ ولی کاش مترجم نیز در ترجمه کتاب مورد نقد تحقیق را بر تقلید مقدم میکرد و کور کورانه، هرچه را که صاحب نوشته بود قبول نمیکرد؟. مترجم در نکته دوم

از جنبش اصلاح طلبی مذهبی دم میزند که یقیناً شامل مذهب حقه جعفری نخواهد شد زیرا این مذهب، مذهب اهل بیت علیهم السلام است و چیزی در آن اضافه یا از آن کم نشده است تا احتیاج به اصلاح داشته باشد. بلکه ظهور ابن تیمیه و ابن عبد الوهاب و پشت پا زدن به تمام اقوال و آراء علمای گذشته اهل سنت حکایت از لزوم اصلاح در مذاهب غیر وابسته به اهل بیت علیهم السلام را دارد. مترجم در نکته سوم میگوید: «مسئولیت همه ما این است که به اندازه توان خودمان سعی کنیم مسلمین را به محور و صل کنیم و روشن است که محور فقط قرآن است». نویسنده: مترجم در عبارت فوق خودش را در نقطه مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده است، زیرا آن بزرگوار طبق روایات صحیح و مورد اتفاق طرفین محور را، قرآن و عترت و طبق بعضی از روایات محور را قرآن و سنت معرفی کرده است، اما این آقا میگوید فقط قرآن و بس، و اگر سنتی باشد در حاشیه قرار دارد!!! و انگهی سیره اصحاب را نیز در عرض سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر میکند که باید پرسید، دلیل و مدرک لزوم تبعیت از سیره اصحاب چیست؟ آیا اگر مسلمانی به دیگر مسلمانان دشنام داد و دلیل بر جواز اینکار را سیره معاویه (که علی علیه السلام را دشنام میداد) ذکر کرد، از نظر این آقا قبول است؟ نکته چهارم او تکرار نکته سوم است، و ما با جوابی که دادیم روشن شد، که در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، قرار نمی گیریم بلکه طبق فرمان آن حضرت قرآن و عترت را محور میدانیم. مترجم در نکته پنجم می گوید: یک قاعده ثابت اسلامی را خدمت شما عرض کنم و آن اینکه هر اصل اعتقادی حتماً باید در قرآن با صراحت ثابت شده باشد تا ممکن است که چیزی جزو اصول اعتقادی باشد اما در قرآن آشکار بیان نشده باشد، بنا بر این هر آنچه که در قرآن با صراحت نیامده باشد عقیده نیست». نویسنده: دلیل ثابت بودن این قاعده، از نظر مترجم چیست؟ عقل است یا نقل؟ اگر عقل است، آن قاعده عقلی که قاعده فوق را ثابت میکند کدام قاعده است؟ و اگر نقل است چرا مترجم یک آیه از قرآن یا یک روایت صحیح السند که مورد قبول همه مسلمانان باشد، در باره ثابت بودن این قاعده ارائه نکرده است، تا حجیت این قاعده را اثبات کند، در غیر این صورت قاعده ثابت و مسلم نیست؟ مترجم در نکته ششم، از خوانندگان کتاب میخواهد که باید برای شناخت هر مذهبی به کتب آن مذهب مراجعه کرد. نویسنده: حرف خوبی است اما باید مبانی و اصول مورد قبول پیروان آن مذهب را نیز در نظر گرفت. مثلاً شیعیان، بجز قرآن کریم هیچ کتابی را از اول تا آخر صحیح نمیدانند و به همین جهت نام صحیح را بر هیچ کتابی اطلاق نمی کنند. پس وجود روایتی در اصول یا فروع کافی یا دیگر کتب به هیچ عنوان دلیل نمی شود که شیعه معتقد به مضمون آن باشد مگر اینکه از نظر سند و متن مشکلی نداشته و مبتلی به معارض هم نباشد، ضمناً فحوص از مخصص و مقید نیز بحد یأس صورت گرفته باشد، در این صورت است که میشود نام آن روایت صحیح یا موثق گذاشت و به آن استدلال کرد، اما روایتی که اصلاً در کتب شیعه نیست به شیعه نسبت دادن یا روایات ضعیف را مستند قرار دادن و یا در متن روایت دستکاری نمودن و یا نیمی از روایت را خواندن و نیم دیگر را به پشت سر انداختن و با این روشهای غیر انسانی، شیعه را محکوم کردن بر خلاف وجدان و دین و تقوا و انسانیت است مترجم در مطلب سوم تحت عنوان کدامیک؟ شیعه یا سنی؟ میگوید: «اسم مهم نیست محتوا مهم است» نویسنده: پس این آقا برود اسمش را یهودی یا هندو بگذارد زیرا اسم برایش مهم نیست ولی ما چون شیعه هستیم و شیعه یعنی پیرو اهل بیت علیهم السلام و اهل بیت علیهم السلام هم عبارت اند از: پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام بعد از امام حسین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین، اسم برای ما مهم است و ما به این اسم افتخار میکنیم و به هیچ عنوان با هیچ اسم دیگری عوض نخواهیم کرد. مترجم: «هیچ صفتی از صفات پروردگار بزرگ از جمله علم غیب را به بندگانش ندهد». نویسنده: اولاً از نظر این آقا باید کسی را رحیم یا غفور یا رؤوف یا مهربان و غیره نگوئیم و توصیف به این صفات نکنیم چون صفات خداوند متعال میباشد. ثانیاً این آقا به چند آیه از قرآن کریم استدلال کرده تا به خوانندگان کتابش بگوید که عقیده شیعیان در رابطه با علم داشتن پیامبر و ائمه علیهم السلام به غیب غلط و باطل است. در حالیکه شیعیان هیچ وقت ادعا نکرده و نمی کنند که آن بزرگواران مستقلاً و بدون اراده خداوند غیب

میدانند یا هر مقدار که بخواهند میدانند، بلکه شیعیان معتقدند که علم غیب مخصوص خداوند متعال است و او هر که را بخواهد و به هر مقداری بخواهد از آن آگاه میسازد. چه خوب بود که مترجم این آیه از قرآن کریم را نیز مورد دقت و مطالعه قرار میداد: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا، دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد مگر رسولانی که آنان را بر گزیده و مراقبانی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار میدهد.» زیرا در این آیه مبارکه خداوند با صراحت بیان میکند که بهر که بخواهد و هر مقدار که بخواهد از اسرار غیبیه و امور مربوط به آن را بیان میدارد، و ما هم بیشتر از این چیزی معتقد نیستیم تا مترجم و امثال او که از حقیقت مذهب خود آگاه نیستند بیایند مذهب اهل بیت را مورد انتقاد و اشکال قرار دهند. مترجم: «کتاب روی دست در واقع اولین کتابی است که تا کنون در موضوع مورد نظر نوشته شده است گرچه نواقصی دارد اما در مجموع کتاب بسیار جالبی برای محققان بخصوص نسل جوان است، چون مؤلف محترم چنانکه در مقدمه ایشان ملاحظه خواهید فرمود برای تهیه این کتاب سالها زحمت کشیده اند.» نویسنده: اولاً، کتاب مذکور اولین کتاب در راه ایجاد اختلاف و شکاف بین مسلمانها نبوده و آخرین آن هم نخواهد بود. ثانیاً، نه تنها نواقص دارد بلکه سر تا پا ناقص است، که ان شاء الله در ضمن ردود ما دوستان متوجه می شوند که کتاب مذکور، تهداب و اساسش کذب و دروغ است. ثالثاً، کتاب برای محققان جالب نیست زیرا بر اساس تحقیق و تتبع نوشته نشده است، بلکه جالبیت کتاب مذکور برای دسیسه گران و نفاق اندازان است و بس. رابعاً، جمع آوری مطالب دروغ و بی اساس و نسبت دادن آن به پیروان یک مذهب سالها زحمت نمی خواهد مگر اینکه نویسنده بسیار الدنگ و بی مغز باشد. مترجم: «لذا مهمترین خصوصیت کتاب حاضر این است که خواننده خودش را در مقابل دانشمند بزرگ و محقق توانائی میابد که از خودش حرف نمی زند بلکه مطالبش را با سند مطرح می کند و خواننده را در برابر حقایق غیر قابل انکاری قرار میدهد که مجبور است یا قبول کند یا به سراغ منابع برود.» نویسنده: ان شاء الله خوانندگان عزیز پس از خواندن ردود ما بر کتاب مذکور متوجه خواهند شد که نویسنده کتاب، نه تنها یک محقق نیست، بلکه کلاه برداری است که با ارائه مطالب دروغ و ضعیف و یا دستکاری شده، میخواهد دیگران را نسبت به مذهب اهل بیت علیهم السلام بدبین نموده و از آب گل آلود بنفع خود و مذهب خود ماهی بگیرد. مترجم: «در این رابطه چند نکته قابل تذکر است زیرا در ترجمه کتاب تصرفات جزئی کرده ام که در همین جا به نکات مهم آن اشاره خواهم کرد.» نویسنده: امانت اقتضاء میکرد که تصرف نشود. مترجم: «۱- اسم عربی کتاب (لله ثم للتاریخ، کشف الاسرار و تبرئة الائمة الابرار) است که بنده اسم (اهلیت از خود دفاع میکنند) را برای آن انتخاب کردم.» نویسنده: تنها چیزی که در کتاب دیده نمی شود دفاع اهل بیت علیهم السلام از خود شان است! مترجم: «۲- جز هفت عنوان اصلی کتاب بقیه تیترها و عناوین جانبی از سوی مترجم اضافه شده است.» نویسنده: غرض ما سیاه کردن روی دروغگو میباشد مترجم باشد یا نویسنده اصلی، فرقی نمیکند. مترجم: «۳- بخشهایی از کتاب که مترجم آنرا با ذوق خوانندگان سازگار ندانسته و به وحدت مسلمین کمک نمیکرده حذف کرده است.» نویسنده: اولاً- ایکاش آن بخشها را نیز مترجم ترجمه میکرد تا خوانندگان بیشتر متوجه جهالت صاحب کتاب میشدند. ثانیاً مطالب حذف شده بحدی سخیف و بی پایه است که مترجم نیز متوجه آن شده و حذف کرده است. ثالثاً مگر مطالب موجود پس از ترجمه، سبب وحدت مسلمانان می شود که مترجم اقدام به ترجمه آن کرده است. مترجم: «۵- بعضی جملات این کتاب واقعا زننده خلاف ادب و چه بسا منافی ایمان و وجدان است، اما مترجم از ترجمه آنها ناگزیر بوده است.» نویسنده: از مترجم تشکر می کنیم که اقرار بزرگی نموده است و با این اقرار خود و نویسنده اصلی کتاب را بی ادب و بی وجدان و بی ایمان معرفی کرده است. مترجم: «چنانکه از متن کتاب ملاحظه خواهید فرمود مؤلف محترم از بزرگترین چهره های علمی معاصر نجف اشرف است، اما متأسفانه شرایط دشوار محیط به ایشان اجازه نداده که اسم اصلی خود را بر ملا- کنند بنا بر این اسم روی جلد و هم چنین در داخل کتاب اسم مستعار ایشان میباشد.» نویسنده: وقتی کسی

اسم اصلی خود را نمیگوید و با اسم مستعار به میدان می آید از کجا بدانیم که از ساکنین نجف اشرف است، تا چه رسد به اینکه از چهره های علمی نجف اشرف باشد. آیا مؤلف نمیتوانست از نجف بیرون شده ساکن امارات یا سعودی یا یک کشور سومی شود، و اسم و نسب خود را کاملاً بیان کند، تا خوانندگان کتابش به خاطر شناختی که از او دارند گفته هایش را قبول کنند؟ مترجم: «سن ایشان اکنون نزدیک به نود سال است، زیرا ایشان قبل از وفات علامه حسین کاشف الغطاء فارغ التحصیل شده و علامه کاشف الغطاء در ۱۸ ذی قعدة ۱۳۷۳ قمری وفات نموده است البته رتبه علمی ایشان آیه الله العظمی است ولی چون دکترها هم دارند ما ایشان را فقط دکتر خواندیم». نویسنده: اینکه دکتر چند ساله هست بعداً در نقد مقدمه خود او روشن خواهد شد، اما سؤالی اینجا هست و آن اینکه یک مرد نود ساله که برای خدا قیام نموده است و دارای هدف بزرگی نیز می باشد چرا نام و نسب خود را آشکارا برای دیگران نمیگوید و از مرگ در راه خدا ترسان و گریزان است؟ مگر چند سال دیگر می خواهد زندگی کند؟! اما اینکه او آیه الله العظمی باشد به ادعا ثابت نمیشود بلکه بیشتر به این نتیجه میرسیم که فرد نادان و هابی است، که حتی از مذهب خود هم بیخبر است تا چه رسد به مذهب دیگران. و اینکه می پردازیم به نقد و بررسی کتاب (اهل بیت از خود دفاع میکنند) و بعد از این از نویسنده کتاب مذکور به "دکتر" و از خود به "نویسنده" تعبیر میکنیم.

نقد مقدمه دکتر

دکتر بعد از حمد خدا و صلوات بر پیامبر و آل و اصحاب می گوید: «داستانی که اینک میخوانید ثمره تلاش سالها بحث و تفکر و مطالعه و تحقیق است و آرزویی جز این ندارم که تا زنده هستم و در کفن پیچانده نشده ام پرودگارم از من خوشنود گردیده و خواهران و برادران مسلمانم از آن بهره مند گردند». نویسنده: ان شاء الله و بحول و قوه خداوند متعال خوانندگان عزیز متوجه خواهند شد که ثمره سالها بحث و تحقیق این دکتر مجتهد چگونه و با چند کلمه بطلان و نادرست بودن آن بر همه واضح و روشن میگردد. دکتر: «{شناسنامه} بنده در کربلا و در محیطی کاملاً شیعی متولد شده ام، و در دامن پدر و مادری متدین پرورش یافته ام، تا سن جوانی در مدارس شهر خود مان تحصیل کردم و سپس پدرم مرا به حوزه علمیه نجف اشرف که بزرگترین حوزه در جهان است فرستاد تا از محضر علما و مراجع عالیقدری چون امام سید محمد حسین آل کاشف الغطاء و دیگران کسب فیض نمایم». نویسنده: ما در حوزه های شیعی عالمی مجتهد که نود ساله و از اهالی کربلا باشد و تا سن جوانی هم در مدارس شهر کربلا درس خوانده باشد سراغ نداریم، و مردم کربلا نیز از وجود عالمی با این اوصاف بطور کلی بیخبر هستند. دکتر به سن و سال خود نیز تصریح نکرده و بلکه از بعض مطالب کتاب او سنهای مختلفی برای او استفاده میشود، او یکجا می گوید که با "احمد صافی نجفی" شاعر معروف رفاقت داشته است ولی شاعر مرحوم از او ۳۰ سال بزرگتر بوده است، اگر به این نکته دقت کنیم پس باید دکتر در موقع نشر کتاب در سال ۱۴۲۰ ق ۷۶ سال از عمر خودش را سپری کرده باشد، چون صافی نجفی در سال ۱۳۱۴ هـ ق متولد شده و در سال ۱۳۷۹ هـ ق از دنیا رفته است. دکتر در جای دیگر کتابش می گوید زمان بودن او در نجف اشرف مقارن بوده با زیارت سید عبدالحسین شرف الدین موسوی قدس سره و زیارت آن سید جلیل القدر از نجف اشرف در سال ۱۳۵۵ هـ ق بوده است و اگر دکتر در آن موقع ۲۰ ساله بوده در موقع نشر کتاب مورد نقد ۸۵ سال از عمر را پشت سر گذاشته است. اما مهمتر آنکه دکتر در متن عربی کتاب مطلبی دارد که سن او را بسیار واضح و روشن بیان میکند، و چون مترجم در ترجمه آن مورد را آنطور که باید ترجمه نکرده است، ما ناگزیریم اول متن عربی دکتر را نقل و سپس ترجمه کنیم تا خوانندگان عزیز این اعجوبه را بطور کامل بشناسند، وی در متن عربی میگوید: (فی زیارتی للهند الثقیة السید دلداری علی فأهدانی نسخه من کتابه (اساس الاصول)) در سفری که به هند داشتم با سید دلداری علی دیدار نمودم. ایشان نسخه از کتابش (اساس الاصول) را به من اهداء کرد. "مرحوم سید دلداری علی نقوی صاحب کتاب (اساس الاصول) در سال ۱۲۳۵ هـ ق دار فانی

را وداع نموده و بسرای باقی شتافته است و اگر عمر دکتر در وقت ملاقات با مرحوم سید دلدار ۲۰ ساله بوده پس در وقت نشر کتابش یعنی ۱۴۲۰ هـ ق ۲۰۵ ساله بوده است، و این عمر غیر طبیعی است که قابل باور نیست و دروغ بودن قضیه ملاقات را به اثبات می‌رساند، و نتیجه تنها یک چیز است و آن اینکه دکتر هرگز شیعه نبوده است و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! . اشتباه بزرگ دیگری که دکتر مرتکب شده و سبب میشود که بیشتر با ماهیتش آشنا شویم اطلاق کلمه "سید" بر علمایی است که "شیخ" بوده اند و حتی اسم مرحوم کاشف الغطاء را چندین بار غلط مینویسد مثلاً میگوید: (سید محمد آل الحسین کاشف الغطاء) در حالیکه ایشان سید نبوده و شیخ بوده اند و اسم ایشان هم (محمد حسین آل کاشف الغطاء) است. البته مترجم زرنگ تر از دکتر بوده زیرا اسم مرحوم کاشف الغطاء را درست نوشته است اما او نیز فرق بین سید و شیخ را متوجه نشده است، در حالیکه لقب سید در عرف شیعی مختص به ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. البته ممکن است گفته شود: چون "سید" در عربی مرادف کلمه "آقا" در فارسی میباشد و دکتر هم عرب است، به این لحاظ این کلمه را بکار برده است که در جواب می‌گوئیم کسی که مدعی علم و فقه و تحصیل در حوزه علمیه هست، باید به اصطلاحات و فرهنگ حوزه آشنائی کامل داشته باشد دکتر: «{ و سوسه ها } پس از مدتی تحصیل در حوزه احساس کردم که نصوص زیادی مرا به خود مشغول می‌کند و مسائل مختلفی مرا به حیرت و شگفت و میدارد، اما من خودم را همیشه به کج فهمی و ضعف ادراک متهم میکردم». نویسنده: خود همین عبارت می‌رساند که این آدم روش تحصیل و تدریس در حوزه های علمیه شیعه را نمیدانسته است، زیرا که طلبه علوم دینی چند سالی را باید مشغول مقدمات باشد تا دستور زبان عربی را به طور کامل فرا بگیرد و بعد از آن چند سال باید مشغول دروس سطوح اولیه و متوسطه و عالی شود که در این دوره کاری به نصوص و تحقیق در آن ندارد. اما دکتر غافل از همه جا فکر می‌کرده است که در حوزه علمیه نجف و قم نیز مثل مراکز علمی اهل سنت کتب حدیث تدریس می‌شود. شگفت آور تر آنکه این آقا فکر میکرد هرچه در کتب شیعه پیدا شود صد در صد مورد قبول است و به همین جهت بدون آنکه متوجه ضعف حدیث یا مبتلا بودن آن به معارض باشد، شروع به استدلال به احادیث ضعیف بر ضد شیعه نموده است. غافل از آنکه شیعه کتابی به نام صحیح ندارد و این یعنی به هر حدیثی که در کتاب های ما نوشته شده است، تمسک و استلال صحیح نیست مگر بعد از مطمئن شدن از تحقق تمام شرایط حجیت حدیث که در علم اصول فقه بیان گردیده است. دکتر: «وقتی دیدم وضعیت ادامه پیدا کرد تصمیم گرفتم مسایل را با یکی از اساتید بزرگ حوزه در جریان بگذارم اما او مرد زیرکی بود و فهمید که این بیماری مرا چگونه علاج کند و این وسوسه ها را چطور در نطفه خفه کند بسیار ساده و با کلماتی کوتاه بمن خطاب کرد و فرمود: در حوزه چه میخوانی؟ گفتم طبعاً مذهب اهل بیت علیهم السلام فرمود: آیا در مذهب اهل بیت شک داری؟ گفتم: معاذ الله! فرمود: پس این وسوسه ها را از خودت دور کن، تو از پیروان اهل بیتی و اهل بیت علیهم السلام علمشان را از جدشان محمد صلی الله علیه و آله، و حضرت ختمی مرتبت علم خویش را از پروردگارش گرفته است. اندکی خاموش ماندم سپس گفتم: خیلی متشکرم که مرا از این وسوسه ها نجات دادید، آنگاه به درس خودم باز گشتم، اما سؤالات و وسوسه ها مجدداً هجوم آورد، هرچه درسم جلوتر می‌رفت پرسش ها و سردرگمیها بیشتر میشد». نویسنده: این بخش از گفتار دکتر مجتهد نما بیشتر دلالت دارد که او هرگز حوزه علمیه را ندیده و از برنامه های درسی حوزه خبری ندارد، او گمان کرده است هر که وارد حوزه شد مذهب اهل بیت علیهم السلام را میخواند، در حالیکه علوم مقدماتی و منطق و فلسفه هیچ ربطی به مذهب اهل بیت علیهم السلام ندارد. بلکه هدف غائی از تحصیل در حوزه علم پیدا کردن به مذهب اهل بیت علیهم السلام و استخراج احکام دین مطابق قواعد این مذهب میباشد، نه اینکه هر که وارد حوزه شد فوراً طریقه استنباط حکم و قواعد اجتهاد را تحصیل کند، به همین جهت وقتی از فردی که مشغول تحصیل در حوزه است سؤال شود که چه میخواند؟، او در جواب اسم کتاب یا مرحله ای را میگوید که مشغول تحصیل و خواندن آن هست و نمیگوید که مذهب اهل بیت علیهم

السلام را میخواند. دکتر: « {کنجکاوی} خلاصه اینکه درس را به پایان رساندم و مدرک علمی خودم را در نیل بدرجه اجتهاد و از فرید عصرش سید محمدحسین آل کاشف الغطاء رئیس حوزه نجف اشرف حاصل نمودم ». نویسنده: اینهم اقرار ضمنی دیگری از دکتر مجتهد نما که بیخبری او را از قوانین حوزه و فرهنگ آن ثابت میکند، این بیچاره فکر میکرده، حوزه هم مثل دانشگاه است که بعد از فارغ شدن از تحصیل حتما مدرکی برای محصل داده میشود و چون در حوزه فراغ تحصیل پس از نیل به اجتهاد است پس حتما مدرک هم اجازه اجتهاد است، در حالیکه مدرک گرفتن یا برای مدرک تحصیلی درس خواندن هدف نیست، و چه بسیارند مجتهدان عالی مقداری که از هیچ مجتهدی اجازه اجتهاد ندارند. البته گاهی هم کسانی اجازه اجتهاد در یافت کرده و میکنند، ولی در صورت ادعا فرد مدعی باید اجازه اش را ارائه کند تا دیگران او را تصدیق کنند، و دکتر ادعایش اینست اما دلیلی وجود ندارد که این ادعا را اثبات کند. دکتر: « اینک بطور جدی در این موضوع شروع به اندیشیدن کردم که چگونه ما امور شریعت را میخوانیم تا اینکه توسط آن خدا را پرستیم، اما در همین کتابها نصوص صریح و آشکاری وجود دارد که کفر به خدا را ثابت میکند؟! ». نویسنده: دکتر آنچه را که فکر کرده میتواند از آن بر ضد مذهب اهل بیت علیهم السلام استفاده کند در این کتاب آورده است و ان شاء الله خوانندگان عزیز متوجه خواهند شد، که یا آن نصوص و روایات از نظر سندی ضعیف و غیر قابل اعتماد هستند و یا اصلا در کتابهای شیعه وجود ندارند و از جعلیات دکتر میباشند و یا اینکه توسط دکتر دستکاری و تحریف شده اند، و یا با آوردن نیم روایت و نیاوردن نیم دیگر آن و یا غلط معنی کردن و کارهای از این قبیل میخواستند است که مذهب اهل بیت علیهم السلام را خدشه نموده و پیروان این مذهب را از مذهب شان روی گردان کند، اما غافل از آنکه خداوند متعال در کمین خائنان و ستمگران است مدعی خواست که از بیخ کند ریشه ما دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد دکتر: « آری بخدا سوگند گیجم نمیدانم ما چه می خوانیم؟ آیا واقعا ممکن است مذهب اهل بیت علیهم السلام همین باشد؟ این قضیه انسان را دچار تناقض و سردرگمی میکند، چگونه ممکن است که از یک سو خدا پرستیده شود و در عین حال تکذیب گردد؟! چگونه ممکن است که هم از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پیروی شود و هم به ایشان طعن وارد گردد؟! چگونه ممکن است که شخصی از اهل بیت پیروی کند، با آنها محبت داشته باشد و مذهب شان را تدریس کند در حالیکه او آنان را دشنام می دهد و به آنها توهین می کند؟! ». نویسنده: در اینکه اقرار کرده است گیج است ما هرگز شک نخواهیم کرد، زیرا اقرار هر عاقلی بر خودش نافذ است و آنچه را که شخص گیج بنویسد از اعتبار و ارزش ساقط است و ان شاء الله خوانندگان عزیز متوجه خواهند شد که تناقض در کجاست، و کی کفر میگوید و کی مشرک است، چنانچه ثابت خواهد شد که در مذهب اهل بیت علیهم السلام هیچگونه تناقضی وجود ندارد، و حتی یک مورد هم طعن یا توهین نسبت به پیامبر وائمه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین دیده نمیشود، بلکه ثابت خواهد شد که چه کسانی توهین کرده اند و طعن وارد نموده اند، پس تا آخر کتاب با ما باشید تا حقیقت برای شما آشکار گردد. دکتر: «خدا یا رحمت و لطف ترا میخواهم اگر با رحمت خودت مرا در نیابی حتماً از گمراهان و بلکه از زیان کاران خواهم بود، مجدداً برمیگردم و از خودم می پرسم که موضع این همه علمای بزرگ و رهبران گذشته ما در این باره چه بوده است؟ آیا چیزی که من الآن دارم می بینم آنها نمی دیدند، آنچه من اکنون خوانده ام آنها نمی خوانده اند؟! ». آری نه تنها نخوانده اند بلکه آنچه که بسیار دردناک و تأسف آور است اینکه بسیاری از این کتاب ها نوشته خود آنهاست این چیزی بود که مرا خیلی رنج میداد من به شخصی احتیاج داشتم که با او درد دل کنم و غم و پریشانی خودم را به او باز گویم ». نویسنده: موضع علما و رهبران گذشته شیعه موضع علما و رهبران موجود شیعه است و هیچ فرقی از این لحاظ وجود ندارد، بلکه این دکتر مجتهد نما و یاران او هستند که نتوانسته اند پویائی و جاذبه مکتب اهل بیت علیهم السلام را تحمل کنند، و لذا به فکر توطئه بر آمده و با دروغ و تزویر خواسته اند به این مذهب لطمه وارد نمایند. خصوصاً بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و به رهبری حضرت آیه الله العظمی امام خمینی قدس سره که باعث شد تمام جهان و خصوصاً

مسلمانان مذهب تشیع را یک مذهب بیدار و آگاه بشناسند که میتواند در عصر حاضر جامعه را به تحرک وادارد و حکومت تشکیل دهد و در سر تا سر جهان برای خودش طرفداران و هواداران بیشماری داشته باشد، دشمنان مذهب اهل بیت علیهم السلام به این فکر افتادند که هر طور شده باید این مذهب و پیروان آنرا یک جوری بد نام کنند، لذا طی این چند سال کارهای متعددی انجام دادند و کتاب های مختلفی نوشتند از جمله کتابهای نوشته شده و نشر شده کتاب (وجاء دور المجوس") دوران آتش پرستها دوباره آمد" و کتاب (لله ثم للتاریخ) است. البته برای کتابهای نوشته شده جواب های متعددی که همه مبتنی بر قواعد علمیست داده شده است. کتاب مورد نقد هم که در فارسی به نام (اهل بیت از خود دفاع میکنند) چنانکه خوانندگان عزیز توجه دارند ترجمه کتاب (لله ثم للتاریخ) است، که مؤلف آن با دروغ و جوسازی خواسته خودش و یارانش را به مقصد شومی که دارند نزدیک سازند. ما در این جوابیه باطن خبیث و حقیقت کثیف او را بحول و قوه خداوند متعال آشکار خواهیم ساخت، و با جوابها و ردود علمی و احیاناً نقضی نقشه های این جاهلان و دشمنان ددمنش را نقش بر آب خواهیم کرد.

تحقیق از کجا و چگونه؟

دکتر: « {آغاز تحقیق} سرانجام طرح جالبی بذهنم رسید، و آن اینکه آنچه خوانده ام مجدداً آن را با دید محققانه باز خوانی کنم بنا بر این همه مصادر معتبر را خواندم نصوص و مسائل زیادی توجه مرا جلب می کرد که احساس می کردم باید چیزی در پای آن بنویسم شروع به یاد داشت و حاشیه نویسی نمودم، هنگامی که مطالعه مصادر معتبر را تمام کردم دیدم یاد داشتهای فروانی در کتابخانه ام انباشته شده است، آنها را جمع و جور کردم و در جایی نگهداری نمودم به امید آنکه شاید خداوند شرایطی فراهم کند که بتوان از آنها استفاده کرد». نویسنده: کسی که مدعیست کتابش را در سن ۸۰ سالگی نوشته است و حد اقل پنجاه سال است که مجتهد است و قبل از مجتهد شدن در رابطه با مذهب و کتابهای آن و نصوص و مسائل آن شک داشته است چطور همه شکیات او به یک کتابچه صد و چند صفحه جمع آوری شده است، و روی چه حسابها در آن کتابها و منابع فقط روایات ضعیف را دیده است و هرگز روایات و احادیث صحیح را ندیده است و چگونه شرح و توضیح های علمای شیعه را که در شروح مختلف، اکثر روایات را شرح و توضیح داده اند مراجعه نکرده است. آیا نتیجه تحقیقات شصت ساله یک مجتهد ۷۵ یا ۹۰ یا ۲۰۵ ساله تحویل دادن مشتی دروغ و تهمت است که با تمسک به چند روایت ضعیف کامل شده است؟. دکتر: «روابط من کما کان با همه علما و مراجع دینی حسنه بود و با این امید با آنان نشست و برخاست می کردم که به نتیجه برسم تا اگر روزی تصمیم دشواری گرفتم به من کمک کنند مسائل بسیار شده بود، تا اینکه بالاخره صد در صد قانع شدم که تصمیم دشوار خودم را بگیرم، اما فقط در انتظار فرصت مناسبی بودم». نویسنده: اینکه روابط او با علما و مراجع حسنه بوده مهم نیست بلکه مهم آنست که آیا دکتر با آنان بحث و مناظره داشته است یا خیر؟ او در این زمینه، اشاره یا تصریحی ندارد، چون اگر می نوشت با فلان مرجع چه گفتم و او چه گفت دروغگوئی اش بیشتر برای دیگران آشکار میگشت. دکتر: «همفکران { دوست عزیزم علامه سید دکتر موسی موسوی را نمونه بسیار جالبی می دیدم که از پذیرش انحرافی که در مذهب شیعه بوجود آمده بود خود داری نمود و علناً مخالفت خودش را اعلان کرد و تلاش های که ایشان برای تصحیح این انحرافات انجام داد بسیار قابل تحسین است. چندی بعد کتاب (تطور الفكر الشیعی") رشد اندیشه تشیع" از برادر عزیز مان اندیشمند توانا سید احمد کاتب به بازار آمد، پس از مطالعه آن دریافتم که اینک فرصت آن فرا رسیده است، که حق را ظاهر کنم و برادران و خواهران فریب خورده ام را آگاه نمایم....» نویسنده: جای بسی تعجب است که مجتهدی ۸۵ یا ۲۰۵ ساله دوشخص مذکور را رهبر و رهنما و الگوی خود معرفی کند، در حالیکه فقیه باید تابع رأی و نظر خودش باشد نه اینکه دیگران او را بهر طرف که دوست داشتند سوق دهند. وانگهی آنچه را سید موسی موسوی و احمد کاتب نوشته اند، بطلانش بر همگان واضح است و

جوابهای مختلفی در رد آنان نوشته شده است، مخصوصاً احمد کاتب که اعتقادش در رابطه با حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف، مخالف با اجماع تمام امت اسلام است زیرا او میگوید نه حضرت مهدی متولد شده است و نه بعداً متولد خواهد شد. دکتر: «اسلوب من در طرح اندوخته هایم با اسلوب آقایان "موسوی و کاتب" اندکی متفاوت است شاید علتش روش متفاوتی باشد که هر یک از ما در هنگام تحقیق و مطالعه در پیش گرفته است». نویسنده: در اینکه روش دکتر با نامبردارگان متفاوت است بحثی نیست، زیرا آندو نفر شناخته شده هستند و همه می دانند که آندو قبلاً شیعه بودند و منحرف شدند، حالا یا بخاطر مطامع دنیا یا بخاطر شبهاتی که در ذهن آنها پیدا شده بود. اما دکتر ماهیتش شناخته شده نیست، قوانین و قواعد حوزه را هم نمیداند، شیخ و سید را هم نمیتواند تمیز دهد و به همین لحاظ جزم پیدا میشود که او قبلاً به هیچ عنوان شیعه نبوده است. دکتر: «این را هم عرض کنم که شرایط زندگی دوستان مذکور نیز با شرایط من تفاوت کلی دارد چونکه هردوی آنان موفق شده اند منطقه را ترک گویند و در یکی از کشورهای غربی زندگی کنند و کارشان را از آنجا آغاز نمایند ولی بنده هنوز در داخل عراق و در خود نجف اشرف بسر می برم و طبعاً امکاناتی که من در اختیار دارم با امکانات آنان همخوانی ندارد، خیلی فکر کردم که چه باید کرد؟ آیا من راه هجرت را در پیش گیرم یا اینکه همینجا بمانم؟ سرانجام تصمیم گرفتم که با توکل به خدا از کشورم بیرون بروم و همینجا کار کنم». نویسنده: اینکه فعلاً دکتر در داخل عراق است فقط یک ادعا بیشتر نیست زیرا دلیلی برای اثبات وجود ندارد در ضمن اگر او اهل سنت را حق و اهل تشیع را باطل میدانست بر او لازم بود که مهاجرت کند و با بیان کامل اسم و نسب خویش جهاد بزرگی نموده و مسلمانان را با زبان و قلم خود ارشاد میکرد، با توجه به این نکته که در مذهب اهل تسنن تقیه بدعت است، چگونه حق را کتمان نموده و در زاویه عزلت به زندگی پر از ذلت خود ادامه میدهد. وانگهی ماندن او در نجف اشرف اثری ندارد زیرا خود او را مردم نمی شناسد و کتابش هم با نام مستعار به چاپ میرسد، پس چه کسی قبول خواهد کرد، چنین شخصی در نجف اشرف وجود دارد. دکتر: «خوشخبری» مضافاً این را هم بدانید که عده زیادی از اقشار مختلف مردم ما به خصوص در میان روشنفکران و دانشگاهیان و حتی بعضی از علما و طلبه به علت آنچه که بر خلاف واقعیت می بینند و می شنوند و در کتابها می خوانند و بر آن سکوت می کنند وجدان شان شدیداً ناراحت است، و هر کدام آنان در انتظار فرصت مناسبی بسر می برند، کما اینکه عده زیادی از آنان سرگرم مطالعه و تحقیق هستند، از خداوند بزرگ مسئلت دارم که این کتاب مرا وسیله ای قرار دهد که آنان بتوانند از آن استفاده کنند و بر اساس تحقیق و استدلال راه خودشان را انتخاب کنند، زیرا که عمر کوتاه است و کسیکه حق را بشناسد و از پزیرش آن سر باز زند، حجت بر او تمام شده است و دیگر عذری ندارد». نویسنده: اولاً- اگر قضیه این چنین است که دکتر میگوید پس چرا خودش را مخفی میکند و با نام مستعار کتاب می نویسد، چنانچه این همه مردم اعم از طلبه و دانشجو و دیگر اقدار با او هم فکر و هم نظر هستند آیا سزاوار نیست که خود را ظاهر کند و بر تعداد حق جویان بیشتر از پیش بیافزاید؟ ثانیاً در قسمت دعائی که نموده و از خدا خواسته که کتاب او را وسیله استفاده قرار دهد، باید بگوئیم: این دعا مستجاب شد اما نه آنطور که دکتر میخواست بلکه آنطور که خدا می خواست و بقول معروف "عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد" زیرا بسیاری از خوانندگان کتاب دکتر پس از آنکه متوجه دروغ ها و تزویر های او شدند ایمانشان به مذهب حقه اهل بیت علیهم السلام محکم تر شد و در اثر تحقیق و مطالعه کتبیهای مذاهب مختلف دیگر برایشان بیشتر روشن تر گردید. دکتر: این خوشخبری را هم به سمع مبارکتان برسانم که عده از مراجع و اساتذہ محترمی که با آنان رابطه نزدیک تری دارم بحمد الله دعوتم را پذیرفته اند و حقایقی که من به آنها دست یافته ام از دید و مطالعه آنها نیز گذشته است و مدتی است که آنان مشغول دعوت و روشنگری هستند». نویسنده: عدئی از مراجع و اساتذہ دعوت ایشان را پذیرفته اند اما هیچ کدام وجود خارجی ندارند و خود آقا هم با داشتن این همه مرید و پیرو که حتی مراجع و اساتذہ نیز در بین آنان هستند، هنوز هم در سیه چال ضلالت و بدبختی خودش را مخفی نموده است. اگر قضیه چنان بود که دکتر میگوید

پس باید در عراق دیگر شیعه باقی نمی ماند!! . دکتر: « {پیش بینی} با اینکه میدانم که این کتاب غوغای فراوانی پیا خواهد کرد و اتهامات بسیاری به سوی من سرا زیر خواهد شد اما بنده همه اینها را در نظر گرفته ام و هیچ باکی ندارم طبیعی است که نوکر اسرائیل و آمریکا معرفی شوم و این که دین و وجدانم را به مبلغ اندکی از دنیا فروخته ام ، این چیزی تعجب آوری نیست ، قبلا به دوستان علامه دکتر موسی موسوی نیز چنین اتهاماتی وارد کرده اند » . نویسنده : اولاً دکتر از کجا می فهمید که در رابطه با او چه میگویند و چه اتهاماتی وارد میکنند ، آیا علم غیب را منحصر به خدا نمیداند ؟ . ثانیاً کتابی که سر تا پایش دروغ و بهتان است باید سر و صدا و غوغا ایجاد کند ثالثاً ما دلیل در مقابل دلیل اقامه می کنیم و با دلیل گفته های خصم را باطل می سازیم ، اینکه او چه کاره است و از کجا ارتزاق میشود مربوط ما نیست . رابعاً کسی که در خفا بسر می برد و با نام مستعار به میدان آمده است از تهمت ها و سرو صداها چرا باید ترس و هراس داشته باشد ؟ . خامساً نه موسی موسوی را و نه احمد کاتب را کسی جز به جهل و نادانی به چیز دیگری متهم نکرده است . دکتر: « {مسیر اصلاح طلبان} شاید هم اینک در پی قتل بنده باشند همچنانکه کسان دیگری را که قبلاً زبان به حق گشودند کشته اند ، یکی از چهره های بسیار مهم و معروفی که به قتل رسانده اند فرزند رشید امام راحل آیه الله العظمی سید ابو الحسن موسوی اصفهانی (پدر دوست مذکور مان دکتر موسی موسوی) بود آیه الله بزرگ به راستی که او نور چشم همه علمای شیعه بالاتفاق بود ، با این وجود هنگامی که تصمیم گرفت مذهب شیعه را اصلاح و خرافات را از دامن تشیع بزدايد ، تحملش نکردند و برای آنکه او را از برنامه اصلاحش باز دارند ، فرزند عزیزش را مانند گوسفندی در داخل محراب سر بریدند . کما اینکه پیش از آن " احمد کسروی " را که او نیز بیزاری خودش را از انحراف و کجروی اعلان کرده بود و در پی تصحیح مذهب تشیع برآمده بود ، کشتند و تکه تکه کردند ، (آیه الله بزرگ سید ابو الفضل برقی را سر نماز تیر کردند و چنانکه خود ایشان میفرمود (۶۰۰) نفر از روحانیون توماری امضا کردند که بر قعی یهودی است و نیز دکتر علی مظفریان شیرازی استاد رضا زنگنه اصفهانی) و کسان دیگری که به سر نوشت مشابهی گرفتار شده اند تعداد شان کم نیست هر کس که از پذیرش خرافات و عقائد باطلی که به مذهب رخنه کرده است سر باز زده حتی الامکان تصفیه شده است ، بنده هم بعید نمیدانم که قربانی چنین توطئه کور و تعصب آمیزی شوم » . نویسنده : کسی که خودش را معرفی نمی کند و اسم مستعار بر خود میگذارد ترس از کشته شدن برای او معنایی ندارد ، چون نه او را کسی می شناسد و نه از آدرس او خبر دارد تا اقدام به قتل او کند . مگر شیعیان تا حالا چند بار اقدام به قتل موسوی و احمد کاتب نموده اند که دکتر این چنین ترسیده است؟ آیا آنها محافظانی دارند ؟ . شیعه در طول تاریخ با استدلال دشمنان خود را به شکست محکوم نموده است . کشت و کشتار و تکفیر و آزار کار و هابیان است که هر کس به مدینه و مکه مشرف شده باشد میدانند که چگونه آنان بر مردم زور میگویند و با قلدری می خواهند راه غلط خود شان را بر دیگران بقبولانند . کما اینکه کشتار هزاران نفر شیعه در افغانستان چه به امر عبدالرحمن خان و چه به دستور طالبان و حامیان آنان خود دلیل بزرگی بر شناسائی قاتلان و آدم کشان است و صفحات تاریخ نیز گواه ماست . حملات هرساله دشمنان شیعه در شهرهای کویته و پاراچنار و دیگر مناطق شیعه نشین پاکستان که هر محرم ده ها کشته و مجروح بجای میگذارد و حتی این حملات در داخل مساجد و امکنه مقدسه صورت میگیرد خود شاهد زنده دیگری بر مدعای ما است . آنچه راجع به آیه الله العظمی اصفهانی قدس سره نوشته است کاملاً بی پایه و بی اساس است و هیچ دلیل و مدرکی ندارد . بلکه ما بارها قضیه قتل پسر ایشان را از زبان والد مرحوم مان حضرت آیه الله العظمی میر علی احمد حجت قدس سره ، رهبر فقید شیعیان افغانستان که خود از شاگردان مرحوم آیه الله اصفهانی بود و در موقع قتل پسر ایشان در نجف اشرف مشغول تحصیل بود شنیده ایم و مطلب فقط جنبه پولی و مالی داشت نه چیز دیگر . در رابطه با احمد کسروی باید گفت که او میخواست اصل اسلام را از بین ببرد زیرا عقاید مارکسیستی او را جذب احزاب کمونیستی نموده بود و توهین های صریح او به اسلام و آتش زدن کتاب مفاتیح الجنان سبب قتل او گردید . قضیه برقی و

دکتر علی مظفریان و غیره از اساس غلط و دروغ و جعلی است به همین لحاظ دکتر از این اسمها بی خبر بود و گرنه خودش در متن کتاب آنرا می نوشت و نوبت به مترجم نمیرسید تا آنرا اضافه کند. دکتر: « {آمادگی} البته بنده هیچ واهمه ای ندارم برای من همین افتخار کافی است که برادران و خواهرانم را نصیحت کنم و راه حق و حقیقت را به آنان نشان دهم و دیگر هیچ آرزوی ندارم، بنده اگر مطامع دنیا را در نظر میداشتم صیغه و خمس برایم کافی بود همچنانکه آقایان دیگر از همین راه توانسته اند سرمایه های هنگفتی جمع کنند و ماشین های آخرین سیستم سوار شوند، اما بنده بحمد الله پس از اینکه حق را شناختم نخواستم جیب مردم را بیشتر خالی کنم و اینک بخور نمیری برای خودم و خانواده ام از راه حلال و پیشه شریف تجارت بدست می آورم ». نویسنده: کسی که خود را معرفی نمیکند از چه و چرا واهمه داشته باشد. آدمی که سنش به نود رسیده است متعه برای چه اثری خواهد داشت.

مراجع تقلید، زاهدان نمونه

مراجع بزرگوار تقلید هرگز ماشین های مدل بالا و آخرین سیستم نداشته اند و مراجع نجف اشرف اصلاً ماشین نداشته اند. خمس را نیز مراجع تقلید قبض میکنند تا به مصارف شرعی آن برسانند که می رسانند و اگر آنان برای خود می گرفتند و جمع میکردند که باید امروزه از میلیاردها می بودند، ما خود شاهد زندگی مراجع عظام در قم و نجف و سایر شهرها بوده ایم و کسانی که به شهرهای قم و مخصوصاً نجف اشرف سفر کرده اند میدانند که مراجع تقلید زاهدان نمونه هستند، که زیارت آنان چهره های نورانی انبیاء و ائمه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین را تداعی میکند. خنده آور اینست که دکتر میگوید با تجارت مصارف و خود و خانواده اش را بدست می آورد که اولاً- در عراق تا قبل از سقوط صدام تجارتنی نبود و ثانیاً او از جوانی به قول خودش مشغول تحصیل بوده پس سرمایه ای را که با آن به تجارت مشغول است از کجا آورده است. مدت زمانی را که باخمس ارتزاق کرده و کار دیگری که از آن طریق امرار معاش کند نداشته، چند سال بوده است و آیا آن اموال را به صاحبان اصلیش برگردانده یا خیر، چون طبق نظر ایشان خمس گرفتن و تصرف در آن حرام و ضمان آور است. دکتر: بنده سعی کردم در این کتاب مطالب مشخصی را عنوان کنم تا برادران و خواهرانم بتوانند حقیقت را آنگونه که هست دریابند و برای هیچ کس اشکالی و ابهامی باقی نماند، و ان شاء الله تصمیم دارم کتاب های دیگری نیز در زمینه های مختلف به رشته تألیف در آورم تا اینکه همه مسلمین حقایق را دریابند و هرکس آگاهانه راه خودش را انتخاب کند. نویسنده: اولاً ان شاء الله خوانندگان محترم ماهیت و حقیقت کتاب مورد نقد را درک خواهند کرد و دروغ ها و تهمت های دکتر را که بر مذهب اهل بیت وارد نموده است متوجه خواهند شد. ثانیاً کتابی که نتیجه پنجاه سال تلاش باشد و این چنین سخیف و بی پایه از آب در بیاید، حال کتب بعدی هم معلوم است، از طرف دیگر مگر کتاب ها و متون حدیثی و تفسیری و تاریخی شیعه موجود نیست؟ یا تنها در اختیار دکتر است تا بخواید حقایق را آشکار سازد، اگر آشکار کردن حقایق از راه دروغ و تهمت است پس آن حقیقت مال خود دکتر و یارانش باشد. دکتر: « {امیدواری} مطمئنم که این کتاب من از سوی طالبان حق و عاشقان حقیقت که تعدادشان بحمد الله بسیار است به گرمی استقبال خواهد شد روی سخن ما نیز بیشتر با همین عده است و اما آقایانی که زندگی مرفه و ». نویسنده: اما اینکه آیا کسی از کتاب دکتر استقبال کرده است یا خیر قضاوت را بدست خوانندگان عزیز می سپاریم و لایف گرافها در میدانهای علمی اجازه دخالت ندارد و از ارزش و اعتبار ساقط است. واما اینکه علما و مراجع عظام را آنچنان مورد تمسخر و استهزاء قرار داده است دلیل بر بی تجربگی و جوانی و نه پختگی است و جای تعجب است که دکتر خود را ۷۵ و ۸۵ و حتی ۲۰۵ ساله معرفی می کند و بعد چون نوجوانی نه پخته برای امور خیالی و ذهنی خود جشن پیش از رسیدن به مطلوب می گیرد! به همین لحاظ ما نه تمام آنچه را که در بخش گفته نقل کردیم و نه خود را ملزم به جواب دادن آن میدانیم

زیرا که ما تابع استدلال منطقی و دلیل هستیم، اما چرندیات و حرفهای بی معنی و بی دلیل ناشی از عقده های حقارت و مسائل روانی است و جواب آن فقط دعا برای هدایت گوینده و نویسنده آنست و بس.

عبد الله ابن سبأ افسانه یا حقیقت؟

اشاره

دکتر: « {فصل اول - عبد الله ابن سبأ افسانه یا حقیقت} آنچه در نزد ما شیعیان رایج است اینست که عبد الله ابن سبأ یک شخصیت خیالی است که هیچ حقیقتی ندارد و اهل سنت برای وارد کردن طعن بر شیعه و معتقدات آنان این افسانه را اختراع کرده اند، و آغاز تشیع را به او نسبت می دهند تا اینکه مردم را از شیعیان و مذهب اهل بیت علیهم السلام باز دارند». نویسنده: درست برعکس آنچه که دکتر مجتهد نما ادعا می کند مشهور و معروف بین شیعه آنست که عبد الله بن سبأ وجود داشته است و علمای بزرگوار ما در کتب شان از او نام برده اند و او را به زندقه و کفر و غلو توصیف کرده اند. علامه حلی قدس سره درباره او گفته است: "غالی ملعونی که امیر المؤمنین علیه السلام او را به آتش سوزانید، او گمان می کرد علی علیه السلام خدا و او پیغمبر است" ابو عمرو کشی یکی از علمای رجال در باره او چنین گفته است: "عبد الله ابن سبأ ادعا میکرد که خودش پیغمبر و علی علیه السلام خدا هست، پس حضرت او را امر کرد توبه کند و سه روز به او فرصت داد و چون توبه نکرد او را با هفتاد نفر دیگر در آتش سوزانید." در دیگر کتب رجالی شیعه نیز از او نام برده شده و سپس مورد طعن و لعن قرار گرفته است و خوانندگان عزیز می توانند برای اطلاع به کتب و منابع شیعی خصوصاً کتب رجال و تراجم مراجعه کنند. آنچه مهم است اینست که شیعیان در طول تاریخ بیزاری خود را از این شخص اعلام کرده اند و مذهب ما که مذهب اهل بیت علیهم السلام است هیچگونه ارتباط با این شخص مذموم و بدنام تاریخ ندارد. دکتر: «بنده از علامه محمد حسین آل کاشف الغطاء در باره ابن سبأ پرسیدم ایشان فرمودند: "ابن سبأ افسانه ای است که اموی ها و عباسی ها بخاطر کینه ای که با اهل بیت اطهار علیهم السلام داشته اند اختراع کرده اند بنا بر این یک شخص عاقل نباید خودش را با اینگونه افسانه ها مشغول کند». نویسنده: ما تا حال دروغهای زیادی از دکتر شنیده ایم، بنا بر این گفته های بدون مدرک و سند او را چطور میتوانیم باور کنیم در حالیکه نمیدانیم آیا کاشف الغطاء را دیده است و از او چیزی شنیده است یا خیر؟. برفرض قبول هم مشکلی پیدا نخواهد شد چون یک محقق ممکن است با دلیل و برهان ثابت کند که مثلاً فلان شخص با این نام و نسب در هزار سال پیش از این وجود نداشته است یا داشته است، و این قضیه یک نظر شخصی است و ربطی به کل شیعه ندارد. دکتر: «اما در کتاب معروف ایشان (اصل الشیعه و اصولها ص ۴۰-۴۱) مطلبی دیدم که بر وجود این شخص دلالت میکند می فرماید: "اما عبد الله بن سبأ، کسانی که او را به شیعه و شیعه را به او می چسبانند - باید بدانند - که همه کتب شیعه بطور کلی لعن خود شان را بر او و بیزاری از او را اعلان میکنند». نویسنده: بین این فرمایش مرحوم کاشف الغطاء و آنچه را که دکتر قبلاً به ایشان نسبت داد، هیچ تضاد و تناقضی دیده نمی شود چون ممکن است او خود قبول نداشته که شخصی با این نام بوده است و در کتاب مذکور هم نظر علمای پیش از خود را ذکر کرده باشد و اینکه آنان وجود چنین شخصی را انکار نکرده اند و راه او را غلط و کفر دانسته اند و به همین لحاظ هم او را لعن و طعن نموده اند. برفرض که گفته شود خود او هم وجود چنین کسی را در تاریخ پذیرفته است، باز دردی از دکتر دوا نخواهد شد، چون اولاً تبدیل رأی و نظر بین علما یک امر عادی است مگر علمای اهل سنت گاهی در یک مسئله دو نظر یا بیشتر ندارند؟ مگر شافعی جدید و قدیم ندارد؟ و ثانیاً وجود چنین شخصیتی که همه شیعه از او بیزاری جسته و او را لعنت میکنند چه ربطی به شیعه دارد دکتر: «بدون شک این اعتراف به وجود این شخصیت است، وقتی از خود ایشان (کاشف الغطاء) توضیح خواستم

فرمودند: " آنچه من گفته ام تقیه است، چون که کتاب مذکور مخاطبانش اهل سنت هستند لذا در ادامه نوشته ام که: (بعید به نظر نمی رسد گفته کسی که مدعی است عبد الله ابن سبأ - و امثال آن - همه افسانه های است، که داستان سرایان و خیال بافان اختراع کرده اند) ». نویسنده: اعتراف به وجود شخصی به نام عبد الله ابن سبأ که شیعه در طول تاریخ از او اعلان بیزاری کرده است چه ربطی به تقیه دارد آنهم در کتابی که مؤلف آن مرحوم کاشف الغطاء عقاید شیعه را که مخالف نظر اهل سنت است بی پروا گنجانیده است. دکتر: « آقاي مرتضی عسکری کتابی تألیف کرده بنام عبد الله ابن سبأ و افسانه های دیگر که در آن وجود چنین شخصیتی را انکار کرده است چنانکه آقای محمد جواد مغنیه در مقدمه اش بر کتاب مذکور از وجود عبد الله ابن سبأ منکر شده است، اما اگر کتب معتبر خود مان را ورق بزنیم می بینیم که ابن سبأ یک شخصیت حقیقی است گرچه علمای ما تعدادی از آنان وجودش را منکر شوند ». نویسنده: در مسائل تاریخی همیشه اختلاف نظر وجود داشته و خواهد داشت و انگهی همان طوریکه در اول تذکر دادیم بر خلاف گفته دکتر، مشهور بین علما آنست که عبد الله ابن سبأ وجود داشته است، در قبال مشهور هم عدئی هستند که با دلیل و برهان ثابت می کنند که ابن سبأ وجود خارجی نداشته است بلکه از افسانه های سیف بن عمر است، و این دسته از علما منحصر در علمای شیعه نیستند بلکه از علمای ما آقایان آیه الله العظمی خوئی قدس سره، و سید مرتضی عسکری و مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه و از علمای اهل سنت، دکتر طه حسین در کتاب (علی و فرزندان) میگوید: " من بر این عقیده هستم که ابن سواد یعنی عبد الله ابن سبأ یک شخصیت موهومی بوده " و شیخ محمود ابو ریبه در چاپ دوم کتاب (اضواء علی السنه المحمدیه) نیز وجود او را انکار میکند همین قسم دکتر عبد العزیز هلابی و احمد عباس صالح از نویسندگان مصری کسانی هستند که وجود عبد الله ابن سبأ را قبول ندارند. در هر صورت بودن یا نبودن ابن سبأ چیزی را عوض نمی کند، چون شیعیان مذهب شان را از اهل بیت علیهم السلام گرفته اند نه از ابن سبأ، و در کتب ما حتی یک روایت هم پیدا نمی شود که عبد الله ابن سبأ از راویان آن باشد و از آن روایت یکی از احکام فقهی یا قواعد اصولی یا مورد دیگری استفاده شود. شیعیان هم حضرت علی علیه السلام را خدا و ابن سبأ را پیغمبر میدانند، تا وجود او در تاریخ و عقیده اش برای ما مضر باشد.

ابن سبأ در روایات

دکتر: « {ابن سبأ در عمق روایات} ۱- کسی از امام باقر علیه السلام روایت میکند که فرمودند: " عبد الله ابن سبأ مدعی نبوت بود و عقیده داشت که نعوذ بالله امیر المؤمنین خودش خداست، وقتی به امیر المؤمنین خبر رسید او را فرا خواندند، و در مورد او وی پرسیدند اعتراف کرد و گفت: آری، تو خدائی، در دلم آمده است که تو خدائی و من پیامبرم، امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: هلاکت بر تو باد، شیطان ترا مسخره کرده است، مادر مرده! فوراً برگرد و توبه کن وی انکار کرد او را زندان کردند و سه روز به او مهلت دادند که توبه کند ولی توبه نکرد بنا بر این امیر المؤمنین او را به آتش انداختند و فرمودند: شیطان او را فریب داده بود و چنین کفریاتی را در دلش وسوسه می کرد " رجال کشی ۱/۷۰ نویسنده: اولاً از روایت ربطی بین مذهب تشیع و عبدالله ابن سبأ استفاده نمی شود ثانیاً از نظر سندی نیز ضعیف است زیرا محمد ابن سنان عبدی و پدرش از راویان این روایت هستند و برای هر دو توثیقی در کتب رجالی وجود ندارد، پس روایت ساقط و استدلال به آن درست نیست. دکتر: « ۲- و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمودند: " خداوند لعنت کند عبد الله ابن سبأ را که در باره امیر المؤمنین علیه السلام ادعای ربوبیت میکرد و به خدا سوگند که امیر المؤمنین علیه السلام جز بنده فرمانبرداری برای خدا نبود هلاکت باد بر کسی که بر ما دروغ میندازد، عده در باره ما چیزهای را ادعا میکنند که خود مان در باره خود ادعا نکرده ایم، از آنان بیزاریم و به خدا پناه می جوئیم " رجال کشی ۱/۷۱ ». نویسنده: این روایت هم چیزی جز وجود شخصی به نام عبدالله ابن سبأ را ثابت نمی کند و دلالت

دارد که او غالی و ملعون بوده و حضرت علی علیه السلام او را در آتش سوزانیده است، و این همان چیزی است که بین علمای ما مشهور است و هر که نامی از او برده، لعنت و نفرین را نیز فراموش نکرده است. دکتر: «۳- مامقانی می فرماید: " عبدالله ابن سبأ کسی است که به کفر باز گشت و اظهار غلو نمود " و می فرماید: " غالی مطعونی است که امیرالمؤمنین او را در آتش سوزانید، وی معتقد بود که علی علیه السلام خدا و خودش پیامبر است " تنقیح المقال ج ۲/ ۱۸۳-۱۸۲ ». نویسنده: دکتر با نقل این قول چه می خواهد بگوید عبدالله ابن سبأ بوده یا نبوده چیزی را عوض نمیکند. بلکه عبارت منقول از تنقیح المقال، به نفع شیعه است و خود همین دو عبارت که مرحوم مامقانی از دو تن از بزرگان شیعه مثل مرحوم شیخ طوسی و مرحوم علامه حلی نقل میکند دلیل بر اینست که شیعیان نیز چون امامان شان از هر عقیده خرافی و غلط بیزار اند. دکتر: « ۴- نوبختی میفرماید: " سبائیهها به امامت علی قائل بودند و اعتقاد داشتند که امامت فرض است و از سوی خدا تعیین می گردد، آنها پیروان عبد الله ابن سبأ هستند، ابن سبأ از کسانی بود که بر ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر صحابه آشکارا طعن وارد میکرد و از آنان بیزاری می جست و مدعی بود که علی علیه السلام او را به این کار مکلف کرده است، امیرالمؤمنین از وی در این باره توضیح خواستند، او اعتراف نمود، بنا بر این دستور به قتلش دادند، مردم سراسیمه پیش امیرالمؤمنین رفتند و گفتند: آیا کسی را می کشی که به محبت شما اهلیت دعوت میکند و بسوی ولایت شما و بیزاری از دشمنان شما می خواند بنا بر این او را به مداین تبعید کردند ». " نویسنده: اولاً فرقه ای بنام سبائی وجود نداشته و ندارد و اگر چنانچه میبود لا اقل افرادی که منتسب به این فرقه بودند شناخته میشدند مثل پیروان سایر ادیان و مذاهب که حتی پس از انقراض هم تاریخ آنها و افراد سرشناس شان مشخص و شناخته شده هستند. ثانیاً بر فرض که چنین فرقه بوده باشد دلیل بر ارتباط آن با شیعه نمی شود، چون خوارج نهروان که با علی علیه السلام جنگیدند و آنحضرت را تکفیر نمودند معتقد به نبوت پیامبر اسلام بودند و خلفای ثلاثه را نیز قبول داشتند، آیا صحیح است گفته شود اهل سنت مذهب شان را از خوارج گرفته اند چون در اکثر موارد اعتقادی و فقهی با آنان هم عقیده هستند. ثالثاً مرحوم نوبختی اشتباه کرده در آنچه که گفته است و این نکته میسراند که او این مطلب را از کسی دیگر گرفته باشد زیرا مطالبی در آن گفتار هست که به هیچ عنوان نمیشود آنرا قبول کرد، چون حکم کسی که به اصحاب طعن کند، قتل نیست و بر فرض که باشد با خواست مردم تغییر نمی کند و از همه مهمتر در روایات و اقوال دیگر علما ابن سبأ غالی و ملعون و کسی که علی علیه السلام او را در آتش سوزانید مطرح شد، و اما در گفتار مرحوم نوبختی او فقط به مداین تبعید شده و بس، که این تعارض جلی گفتار وی را از اعتبار ساقط می کند. دکتر: « ۵- نیز میفرماید (نوبختی): "عده ای از اهل علم حکایت کرده اند که عبد الله ابن سبأ مردی یهودی بود که مسلمان شد و با علی (ع) دوستی کرد او قبلاً- که هنوز یهودی بود در باره یوشع ابن نون که پس از موسی علیه السلام آمد همین مقوله را میگفت، وقتی مسلمان شد در باره علی بن ابی طالب (ع) نیز چنین ادعائی کرد، او اولین کسی بود که از فرض بودن امامت علی علیه السلام و اظهار بیزاری از دشمنانش سخن گفت از اینجاست که کسانی که با شیعه مخالفند می گویند اصل رفض از یهودیت است " فرق الشیعه ص ۳۲- ۴۴ ». نویسنده: این عده ای از اهل علم که حکایت کرده اند کی هستند؟ معلوم نیست و اگر چه مرحوم نوبختی آنان را به عنوان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام توصیف نموده است و این چنین گفته است: (و حکمی جماعة من اهل العلم من اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام ") و حکایت کرده اند جماعتی از اهل علم از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام "اما دکتر جمله [من اصحاب.....] را حذف کرده است تا بر داشت شود که مراد از اهل علم، علمای شیعه هستند و در هر صورت صرف بودن آن جماعت از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام دلیل بر وثاقت آنان نیست علاوه بر این نوبختی با زمان حضرت علی علیه السلام بسیار فاصله دارد و او نمی تواند این خبر را بدون واسطه شنیده باشد و چون واسطه را ذکر نکرده است پس این کلام از مدار اعتبار خارج است. دکتر: « ۶- سعد بن عبد الله اشعری قمی در آغاز سخنش از سبائیت میفرماید: " سبائیهها پیروان عبدالله ابن سبأ هستند، او عبدالله ابن وهب راسبی همدانی است، عبدالله بن خرسی و ابن أسود که از معتمدترین یارانش بودند او را در

این کار یاری کردند، وی اولین کسی بود که بر ابوبکر و عمر آشکارا طعن وارد کرد و از آنان اعلان بیزاری نمود "المقالات والفرق ص ۲۰" نویسنده: مرحوم سعد ابن عبد الله برای آنچه که گفته است سندی ارائه نکرده است، پس گفتارش را از چه مأخذی گرفته است معلوم نیست و به همین جهت ارزش استدلال را ندارد، علاوه بر این با روایات و اقوالی که قبلاً نقل شد کاملاً در تضاد و تناقض است و مهمتر آنکه عبد الله ابن وهب راسبی همدانی رهبر و سر دسته خوارج بود که در جنگ نهروان به درک واصل شد و او غیر از عبد الله ابن سبأ است که غلو کرد و به فرمان علی علیه السلام در آتش سوزانیده شد، پس آنچه را که مرحوم سعد ابن عبد الله اشعری قمی نقل کرده است اضافه بر ارسال خلاف تحقیق نیز هست. در اینجا خوبست به مطلبی که در بعضی کتب اهل سنت آمده است اشاره کنیم. ابن اثیر از ام المؤمنین عائشه نقل می کند که او بر ضد عثمان شعار داده و به مردم گفت: (اقتلوا نعثلاً قتل الله قتل الله نعثلاً) نعثل را بکشید خداوند او را بکشد. "خلیل در العین و ابن منظور در لسان العرب ذیل ماده نَعَلَ گفته اند که مراد از این کلمه پیرمرد احمق است. طبری نقل می کند که وقتی عثمان کشته شد، ام المؤمنین عائشه در حال بازگشت از مکه بود بین راه با عبد ابن ام کلب برخورد کرد پرسید: "چه خبر است؟" گفت: "عثمان را کشتند" عائشه پرسید: "بعد چه کردند؟" گفت: "در بهترین پیش آمدها که برای اهل مدینه اتفاق افتاد آنان متفقاً با علی بن ابی طالب (ع) بیعت کردند" عائشه پس از شنیدن این خبر گفت: "ای کاش آسمان بر زمین می آمد اگر آنچه میگوئی درست باشد! مرا به مکه بازگردانید" و از بازگشت به مدینه منصرف شد و گفت: (قتل والله عثمان مظلوماً والله لاطلبن بدمه) به خدا سوگند عثمان مظلوم کشته شد والله من خون وی را طلب خواهم کرد "و به مکه برگشت. ابن ام کلب گفت: "به خدا سوگند نخستین کسی که حرف خود را تغییر داد تو هستی تو قبلاً- می گفتی: (اقتلوا نعثلاً- فقد كفر)" نعثل (منظورش عثمان بود) را بکشید که کافر شده است "سؤال ما از دکتر مجتهد نما و مترجم و دیگر یارانش اینست که ام المؤمنین عائشه در این طعن آشکاری که به دو خلیفه و دو صحابی کرده است، آیا به عبدالله ابن سبأ و یارانش اقتدا نموده است؟. یا اینکه عبد الله ابن سبأ در طعن بر خلفا به عائشه اقتدا کرده است؟. دکتر: «۷- ابن ابی الحدید تصریح کرده که "در حالی که علی علیه السلام خطبه میخواند عبد الله ابن سبأ بلند شده و گفت: (أنت أنت)" تویی تویی "چندین بار این جمله را تکرار کرد حضرت علی فرمودند: "نفرین بر تو باد من کیستم؟" گفت: (انت الله)" تو خدایی "دستور دادند که او را با پیروانش دستگیر کنند" شرح نهج البلاغه ج ۵/۵. نویسنده: اولاد ابن ابی الحدید سنی معتزلی است ثانیاً دکتر با نقل این قول چه را میخواهد ثابت کند؟. دکتر: «۸- آقای نعمه الله جزائری میفرماید: "عبد الله ابن سبأ به امیر المؤمنین گفت: تو اله بر حقی، امیر المؤمنین او را به مدائن تبعید کردند، او از یهودیت مسلمان شده بود، و مانند آنچه که به حضرت علی علیه السلام گفت، در یهودیت به یوشع ابن نون و موسی علیه السلام می گفت "الانوار النعمانیة ج ۲/۲۳۴". نویسنده: این که عبد الله ابن سبأ چه عقیده داشته و چه میگفته معلوم نیست و اگر او حضرت علی را خدا میدانسته حضرت چرا او را به مدائن تبعید کرد بلکه باید او را به قتل میرسانید. مرحوم سید نعمت الله این جملات را از کس دیگری نقل می کند به عنوان نظری از انظار و نه به عنوان نظر خودش، منتها دکتر مجتهد نما با حیل و نیرنگ طوری و نمود میکند که گویا نظر خود مرحوم سید نعمه الله این چنین بوده است.

نتیجه میگیریم

دکتر: «نتیجه گیری} این بود چند تا روایت از کتب معتبر و متنوع که در علم رجال و فقه و فرق بود، بخاطر آنکه مطلب زیاد طولانی نشود از روایات بیشمار دیگری که در کتب مختلف وجود دارد صرف نظر کردیم که همه آنها شخصیتی را ثابت می کنند که اسمش عبدالله ابن سبأ است، بعد از این دیگر ممکن نیست که از وجود او منکر شویم، خصوصاً اینکه امیر المؤمنین علیه السلام او را به خاطر مقوله کفر آمیزی که گفته بود عذاب داد معنای این سخن آن است که حضرت امیر المؤمنین عبد الله ابن سبأ

را دیده است، و این خود برای اثبات شخصیت او کافیتست، که دیگر جای انکار باقی نمی ماند». نویسنده: دکتر اینجا دچار تناقض گوئی عجیبی شده است، از یکطرف می گوید "آنچه نزد ما شیعیان رایج است اینست که عبد الله ابن سبأ یک شخصیت خیالی است که هیچ حقیقتی ندارد" از طرف دیگر این همه اقوال و گفتار علما را با احادیث نقل می کند که نتیجه آن، وجود شخصی به نام عبد الله ابن سبأ در تاریخ است پس معلوم میشود که باید یکی از این دو مطلب دروغ باشد و چون مشهور بین ما وجود آدمی به نام ابن سبأ در صحنه تاریخ است، پس او در اول دروغ گفته است. البته همانطوریکه گفته شد چند نفر از محققین که قبلاً اسامی آنها را متذکر شدیم در بین علمای شیعه و سنی وجود دارد که ثابت کرده اند کسی به این نام و نشان هرگز متولد نشده است. ولی مهم اینست که چه عبدالله ابن سبأ بوده باشد چه نبوده باشد، به مذهب تشیع که مکتب اهل بیت علیهم السلام است کوچک ترین خللی وارد نمیشود. زیرا این مذهب همان راه و روش رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و عین اسلام محمدی است، اسلامی که از قرآن و اهل بیت علیهم السلام گرفته شده است. دکتر: «آنچه از نصوص گذشته بر میاید این است. ۱- اثبات شخصیت ابن سبأ و وجود فرقه ای که او را یاری میکردند و حرف او را میزدند که این فرقه سبائیت نام دارد». نویسنده: برفرض که عبدالله ابن سبأ وجود داشته اما وجود فرقه ای به نام سبائیت قابل قبول نیست زیرا در هیچ کتاب معتبری چنین اسمی نیامده است. دکتر: «۲- ابن سبأ مردی یهودی بود که مدعی اسلام شد گرچه او تظاهر به اسلام نمود، اما حقیقت اینست که او بر یهودیتش باقی ماند و بر اساس آن سمپاشی کرد». نویسنده: این مطلب هم مدرک درستی ندارد بلکه روایت شده از سیف بن عمر دروغگو است که طبری از او در تاریخ خود نقل میکند. دکتر: «۳- او اولین کسی بود که بدعت طعن بر ابوبکر و عمر و دیگر صحابه رضوان الله علیهم را اختراع کرد». نویسنده: این مطلب هم مبتنی بر مدرک و اساس درستی نیست بلکه گرفته شده از سیف بن عمر تیمی دروغگو است و هیچ کس در دروغگوئی او شک و تردید ندارد، ضمناً مطلبی را قبلاً از ام المؤمنین عائشه در طعن بر علی علیه السلام و خلیفه سوم نقل کردیم و سؤال ما هم این بود که آیا عبد الله بن سبأ از او پیروی کرده است یا او از عبد الله بن سبأ؟ هم چنین مسلم در صحیح در بخش فضایل صحابه باب فضایل علی ابن ابی طالب علیه السلام حدیث ۴۴۲۰ روایت میکند که معاویه بن ابی سفیان، از سعد خواست که علی علیه السلام را سب و دشنام دهد. حالا باید گفت که پس اولین نفر یا از افراد اول فرقه سبائیت معاویه بن ابی سفیان بوده است که تنها خود او به بزرگترین صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سب و دشنام نمی داد بلکه دیگران را هم به این کار وادار می کرد. دکتر: «۴- او اولین کسی بود که از امامت امیر المؤمنین علیه السلام سخن گفت». نویسنده: این دیگر از آن دروغهای شاخداری است که هیچ کس جز متعصبان کور دل آن را نمی پذیرد.

علی اولین خلیفه پیامبر (ص)

از نظر شیعیان و طبق ادله و مدارک موجود در قرآن و سنت و عقل و اجماع امامت علی علیه السلام بعد از رسول خدا محرز و مسلم است و ما بعضی از آن ادله را در کتاب تشیع چیست؟ قبلاً نوشته ایم که حق جویان می توانند مراجعه کنند و اینجا هم به ذکر چند حدیث از کتب برادران اهل سنت اکتفا می کنیم. ۱- در غدیر خم پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم دست علی علیه السلام را بلند نموده و فرمود: (من کنت مولاه فهذا علی مولاه) هر که من مولای او هستم علی مولای اوست. ۲- پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: (ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی) علی از من و من از علی هستم و او ولی و سر پرست و امام هر مؤمن بعد از من است. ۳- حدیث شریف ثقلین که قرآن و اهل بیت را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعنوان دو خلیفه و جانشین بعد از خود معرفی میکنند. ۴- احادیث خلفای بعد از من دوازده نفر هستند که فقط به امامت علی و یازده فرزند معصوم آن بزرگوار صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین قابل تطبیق است. ۵- حدیث شریف منزلت که رسول

خدا صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به علی علیه السلام فرمود: (اما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى الا انه ليس بعدی نبی، انه لا ینبغی أن اذهب الا وانت خلیفتی) " آیا راضی نیستی که برای من مثل هارون برای موسی باشی مگر اینکه بعد از من پیامبری نمی آید، بدرستی که سزاوار نیست من بروم مگر اینکه تو جانشین من باشی دکتر: « ۵- و او اولین کسی بود که مدعی شد امیر المؤمنین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است طبعاً این مقوله را از یهودیت نقل کرده بود ». نویسنده: دکتر با این بیان می خواهد بگوید که اگر شیعه معتقد است که علی علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است سنگ تهاداب این بنا را عبد الله ابن سبأ گذاشته است در حالیکه طبق نصوص وارده در کتب فریقین سنگ تهاداب این بنا را خود حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم گذاشته است نه کسی دیگر. برای اثبات این قضیه و سیاه کردن روی دروغگو یکی دو حدیث از منابع اهل سنت نقل می کنیم.

علی (ع) وصی پیامبر (ص)

۱- حدیث دار در یوم الانذار: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از نزول آیه مبارکه (انذر عشیرتک الاقرین) به علی علیه السلام فرمان داد که طعامی آماده کند و از سران بنی هاشم و اقوام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دعوت نماید تا پیامبر نبوت خود را برای آنان ابلاغ نماید. وقتی همه جمع شدند و طعام صرف شد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنانرا از نبوت خود خبر داده و فرمود: هر کدام از شما که در این امر مرا نصرت و یاری رساند و وزیر من باشد، او برادر و وصی و جانشین من خواهد بود. در حالیکه همه سرها را بزیر انداخته و ساکت بودند علی علیه السلام از جایش حرکت نموده و اعلام کرد که حاضر است در راه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جان فشانی کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: (انّ هذا اخی و وصیّ و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا) " این علی برادر، وصی و جانشین من در میان شما میباشد پس فرمان او را بشنوید و از او اطاعت کنید. ۲- محمد ابن حمید رازی از سلمه ابرش از ابی اسحاق از ابی سعید ایادی از ابن بریده از بریده از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است که فرمود: (لکل نبی وصی و وارث و ان وصی و وارثی علی بن ابی طالب) " هر پیامبر وصی و وارثی دارد و وصی و وارث من علی بن ابی طالب است. البته این حدیث را وقتی ذهبی در میزان الاعتدال در احوال شریک ذکر میکند تکذیب نموده و احتمال میدهد که شریک آنرا نقل نکرده باشد و میگوید: " محمد ابن حمید رازی ثقة نیست " اما جوابی که داده شده از این مطلب اینست که " احمد بن حنبل و ابوالقاسم بغوی و ابن جریر طبری و ابن معین و غیر اینها از ائمه جرح و تعدیل اهل سنت محمد بن حمید رازی را توثیق کرده و از او روایت میکنند، کما اینکه خود ذهبی نیز به این نکته در میزان الاعتدال در ترجمه محمد ابن حمید رازی اعتراف میکند. " ۳- طبرانی با سند از ابو ایوب انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که فرمود: (یا فاطمه أما علمت أن الله عزّ وجلّ إطلع علی أهل الارض فاختار منهم اباک فبعثه نبیاً ثم إطلع الثانیة فاختار بعلک فاوحی الیّ فانکحتک واتخذتہ وصیاً) " فاطمه جان آیا میدانی که خداوند متعال نظر کرد بر اهل زمین و از بین آنها پدرت را انتخاب نموده و بعنوان پیامبر مبعوث گردانید و دوباره نظر کرد بر آنان و از میان آنان شوهرت را برگزید و بمن وحی کرد تا تو را به او تزویج کنم و او را وصی خودم برگزینم. نا گفته نماند که روایات داله بر وصایت علی ابن ابی طالب علیه السلام به مراتب بیش از حد تصور است که برای اختصار به همین چند روایت اکتفا نمودیم. خوانندگان عزیز متوجه شدند که ما فقط بنقل روایات موجود در کتب اهل سنت بسنده کردیم و ضمناً در این چند روایت، و هم چنین در روایات دیگر دلالت کننده بر وصایت علی علیه السلام، نام عبد الله ابن سبأ را در جمله راویان ندیدیم مگر اینکه دکتر ادعا کند، مصنفان و نویسندگان و حافظان اهل سنت همه شاگردان عبد الله ابن سبأ بوده اند و اگر نه معنی ندارد چیزی روایت کنند که او آنرا اختراع کرده است!!!. در ضمن، دکتر در این قسمت گفته های دیگری نیز داشت که بعلت تکراری بودن و روشن شدن جواب

آن از مطالب گذشته از نقل و نقد آن صرف نظر کردیم .

شیعیان تنها پیروان اهل بیت (ع)

اشاره

دکتر: «{فصل دوم - تشیع و مذهب اهل بیت (ع)} در نزد ما شیعیان معروف است که فقط ما پیروان و دوستان اهل بیت (ع) هستیم ، و مذهب شیعه با ادعای ما بطور کلی بر محبت اهلیت (ع) استوار است چونکه تبری ما از عامه - یعنی اهل سنت - به محبت اهل بیت (ع) است ، بیزاری ما از صحابه بویژه خلفای ثلاثه وام المؤمنین عائشه بنت ابوبکر رضوان الله علیهم به بهانه محبت اهلیت (ع) است و آنچه در ذهن و **G**..... همه شیعیان اعم از کوچک و بزرگ ، عالم و جاهل و مرد و زن ، جای گرفته و نهادینه شده این است که صحابه (رض) به اهل بیت (ع) ظلم کرده و خونشان را ریخته اند ! و اینکه همواره در قبال اهل بیت (ع) موضع گیری خصمانه داشته اند . » نویسنده : ۱- در نزد ما شیعیان تنها راه نجات بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیروی از قرآن و اهلیت آن بزرگوار است که طبق حدیث متواتر ثقلین و مورد قبول فریقین ثابت و لازم است ، بنا بر این اگر نظر فردی از صحابه با گفتار یکی از اهل بیت علیهم السلام در تعارض و تضاد قرار بگیرد ، کلام اهل بیت در نزد ما بر نظر صحابی مقدم است ، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را امر به رجوع به آنان نموده و اهل بیت را عدل قرآن کریم معرفی نموده است . پس پیروان اهلیت علیهم السلام کسانی هستند که همیشه قول و فعل و تقریر آن بزرگواران را بر آراء و انظار دیگران مقدم بدانند و دیگران را بر آنان هرگز مقدم نکنند . اما دوستان اهل اهلیت علیهم السلام منحصر به ما شیعیان نشده ، بلکه اکثریت پیروان مذاهب اهل سنت (به جز وهابیه) به اهل بیت علیهم السلام محبت و علاقه دارند و بادیده تکریم و احترام به آنها نگاه نموده و از آن بزرگواران با تجلیل یاد می نمایند . ولی دوست داشتن اعم از پیروی کردن است و اگر کسی ادعای دوستی اهلیت را کند معنایش پیروی از آنان نیست . این نکته با مراجعه به کتب حدیثی ، عقیدتی ، فقهی و تفسیری مذاهب اهل سنت کاملاً مشهود است . به عنوان مثال بخاری بالاترین حافظ اهل سنت که امیرالمؤمنین در علم حدیث لقب گرفته است در تمام صحیح یک حدیث از امام صادق علیه السلام نقل نکرده است و از امام حسن عسکری علیه السلام که معاصر او بوده است یک حدیث نقل نکرده است اما در مقابل از عمران ابن حطان خارجی که این ملجم را توصیف و ستایش کرده است ، روایت نقل میکند ، حالا از کجا به وثاقت خارجی اعتماد پیدا کرده است خدا میداند . پس ما شیعیان هیچ وقت نگفته و نمیگوئیم که تنها ما دوستان اهل اهلیت علیهم السلام هستیم و بس اما در اینکه پیروان مذهب اهل بیت علیهم السلام منحصر به شیعیان میشود جای شکی نیست ، چون نه خلفای سه گانه و نه ائمه اربعه مذاهب اهل سنت هیچ کدام از اهل بیت بحساب نمی آیند . ۲- از دکتر و مترجم و یارانسان می خواهیم ، یک مورد مستند بیاورند که ثابت کند شیعیان از صحابه رضی الله عنهم ، یا از اهل سنت بیزاری جسته باشند زیرا کلمه صحابه به تمام کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم صحبت بوده اند ، اطلاق می شود ، و امکان ندارد مسلمانی از تمام صحابه بیزاری بجوید ، یا آنان را بطور کلی مورد طعن قرار دهد

صحابه از نظر شیعیان

ما شیعیان معتقدیم که صحابه مثل دیگر مسلمانان هستند و تنها بشرف صحبت نائل آمده اند ، اگر اعمال حسنه داشتند خداوند به آنها پاداش عطا میکند و اگر گناهی از آنان سرزد مورد عتاب و مؤاخذه قرار میگیرند . مسلم در صحیح باب صفات منافقین حدیث ۴۹۸۳ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این روایت را نقل میکند که فرمود " : در میان اصحاب من دوازده نفر منافق

هستند که هشت نفر آنها هرگز داخل بهشت نخواهند شد مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد. " آیا بیزار بودن از این دوازده نفر که پیامبر آنها را جزء اصحاب خود معرفی میکند واجب نیست؟ . یا اینکه هر که نام صحابی بر او صدق کرد، اجازه دارد هر کاری بخواهد بکند، حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کند چون صحابی است، قتل نفس کند چون از اصحاب است، در برابر خلیفه مسلمین خروج کند و به خاطر حفظ جاه و مقام خویش آشوب و فتنه راه بیندازد چون صحابی گفته میشود؟ . اما در مقابل دیگران هیچ نگویند و انتقاد هم نکنند و گناه را در رابطه با آنان گناه ندانند!! در حالیکه گناه، گناه است از هر که باشد و گناهکار گناهکار است هر که باشد.

آیا اجتهاد مخصوص صحابه است

۳- در رابطه با بیزاری شیعیان از خلفای ثلاثه و از ام المؤمنین عائشه، باید گفت: نه شیعیان و نه سنیان هیچ کدام قائل به عصمت این چهار نفر نیستند و آنانرا معصوم نمیدانند، و وقتی از اهل سنت سؤال شود که در رابطه با خروج ام المؤمنین عائشه در برابر امام علی علیه السلام چه باید گفت؟ می گویند: ام المؤمنین در اجتهاد خود خطا کرد، و مجتهد اگر مصیب باشد دو اجر و اگر خطا کند یک اجر خواهد داشت، پس بر او حرجی نیست، همین قسم اگر سؤال شود: نظر شما در باره آن عده از صحابه چیست، که در قتل خلیفه سوم شرکت داشتند و در بین آنها دست طلحه و زبیر و ام المؤمنین هم دیده می شد و مسلماً آنها از خلیفه سوم و کار او بیزار بودند که یا در قتل یا در مقدمات آن دخیل بودند؟، میگویند: آنها مجتهد بودند و خطا کردند هم چنین اگر سؤال شود: خالد ابن ولید چرا مالک ابن نویره را بقتل رسانید و در همان شب با همسر او که بخاطر از دست دادن شوهرش عزادار و در عده وفات بود، هم بستر شد؟، جواب میدهند که خالد در اجتهاد خود خطا کرد و لا اقل یک اجر را دارد، و اگر پرسیده شود که چرا خلیفه اول حد را بر خالد جاری نکرد با اینکه خلیفه دوم اصرار می کرد، جواب می دهند که خلیفه اول در عدم اجرای حد و یا عمر بن الخطاب در اصرار بر اجرای حد در اجتهاد خود خطا کرده اند و حد اقل از یک اجر بی بهره نمی مانند. و اگر سؤال شود که شما برای علی علیه السلام هم رضی الله عنه می گوئید، و برای معاویه ابن ابی سفیان هم رضی الله عنه می گوئید، در حالیکه این دو با هم جنگیده اند و خون هزاران نفر در آن جنگ بزمین ریخته است و امکان هم ندارد که هر دو بر حق باشند و چون امکان ندارد که علی علیه السلام بر باطل باشد پس حتماً طرف مقابل او بر باطل است و شما چرا حق و باطل را به یک چشم می بینید و به یک اندازه احترام و تکریم میکنید؟، جواب میدهند که معاویه مجتهد بود و خطا کرد پس علی علیه السلام دو اجر و معاویه یک اجر در پیشگاه خدا دارد. و اگر گفته شود که شما اولین صحابی را که حضرت ابو طالب علیه السلام باشد حکم به کفرش می کنید و بلکه بالاتر، حضرت عبد الله و حضرت آمنه سلام الله علیهما پدر و مادر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را کافر میدانید در حالیکه اقلاً احتمال ایمان در آنها میرود اگر یقین به ایمانشان پیدا نشود؟، میگویند: ما تحقیق کردیم، نصوص را بررسی کردیم و طبق ادله و براهینی که در دست داریم، حکم به کفر آنان می کنیم اگر حکم ما مطابق با واقع بود دو اجر و اگر مخالف با آن شد لا اقل یک اجر خواهیم داشت و مجتهد را به خاطر خطا نه سرزنش میکنند و نه گناهکار حساب میشود. و اگر سؤال کنیم آیا اجتهاد مخصوص صحابی است یا اینکه فقط اهل سنت میتوانند اجتهاد کنند، و اولین صحابی و یاور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هم چنین پدر و مادر آن بزرگوار را کافر بدانند یا اینکه هر مسلمان دیگر هم اجازه اجتهاد دارد؟ . مسلماً جواب می دهند که اجتهاد برای همه است و مختص به افراد خاصی نیست. می گوئیم: وقتی اجتهاد برای عموم آزاد بود ما هم طبق ادله ای که در دست داریم حکم صادر می کنیم و مسلماً از دو حال خارج نخواهد بود، یا به واقع تطابق خواهد کرد که در این صورت دو اجر خواهیم داشت و یا در اجتهاد خود خطا کرده ایم که در این صورت یک اجر را داریم و گناهی هم مرتکب نشده ایم. وانگهی شیعیان حکم به کفر حتی یک نفر از صحابه نمی کنند، ولی

اهل سنت حکم به کفر ابوطالب اولین یاور و صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می نمایند . حالا خود قضاوت کنید ، آیا حکم به فسق بعضی از صحابه (بعد از آنکه او را مسلمان می دانیم) در اثر گناهی که از او صادر شده است مطابق عدل و انصاف است یا حکم به کفر بعض از صحابه ، در حالیکه احتمال ایمان در باره او موجود است ؟ . بخاری در صحیح در باب فرائض حدیث ۶۲۳۰ روایت میکند : وقتی فاطمه سلام الله علیها سهم الارث خود را از خلیفه اول طلب نمود و ابوبکر با خواندن حدیثی که خودش آنرا نقل میکرد و مضمونش این بود که پیامبران بعد از خود ارث نمیگزارند آن بانو را از ارث محروم کرد آن مخدره بر او غضب نموده و تا زنده بود با او تکلم نکرد . مسلم نیز در صحیح کتاب جهاد و سیر حدیث ۳۳۰۴ نقل میکند : وقتی ابوبکر فاطمه سلام الله علیها را از میراث منع کرد ، پس آن بانو بر او غضب نموده و تا زنده بود با او سخن نگفت ، و حضرت زهرا شش ماه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زندگی کرد و چون وفات یافت علی علیه السلام او را در شب دفن نموده و ابوبکر را مطلع نساخت و خودش بر آن بانو نماز خواند و علی علیه السلام تا فاطمه زنده بود در بین مردم جایگاه خاصی داشت ، اما بعد از وفات حضرت فاطمه دیگر آن جایگاه خاص را نداشت و مردم از اینکه او در آن شش ماه بیعت نکرده بود ، او را بدیده استنکار نگاه می کردند ، پس آنحضرت برای بیعت با ابابکر کسی را نزد او فرستاد و پیغام داد که ابوبکر تنها بیاید ، چون از حضور عمر در آن جلسه کراهت داشت . بنا بر این آیا شیعیان حق ندارند از کسانی که فاطمه زهرا سلام الله علیها از آنها قهر کرده و تا آخر عمر خود با آنها سخن نگفته ، و علی علیه السلام نیز طبق وصیت همسرش آنها را در تشییع و نماز جنازه فاطمه اجازه شرکت نداده ، و حضور بعضی را در جلسه بیعت ممنوع نموده است ، اعلان بیزاری کنند ؟ ، زیرا بر فرض اشتباه ، این کار فقط خطای در اجتهاد است و بس .

ظلم بعضی از صحابه به اهل بیت (ع)

۴- اما در رابطه با ظلم صحابه به اهل بیت علیهم السلام باز هم یک نفر شیعه پیدا نمیشود که ادعا کند همه صحابه به اهل بیت ظلم کردند ، ولی ظلم بعضی از صحابه را به اهل بیت علیهم السلام نمیتوان انکار کرد . آیا خروج و قیام معاویه ضد علی علیه السلام ، ظلم نیست ؟ و آیا معاویه از اصحاب نیست ؟ پس بعضی از اصحاب به اهل بیت ظلم کرده اند . ابن ابی شیبہ که از مشایخ بخاری است بسند خود از زید بن اسلم و زید از پدرش اسلم که آزاد کرده عمر بود روایت می کند : وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت و ابی بکر برای خلافت از مردم بیعت گرفت ، علی و زبیر در خانه فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با هم مشوره میکردند که چه باید بکنند ، وقتی خبر به عمر رسید ، خودش را به فاطمه رسانیده و گفت : " ای دختر رسول خدا هیچ کس را بعد از پدرت به اندازه تو دوست نمی دارم ، اما این را بدان ، بخدا قسم اگر این جماعت این جا جمع شوند خانه را آتش خواهیم زد . طبری نیز با سند دیگری روایت می کند که عمر ابن خطاب به منزل علی آمد ، و در آنجا طلحه و زبیر بودند پس گفت به خدا قسم یا خانه را آتش می زنم یا برای بیعت خارج شوید ، زبیر در حالیکه شمشیرش را در دست داشت بیرون آمد پس به او حمله نموده و سلاح را از او گرفتند . بلاذری با سند نقل می کند که ابوبکر فرستاد دنبال علی که بیاید و بیعت کند و او بیعت نکرد ، پس عمر در حالیکه فتیله در دست داشت به خانه علی آمد ، فاطمه او را دم دروازه خانه دیده و گفت : ای پسر خطاب آیا میخواهی در خانه مرا آتش بزنی ؟ ، گفت : بلی . ابن عبد ربه روایت میکند که علی و عباس و زبیر در در خانه فاطمه نشسته بودند ، تا اینکه ابوبکر کسی را دنبال آنها فرستاد و گفت : اگر نیامدند با آنان بجنگ پس (فرستاده ابوبکر) شعله از آتش را گرفت تا خانه را بر آنها آتش بزند ، فاطمه او را دیده گفت : میخواهی خانه ما را آتش بزنی ؟ گفت : بلی ، مگر اینکه داخل شوید در آنچه امت داخل شده اند ، یعنی بیعت با ابوبکر . ابو فدا مورخ مشهور روایت می کند که ابوبکر گفت : اگر آنان برای بیعت نیامدند با آنها بجنگ . بعد میگوید : عمر مقداری آتش با خود بر داشت تا خانه را آتش

بزند. و حالا سؤال می‌کنیم: آیا تهدید علی و فاطمه سلام الله علیهما بسوزانیدن خانه آنها (حتی اگر فقط یک تهدید بوده باشد) آنها در روزهای اول وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آنان عزادار بودند ظلم به اهل بیت علیهم السلام حساب نمی‌شود؟

ناصبی کیست؟

دکتر: «لذا خیلی طبیعی مینماید که ما آنانرا نواصب لقب دهیم و همیشه برای آنکه احساسات و عواطف مردم را داغ نگهداریم، از مظلومیت اهل بیت (ع) و شیعیان سخن برانیم، و از شهادت مظلومانه امام حسین (ع) ناله کنیم و روضه بخوانیم و اشک بریزیم». نویسنده: مثل اینکه دکتر مجتهد نما که ۷۰ سال را در حوزه علمیه نجف اشرف سپری نموده است، هنوز فرق بین ناصبی و اهل سنت را یاد نگرفته است. ناصبی در نزد ما شیعیان عبارت اند از کسانی که با اهل بیت اطهار سلام الله علیهم اجمعین عداوت داشته و به آنها سب و دشنام میدهند. ما ناصبی را کافر و نجس میدانیم چنانکه دیگر فرق اسلامی نیز حکم به کفر و نجاست آنان میکنند. اما اهل سنت را برادران و خواهران مسلمان خود میدانیم که خون، جان، مال و ناموس آنان محترم است ازدواج با اهل سنت را جایز میدانیم در حالیکه با ناصبی را جایز نمیدانیم و این خود می‌رساند که ناصبی غیر از اهل سنت است.

آیا اهل بیت (ع) از شیعیان خود رنج برده و اذیت شده اند؟

قسمت اول

دکتر: «اما کتب معتبری که در دست داریم حقیقت را بگونه دیگری بیان میکنند و ثابت مینمایند که اهل بیت صلوات الله علیهم چگونه از شیعیان شان رنج میبردند و شیعیان نخستین با اهل بیت چگونه رفتار می‌کردند و چه مصیبتها بر سر شان آورده اند و روشن می‌کنند که چه کسانی خون اهل بیت علیهم السلام را ریخته و باعث شهادت آنان گردیده و حرمت آنان را پاس نداشته اند». نویسنده: ما جواب آنچه را که دکتر از کتب نقل می‌کند در جای خودش خواهیم داد اما آنچه اینجا می‌گوئیم سؤالی است که باید دکتر و همدستانش جواب دهند. آیا یزید بن معاویه، عبیدالله بن زیاد و هم چنین عمر بن سعد، شمر بن ذی الجوشن و محمد بن اشعث کندی و غیر اینها که در کربلا بودند، و در قتل امام حسین علیه السلام دست داشتند و امیر و فرمانده سپاه بودند، از پیروان کدام مذهب بودند؟ چون کسی نه گفته که اینها شیعه بوده اند. مسلماً همه اینها از کسانی هستند که اصطلاحاً به آنها اهل سنت گفته می‌شود و علمای اهل سنت نه تنها اینها را محکوم نکرده اند بلکه برایشان جایزه هم داده اند، برای روشن شدن مطلب به یک مورد اشاره و اکتفا میکنیم. ابن اثیر میگوید: "وقتی امام حسین (ع) به شهادت رسید عمر بن سعد عده ای را فرمان داد که سوار بر اسبها شوند و بدن امام حسین را پامال کنند." این آدم با این همه شرارت مورد وثوق علمای اهل سنت بوده از او روایت نقل کرده و بنقل او اعتماد می‌کنند. در کتاب معرفة الثقات میخوانیم: "عمر بن سعد بن ابی وقاص مدنی، ثقه و مورد اطمینان است، او از پدرش احادیثی نقل میکند و مردم از او نقل میکنند و او کسی است که امام حسین را بقتل رسانید." بعد صاحب کتاب میگوید: "او امیر لشکر بود و مباشر قتل نبود." در تقریب التهذیب مینویسد: "عمر بن سعد بن ابی وقاص ساکن کوفه و صدوق (بسیار راستگو) بود، اما او را بخاطر امیر بودنش بر سپاهی که با حسین جنگید سرزنش کردند." مزی در رابطه با او می‌گوید: عمر بن سعد بن ابی وقاص قرشی زهری ابوحفص مدنی ساکن کوفه و برادر عامر بن سعد میباشد. او از پدرش سعد بن ابی وقاص و ابی سعید خدری روایت نقل می‌کند، و ابراهیم پسرش و یزید بن مریم سلولی و سعد بن عبیده از او روایت نقل میکنند." تا آنجا که میگوید: "ابن سعد کسی است که امام حسین را به قتل رسانید و او تابعی و مورد اطمینان و وثوق است."

دکتر: « {تشیع از دیدگاه اهل بیت (ع) - رأی امیر المؤمنین (ع) - لاف و گزاف} اگر شیعیان خودم را جدا کنم آنان را جز لاف زنان و خود ستایانی نخواهم یافت و اگر امتحانشان کنم جز مرتدانی و اگر غربالشان کنم از هزار نفر یک نفر خالص نخواهم یافت " روضه الکافی ۸/۳۳۸ ». نویسنده: اولاً روایت از علی علیه السلام نقل نشده بلکه از امام کاظم علیه السلام نقل شده است اما چون در روایت کلمه (ابی الحسن) آمده است آقای دکتر که ادعای تشیع و اجتهاد را دارد نفهمیده که مراد از کلمه (ابی الحسن) در روایات امام کاظم علیه السلام است نه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام. ثانیاً حدیث از نظر سندی ضعیف است، زیرا در سند محمد بن سلیمان بصری دیلمی و ابراهیم بن عبد الله صدقی و موسی بن بکر واسطی وجود دارند که هیچ توثیقی ندارند بلکه محمد بن سلیمان تضعیف هم شده است، بنا بر این حدیث اعتباری ندارد. وانگهی بر فرض صحت سند، روایت در صدد بیان فرق بین شیعیان اهل بیت و دوستان آنها میباشد، زیرا بسیاری که ادعای تشیع میکنند اما این ادعا تنها در محبت به اهلیت علیه السلام است، نه در پیروی از آنان، مثل همین آقای دکتر و مترجم و سایر یارانشان که خود را شیعه معرفی میکنند ولی شیعه نیستند. دکتر: « {شما مردم دون!} ای نه مردان به صورت مرد ای کم خردان ناز پرورد! کاش شما را ندیده بودم و نمی شناختم که به خدا پایان این آشنائی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت خدایتان بمیراناد! که دلم از دست شما پر خون است، و سینه ام مالا مال خشم شما مردم دون که بیابی جرعه اندوه به کامم میریزید و با نافرمانی و فروگذاری جانبم، کار را به هم در می آمیزید تا آنجا که قریش میگوید پسر ابوطالب دلیر است اما علم جنگ نمیداند..... اما آنرا که فرمان نبرند سر رشته کار از دستش بیرون است " نهج البلاغه خطبه ۲۷ ترجمه شهیدی {شما مردم دون} گرفتار شما شده ام که سه چیز دارید و دو چیز ندارید کرائید با گوشه‌های شنوا، گنگانید با زبانهای گویا کورانید با چشم های بینا نا آزاد گانید در روز جنگ و نه به هنگام بلا برادران یکرنگ..... پسر ابی طالب را واگذارید چون زن - که وقت زادن - میان رانهای خود را می گشاید " نهج البلاغه خطبه ۹۷ ترجمه شهیدی ». نویسنده: در این جملات نامی از شیعه برده نشده که دکتر مجتهد نما بیاید و از آن بر ضد شیعه استفاده کند بلکه تنها موردی که در حدیث فوق دیده می شود اینست که حضرت ارتش کوفه را مورد ملامت قرار داده و آنها را بخاطر تنبلی و تن پروری توبیخ نموده است. ارتش کوفه هم، ارتش باقی مانده از دوره خلفای قبل است و اگر همه آنها اهل سنت نبودند بدون شک اکثریت قریب به اتفاق آنها از اهل سنت بودند و چنانچه دکتر و طرفدارانش بر ادعای خود پافشاری کنند، آنگاه سؤال می کنیم که پس اهل سنت در آزمان کجا بودند اگر با علی علیه السلام بودند که این روایت شامل آنها هم میشود، و اگر با آنحضرت نبودند، پس یا با معاویه بودند و با علی علیه السلام می جنگیدند که این خود سبب روسیاهی دارین است، و یا با هیچ کدام نبودند که باز در این صورت مجرم هستند زیرا انسان مسلمان وظیفه دارد که از حق دفاع کند و بر باطل بشورد. دکتر: « انگیزه چنین سخنانی این بود که آنان از حمایت ایشان دست کشیدند و به وی غدر و خیانت کردند ایشان سخنان زیادی در باره شیعیان فرموده که واقعا عبرت انگیز است » نویسنده: با بیانی که گذشت معلوم شد که در این سخنان مخاطب شیعیان نیستند بلکه ارتش کوفه مورد خطاب و عتاب قرار گرفته است و در ضمن اگر دکتر غیر از آنچه نقل کرد مطالب دیگری میداشت یقیناً ارائه می کرد و چون چیزی نداشت با لاف و گزاف به میدان آمد. دکتر: « {رأی امام حسن (ع) - روانشناس موفق} بخدا قسم من معاویه را برای خودم از اینها بهتر می بینم، آنها مدعی اند که شیعیان منند در حالیکه در پی کشتن من هستند و چشم به مال من دارند بخدا قسم اگر بتوانم با معاویه کنار بیایم و خونم و خانواده ام را حفاظت کنم بهتر از این است که مرا بکشند و اهلیت ضایع شود، بخدا سوگند اگر با معاویه بجنگم اینها مرا زنده با دست خودشان تحویل او خواهند داد و باز بخدا سوگند اگر عزتمند با معاویه صلح کنم بهتر از این است که در اسارت مرا بکشند " احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۱۰ ». نویسنده: اولاً- روایت مرسله است چون سند متصل ندارد و ثانیاً این روایت در ذم شیعه نیست بلکه حضرت کسانی را محکوم میکند که خودشان را شیعه نامیده و زیر کار جاسوسان معاویه بودند، چنانکه در گفتار امام علیه السلام کاملاً واضح و مشخص است (آنها

مدعی اند که شیعیان منند درحالیکه در پی کشتن من هستند) پس آنها شیعه نبودند بلکه ادعای تشیع میکردند و اگر به این قسمت از کلام امام علیه السلام (بخدا سوگند اگر با معاویه بجنگم آنها مرا زنده با دست خودشان تحویل او خواهند داد) توجه شود کاملاً مطلب واضح می شود که آنان مزدوران معاویه بودند و دنبال فرصتی می گشتند که ضربه کاری را بر امام علیه السلام وارد سازند، و ثالثاً سؤال قبلی باز اینجا مطرح است که اگر امام حسن علیه السلام را شیعیان یاری نکردند پس در آن روزگار اهل سنت کجا بودند و چرا در مقابل فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرار گرفته بودند. دکتر: « { رأی امام حسین (ع) - ادعای خیر } پروردگارا! اگر به آنان تا مدتی مهلت دادی به چندین گروه متفرقشان کن تا اینکه با یکدیگر درآویز باشند و هرگز اولیای امورشان را از آنان خوشنود مگردان زیرا آنان ما را فرا خواندند که نصرتمان کنند اما بر ما ظلم روا داشته و ما را کشتند" الارشاد از مفید ص ۲۴۱. {نفرین بر طاغوت"} اما شما در بیعت ما همچون پرنده (الدباء) از عجله کار گرفتید و همانند پروانه شتاب زده شدید و بلافاصله عهدتان را شکستید پس نفرین و هلاکت و نابودی باد بر طاغوت های این امت و گروهی های دیگر و آنانیکه کتاب را به فراموشی سپردند و شما هم که دارید ما را خوار میگذارید و می کشید هان لعنت خدا بر ستمگران باد" احتجاج طبرسی ج ۹ ص ۴۲». نویسنده: اولاً امام حسین علیه السلام در این گفتار لشکر یزید را که به امر عبید الله زیاد از کوفه حرکت کردند تا مانع ورود آن حضرت بکوفه شوند و در کربلا او و یارانش را محاصره کردند، ملامت و سرزنش می کند و هیچ نامی از شیعه نمی برد. ثانیاً خوب بود دکتر یا مترجم کتاب حد اقل چند نفر شیعه را نام میبردند که در لشکر ابن سعد و در مقابل امام حسین علیه السلام قرار داشته اند اما چون خود آنها هم می دانستند که این قضیه فقط یک اتهام بی اساس است، پس به ذکر همان تهمت اکتفا کردند. ولی ما اسم چند نفر از اهل سنت را مینویسم که در کربلا جزء امرا و فرماندهان لشکر یزید بودند. ۱- عبیدالله بن زیاد بن ابیه. ۲- عمر بن سعد بن ابی وقاص. ۳- شیب بن ربیع. ۴- قیس بن اشعث. ۵- یزید بن حارث. ۶- عمر بن حجاج زبیدی. ۷- یزید بن رویم. ۸- محمد بن عمر تمیمی. ۹- حجاج بن ابجر. ۱۰- شمر بن ذی الجوشن مرادی. ۱۱- سنان بن انس نخعی. ۱۲- حرملة بن کاهل اسدی. ۱۳- منقذ بن مرة عبدی. ۱۴- ابی الحثوف جعفی. ۱۵- مالک بن نسر کندی. ۱۶- عبدالرحمن جعفی. ۱۷- قنعم بن نذیر جعفی. ۱۸- بحر بن کعب بن تیم الله. ۱۹- زرعۀ بن شریک تمیمی. ۲۰- صالح بن وهب مری. ۲۱- خولی بن یزید اصبحی. ۲۲- حصین بن تمیم. و اگر بحث بدرآزا نمی کشید افراد بیشتری را نام میبردیم، آیا این افراد که جزء اهل سنت بودند در سپاه ابن سعد چه میکردند و با کی می جنگیدند؟ و یکاش دکتر دیگر جملات امام را نیز از کتاب ارشاد شیخ مفید نقل میکرد و مترجم هم ترجمه میکرد تا آنان را خوبتر می شناختیم. اما برای توضیح و روشن شدن مطلب ما آنرا ترجمه می کنیم، امام علیه السلام فرمودند: "اگر شما شک دارید در گفتار، من آیا شک می کنید که من پسر دختر پیغمبر شما هستم! پس بخدا قسم که در بین مشرق و مغرب پسر دختر پیغمبری غیر از من دیده نمی شود وای بر شما، آیا کسی از شما را کشته ام که می خواهید مرا به جای او بکشید، یا مالی از شما را نابود کرده ام یا زخمی بر شما وارد نموده ام که می خواهید انتقام بگیرید و قصاص کنید" و چون آنان در جواب چیزی نگفتند امام حسین علیه السلام صدا زدند: "ای شیب بن ربیع ای حجار بن ابجر ای قیس بن اشعث ای یزید بن حارث آیا شما برای من ننوشتید که میوه های ما رسیده و پخته شده اند و لشکر تو آماده هستند، پس به سوی ما بشتاب" در آنهنگام قیس بن اشعث گفت: "ما نمی دانیم تو چه میگوئی؟ اما از تو می خواهیم که سر بر فرمان پسر عموهایت بگذاری (چون بنی امیه با بنی هاشم به عید مناف میرسند) زیرا که آنان خیر و صلاح ترا می خواهند" پس امام علیه السلام فرمودند: "نه بخدا سوگند، نه ذلت میزیرم و نه چون غلامان از برابر شما میگریزم". "اگر این جملات را در کنار جملاتی که دکتر نقل کرد بگذارید یقیناً متوجه خواهید شد که امام علیه السلام از که شکایت داشته و چرا با آنان این گونه سخن گفته است. همین جا از دکتر و یاران او می خواهیم که چنانچه در ادعای خود مصر هستند فقط نام یک نفر شیعه را با ذکر مدرک ارائه کنند که در لشکر ابن سعد بوده باشد یا لاقلاً نام یک نفر از اهل سنت را بنویسند که

در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده باشد. ثالثاً چرا دکتر و مترجم این جمله معروف امام علیه السلام را که روز عاشورا خطاب به دشمنانش فرمودند و در کتب اهل سنت هم آمده است نقل نکردند "وای بر شما ای شیعیان آل ابی سفیان، اگر دین ندارید و از قیامت نمی هراسید لاقلاً در دنیای تان جوانمرد باشید و خوی خاصیت عربی را فراموش نکنید. اگر آنان شیعه اهل بیت علیهم السلام بودند چرا امام علیه السلام آنها را شیعه آل ابی سفیان میخواند؟. دکتر: «این سخنان درد ناک بخوبی برایمان روشن می کند که قاتلان حقیقی امام حسین علیه السلام شیعیان کوفه بودند، پس چرا مسؤلیت شهادت ایشان بر دوش دیگران می اندازیم». نویسنده: با بیان سابق بطور واضح معلوم شد که قاتلان حقیقی امام حسین علیه السلام همانها بودند که در برابرش صف آرائی کردند و به آن بزرگوار و اصحاب و حتی طفل شیر خوارش رحم نکردند و جهت توضیح بیشتر به مطالب زیر که در کتب اهل سنت آمده است توجه فرمائید. ابن اثیر می نویسد: "سپس عمر بن سعد در میان لشکر خود صدا زد: کی حاضر است بدن حسین را پامال سم اسپ کند، پس ده نفر داوطلب شدند که در بین آنها اسحاق بن حیات حضرمی نیز دیده میشد و او همان کس است که پیراهن آن بزرگوار را برای خودش برداشت و خداوند او را به مرض پیس مبتلا کرد، بعد آمدند و با اسپهای خود بدن امام را پامال کردند." کاش دکتر برای ما میگفت که این ده نفر و از جمله اسحاق بن حیات حضرمی شیعه بودند یا سنی؟. ابن کثیر در تاریخ خود می نویسد: "پس سنان و غیر او مشغول غارت اموال شدند و هر چه بود بغارت بردند حتی لباسهای قیمتی که زنان اهل بیت داشتند." آیا سنان بن انس و غیر او شیعه بودند یا سنی؟. دکتر: «{و شاهد من اهلها}» بیست هزار نفر از مردم عراق با امام حسین علیه السلام بیعت کردند اما به او خیانت نمودند و علیه او شوریدند و درحالی که بیعت وی را بگردن شان داشتند ایشان را به شهادت رساندند "اعیان الشیعه قسمت اول ص ۳۴". نویسنده: در اینکه بیست هزار نفر یا کمتر و بیشتر از مردم عراق با امام حسین علیه السلام بیعت کردند و بعد بیعت شکستند بلکه با آن بزرگوار جنگیدند بحثی نیست، بلکه همین بیعت کردن آنها خود دلیل واضح و روشنی بر شیعه نبودن آنهاست، چون طبق اعتقاد ما شیعیان امام از جانب خداوند متعال منصوب است و با بیعت به امامت نمی رسد، اما در اعتقاد اهل سنت باید امام را با بیعت انتخاب کرد، و جمله را که دکتر از مرحوم سید محسن امین نقل کرد فقط بیانگر بیوفائی بیعت کنندگان است، نه ثابت کننده عهد شکنی شیعیان. در مجموع ما همه قتل امام حسین علیه السلام و تمام کسانی را که با آن حضرت جنگیدند و عرصه را بر او تنگ کردند لعنت میکنیم و از خداوند می خواهیم که عذاب شان را بیش از پیش بگرداند. دکتر: «{رأی امام زین العابدین (ع) - از امت من نیستید}» آیا میدانید که شما به پدرم نامه نوشتید و با او عهد و پیمان بسته بودید، او را کشتید و خوار کردید به چه رویی به چهره نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه خواهید کرد هنگامی که به شما بگوید اهل بیت را کشتید و حرمت مرا پاس نداشتید پس از امت من نیستید". احتجاج ۲/۳۲. «{زرنگ باید بود}» اینها بر ما گریه می کنند مگر ما را جز اینها چه کسی کشته است "احتجاج ۲/۲۹". نویسنده: روایت از حیث سند ضعیف و استلال به آن غلط است، وانگهی روایت در مذمت و سرزنش مردم کوفه است نه شیعیان و قبلاً توضیح دادیم که اکثریت قریب به اتفاق مردم کوفه در آن زمان اهل سنت بودند و به همین لحاظ هم یک نفر شیعه را در بین لشکر ابن سعد نمی توانید پیدا کنید. دکتر: «{رأی امام باقر (ع) - خدا را شکر}» اگر همه مردم هم شیعه ما میبودند، حتماً سه چهارم شان در باره ما شکاک (شک کننده) و یک چهارم دیگر شان احمق میبودند "رجال کشی ص ۷۹". نویسنده: اولاً چون در سند روایت سلام بن سعید جحمی و اسلم آزاد شده محمد حنفیه وجود دارند و هر دو نفر مجهول الحال هستند، روایت ضعیف و اعتماد به آن ناممکن است.

قسمت دوم

ثانیاً بر فرض صحت سند، روایت دلالت بر ذم و بد گوئی شیعیان به هیچ وجه ندارد چون مراد از (ناس) در روایت غیر شیعیان

هستند زیرا آنهاى که شیعه بودند معنی ندارد که دوباره شیعه شوند و مراد اینست که اگر مردمی که شیعه نیستند همه شیعه شوند، نتیجه چنین و چنان خواهد بود. ثالثاً معنای این روایت مثل این آیه مبارکه است که (لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا) اگر در آسمان و زمین جز الله خدایان دیگری بود، فاسد می شدند "انبیاء ۲۲". یعنی چون فاسد شدن زمین و آسمان ممتنع است پس وجود چند خدا هم ممتنع است معنای روایت هم این میشود که چون ممتنع است سه چهارم شیعه شکاک و یک چهارم آن احمق باشد، پس شیعه شدن همه مردم نیز ممتنع خواهد بود. دکتر: «رأى امام صادق (ع) - تا این حد "بخدا سوگند اگر سه نفر مؤمن از میان شما بیابم که سر مرا کتمان کنند هیچ سخنی را از آنها پنهان نخواهم داشت" اصول کافی ۱/۴۹۶». نویسنده: در روایت هیچ نقص و عیبی برای شیعه متصور نیست، زیرا که از متن آن پیداست، مخاطب امام علیه السلام افراد بخصوصی هستند، نه شیعیان بطور عموم، برای آنکه راوی روایت میگوید: "شنیدم امام صادق علیه السلام به ابو بصیر میفرمود "..... و ظاهراً ابوبصیر هم در میان همان جماعت مورد خطاب قرار داشته است، و اگر خطاب عام بود معنی نداشت که راوی بگوید (شنیدم که به ابو بصیر میگفت) بلکه در آن صورت باید روایت میکرد (شنیدم که میگفت) یعنی برای عموم. علاوه بر آنچه گفته شد، در روایت هرگز نفی ایمان نشده است تا دکتر و طرفدارانش طبل بردارند و برقصند بلکه در روایت اشاره به عدم تحمل در کتمان سر است یعنی در میان شما سه نفر نیست که بتوانند سر مرا کتمان کنند و آنچه که میشنوند در سینه های خود نگه داری نمایند و چه خوب بود دکتر و دار و دسته اش قبل از اشکال بر شیعه این روایت را که مسلم در صحیح در کتاب حج حدیث ۲۳۷۲ روایت میکند و فخر رازی نیز آنرا دلیل خود بر جواز تقیه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قرار میدهد مطالعه میکردند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به عائشه فرمود: "اگر قوم تو قریب العهد به جاهلیت (و در روایت دیگر به کفر) نبودند، امر میکردم خانه کعبه را خراب کنند پس داخل میکردم آنچه را که خارج قرار داده اند..... سؤال: اگر مراد از قوم عائشه همه عرب در آنزمان بوده یعنی که همه ضعیف الایمان بودند و اگر نه خوف و تقیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بی معنی خواهد بود و اگر مراد از قوم عائشه تنها قبیله بنی تیم باشد چنانکه ظاهر حدیث هم همین است، پس باید گفت: در قبیله بنی تیم طبق این حدیث صحیح کسی جز ام المؤمنین عائشه دارای ایمان قوی نبوده حتی ابوبکر و طلحه نیز ایمانشان ضعیف بوده است، و اگر نه معنی ندارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنان تقیه کند. دکتر: «رأى فاطمه صغرى (س) - این هم افتخار بود؟! ای اهل کوفه ای اهل غدر و مکر و تکبر خداوند ما اهل بیت را با شما و شما را با ما گرفتار کرده است و ما را خوب در آزمایش قرار داده است، ما را تکذیب کردید و تکفیر نمودید، جنگ با ما را حلال دانسته و اموال ما را تاراج کردید، کما اینکه دیروز جد ما را به شهادت رساندید، خون ما از شمشیرهای شما دارد می چکد هلاکت بر شما، منتظر لعنت و عذاب باشید گویا اینکه عذاب بر شما لازم شده است، خداوند شما را تنبیه سختی خواهد کرد، در عذاب درد ناک روز قیامت همیشه خواهید ماند این به سبب ظلمی است که بر ما روا داشتید، خبر دار! لعنت خدا بر ستمگران باد هلاکت باد بر شما ای اهل کوفه چقدر... سپس به برادرش علی ابن ابی طالب و جدم حضرت حسین و اهل بیت اظهارش خیانت کردید" یکی از اهل کوفه افتخار کنان گفت: "آری علی و فرزندان او را ما با شمشیرهای هندی و سر نیزه کشتیم و زنان شان را کنیز گرفتیم" احتجاج ۲/۲۸. {رأى حضرت زینب (س) - جواب دارید "؟!} اما بعد ای اهل کوفه ای اهل مکر و غدر و خذلان! مثال شما مانند زنی است که با زحمت نخ میرسد و با دست خودش خرابش میکند، آیا در شما جز تکبر و خود خواهی و کینه توزی و دروغ وجود دارد؟ شما برای برادرم گریه می کنید؟! تعجب است پس زیادتر گریه کنید و کمتر بخندید، مگر شما نمی دانید ننگ تلف کردن او را بر پیشانی دارید؟! چگونه به خود اجازه دادید که نوه خاتم الانبیاء را به شهادت برسانید؟! احتجاج ۲/۲۹-۳۰». نویسنده: ما هم یک صدا و هم نوا با زینب کبری و فاطمه صغری سلام الله علیهما بر آن ظالمان خون خوار و مکاران غدار لعنت و نفرین می فرستیم که به خاطر کشته های شان در بدر و احد و خیبر و خندق بدست شیر خدا علی مرتضی علیه آلاف التحية والثناء،

دست به انتقام زدند، و نام سیاه خود را بعنوان جنایتکارترین جانیان تاریخ به ثبت رسانیدند. آری جز باز ماندگان همان کافران مقتول به ضربت ذوالفقار حیدری چه کسی جرئت میکند که بگوید: "آری علی و فرزندان او را ما با شمشیرهای هندی کشتیم و زنان شان اسیر نمودیم" و آیا این مطلب عین همان شعری نیست که یزید ترنم میکرد و میگفت: قد اخذنا من علی ثارنا وقتلنا الفارس اللیث البطل و قتلنا القوم من ساداتهم و عدلناه ببدر فانعدل " ما امروز از فرزندان احمد انتقام گرفتیم و شجاعترین آنانرا بقتل رساندیم و بزرگان ایشان را کشتیم تا انتقام کشته های بنی امیه را در بدر و..... گرفته باشیم " ناگفته نماند که دکتر تحت عنوان نتیجه گیری، چند سطری نوشته بود و چون جواب آن از مطالب بالا بطور کامل مشخص بود از نقل و نقد آن صرف نظر شد.

افتخار کنیم که رافضی هستیم

دکتر: « { الله سماکم الرافضة } بنا به همین دلایل است که نزد امام صادق علیه السلام آمدند و گفتند: " چه کنیم ما به لقبی متهم شدیم که پشت ما را سنگین کرد و دلهای ما دارد میترکد و حاکمان خونمان را بخاطر آن حلال می دانند؟ " فرمودند: " الرافضة؟! منظور رافضه است؟ " گفتند: " بلی " فرمودند: " خداوند شما را رافضه خوانده است! " اصول کافی ۵/۳۴. نویسنده: اولاً روایت ضعیف و غیر قابل اعتماد است زیرا از روایان آن سهل بن زیاد و محمد بن سلیمان و پدرش سلیمان هستند که هر سه توثیقی ندارند، بلکه سهل بن زیاد به ضعیف و فاسد الروایه نیز توصیف شده است، پس روایت فاقد ارزش و اعتبار است. ثانیاً بر فرض صحت روایت، امام علیه السلام شیعه را در آن ستایش کرده است نه مذمت و به همین جهت دکتر همه روایت را نقل نکرد بلکه جمله از آن را که فکر می کرد بنفع او باشد نقل کرده و خواسته است از راه تزویر به مطلوب خودش دست یابد، غافل از آنکه خدا این تزویر و خیانت او را آشکار خواهد ساخت. ما اینک مقداری از روایت را نقل می کنیم تا همه بخوانند و ببینند که در این حدیث امام صادق علیه السلام شیعیان را تا چه حد بالا-برده، و رافضی بودن را یک افتخار برای آنان میدانند نه یک مذمت. " ابوبصیر در حالیکه نفسش گرفته بود بر امام صادق علیه السلام وارد شد وقتی نشست امام خطاب به او فرمود: این نفس تنگی برای چیست؟ گفت قربانت کردم عمرم زیاد شده، استخوانم توان ندارد و اجلم نیز نزدیک شده و در عین حال نمیدانم که برای آخرتم چه کرده ام امام علیه السلام فرمود: ای ابا محمد تو این سخن را میگوئی؟ گفت: قربانت کردم چگونه این چنین نگویم؟ امام علیه السلام فرمود: ای ابو محمد آیا نمیدانی که خدای متعال جوانهای شما را گرامی داشته و از پیران تان حیا میکند؟ گفت: قربانت کردم چگونه؟ فرمود: خداوند، لطف، کرم و احسانش در باره جوانهای شما اینست که آنها را عذاب نمی کند و از پیران شما حیا میکند که از آنان حساب بگیرد. گفتم فدایت شوم، این مزیت تنها برای ما (شیعیان) است یا شامل همه اهل توحید میشود؟ فرمود: بخدا قسم که تنها مخصوص شماست نه همه گفت: فدایت شوم، ما را ملقب به لقبی کرده اند که از آن متضرر شده ایم و پشت ما را شکسته است و دلهای ما از غم و غصه مرده است و بخاطر آن لقب حاکمان خون ما را حلال میدانند فرمود: مراد لقب رافضه است؟ گفت: بلی امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم آنان این لقب را به شما نداده اند بلکه خداوند متعال شما را به این لقب ملقب نموده است، آیا نمیدانی که هفتاد نفر از بنی اسرائیل وقتی گمراهی فرعون و یارانش بر آنان آشکار شد او و قوم او را رفض کردند و از او روی برگردانیدند، پس ملحق به موسی علیه السلام شدند، وقتی فهمیدند صراط او مستقیم است، و این هفتاد نفر در لشکر موسی علیه السلام رافضه نامیده میشدند زیرا فرعون را ترک گفته و به موسی علیه السلام پیوسته بودند و عابدترین آنان و باعلاقه ترین شان به موسی و هارون علیهما السلام و ذریه آنها بودند، پس خداوند متعال به موسی وحی کرد که این اسم (رافضه) را در تورات برای آنان ثبت کن زیرا که من آنانرا رافضه نامیدم موسی علیه السلام این نام را برای آنان ثبت نمود، و خداوند این لقب را برای شما شیعیان ذخیره نمود تا به شما

ارزانی کند، ای ابو محمد، دیگران خیر را ترک کردند و شما شر را ترک کردید، مردم دسته دسته و شعبه شعبه شدند و شما به طرف اهل بیت پیامبران آمدید و داخل در حزب آنان شدید و راه آنان را رفتید و اختیار کردید کسانی را که خداوند برای شما اختیار کرده بود و خواستید آنچه را که خداوند خواسته بود " ناگفته نماند که روایت بسیار طولانی و تمام آن در مدح شیعیان اهلبیت علیهم السلام است و ما همین مقدار را نقل نمودیم، تا روی دکتر و مترجم و دیگر تزویر گران را سیاه کرده باشیم. در ضمن دکتر اینجا مکررا بعضی از مطالب گذشته را آورده بود که چون قبلا- بطور مفصل جواب داده ایم و تکرار نیز ممل خواهد بود، از عزیزان خواننده می خواهیم تا چنانچه به آن مطالب برخوردند، جواب را در لابلای آنچه تا کنون در این باب نوشته ایم قرائت کنند.

کی به پیامبر و ائمه (ع) توهین کرده است؟

قسمت اول

دکتر: « { توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - الاغ و حدیث } از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که غفیر - اسم الاغ پیامبر ص - به ایشان گفت (" پدر و مادرم فدایت باد) ای رسول خدا! پدرم از پدر بزرگم و او از پدرش و او از پدر بزرگش روایت می کنند که (انه كان مع نوح في السفينة فقام اليه نوح فمسح على كفله ثم قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيد النبيين و خاتمهم فالحمد لله الذي جعلني ذلك الحمار) او با نوح علیه السلام در کشتی بود، نوح پشت او را دست کشید و فرمود: از نسل این الاغ، الاغی پیدا خواهد شد که سرور و خاتم پیامبران بر او سوار میشود پس خدا را سپاس میگویم که این افتخار را به من بخشید " اصول کافی ۱/۲۳۷». نویسنده: روایت بر علاوه ارسال از جمله راویان آن سهل بن زیاد است که تضعیف شده است و از دکتر که ادعای اجتهاد میکند تعجب است که چطور تا حالا فرق بین روایت ضعیف و موثق را نفهمیده است با اینکه عمر درازی را در حوزه علمیه گذرانده است. دکتر: « {نتیجه گیری} ۱- الاغ حرف میزند ». نویسنده: چه اشکال دارد که الاغ حرف بزند مگر در قرآن داستان حرف زدن (هدهد) با سلیمان نبی علیه السلام نیامده است؟ یا اینکه دکتر قرآن نخوانده تا به این نکته توجه میکرد؟. دکتر: « ۲- الاغ به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب میکند: پدر و مادرم فدایت باد! در حالیکه این مسلمانان هستند، که پدر و مادرشان را فدای رسول خدا میکنند ». نویسنده: جمله (پدر و مادرم بفدایت باد) برای احترام و تجلیل گفته میشود و فرقی نمیکند که گوینده انسان یا حیوان باشد، زیرا پدر و مادر برای فرزندش مهم است حتی در عالم حیوانات و برای هر موجودی پدر و مادرش عزیز است و بر فرض صحت روایت آن الاغ هم عزیز ترین و محبوب ترین کسان خود را فدای رسول خدا کرده است پس اشکال چیست؟. دکتر: « الاغ میگوید: (حدثني ابي عن جدی) تا جد چهارمش، در صورتیکه بین نوح و پیامبر مان صلی الله علیه و آله هزاران سال است پس چگونه الاغ می گوید که جد چهارمش با نوح علیه السلام در کشتی بوده است مگر الاغ چقدر عمر میکند؟! ». نویسنده: کسی که خداوند را قادر مطلق بداند این اشکال برایش حل است، و هیچ برایش عجیب نیست که الاغی هزاران سال عمر کند. البته پس از بیان ضعف روایت از حیث سند جایی برای اشکالات واهی دکتر باقی نمی ماند و ما جواب را بر فرض صحت روایت نوشتیم. در اینجا به دکتر و همدستانش نصیحتی می کنیم و آن اینکه، کسی که خانه اش از شیشه است به خانه دیگران سنگ نمیزند چون اگر طرف مقابل ناراحت شد خانه شیشه ای او را بر سرش خورد خواهد کرد. خوب دکتر و یارانش قبل از پیدا کردن روایات ضعیف در کتب شیعه و نشر آن اول به کتب خود مراجعه می کردند تا مطمئن می شدند که امثال این روایات در کتب آنها روایت نشده است. این کثیر از ابی منظور روایت میکند که خداوند متعال وقتی خیبر را برای پیامبرش فتح کرد در ضمن اشیائی که به آنحضرت رسید، الاغی سیاه و

فرجه بود، حضرت از آن الاغ پرسید: نامت چیست؟ گفت: یزید بن شهاب و خداوند از نسل جد من شصت الاغ بوجود آورده است که تمام آنها را انبیا سوار شده اند و از نسل جدم باقی نمانده است مگر من و از انبیا باقی نمانده است مگر تو پس من میخواهم که تو بر من سوار شوی، من قبل از این ملک مردی یهودی بودم و خودم را عمدا زمین می زدم که او بیافتد و او مرا بخاطر اینکار کتک می زد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: من نام ترا بعد از این یعفور گذاشتم، ای یعفور، گفت: لیبک، فرمود: آیا میل به الاغ ماده داری؟ گفت: نه، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هر وقت نیاز بود سوار او می شد و وقتی پیاده میگردید او را میفرستاد، خانه کسی که با او کار داشت، الاغ دم در خانه آن شخص رفته با سر خود در را باز میکرد و آنگاه به صاحب خانه اشاره می کرد که پیامبر را استقبال کند، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا رفت، آن الاغ بر سر چاهی که از ابی میثم بن نهبان بود آمد، و خود را بین چاه انداخت و از فراق رسول الله دست بخود کشی زد و همانجا هم قبر او شد. جای بسیار تعجب است از دکتر و یارانش که روایت مشتمل بر کلمه (فدایت کردم) را که الاغی به پیامبر میگوید، اهانت و توهین به آن بزرگوار حساب می کنند اما روایات متعددی را که بخاری و مسلم در دو صحیح و دو کتاب معتبر بعد از قرآن نقل میکنند و توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در آنها قطعی است، هرگز ندیده اند یا نمی خواهند ببینند؟. بخاری در صحیح، کتاب وضوء حدیث ۲۱۷ با سند از حذیفه نقل میکند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مزبله قومی رفته و ایستاده ادرار کرد!!!. در حالیکه هیشمی در مجمع الزوائد، کتاب الطهارة باب البول قائما، از عمر نقل میکند که گفت: از وقتی اسلام آورده ام ایستاده ادرار نکرده ام، هیشمی میگوید: این روایت را بزار نقل کرده و روات آن ثقات هستند. مسلم در صحیح کتاب الامارة حدیث ۳۵۳۵ از انس ابن مالک روایت میکند که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر ام حرام دختر ملحان وارد شد و او زن عبادة بن صامت بود، آن زن برای رسول خدا طعام آورد و وقتی آنبزرگوار مشغول صرف طعام شد، ام حرام نیز شروع کرد به تجسس و کشتن شپش هایی که در سر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود!!!. آیا پیامبری که نظافت را جزء ایمان میدانند سرش را شپش میزند؟! علاوه بر آنچه گذشت، مسلم در صحیح کتاب فضائل بابی دارد تحت عنوان (وجوب امتثال ما قاله شرعا دون ما ذکره من معایش الدنيا) "متابعت از پیامبر فقط در امور دین واجب است اما در امور مرتبط به دنیا واجب نیست" یعنی یک مسلمان میتواند در امور دنیائی خلاف نظر پیامبر رفتار کند و با آنبزرگوار مخالفت نماید!!!. دکتر: «باری با چند نفر از دوستان طلبه خدمت امام خوئی اصول کافی میخواندیم، ایشان در شرح این حدیث فرمودند: این معجزه را ببینید که نوح علیه السلام هزاران سال پیش از تولد پیامبرمان به ایشان و نبوتش بشارت میدهد!». نویسنده: اولاً حدیث چنانکه گفته شد ضعیف است و استدلال به آن نیز درس نیست. ثانیاً طلاب شیعه در حوزه های علمیه، کتب حدیث را پیش کسی نمیخوانند بلکه این مطلب در مراکز اهل سنت مرسوم است که کتب حدیث تدریس میگردد، و این قضیه نیز یکی از مواردی است که ثابت میکند دکتر هرگز شیعه نبوده و درحوزه علمیه درس نخوانده است. ثالثاً کسی که به مبانی مرحوم آیه الله خوئی آگاه باشد می داند که از نظر ایشان این روایت ضعیف و غیر قابل اعتماد است و بهمین جهت امکان استدلال به آن هرگز وجود ندارد. رابعاً بر فرض صحت سند روایت چه اشکالی دارد که گفته شود: حضرت نوح هزاران سال پیش از تولد پیامبرمان به ایشان و نبوتشان بشارت داده است. دکتر: «{حتی پیامبر؟! -پسر عمومی ناز!} از امیر المؤمنین (ع) روایت است که "خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم، دیدم ابوبکر و عمر خدمت ایشان نشسته اند (فجلست بینه و بین عائشه، فقالت عائشه ما وجدت الا فخذی و فخذ رسول الله؟ فقال له یا عائشه) بین او و عائشه نشستم، عائشه گفت: جز ران من و ران رسول خدا جای دیگری را نیافتی؟ پیامبر فرمودند: عائشه ساکت باش" ! البرهان فد تفسیر القرآن ۴/۲۲۵». نویسنده: ۱- روایت ضعیف است، زیرا در بین راویان آن کسانی چون ابو محمد فحام و عمویش عمر بن یحی و اسحاق بن عبدوس و محمد بن بهار بن عمار وجود دارند که همه از مجاهیل هستند و توثیقی ندارند. ۲- متن روایت نه دلالت بر بی ادبی امیر مؤمنان دارد و نه در آن توهینی به پیامبر بزرگوار

اسلام است، بلکه از حسد و کینه ام المؤمنین نسبت به امیر المؤمنین خبر می دهد، چون در روایت آمده که امیر المؤمنین بین عائشه و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نشست و اصلاً اشاره به ضیعی مکان و نشستن روی رانهای او و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نشده است، و این عائشه است که آن سخن را میگوید. مسئله کینه و عداوت ام المؤمنین عائشه نسبت به علی علیه السلام امری نیست که کسی بتواند از کنار آن براحتی رد شده و انکار کند بلکه در کتب صحیح اهل سنت نیز نقل شده است. در صحیح مسلم کتاب الصلاة باب الاستخلاف حدیث ۶۳۰ از عائشه روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در خانه میمونه مریض شد و از دیگر زنهایش اجازه خواست که در خانه من استراحت کند آنها نیز اجازه دادند پس خارج شد در حالیکه یکدستش بر شانه فضل بن عباس و دست دیگرش بر شانه مردی دیگر بود و پاهایش بزمین کشیده میشد، عید الله که از راویان خبر است میگوید: وقتی این خبر را برای ابن عباس نقل کردم، گفت: آیا میدانی آن مرد دیگری که عائشه از او نام نبرده است علی میباشد؟. وقتی شدت کراهت به حدی باشد که حتی از ذکر نام علی علیه السلام خود داری کند یقیناً از نشستن آنحضرت در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نیز ناراحت شده و هرچه بخواهد می گوید. دکتر: « {مرا آزرده مکن}! » باری دیگر جایی نیافت پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کردند: اینجا، یعنی پشت سرشان، و عائشه در حالی که چادری بر سر داشت پشت سر پیامبر ایستاده بود، علی آمد و بین رسول خدا و عائشه نشست عائشه در حالیکه ناراحت شده بود گفت: جز بغل من جایی نیافتی که بنشینم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت شدند و فرمودند: حمیرا! با آزدن برادرم مرا آزار مکن "کتاب سلیم بن قیس ص ۱۷۹". نویسنده: این حدیث نیز مثل حدیث قبل مشتمل هیچ توهینی به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیست بلکه حکایت از کینه و عداوت ام المؤمنین عائشه نسبت به علی علیه السلام میکند و اینکه او ایستاده بود که علی علیه السلام نشست پس چگونه امکان دارد که در بغل عائشه نشسته باشد؟. دکتر: « {حق خادم} » با رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسافرت رفته بودیم، جز من خادم دیگری نداشتند و یک لحاف بیشتر نبود، عائشه نیز همراه ما بود، رسول خدا بین من و عائشه خوابید، روی هر سه نفر مان یک لحاف بود هرگاه پیامبر برای نماز تهجد بلند می شدند بادستان لحاف را بین من و عائشه پایین میزدند که به فرش پایینی میرسید "بحار الانوار ۴۰/۳". نویسنده: روایت مرسله و ضعیف است در عین حال هیچ گونه دلالتی بر توهین به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ندارد، چنانکه دلالت نمی کند علی علیه السلام نزدیک عائشه خوابیده باشد، بلکه بر فرض صحت سند، ممکن است لحاف بزرگ بوده و فاصله بین علی علیه السلام و عائشه زیاد بوده است و انگهی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم میدانست که علی به نامحرم نگاه نمی کند و می دانست که هم علی و هم عائشه هر دو از آن قسم گناهی که در فکر دکتر و هم فکانش وجود داشته، پاک و مبری هستند. بسیار جای تعجب است که دکتر و یارانش پیامبر و علی علیهما السلام را چون افراد عادی می دانند!! و فکر می کنند که زوجات پیامبر رضی الله عنها مثل دیگر زنان عادی هستند که هر نوع احتمالی در باره آنها داده شود! عجیب است که خود علناً توهین می کنند و خم به ابرو نمی آورند اما دیگران را بیجهت متهم مینمایند. علاوه بر آنچه گفته شد هیشمی از علمای بزرگ اهل سنت در مجمع الزوائد بخش فضایل باب مناقب زبیر بن عوام روایت میکنند که زبیر بن عوام نیز در زیر یک لحاف با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و بعضی از زنهایش خوابیده است. آن وقت این قضیه برای زبیر از مناقب است و چون هیشمی نقل کرده است توهین به پیامبر نیست، اما اگر ناقل شیعه باشد هم توهین است و هم از مثالب! . دکتر: « آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ناموسشان ننگ و غیرت نشان میدهند که راضی می شوند پسر عموی شان که نامحرم است در بغل همسر شان بنشیند؟! یا با او در یک بستر بخوابد و انگهی امیر المؤمنین چگونه تن به چنین حرکت غیر اخلاقی می دهد. » نویسنده: اولاً ضعف این روایات از نظر شیعه ثابت است و استدلال به این قسم روایات علیه شیعیان غلط و فاقد ارزش علمی است. ثانیاً در روایات نقل شده توسط دکتر هیچ گونه دلالتی بر نشستن علی علیه السلام در بغل عائشه وجود ندارد بلکه روایت می گوید: آن بزرگوار بین پیامبر و عائشه نشست خصوصاً در روایت دوم

تصریح شده است که عائشه ایستاده بود، پس چگونه امکان دارد علی علیه السلام در بغل او نشسته باشد. ضمناً بخاری در صحیح روایتی را نقل می کند که مع الاسف دکتر و یارانش آنرا یا ندیده اند یا اینکه خود را به کوری زده و از کنارش گذشته اند و بهیچ عنوان بخاری و کسانی را که معتقد به صحت کتاب او هستند متهم به توهین و اهانت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نکرده اند. بخاری در صحیح در کتاب تفسیر قرآن ذیل آیه (واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی) حدیث ۴۱۲۳ و در ذیل آیه (لاتدخلوا بیوت النبی) حدیث ۴۴۱۶ از عمر نقل میکنند که خداوند و من، در سه چیز با هم توافق کردیم، و مطلب دوم را این چنین نقل میکند: عمر به رسول خدا گفت: "خوب و بد به خانه تو رفت و آمد دارند پس اگر امهات مؤمنین را امر کنی به رعایت حجاب! و خداوند آیه حجاب را نازل کرد!!" عجا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم زنهایش حجاب ندارند و او هم ابا ندارد از اینکه دیگران آنها را ببینند و بنقل بخاری غیرت عمر بمراتب بیشتر از غیرت پیامبر است و بلکه خدا هم وقتی غیرت میکند که عمر غیرت کند!! . آنگاه دکتر از کنار این روایت به راحتی میگذرد و هیچ کس را متهم نمیکند اما به روایاتی که خود شیعه آنها را قبول ندارد تمسک نموده و شیعه را متهم به توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مینماید

قسمت دوم

دکتر: « {توهین به امیر المؤمنین (ع) - کار شناسی قضایی} از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: "یک زن که بمردی از انصار عاشق شده بود نزد عمر آورده شد، زن برای بدام انداختن مرد انصاری تخم مرغی را شکسته و سفیدی آنرا به لباسها و بین ران هایش مالیده بود، حضرت علی - که مستشار قضایی عمر بود - بلند شده و بین رانهایش را نگاه کرد! و او را متهم نمود "بحار الانوار ۴/۳۰۳ آیا واقعا ممکن است امیر المؤمنین بین رانهای زن نامحرمی را نگاه کنند؟! و آیا با عقل جور در می آید که امام صادق چنین روایتی را نقل کنند؟ آیا کسیکه با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله محبت داشته باشد چنین سخنی را میگوید؟ ». نویسنده: هم دکتر و هم مترجم هر دو دروغگو و خائن هستند که ما ضمن رد آنچه گفته اند این نکته را روشن خواهیم ساخت. روایت را دکتر غلط نقل کرده بلکه برای رسیدن به هدفی که دارد روایت را دستکاری نموده و مطابق میل خودش نقل کرده است. اینک ما متن روایت را از بحار الانوار نقل می کنیم تا حقیقت برای همه روشن شود. امام صادق علیه السلام میفرماید: زنی را نزد عمر آوردند که عاشق مردی انصاری شده بود، و بر حيله ای که او را جذب کند قادر نبود، پس آن زن تخم مرغی را شکسته زردی آنرا دور انداخته و سفیدی آنرا به لباس های خود و بین رانهای خود ریخت، بعد نزد عمر آمده و گفت: ای امیر مؤمنان این مرد با من در فلان مکان فلان عمل را انجام داد، عمر خواست مرد انصاری را عقاب کند، اما آن انصاری پشت سرهم قسم می خورد که بیگناه است و امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود مرد انصاری گفت: یا امیر المؤمنین قضیه مرا روشن کن و چون زیاد الحاح کرد، عمر به امیر المؤمنین عرض نمود ای ابوالحسن چه می بینی، آن حضرت بر آن سفیدی که در لباسهای آن زن و بین رانهایش بود نظر کرده و آن زن را متهم نموده فرمود: او حيله کرده است و دستور داد آب داغی که در حال جوشیدن باشد بیاورند و روی سفیدی ها بریزند، پس در اثر داغی آب آن سفیدی ها پخته شد و امیر المؤمنین آنرا مزه نموده و زن را از حيله اش خبر داد، آن زن نیز اعتراف کرد و خداوند عقوبت را از آن جوان انصاری دفع نمود. اولاً- در روایت کلمه (حضرت علی بلند شد) وجود ندارد بلکه از روایت استفاده می شود که علی علیه السلام نشسته بود و نگاه کرد و این تدلیس اول دکتر و مترجم است که شیطنت کرده اند تا به هدف خود برسند. ثانیاً در روایت آمده است که (عمر گفت یا ابا الحسن تو چه مبینی - یعنی در رابطه با حکم این قضیه - پس آنحضرت نظر کرد بر لباسها و بین رانهای او را) و هرگز در روایت نیامده است که علی علیه السلام بلند شده باشد و بعد نشسته باشد، سؤال اینست که آیا آن زن بدون لباس نشسته بود که هر که آنجا بوده او را دیده و بین رانهایش را نگاه کرده است یا آنکه با لباس بوده؟ که مسلماً فرض دوم درست است و بنا بر این پس

نظر علی علیه السلام هم بین رانهای آنزن را از روی لباس بوده است و در این صورت هیچ اشکالی نیست. ثالثاً مرحوم مجلسی روایت را از کافی نقل می کند و در کافی این چنین آمده است (وین فخذیها علی ثیابها^۱) و نظر کرد بین رانهای او را از روی لباسهایش^۲ و در بحار این کلمه سهوا نوشته نشده است، و در هر دو صورت چه این کلمه باشد و چه نباشد معنی روایت واضح و روشن است. رابعاً کلمه (مستشار قضایی) در روایت نیست و در متن عربی کتاب هم وجود ندارد و این کلمه از افادات مترجم است. دکتر: «آموزش دشنام از منبر از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود^۳: باری امیر المؤمنین علیه السلام بر سر منبر بود و داشت خطبه میداد که زن بد اخلاقی بلند شد و گفت: این قاتل دوستان است حضرت امیر به طرف وی نگاه کرد و فرمود: ای زن بیباک و پررو! ای بد زبان شبیه مردان! ای کسیکه بر فرجش آشکارا چیزی آویزان است^۴! بحار الانوار ۴۱/۲۹۳ آیا ممکن است امیر المؤمنین علیه السلام چنین سخنان زشتی از زبان شان بیرون کنند و آیا امام صادق (ع) چنین سخن پوچی را نقل می کنند؟ اگر اینگونه روایات مسخره در کتب اهل سنت میبود، غوغا پیا می کردیم و آنها را رسوا می نمودیم اما متأسفانه در کتب خود ما شیعیان است^۵. نویسنده: ۱- سند روایت مشتمل است بر عده ای از مجاهیل مثل عمر بن عبدالعزیز، عیسی بن سلیمان و بکار بن کردم که توثیقی در کتب رجال ندارند و روایت ساقط از اعتبار است. ۲- بر فرض صحت سند، امیر المؤمنین علیه السلام به عربی سخن گفته و در زبان عربی این کلمات زشت و دشنام حساب نمی شود بلکه سخن گفتن به کنایه یکی از اسلوبهای متعارف در زبان عربی است. ۳- روایت را تنها محدثین شیعه نقل نکرده اند بلکه همین حادثه یا شبیه آن را، حاکم حسکانی حنفی از علما و حفاظ اهل سنت نیز نقل کرده است و هیچگونه اعتراضی کسی بر او وارد ننموده است، او روایت را این گونه نقل میکند که^۶ امیر المؤمنین در مسجد کوفه بود و زنی که از شوهرش شکایت داشت، بر آن حضرت وارد شد، قضاوت حضرت بنفع شوهر او تمام شد و آن زن در حالیکه غضبناک بود خطاب به علی علیه السلام گفت: بخدا قسم که تو به حق قضاوت نکردی و حکمت موافق عدل نبود، و در رعیت عدالت نکردی و حکمت مرضی خداوند نیست. حضرت نگاهی به او نموده فرمود: دروغ میگوئی ای فحاشه سلیطه ای کسیکه حیض میبیند از غیر طریق معمول، پس آنزن پا بفرار گذاشت، در بین راه عمرو بن حرث او را دیده و گفت: سخنانی به علی گفتی و تا یک کلمه به تو گفت پا به فرار گذاشتی؟ گفت: بخدا قسم علی مرا بحق خبر داد از چیزی که حتی شوهرم از آن بی اطلاع است، عمرو به مسجد برگشته حضرت را از آنچه شنیده بود خبر داده و گفت: یا امیر المؤمنین ما شما را بعنوان کاهن نمی شناختیم، حضرت فرمود: وای بر تو این کهانت نیست، خداوند متعال در قرآن کریم فرمود: (إن فی ذلک لآیات للمتوسمین^۷) در این سرگذشت عبرت انگیز نشانه هایی است برای هوشیاران حجر ۷۵ پس رسول الله صلی الله علیه وآله همان متوسم است و من بعد او هستم و ائمه که همه از صلب من هستند متوسمین یعنی هوشیاراند، وقتی به آن زن دقت کردم او را از قیافه اش شناختم. ^۸ چه خوب بود دکتر و همدستانش قبل از آنکه بیایند و با روایات ضعیف السند موجود در کتب شیعه بر ضد آنان استلال کنند، یک نگاهی گذرا هم به صحیحین بخاری و مسلم میکردند و بعد حکم صادر می نمودند. بخاری در صحیح کتاب الشروط - الشروط فی الجهاد حدیث ۲۵۲۹ در روایتی طولانی نقل میکند: (فقال ابوبکر الصدیق: امصص ببطر اللات^۹) ابوبکر صدیق گفت: آلت لات را بچوش^{۱۰} و ابن حجر در فتح الباری در شرح حدیث می گوید^{۱۱}: در این حدیث دلیل است بر جواز نطق و تکلم به الفاظ زشت علیه کسیکه شروع نموده است. و خوب بود که این روایت را در مسند احمد بن حنبل مسند انصار حدیث ۲۰۲۸۵ می خواندند که احمد از ابی بن کعب صحابی معروف نقل میکند: شخصی در حضور او به بعضی از امور مربوط به دوران جاهلیت افتخار کرد ابی به او گفت: آلت پدرت بر دهانت باد و وقتی حاضرین از شنیدن این کلمه تعجب کردند خطاب به آنها گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که اگر کسی افتخارت دوران جاهلیت را بر زبان آورد، اینگونه او را پاسخ دهید. ^{۱۲} آیا نظر دکتر در رابطه با این روایات چیست؟ و آیا از نظر او و همدستانش این روایات هم مشتمل بر توهین و اهانت است یا خیر؟ و آیا قبول کردند که ما این روایات را قبل از این دیده

بودیم و هیچگاه از آن به عنوان حربه ای بر ضد برادران خود استفاده نکردیم، زیرا در اینگونه روایات سخن بر اساس کنایه است و هیچگونه اهانت و توهینی در آن مشاهده نمی شود. دکتر: « {طناب انداختند} طبری در احتجاج روایت میکند که " عمر و کسانی که دور و بر او بودند طناب به گردن امیر المؤمنین انداختند و کشان کشان او را نزد ابوبکر بردند تا جائیکه او فریاد می کشید (یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی . ") !!! آیا امیر المؤمنین تا این حد بزدل و ترسو بودند ؟ » نویسنده : امیرالمؤمنین علیه السلام بزدل و ترسو نبودند ، و مخالف و موافق همه بر شجاعت آن بزرگوار اعتراف و اذعان دارند ، بلکه کلام در معنای شجاعت و و دلاوری است به این بیان که آیا شجاعت عبارت است از تابع احساسات و عواطف بودن ، یا اینکه در هر قضیه تمام جوانب را در نظر گرفتن و بعدکاری را که به صلاح و مصلحت باشد انجام دادن است که مسلماً معنای دوم درست است ، و صبر و بردباری از اوصاف مردان شجاع می باشد . ما معتقدیم که علی علیه السلام طبق آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او خبر داده بود ، می دانست که اگر دست به شمشیر ببرد و با جنگیدن حق خود را بدست بیاورد ، این کار منجر به جنگ داخلی بین مسلمانان خواهد شد و اسلامی که چند سال بیشتر از عمرش نگذشته است ضعیف شده و برای دشمنان خارجی فرصت خوبی جهت حمله به اسلام و نابودی آئین محمدی پیدا خواهد شد ، و چون حفظ اسلام از هر عملی واجب تر بود ، آن بزرگوار صبر پیشه نمودند و با تحمل رنجها و مصایب حفظ اصل اسلام را مقدم بر خود و حق خود دانستند . معمولاً کسانی که مثل اشکال دکتر را مطرح میکنند علی علیه السلام را به خود قیاس می نمایند که اکثراً مصالح شخصی خود را مقدم داشته و بیگدار به آب زده و لحظه ای عمل میکنند . از قیاسش خنده آمد خلق را کو چه خود پنداشت صاحب دلق را کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نبشتن شیر شیر دکتر : « {متهم کیست ؟} هم چنین در احتجاج طبری آمده است که فاطمه سلام الله علیها به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود " : ای پسر ابوطالب (ما اشتملت شیمة الجنین و قعدت حجرة الظنن) " خلق و خوی انسان در تو نیست! و اینک متهم و غیر قابل اعتماد هستی» . نویسنده : دکتر و مترجم هر دو کذاب و حيله گر و و فریبکار هستند ، دکتر کلمه (شمله) را (شیمه) نقل میکند و مترجم بر اساس همان نقل معنی را غلط ارائه می نماید . در حالیکه که حتی اگر کلمه (شیمه) را جای کلمه (شمله) بگذاریم ، معنی این می شود که "خلق و خوی جنین را گرفته ای" کنایه از اینکه زانوها را به بغل گرفته و نشسته ای و هیچ کاری نمی کنی ، اما مترجم برای اینکه خواننده را گمراه کند ترجمه می کند که (خلق و خوی انسان در تو نیست) و اگر جمله را آن طور که در احتجاج آمده است (اشتملت شیمة الجنین) نقل کنیم معنی این میشود که " لباس جنین در بر کرده ای " یعنی در این موقعیت در گوشه ای نشسته ای و دست به کاری نمی زنی . مترجم جمله دوم (وقعدت حجرة الظنن) را نیز غلط معنی کرده که (اینک متهم و غیر قابل اعتماد هستی) در حالیکه باید اینطور (و نشسته ای در گوشه خانه چون ضعیفی که متهم باشد) معنی شود .

قسمت سوم

در هر صورت در این دو جمله آن چنان که معنی شد هیچگونه توهینی و جود ندارد و حضرت زهرا سلام الله علیها نیز امیرالمؤمنین علیه السلام را متهم نمی کند . دکتر : « {فقط خنده رو؟!} و نیز فاطمه سلام الله علیها میگویند " : زنان قریش در باره او به من میگویند: او (علی علیه السلام) مردی است با شکم بزرگ دستان دراز ، مفاصل درشت ، موهای دوطرف پیشانی ریخته ، چشمان بزرگ ، شانه هایش همچون کوهان شتر بالا آمده و خنده رو اما مال و ثروتی ندارد " تفسیر قمی ۲/۳۳۶ . نویسنده : اولاً- روایت ضعیف است چون هم مرسله و هم مرفوعه است زیرا علی بن ابراهیم میگوید : (پدرم از بعض دوستانش روایت کرده است که فاطمه سلام الله علیها این چنین گفت) بعضی از دوستان پدر او کی بوده نمی شناسیم و به این علت روایت مرسله گفته میشود که حجیت ندارد ، وانگهی بین دوست پدر علی ابن ابراهیم و حضرت زهرا سلام الله علیها صدها سال فاصله

است و کسانی که بین او و حضرت زهرا بوده اند معرفی نشده اند که به همین لحاظ روایت مرفوعه می شود و این هم علت دوم سقوط آن از حد اعتبار است. ثانيا بر فرض صحت سند هم در روایت هیچ مشکلی وجود ندارد زیرا حضرت زهرا علیها السلام خودش امیر المؤمنین علیه السلام را آنگونه توصیف نمی کند بلکه نظر زنان قریش را خدمت پدر بزرگوارش نقل می کند و شاید به این جهت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از شنیدن نظر زنان قریش، از زبان مبارکش آنچه را که خداوند به علی علیه السلام از فضل و کمال و برتری داده است بیان نماید، تا سبب روشنی چشم دوستان و کوری چشم دشمنانش شود. ثالثا: صفاتی که در این روایت ذکر شده برای مردان عیب و نقص به حساب نمی آید و بعضی از این صفات را، علما و حفاظ اهل سنت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز ثبت کرده اند، مثلا (طویل الذراعین - دستان دراز) ابن منظور در لسان العرب ذیل ماده "شبح" مینویسد: (و فی صفة النبی صلی الله علیه و سلم: أنه کان مشبوح الذراعین، ای طویلهما) در بیان صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که آن حضرت زراعهای بلند داشت و نتیجه همان داشتن دستان دراز است. یا (ضخم الکرادیس - مفاصل درشت و قوی) ترمذی در سنن از علی علیه السلام نقل می کند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله (ضخم الکرادیس) بود یعنی مفاصل آن حضرت ضخیم و قوی بود. یا مثلا چشمان بزرگ داشتن بر علاوه آنکه عیب به حساب نمی آید، ابن سعد در طبقات رسول خدا را به همین وصف توصیف میکند. ضمنا در عبارت موجود در تفسیر قمی این جمله هم وجود دارد (لمنکبه مشاش کمشاش البعیر) که اولاً مترجم آن را غلط معنی کرده و خود دکتر هم غلط فهمیده و گر نه از آن به عنوان وسیله بر ضد شیعه استفاده نمیکرد. معنی جمله فوق این میشود "آنحضرت دارای شانه های عظیم و قوی بوده است." ثانيا ابن سعد از اکابر علمای اهل سنت، این صفت را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز روایت نموده است. دکتر: « { پیر مرد حقه باز - دروغ دیگری ملاحظه فرمائید: } پدرم روز جمعه مرا با خودشان به مسجد بردند، دیدم که علی بر بالای منبر خطبه میخواند، پیر مردی کچل با پیشانی برآمده شانه های عریض، حقه از چشمانش نمایان بود. » نویسنده: جملات فوق از کتاب مقاتل الطالبیین که از تألیفات ابوالفرج اصفهانی است نقل شده و او شیعه نیست تا هرچه در کتابش پیدا شود بر ضد شیعه از آن استفاده شود بلکه اموی و از علمای اهل سنت و مورد وثوق و اطمینان آنان است. بلی او را متهم به شیعه بودن نموده اند و ذهبی به این نکته تصریح و تعجب میکند از اینکه او شیعه باشد چون میگوید: "ابوالفرج نزد شیعیان مورد اطمینان بوده و روایاتش نزد آنان ضعیف است" اما خود ذهبی او را صدوق توصیف میکند. ابن حجر نیز از کسانی است که او را صدوق نامیده و از شیعه بودنش تعجب میکند. پس روایات او مورد قبول شیعه نیست تا از آن علیه شیعه استفاده شود. وانگهی عبارتی را که ابوالفرج دارد به هیچ عنوان در آن توهینی دیده نمیشود و این دکتر و مترجم است که با فهم غلط و ترجمه غلط برداشت غلط نموده و آنرا به دیگران ارائه میکنند. نه کلمه "حقه باز" از گفته او استخراج میشود و نه "کچل" و نه "پیشانی برآمده"، بلکه در عبارت او کلمه "اصلح" که به معنی کسی است که موی جلو سرش رفته باشد و کلمه "نأتی الجبهه" یعنی دارای پیشانی بلند و "فی عینه اطرغشاش" یعنی کسیکه در چشم او آثار خوب شدن از مرض باشد، آمده است و بس و این صفات برای مردان از صفات ذم نیست اولاً و ثانيا در چشم آنحضرت آثار خوب شدن درد چشمی بود که روز جنگ خیبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آب دهان خویش آنرا مداوا کردند و آثار آن باقی ماند تا همه از آن معجزه با خبر باشند و بعد در اثر سؤال از علت آن متوجه جانبازی و رشادت شاه ولایت در میدان نبرد با قوی ترین شجاعان عرب گردند. دکتر: « {چشمان خیره}! » او علیه السلام سبزه چهار شانه بود، که به کوتاهی نزدیک تر بود، شکم بزرگ موی سر ریخته و پیشانی بالا آمده "مقاتل الطالبیین ص ۲۷". نویسنده: ترجمه عبارت ابوالفرج این چنین است "آنبزرگوار سبزه، متوسط القامه که به کوتاهی نزدیک تر بود، دارای شکم بزرگ، انگشتان قوی و محکم، بازوان توانا و پاهای استوار که در چشم مبارکش اثر درد باقی مانده بود، ریش انبوه و موهای پیش روی سر ریخته و دارای پیشانی بلند بود." پس اولاً دکتر و مترجم تا حد توان از تحریف استفاده

نموده بودند و ثانيا در این صفات هیچگونه مذمتی برای مردان نیست و ثالثا بر فرض که باشد عبارات از کسی است که شیعه او را قبول ندارد و رابعا، اگر دکتر و دیگر یارانش به کتب معتبر اهل سنت مراجعه میکردند می دیدند که علمای آنان، رسول خدا و علی مرتضی سلام الله علیهما و دیگر خلفا را با همین الفاظ توصیف نموده اند. دکتر: «طوری که آقایان مدعی هستند، اگر امیر المؤمنین علیه السلام دارای همین صفات بود، حضرت زهرا (س) چگونه به ایشان راضی شد؟!». نویسنده: این آقا فکر کرده است حضرت زهرا سلام الله علیها که سیده نساء عالمیان است، چون دختران و زنان عادی در درجه اول به مال و منال و بعد به سایر امور مادی و دنیایی می اندیشد، و روی همین حساب هم برای ازدواج تصمیم می گیرد، در حالیکه آن حضرت علی علیه السلام را بخاطر آنکه علی هست به عنوان همسر خود انتخاب مینماید و به داشتن شوهری که در سابقه، شجاعت، علم، تقوی، زهد، صبر، فداکاری در راه خدا و تمامی صفات ارزنده انسانی، بعد از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، اولین مرد جهان انسانیت است و کسی در آن صفات به پای آن بزرگوار هم نمیتواند برسد، بر عالم و آدم افتخار میکند. دکتر: «توهین به حضرت فاطمه (س)؟! - قهرمانی!»: ابوجعفر کلینی در اصول کافی نقل می کند که "فاطمه از شانه های عمر گرفت، و او را بطرف خودش کشید. {جر و بحث} و در کتاب سلیم بن قیس آمده است که "او سلام الله علیها در قضیه فدک پیش ابوبکر و عمر رفت و با آنان جر و بحث کرد و در میان مردم فریاد کشید تا اینکه مردم بدورش جمع شدند! کتاب سلیم بن قیس ص ۲۵۳. آیا حضرت زهرا سلام الله علیها دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله ممکن است چنین حرکتی بکنند؟!». نویسنده: اما حدیثی را که از کافی نقل میکند چون در سندش عبد الله بن محمد جعفی و صالح بن عقبه که هر دو ضعیف هستند وجود دارند، روایت ضعیف و از اعتبار ساقط است. بر فرض صحت سند، نیز دلالت بر اهانت یا توهینی نمیکند و حکایت از ارتکاب حرامی توسط حضرت زهرا سلام الله علیها ندارد زیرا: اولاً خانه آنحضرت چسبیده به مسجد بود و دری از آن خانه بداخل مسجد باز میشد پس آنحضرت از خانه خود به مسجد آمده اند. ثانيا حق خود و شوهرش را از دست رفته میدید و در اسلام واجب است که انسان تا وقتی که توان دارد ز حق خود دفاع کند. ثالثا مترجم "تلابیب" را به شانه ها معنی کرده است در حالیکه بمعنی گرفتن از یخه است نه از شانه ها و مراد از آن در اینجا نه آنست که واقعا آنحضرت یخه او را گرفته باشد، بلکه کنایه از مجرم شناختن او و مجرم معرفی کردن اوست، چنانکه در عرف فارسی هم گفته می شود: فلاخی یخه فلاخی را گرفته است یعنی او را مجرم میدانند. رابعا حتی اگر از شانه ها یا یخه او گرفته باشد، باز مشکلی نخواهد داشت، زیرا برای حفظ جان شوهرش امیرالمؤمنین علیه السلام این کار لازم بوده است. خامسا از دکتر و یارانش تعجب باید کرد که فرسخها راهی را که ام المؤمنین عائشه برای جنگیدن با علی طی نمود، و هزاران انسان از دو طرف بخاطر شورش که او آنرا رهبری کرد بقتل رسیدند، کار درست دانسته و بخاطر نقل این قضیه در کتب اهل سنت آنها را متهم به توهین و اهانت به زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی کنند. در حالیکه میشود سؤال کرد: آیا ممکن است زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین کاری انجام دهد، آنهم نه برای حقی که از او ضایع شده باشد بلکه قرار گرفتن در برابر حقی که به اجماع همه مسلمانان اطاعت از او بر هر مسلمان (هرکی می خواهد باشد) واجب است. و اما حدیثی را که از کتاب سلیم بن قیس نقل کرده باید گفت که هم دکتر و هم مترجم، باتحریف و تدلیس حدیث را نقل و ترجمه کرده اند. زیرا در آن حدیث هرگز کلمه "جر بحث" یا کلمه ای که معنی آن "فریاد کشیدن باشد" وجود ندارد. بلکه احتجاجی است از فاطمه سلام الله علیها برای حقی که از آنحضرت غصب شده است. وانگهی حتی اگر فریاد هم کشیده باشد و مردم را دور خود جمع نموده باشد، باز کاری برخلاف شریعت نیست تا گفته شود: نسبت این مطلب به او نادرست و توهین است. خداوند متعال در قرآن کریم میفرماید: (لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم) "خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدیها را اظهار کند، مگر آنکه مورد ستم واقع شده باشد." پس برای کسیکه مورد ظلم واقع شده داد کشیدن و مردم را دور خود جمع نمودن جایز است و خود این کار نوعی دفاع از حق است و دفاع

هم واجب است .

رضایت از ازدواج

دکتر: «عدم رضایت؟!» آقای کلینی در فروع کافی آورده است که: " حضرت زهرا سلام الله علیها از ازدواجش با علی راضی نبود! چون پدرش داخل خانه گردید، دید گریه میکند فرمود: چرا گریه می کنی بخدا قسم اگر در فامیل من بهتر از او کسی را پیدا می‌کردم او را دامادم می‌کردم، من ترا به زنی او نداده ام، خداوند تر به زنی او داده است. " نویسنده: برای آنکه تدلیس دکتر و هم چنین پابند نبودن او و مترجم کتابش به اصول و قوانین شریعت بر همگان روشن گردد، ما متن کامل روایت را از کافی نقل و ترجمه می‌کنیم. عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد بن علی بن اسباط عن داود عن یعقوب بن شعیب قال: "لما زوج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علیا فاطمة (ع) دخل علیها و هی تبکی، فقال لها: ما یبکیک فوالله لو کان فی اهلی خیر منه ما زوجتک و ما انا زوجتک و لکن الله زوجک و اصدق عنک الخمس مادامت السماوات و الارض. " چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه را به علی سلام الله علیهما تزویج نمود، وارد بر او شد در حالیکه گریه میکرد، فرمود: چرا گریه می کنی، بخدا قسم اگر در بین خانواده ام بهتر از او بود ترا به او تزویج نمی‌کردم و بدانکه من ترا به زنی او نداده ام، خداوند ترا به زنی او داده است و خمس را مهر تو قرار داده است تا وقتیکه آسمانها و زمین باشد " اولاً یعقوب بن شعیب قضیه را نقل می‌کند و روایت را به معصومی از معصومین متصل نمی نماید پس روایت حجیت ندارد. ثانیاً در روایت این جمله (حضرت زهرا سلام الله علیها از ازدواجش با علی راضی نبود) وجود ندارد، اما دکتر در متن عربی کتاب این جمله را در روایت اضافه نموده تا از آن بفتح خودش و برای کوبیدن شیعه استفاده کند. ثالثاً از روایت هرگز استفاده نمیشود که گریه فاطمه سلام الله علیها بخاطر ازدواجش با علی علیه السلام بوده باشد بلکه ممکن است بجهت دور شدن از پدر بزرگوارش بوده، که معمولاً دختران جوان پس از ازدواج تا مدتی، وقتی پدر یا مادر را ببینند گریه میکنند، یا اینکه چون شب زفاف بوده از باب حیا که باز مرسوم بین دختران است گریه کرده است، و این احتمال را تأیید میکند روایتی که عبدالرزاق صنعانی از حفاظ اهل سنت در همین راستا به سندش از ابن عباس نقل نموده که ما ترجمه آنرا ذکر می‌کنیم تا دکتر و یارانش از آنچه که در کتب خودشان آمده است نیز با خبر شوند. " فاطمه سلام الله علیها رویش را برگردانید و چون علی علیه السلام را نشسته در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دید از شدت حیا شروع به گریه نمود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را نوازش نمود، و از اینکه مبادا گریه اش به خاطر ناداری علی باشد فرمود: چرا گریه میکنی؟ من آنچه به صلاح تو بود انجام دادم، و برای تو بهترین فرد از افراد خانواده ام را انتخاب نمودم و ترا به کسی تزویج نمودم که در دنیا سعادت مند و در آخرت از صالحین است. ضمناً دکتر روایت را بدون آدرس جلد و صفحه نقل می کند، تا کسی براحتی پیدا نکند و دروغ او آشکار نگردد، غافل از آنکه خداوند همیشه در کمین خائنان و ستم کاران است. دکتر: « {شکایت؟!} پس از ازدواج که حضرتش صلی الله علیه و آله با بریده نزد حضرت زهرا (س) رفتند تا پدرش را دید چشمانش اشک آلود شد حضرت فرمودند: دخترم چرا گریه میکنی؟ فرمود: بدلیل قلت طعام و شدت غمها و در روایت دیگری هست که فرمود: بخدا قسم ناراحتیم شدت گرفته تنگدستیم زیاد شده و بیماریم طولانی گردیده است "کشف الغمّة ۱/۱۴۹-۱۵۰». نویسنده: هردو روایت، قبل از مرحوم اربلی در کتب سنت نقل شده است. در ضمن خود مرحوم اربلی در کشف الغمّة تصریح کرده است که روایت اول را از مناقب خوارزمی و دوم را از مسند احمد نقل کرده است اما دکتر که در فکر پیش بردن هدف خود است هرگز به این نکته اشاره نکرده و فقط کوشیده است انتقاد را متوجه علمای شیعه کرده و از این طریق مذهب اهل بیت علیهم السلام را خدشه دار نماید، در حالیکه اگر اشکالی در این زمینه باشد در درجه اول متوجه احمد بن حنبل و طبرانی و هیشمی و غیر آنها از علمای اهل سنت خواهد بود. شکایت نیز در روایت از فقر و

مشکلات دیگر است نه از ناراضی بودن از ازدواج .

کجای این روایت توهین است

دکتر: « {توهین به امام حسین (ع)! - حسین نمی خواهیم} آقای کلینی در کافی نقل میکند که: "حضرت جبریل بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آمد و گفت: ای محمد! خداوند ترا به فرزندی مژده میدهد که از فاطمه متولد خواهد شد، امت تو او را پس از تو خواهد کشت، فرمود ای جبریل! به پروردگار سلام برسان و بگو من چنین فرزندی نمی خواهم که از فاطمه متولد شود و امتم پس از من او را بکشد، جبریل بالا-رفت و برگشت و سخن اول را باز گو نمود دو مرتبه این گفتگو تکرار شد، بار سوم جبریل فرمود: ای محمد! پروردگار سلام میگوید و ترا مژده می دهد که امامت و ولایت و وصیت را در نسل او قرار خواهد داد، فرمود: من راضی شدم، آنگاه نزد فاطمه فرستاد و فرمود: خداوند ترا به فرزندی مژده میدهد که از تو متولد خواهد شد و امت من او را پس از من خواهند کشت، گفت: من به چنین فرزندی احتیاج ندارم، دوباره فرستاد و فرمود: امامت و ولایت و وصیت را در ذریه او قرار داده، گفت: پس من راضی هستم (فحلمته کرها و وضعته کرها) با دل نا خواسته حامله شد و او را تحمل کرد و با دل ناخواسته او را زاد و هرگز حسین (ع) از فاطمه (س) شیر نخورد و نه از هیچ زن دیگری، او را نزد پیامبر می آوردند، ایشان انگشت ابهام خود را در دهانش می گذاشتند که او می مکید و تا دوسه روز برایش کافی بود». " نویسنده: در سند عبارت (عن رجل من اصحابنا) یعنی "مردی از اصحاب ما" دیده می شود که از دکتر، مترجم و یارانشان می پرسیم: آیا این "مردی از اصحاب ما" را شناخته اند یا خیر؟ اگر شناخته اند چرا معرفی نکرده اند و اگر نه پس چرا روایت مرسله ای را که سند متصل ندارد، دست آویز خود قرار داده اند؟ آیا مجتهد ۹۰ یا ۲۰۰ ساله نمی دانستند که روایات مرسله حجیت و سندیت ندارد؟ بر فرض صحت سند هم، چیز قابل انکاری در روایت بچشم نمی خورد زیرا: ۱- مرحوم مجلسی میگوید: ظاهر حدیث میرساند که مراد از آمدن و بشارت دادن جبریل این بوده که قبول قضیه بر وجه اختیار است و نه بر وجه حتم و غیر قابل تغییر و وقتی بر وجه اختیار باشد، ردی از طرف پیامبر و فاطمه سلام الله علیهما بر خداوند متعال تصور نمی شود. ۲- کوهی که در روایت بحضرت زهرا سلام الله علیها نسبت داده شده به جهت مصایبی است که بر حضرت امام حسین علیه السلام وارد میگردد نه به جهت آنکه از حامله شدن به آن بزرگوار کراهت داشته باشد. در قضیه حضرت مریم سلام الله علیها نیز شبیه این حالت را خداوند در قرآن کریم ذکر میکند آنگاه که وقت به دنیا آمدن عیسی علیه السلام میشود، او میگوید: "ای کاش پیش از این مرده بودم و بکلی فراموش می شدم." آیا می شود گفت: این کلام به خاطر عدم رضایت به قضای الهی از آن بانوی بزرگوار صادر شده است؟ ۳- آیا دکتر این آیه مبارکه را خوانده است که خداوند بشکل عام میفرماید: (و وصینا الانسان بوالدیه احسانا، حملته امه کرها و وضعته کرها) ما انسان را توصیه کردیم به پدر و مادرش احسان کند، مادرش او را با ناراحتی حمل کرد و با ناراحتی بر زمین گذاشت. "پس طبق استدلال دکتر تمام حملها و زایمانها بر اساس کراهت است، چون آیه مبارکه بطور عموم این مطلب را بیان میکند. جای بسی تعجب است که این آیه به طور کامل و تام در خود حدیث فوق آورده شده است اما نه دکتر به دیگر موارد آن اشاره نموده و نه مترجم بفکر ترجمه آن افتاده است، زیرا اگر می خواستند همه آیه را بیاورند و کامل هم ترجمه کنند، نقشه آنها رو شده و هرگز آنچه که مقصودشان بود نمی توانستند به دیگران بقبولانند به همین لحاظ از نقل و ترجمه نیمی از روایت صرف نظر کرده و حتی به آن اشاره هم نکردند. ۴- ارتزاق نمودن امام حسین علیه السلام از شیر جان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم (بر فرض صحت) بزرگواری آنحضرت را میرساند و هرگز اهانت نیست.

ازدواج عمر با ام کلثوم

دکتر: «توهین به ام کلثوم (ع -) ! چاره ای نبود؟» هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام دخترشان ام کلثوم را به نکاح عمر بن خطاب دادند چرا دشمنی اهل بیت را مانع وصلت ندانستند؟! ابوجعفر کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان در باره آن ازدواج فرمودند (ان ذلک فرج غضبناه)!!! آن فرجی بود که از ما غضب شد "فروع کافی ۲/۱۴۱. از گوینده این سخن می پرسیم: آیا عمر با ام کلثوم ازدواج شرعی کردند؟ یا اینکه او را بزور غضب نمود؟. کلام صادق علیه السلام معنایش آشکار است، آیا ممکن است ابو عبد الله چنین سخن پوچی را در باره بیت طاهره حضرت علی علیه السلام بفرماید! وانگهی اگر عمر ام کلثوم را غضب نمود، پدرش اسد الله صاحب ذوالفقار و قهرمان قریش چگونه به این ذلت تن داد و از ناموسش دفاع نکرد؟! «. نویسنده: در مورد ازدواج ام کلثوم سلام الله علیها دو نظریه وجود دارد، عده ای معتقدند که این ازدواج هرگز تحقق پیدا نکرده است، زیرا در این قضیه روایات نیز بین نافی و مثبت است و چون با هم تعارض میکنند و تساقط، نتیجه برگشت به اصل عقلانی عدم است و نظریه دوم قبول این قضیه است. اگر قول اول را بپذیریم چنانکه خالی از قوت نیست تمام اشکالات ساقط است برای آنکه ازدواجی نبوده تا بعد صحبت از چون و چرای آن شود. اما اگر قول دوم را بپذیریم آن وقت برای دفع آنچه دکتر بعنوان اشکال مطرح کرد میگوئیم ۱- عمر امیر المؤمنین علیه السلام را مجبور نمود که به این ازدواج راضی شود، چون از احادیث وارده از ائمه علیهم السلام استفاده میشود که علی علیه السلام نخست این ازدواج را رد نموده و نپذیرفت، اما با تهدید خلیفه دوم روبرو گردید، چنانکه مرحوم کلینی در همان بابی که روایت فوق را نقل کرده است، از امام صادق علیه السلام روایت میکند: وقتی عمر خواستگار حضرت ام کلثوم شد حضرت علی علیه السلام فرمود: کوچک است، پس عمر عباس بن عبد المطلب عموی امام را دیده و گفت: "از پسر برادرت دخترش را خواستگاری کردم، مرا جواب رد داده است، بخدا قسم اگر موافقت نکند... هیچ کرامتی برای او باقی نخواهم گذاشت و دو شاهد اقامه می کنم که دزدی کرده و دستش را قطع میکنم" پس عباس خدمت آنحضرت رفته و ایشان را در جریان گذاشت و از آنحضرت خواست تا کار را بدست او بسپارد. پس مراد از غضب شدن نه به این معناست که عقد شرعی واقع نشده یا اینکه عمر آمده باشد و دست ام کلثوم را گرفته با خود برده باشد بلکه مراد از غضب در روایت یعنی اینکه با طیب خاطر صورت نگرفته است. گذشته از آنچه گفته شد، اگر سن ام کلثوم سلام الله علیها که در آنوقت هنوز به بلوغ نرسیده بود و سن خلیفه را که حدود هفده سال بزرگتر از خود علی علیه السلام بوده در نظر بگیریم، جذابیتی برای این ازدواج به چشم نمی خورد تا با طیب خاطر صورت بگیرد. ضمن آنکه ابن اثیر (در الکامل فی التاریخ در باب ذکر نامه‌های فرزندان و زوجات عمر) می نویسد: عمر اول ام کلثوم دختر ابوبکر را از ام المؤمنین عایشه خواستگاری نمود و ام کلثوم جواب رد داده گفت: او (عمر) در زندگی دارای خشونت و نسبت به زنان سر سخت است پس ام المؤمنین برای خلاصی از این ماجرا از عمرو بن عاص کمک خواست و او با خلیفه ملاقات نموده گفت: این دختر کوچک است و تحت حمایت امیر المؤمنین در آسایش و آرامش زندگی کرده است، و در تو غلظتی وجود دارد که حتی ما از تو می ترسیم و نمی توانیم اخلاق ترا عوض کنیم پس او با تو چگونه زندگی خواهد کرد، و اگر مخالفتی از او سر بزند و تو با او به درستی رفتار کنی نمی توانی سر پرست خوبی برای فرزندان ابوبکر باشی و من ترا راهنمایی میکنم بسوی کسیکه بالاتر از دختر ابوبکر است، و آن ام کلثوم دختر علی میباشد. مسلماً با این وصف، هیچ ازدواجی نمی تواند دلیل بر صفا و صمیمیت میان دو خانواده باشد. ۲- اما اینکه حضرت علی علیه السلام با توانائی و شجاعت و ذوالفقار چگونه حاضر شد برخلاف میلش به این ازدواج تن دهد و چرا ذوالفقار از غلاف بیرون نیاورد جواب اینست که شجاع کسی است که منافع عموم و مصلحت جامعه و دین را در نظر بگیرد، و اگر علی علیه السلام دست به شمشیر می برد و می خواست که با زور در برابر زور ایستاده شود در آن دوران که چند سالی بیش از عمر اسلام نگذشته بود و دشمنان قوی خارجی هر لحظه در صدد حمله بودند تا اسلام و پیروان این دین الهی را نابود کنند، یقیناً جنگ داخلی بیشتر به ضرر اسلام تمام میشد، علی علیه السلام منافع دین و جامعه اسلامی را مقدم بر منافع خود نموده

و تسلیم خواست خلیفه شد با اینکه در قلب خود مایل به این ازدواج هرگز نبود اما چاره ای جز قبول نداشت . ۳- شبهات دکتر که چرا علی چنین کرد و چرا چنان نکرد ، استبعاد است و استبعاد دلیل عقلایی نیست . دکتر : « {دستور محبت باکی؟} مگر در حدیث ابو بصیر نمی خوانیم که زنی خدمت امام صادق (ع) آمد و در باره ابوبکر و عمر (رض) پرسید ، فرمودند (" : تولیها) آن دو نفر را دوست داشته باش " زن میگوید : پس در روز قیامت که من با پروردگام رو برو شدم بگویم که (انک امرتی بولایتها) " تو مرا به دوستی آنان امر کردی ؟ فرمودند " : بله " روضه الکافی ۸/۱۰۱ . نویسنده : برای اثبات تدلیس دکتر و مترجم ناگزیریم متن روایت را از کافی نقل و سپس ترجمه کنیم " . ابان عن ابی بصیر قال : کنت جالسا عند ابی عبدالله (ع) اذ دخلت علینا ام خالد التی کان قطعها یوسف بن عمر تستأذن علیه ، فقال : ابو عبدالله (ع) ایسرک أن تسمع کلامها ، قال : قلت : نعم ، قال : فأذن لها قال : و أجلسنی معه علی الطنفسه ، قال : ثم دخلت فتکلمت ، فإذا امرأه بلیغہ ، فسألته عنهما ، فقال لها تولیها ، قالت : فأقول لربی اذا لقیته : انک امرتی بولایتها ، قال نعم ، قال فإن هذا الذی معک علی الطنفسه یأمرنی بالبرائۃ منهما و کثیر النوا یأمرنی بولایتها ، فایهما خیر و احب الیک ؟ قال : هذا والله احب الی من کثیرالنوا واصحابه ان هذا تخاصم فیقول : ومن لم یحکم بما انزل الله فأولئک هم الکافرون و من لم یحکم بما انزل الله فأولئک هم الظالمون و من لم یحکم بما انزل الله فأولئک هم الفاسقون . " ۱- ابو بصیر میگوید : خدمت امام صادق علیه السلام بودم که ام خالد اجازه ورود خواست ، حضرت بمن فرمود دوست داری گفتار او را بشنوی گفتم بلی ، و آن زن وارد شد و شروع به سخن گفتن نمود ، او را زنی با بلاغت دیدم ، او در رابطه با آن دو نفر پرسید ؟ حضرت فرمود : دوست شان داشته باش ، گفت روز قیامت بخدایم می گویم که تو مرا بدوست داشتن شان امر نمودی فرمود: بلی درست است ، بعد آن زن به من (ابوبصیر) اشاره نموده گفت : اینکه کنار تو نشسته است مرا امر میکند که از آن دو نفر بیزار باشم ، اما کثیر النوا (فرد دیگری) مرا امر میکند که آن دو نفر را دوست داشته باشم ، از این دو نفر (ابوبصیر و کثیر النوا) کدامشان نزد شما بهتر و محبوب تر است ، امام علیه السلام فرمود : این یعنی (ابوبصیر) نزد من محبوب تر است از کثیر النوا و یارانش زیرا که این (ابوبصیر) استدلال و احتجاج می کند به این آیات از قرآن کریم (کسیکه مطابق آنچه که خداوند نازل نموده است حکم نکند کافر ، ظالم و فاسق است . ") ۲- سند روایت بقرینه روایت قبل در کافی از این قرار است (حسین بن محمد اشعری از معلی بن محمد از وشاء از ابان از ابوبصیر) و معلی بن محمد را نجاشی و ابن غضائری از علمای جرح و تعدیل تضعیف کرده اند . ۳- بر فرض صحت سند ، در روایت نامی از ابوبکر و عمر برده نشده است ، بلکه آنزن (ام خالد) می پرسد آن دو نفر را دوست داشته باشد؟ اما آن دو نفر کیستند؟ خلیفه وقت و وزیر اوست ؟ یا حاکم مدینه و همکار او ؟ یا کسانی دیگر ؟ مرده هستند یا زنده ؟ هیچ اشاره در روایت به این جهات نشده است ، حالا دکتر و مترجم از کجا فهمیده اند که مراد از آن دو نفر ابوبکر و عمر است خدا می داند ، شاید این دو علم غیب دارند ! شاید ام خالد را در خواب دیده اند یا زنده شده و خبر داده است یا روح او را احضار کرده اند؟ !!! . معلوم نیست ؟ . ۴- در روایت بطور وضوح دیده می شود که امام علیه السلام گفتار ابوبصیر را مبنی بر بیزاری جستن از آن دو نفر مطابق قرآن می داند و برای ام خالد با استدلال به آیات قرآن میفرماید : آن دو نفر بر خلاف ما انزل الله حکم کرده اند و طبق آیات فوق ، کافر ، ظالم و فاسق هستند . ۵- اینکه امام علیه السلام مستقیما جواب نمیدهند بلکه با کنایه و در ضمن نظر ابوبصیر جواب خود را بیان میکنند برای آنست که آنحضرت برای مصلحتی که خود می دانسته است ، از جواب دادن مستقیم خود داری نموده است تا بعد درد سری برایش درست نشود . دکتر : « {تناقض کجاست؟!} حالا دقت کنید که امام صادق علیه السلام چگونه میفرماید " آن فرجی بود که از ما غصب شد توسط کی ؟ توسط عمر " و از طرف دیگر میفرماید " : با آن دو نفر دوستی کنید ، کدام دو نفر ابوبکر و عمر " این معما را چگونه باید حل کرد » . نویسنده : حل معما بسیار ساده و آسان است بلکه معمایی دیده نمیشود زیرا تناقضی وجود ندارد ، البته در صورتیکه همه روایت از اول تا آخر آن خوانده شود ، بلی وقتی قضیه صورت معما به خود میگیرد که روایت قیچی شده و مطابق هوای نفس معنی گردد . دکتر : «هنگامی که از امام خوئی در باره

این فرموده امام صادق پرسیدم که فرمودند " : با ابوبکر و عمر دوستی کنید " جواب این بود که " : امام صادق از روی تقيه چنین فرموده اند . "!! اینجا است ای خوئی بزرگوار مگر نه اینست که زن سؤال کننده از شیعیان اهل بیت علیهم السلام و ابو بصیر از اصحاب امام صادق علیه السلام بود ، پس اینجا چه لزومی به تقيه بود ؟ ! بنا براین اجازه بفرمائید که بگویم : این توجیه آیه الله العظمی خوئی نادرست است . « . نویسنده : اولاً- طبق مبانی مرحوم آیه الله خوئی روایت ضعیف است ، و وقتی ضعیف بود نیازی به حمل آن بر تقيه نیست بلکه به علت ضعف مردود است . ثانياً بر فرض صحت روایت ، حمل آن بر تقيه حتی در صورتیکه شنونده و سؤال کننده هم شیعه باشند هیچ اشکالی ندارد ، زیرا این تقيه نه بجهت آنستکه از طرف آنان دچار مشکلی شود بلکه از آن جهت استکه گاهی آنان متوجه نشده و مطلب را اینجا و آنجا نقل کرده و برای خود و دیگران ناخواسته درد سر درست کنند . مگر قوم عائشه مسلمان نبودند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از آنان تقيه میکند و خانه کعبه را چون اولش بنا نمی کند . ثالثاً اصلاً در روایت بحث تقيه مطرح نیست زیرا امام علیه السلام وقتی نظر ابوبصیر را تأیید میفرمایند ، نظر خود آن بزرگوار نیز مشخص و واضح میشود . رابعاً قبل از این گفتیم که در روایت نامی از ابوبکر و عمر برده نشده است و برای همین جهت روایت را نقل کردیم تا دروغ دکتر و یارانش بر همه معلوم گردد . خامساً از کجا باور کنیم که دکتر از مرحوم آیه الله خوئی سؤال کرده است و ایشان هم جوابی آنچنان که دکتر نقل میکند داده است ، در حالیکه جواب با مبانی آن مرحوم سازگاری ندارد .

دروغی دیگر

قسمت اول

دکتر : « {توهین به امام حسن مجتبی (ع -) بدون لباس " !} اهل کوفه چنان ایشان را محاصره کردند و دایره را بر ایشان تنگ نمودند - نه تنها لباسهایشان را که حتی - جانماز را از زیر پایش کشیدند ، سر انجام حضرت مجبور شد شمشیرش را حمایل کند و بدون لباس بنشیند "!! ارشاد مفید ص ۱۹۰ . آیا شایسته بود که امام حسن مجتبی علیه السلام تا این حد مورد ظلم و ستم قرار گیرد که مجبور شود لخت مادر زاد جلو مردم بنشیند ، این است محبت اهل بیت ! ؟ » . نویسنده : دکتر در اینجا خواسته با یک تیر دو نشان بزند ، اول اینکه مردم کوفه (که بزعم او شیعه بودند) به امام حسن علیه السلام بیوفائی کردند ، و دوم اینکه مرحوم شیخ مفید به آن بزرگوار توهین کرده است زیرا نوشته است که او لخت مادر زاد جلو مردم نشست . ما برای آنکه در هر دو مورد دروغ دکتر و مترجم را با مدرک برای همه ثابت کنیم عبارت مرحوم شیخ مفید را در هر دو مورد نقل میکنیم . اما در مورد اول مرحوم مفید مینویسد : (و معه اخلاط من الناس بعضهم شیعه له و لایبه ، و بعضهم محکمۃ یؤثرون قتال معاویة بكل حیلۃ ، و بعضهم اصحاب فتن و طمع فی الغنائم ، و بعضهم شکاک ، و بعضهم اصحاب عصبیۃ اتبعوا رؤساء قبایلهم ، لا یرجعون الی دین ") کسانی که با آن بزرگوار بودند ، به چند دسته تقسیم میشدند ، بعضی از آنها شیعیان آن حضرت و و شیعیان پدرش علی علیه السلام بودند و بعضی تنها خواستار جنگ با معاویه از هر طریق ممکن بودند (و نه طرفدار امام حسن علیه السلام) و بعضی افراد فتنه جویی بودند که فقط برای بدست آوردن غنائم جنگ با معاویه از هر طریق ممکن بودند (و نه طرفدار امام حسن علیه السلام) و بعضی افراد خود فکر دیگری نداشتند و تنها گوش به امر رؤسای قبایل خود بودند و متابعت از دین نداشتند . " اگر کسی این عبارت را بخواند بوضوح متوجه خواهد شد که حمله کنندگان به امام حسن علیه السلام جزء طوایف غیر شیعه بوده برای آنکه روی اعتقاد به امامت آن امام بزرگوار نمی جنگیده اند و وقتی متوجه شدند امام علیه السلام بر اساس مصالح مسلمین میخواهند جنگ را متارکه نمایند ، دست به شورش زدند . و اما در مورد دوم ، مرحوم شیخ مفید می نویسد : (فقالوا کفر والله الرجل ! ثم شدوا علی فسطاطه

وانتهوه حتی اخذوا مصلاه من تحته ثم شد علیه عبدالرحمن بن جعال الازدی فتزع مطرفه عن عاتقه فبقی جالسا متقلدا السیف بغیر رداء ") پس (آنهاى که مخالف او بودند) گفتند بخدا قسم این مرد کافر شده و به خیمه اش حمله نموده حتی جانماز ایشان را از زیر پایش غارت کردند ، عبدالرحمن بن جعال ازدی به طرف آنبزرگوار رفته و (مطرف) ردا (شال بزرگی که روی شانه ها انداخته میشود) یا عبایش را از گردن آنحضرت گرفت پس آنحضرت در حالیکه شمشیرش را به گردن آویخته بود نشست . " در تمام این عبارت شما یک کلمه نمی توانید پیدا کنید که دلالت کند ، امام حسن علیه السلام ، لخت و بدون لباس یا بقول دکتر و مترجم (لخت مادر زاد) جلو مردم نشسته باشد ، بلکه در عبارت فوق خواندید : آن ملعون ناصبی (مطرف) یعنی ردا یا عبای امام حسن را از روی شانه و یا دور گردن ایشان بر داشت و برد ، نه اینکه لباسهای آنحضرت را برده باشد تا مجبور شود که لخت و بدون لباس جلو مردم بنشیند ، و عبا یا ردا روی دیگر لباسها پوشیده میشود نه اینکه بعنوان لباسهای از آن استفاده شود که اگر نبود انسان لخت مادر زاد و عریان شود . تعجب است از دکتر که ادعای اجتهاد دارد و بیش از ۹۰ یا ۲۰۰ سال از عمرش گذشته است و سالیان سال در حوزه علمیه مشغول تحقیق بوده است و هنوز فرق بین عبا و لباسهای ساتر بدن را نمیداند !!! . چه خوب بود دکتر و مترجم و دیگر یارانشان ، قبل از آنکه به دروغ متوسل شوند و شیعه را متهم کنند ، یک نگاه گذرا به صحیحین بخاری و مسلم که صحیح ترین و معتبر ترین کتابها در نزد آنان بعد از قرآن کریم است می نمودند تا بفکر علاج عیب خود میشدند . بخاری در صحیح ، بخش غسل ، باب (من اغتسل عریانا ...) حدیث ۲۶۹ روایت میکند : (حدثنا اسحاق بن نصر قال حدثنا عبدالرزاق عن معمر عن همام بن منبه عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم قال : کانت بنو اسرائیل یغتسلون عراة ینظر بعضهم الی بعض و کان موسی صلی الله علیه وسلم یغتسل وحده فقالوا والله ما یمنع موسی ان یغتسل معنا الا انه آدر فذهب مرة یغتسل فوضع ثوبه علی حجر ففر الحجر بثوبه فخرج موسی فی اثره یقول ثوبی یا حجر حتی نظرت بنو اسرائیل الی موسی فقالوا ما بموسی من بأس و اخذ ثوبه فطفق بالحجر ضربا فقال ابوهریره والله انه لندب بالحجرسته او سبعة ضربا بالحجر ") ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که : بنی اسرائیل برهنه غسل میکردند و هم دیگر را برهنه میدیدند اما موسی علیه السلام تنهایی غسل میکرد (وکسی او را برهنه نمی دید) بنی اسرائیل بین خود گفتند : چرا موسی با ما غسل نمیکند مگر اینکه مبتلا به " فتق " باشد ، پس موسی علیه السلام گاهی که برای غسل رفت ، جامه خویش را بر سنگی گذاشت ، اما سنگ شروع به فرار نموده و موسی علیه السلام بدنالش (برهنه) میدوید و میگفت : لباسم را بده ای سنگ ، تا وقتی که بنی اسرائیل تمام بدن او را دیدند و متوجه شدند که او مبتلا به فتق نیست پس موسی علیه السلام سنگ را مورد ضرب قرار داده شش یا هفت ضربه به آن وارد کرد " خوب آیا این حدیث توهین به یکی از پیامبران بزرگ و الوالعزم نیست ؟ . مسلم در صحیح کتاب الطهارة باب حیض حدیث ۵۱۵ روایت میکند : (حدثنا زهير بن حرب حدثنا روح بن عبادة حدثنا زكرياء بن اسحق حدثنا عمرو بن دينار قال : سمعت جابر بن عبد الله يحدث : أن رسول الله صلی الله علیه وسلم كان ينقل معهم الحجاره للكعبه و عليه ازاره ، فقال له العباس عمه : یا بنی اخی لو حللت ازارک فجعلته علی منكبک دون الحجاره ، قال فحلله فجعله علی منكبہ فسقط مغشيا علیه ، قال : فما رأى بعد ذلك اليوم عریانا ") جابر بن عبد الله روایت میکند : پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دیگران سنگها را برای کعبه حمل میکردند و ازار (لباس مخصوص که ساتر اندام پائین است و به آن در فارسی تنبان یا لنگ یا بیجامه یا زیر شلواری گفته میشود) آن حضرت به همراهش بود ، پس عباس عمویش گفت : ای پسر برادر اگر ازارت را بین شانه و گردنت بگذاری و (که اذیت نشوی) بهتر خواهد بود ، آنحضرت چنین کرد پس روی زمین بیهوش افتاد و بعد از آن روز دیگر هرگز عریان و برهنه دیده نشد . " از این توهین بالاتر هم وجود خواهد داشت که گفته شود : پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حتی برای یک بار هم برهنه دیده شده است !!! . دکتر : « {خوار کننده مؤمنان} سفیان بن ابی لیلی خدمت امام حسن مجتبی در منزل ایشان رفت و گفت (السلام علیک یا مدل المؤمنین) سلام عرض می کنم ای خوار کننده مؤمنان !! فرمود : از کجا فهمیدی که مؤمنان را خوار

کردم؟ گفت: مسؤلیت امت را بتو سپردند و تو از آن شانه خالی کردی و به این سرکش سپردی که به غیر قانون خدا حکم کند؟! رجال کشی ص ۱۰۳ آیا امام حسن مجتبی خوار کننده مؤمنان بود؟! یا اینکه عزت دهنده مؤمنان که جلو خونریزی را گرفت و مدیریت حکیمانه و دیدگاه زیرکانه اش در آن شرایط بحرانی امت را متحد گردانید؟ اگر حضرت مجتبی علیه السلام با معاویه بر سر خلافت می جنگید چه دریایی از خون براه می افتاد و خدا میداند که چقدر مسلمان از دم تیغ میگذشت؟! « نویسنده: ۱- روایت ضمن آنکه مرسله است از روایت آن علی بن حسین طویل است که توثیقی ندارد، پس از اعتبار ساقط است . ۲- شیعیان معتقد بعصمت مطلق برای انبیاء و ائمه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین هستند پس امکان ندارد که فردی شیعه باشد و بعد به امام معصوم خرده بگیرد و اعتراض کند . ۳- بر فرض که سفیان بن ابی لیلی شیعه بوده، ما او را گناهکار دانسته و محکوم میکنیم و اگر در پیشگاه خداوند توبه نکرده باشد مورد بازخواست و حتی عقاب قرار خواهد گرفت. ۳- اگر نقل این روایت در کتب شیعه، توهین به امام حسن علیه السلام قلمداد میشود، پس اهل سنت نیز به آنبزرگوار توهین کرده اند زیرا که این خبر در کتب آنها نیز آمده است منتها به جای سفیان بن ابی لیلی سفیان بن ابی لیل نوشته شده است . دکتر: « (توهین به امام صادق (ع)!) ایشان آزار و اذیت های فراوانی دیده و هیچ کار زشتی نبوده که به ایشان نسبت نداده باشند . از زراره بن اعین روایت است که گفت " : از ابوعبدالله در باره تشهد پرسیدم فرمود : التحیات و الصلوات مجددا در باره تشهد پرسیدم فرمود : التحیات و الصلوات هنگامی که خارج شدم (ضرطت فی لحتیه) به ریشش گوزیدم و گفتم : (لن یفلح ابدا) هرگز رستگار نخواهد شد " رجال کشی ص ۱۴۲ . نویسنده : روایت هم از نظر روات ضعیف است و هم سند متصل تا زراره را ندارد ، به همین لحاظ از درجه اعتبار ساقط است و صرف نقل آن در کتاب کشی دلیل بر صحت آن نمی شود ، بنا بر این حرفهای را که دکتر بعد از نقل روایت برای گرم کردن بازار خود می نویسد هیچگونه ارزش علمی ندارد . دکتر : «متأسفانه حدود هزار سال است که از تألیف کتاب کشی می گذرد و تمامی علمای شیعه ما در هر زمان آنرا دیده و خوانده اند ، اما ندیدم که یکی از آنان بر این سند رسوائی اعتراض کرده باشد . نویسنده : این دروغی دیگر از دروغهای این مجتهد نمای به ظاهر محقق است . مرحوم میر داماد متوفای سال ۱۰۴۱ هـ ق در شرحی که بر کتاب اختیار معرفة الرجال دارد ، حدیث را بر فرض صحت سند معنی کرده و توضیح داده است که مراد از شخصی که زراره به او توهین نموده است امام صادق علیه السلام نیست . مرحوم صاحب معالم متوفای سال ۱۰۱۱ هـ ق حدیث را بطور کامل منکر شده و گفته است " : از این حدیث بوی دروغ به مشام می رسد . " مرحوم مامقانی متوفای سال ۱۳۵۱ هـ ق نیز حدیث را مردود دانسته و گفته است " : مثل این کلام نمیتواند از زراره باشد . " تعجب است از کسی که ادعای اجتهاد میکند و این کتب را ندیده است . دکتر : « (لغزش عالم!) حتی امام خوئی هنگامی که کتاب بزرگش (معجم رجال الشیعة) را شروع به تألیف کرد بنده یکی از همکاران ایشان در تألیف این کتاب ضخیم بودم که روایات را از میان کتابها جمع آوری می کردم وقتی که به این روایت رسیدم و آنرا برایشان خواندم اندکی فکر کرد و فرمود " : هیچ عالمی از لغزش خالی نیست " ! همین و بس ، یک کلمه دیگر اضافه نکرد . نویسنده : دکتر می گوید از آیه الله خوئی پرسیده است و ایشان هم پاسخ داده اند که لغزش بوده است اما مدرک و سند هم خود دکتر است و بس و لذا امکان قبول این مطلب به هیچ عنوان نیست ، زیرا تا حالا- از او دروغهای زیادی شنیده ایم . ثانیاً افرادی که با مرحوم آیه الله العظمی خوئی در در جمع آوری روایات کتاب (معجم رجال الحدیث) همکار بوده نامهایشان در مقدمه کتاب مذکور نوشته شده است و آنان افراد شناخته شده و معروفی هستند . ثالثاً مرحوم آیه الله خوئی در کتاب مذکور بعد از نقل حدیث فوق الذکر میگوید " : تعجب می کنم از شیخ و کشی که این روایت غلط و نادرست را نقل نموده اند که هیچ مناسبتی با مقام زراره نداشته مقطوع الفساد است خصوصاً که راویان آن همه مجاهیل و ضعفاء می باشند " وقتی کسی اصل روایت را قبول ندارد و منکر آنست دیگر آنرا توجیه نمیکند و با بیان فوق معلوم شد ، روایت مورد انکار مرحوم آیه الله خوئی است ، پس چطور بیاید و آنرا توجیه کند ، بلکه راحت آنرا انکار میکند .

قسمت دوم

دکتر: «از همان زندیق!»: ثقة الاسلام کلینی می فرماید: هشام بن حکم و حماد از زراره نقل می کنند که گفت: "در دلم گفتم پیر مردی است که در باره خصومت هیچ علمی ندارد منظور امام صادق (ع) است در شرح این حدیث نوشته اند که: این شیخ پیر مردی است که عقل ندارد و روش صحبت کردن با رقیب را بلد نیست». نویسنده: اولاً مراد از ابوجعفر در روایات، امام محمد باقر علیه السلام است نه امام صادق علیه السلام اما مجتهد ۹۰ یا ۲۰۰ ساله قضیه را نمی فهمیده است. ثانیاً آنچه را زراره با خودش گفته، مربوط به وسوسه نفس است و هیچ فرد شیعی معتقد به عصمت زراره نیست تا او را مبرّای از خطا، اشتباه، وسوسه و غیره بداند. ثالثاً وقتی امام علیه السلام او را از آنچه در دلش خطور کرده بود با خبر میسازد، عذر خواسته و میگوید: بخدا قسم من علم به قوانین خصومت و احتجاج ندارم. رابعاً این ادعای دکتر که در شرح این حدیث نوشته اند (شیخ پیر مردی که عقل ندارد) دروغ محض است زیرا هیچ عاقلی جمله (شیخ لا علم له بالخصومة) را به جمله "پیر مردی که عقل ندارد" معنی نمیکند. خامساً آقای دکتر و مترجم که زراره را به خاطر یک وسوسه نفس حتی زندیق لقب دادند، چرا توهین ها و شک و شبه های دیگران را در رابطه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ننوشته و بدفاع از آن حضرت که از همه آدم و عالم برتر است، بر نخواستند؟. بخاری در صحیح، کتاب الجهاد و السیر حدیث ۲۸۲۵ روایت می کند که: ابن عباس رضی الله عنه، از روز پنجشنبه یاد میکرد و اشک میریخت و میگفت: آنروز مریضی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شدت گرفته بود فرمود: کاغذ و قلمی بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی را که بعد از من گمراه نشوید، پس اصحابی که در آن لحظه حاضر بودند، با هم به نزاع پرداخته و گفتند: پیامبر هذیان می گوید..... اگر دکتر و مترجم و دیگر یاران ایشان احادیث مربوط به آنروز را در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب، بررسی و تحقیق می کردند، حتما متوجه می شدند که چه کسی اتهام هذیان را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد نموده است؟. دکتر: «توهین ادامه دارد- حضرت عباس (ع)!: { کشی روایت میکند که این ارشاد خداوندی (لبس المولی و لبس العشیر) در باره او یعنی عباس علیه السلام نازل شده است رجال کشی ص ۵۴». نویسنده: روایت از حیث سند ضعیف است زیرا که از راویان آن، محمد بن عبد الله بن محمد یمانی و حسین بن خطاب و طاووس است که همه از مجاهیل هستند پس استدلال به این روایت از اصل ساقط است. وانگهی بر فرض که روایت صحیح باشد ممکن است مراد از نزول آیه در رابطه با عباس، قبل از اسلام آوردن او باشد، چون مسلم است که او در سالهای اول بعثت مسلمان نشده و در بعضی از جنگها بطرف کفار بوده و وایمان او در روز بدر یا فتح مکه نوشته شده است. دکتر: «و این ارشاد خداوندی (و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سیلا) (الاسراء ۲۷)، (و لا ینفعکم نصحی ان اردت أن أنصح لکم ان کان الله یرید ان ینصیحکم هوربکم و الیه ترجعون) (هود ۳۴) هم در باره او نازل شده است رجال کشی ص ۵۲ و ۵۳ نویسنده: این روایت نیز ضعیف است زیرا که از روایت آن جعفر بن معروف است که توثیقی در کتب رجالیه ندارد، و بر فرض که صحیح باشد حتماً قبل از مسلمان شدن عباس نازل شده است، و شکی نیست که اگر در حال کفر باقی میماند، نتیجه اش هلاکت ابدی بود. دکتر: «فرزندان عباس { هم چنین کشی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که ایشان برای عبدالله بن عباس و برادرش عبیدالله دعای بد فرمودند: (اللهم العن ابنی فلان - یعنی عبد الله و عبید الله - و اعم ابصارهما کما عمیت قلوبهما و اجعل عمی ابصارهما دلیلاً - علی عمی قلوبهما) پروردگارا دو فرزند عباس - عبد الله و عبید الله - را لعنت کن و چشمان شان را کور گردان چنانکه دلهایشان کور گشته است، و کوری چشم شان را دلیلی بر کوری دلشان بگردان! رجال کشی ص ۵۲». نویسنده: اولاً روایت ضعیف و غیر قابل اعتماد است ثانیاً در روایت نامی از عباس و دو پسرش برده نشده است بلکه فقط دارد (اللهم العن ابنی فلان.....) خدایا پسران فلانی را لعنت کن..... حالا فلانی و پسران او کی بوده اند؟ خدا میداند. ثالثاً مرحوم کشی روایات مدح و

ذم را باهم در رابطه با افراد نقل کرده است، آنوقت چطور شده که دکتر تنها روایات ذم را دیده است؟ گمان می‌رود که او یک چشمه بوده و فقط چشم چپ او بینا بوده زیرا که تنها روایات ضعیف را دیده است. دکتر: «{حضرت عقیل (ع)!} ثقة الاسلام ابو جعفر کلینی از امام باقر علیه السلام روایت میکند که در باره امیر المؤمنین فرمود: " با او دو مرد ضعیف ذلیل تازه مسلمان باقی مانده بود، عباس و عقیل " فروع کافی ۸/۲۳۵». نویسنده: اگر عباس و عقیل با حمزه و جعفر مورد مقایسه قرار گیرند، یقیناً ضعیف بوده اند، چون در هیچ کتابی از کتب تاریخ نقل نشده است که آندو در جنگی شمشیر زده باشند و چون هر دو اول توسط مسلمانان اسیر و بعد آزاد شده بودند پس ذلت اسارت را نیز دیده بودند و بهمین لحاظ است که کلمه ضعیف و ذلیل برای آندو بکار گرفته شده است. وانگهی بزرگی و بزرگواری در اسلام به حسب یا به نسب نیست بلکه ایمان و عمل صالح و تقوی و سابقه و است که انسان را بزرگ می‌سازد. تعجب از دکتر است که اعتقاد داشتن به کفر حضرت عبدالمطلب و عبد الله و آمنه و ابی طالب را توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان او نمیداند اما اگر در روایتی آمد که عقیل و عباس، ضعیف و ذلیل بودند، آن وقت داد و فریاد راه انداخته و ناقل را محکوم می‌کند در حالیکه میان کافر و ضعیف تفاوت از زمین تا آسمان است. در ضمن نقل این آیات در رابطه با عباس و پسرانش هیچ وقت دلیل بر اعتقاد به کفر آنها نیست. ناگفته نماند که شیعیان عبدالله بن عباس رضی الله عنه را (حبر امت و مفسر قرآن) و از شاگردان و اصحاب خاص امیر مؤمنان علیه السلام میدانند. دکتر: «{امام زین العابدین (ع)!} کلینی روایت می‌کند که " یزید بن معاویه از او خواست که غلام او باشد او علیه السلام پذیرفت و در جوابش فرمود: (قد اقررت لك بما سألت، أنا عبد مكره فإن شئت فأمسك و إن شئت فبع) آنچه از من خواستی قبول کردم، من اکنون غلام بی اختیار تو ام اگر خواستی مرا نگهدار و اگر خواستی بفروش!" روضه کافی ۸/۲۳۵». نویسنده: اولاً چون در سند حدیث ابو ایوب خراز که برای او توثیقی نقل نشده است قرار دارد، اعتماد به روایت ممکن نیست، و ثانیاً از روایت استفاده می‌شود که یزید در دوران خلافتش به قصد حج از شام خارج شده و چون وارد مدینه گردید از امام زین العابدین علیه السلام خواست که به عنوان غلام با او بیعت کند و آن حضرت نیز با گفتن جمله فوق فرمان او را پذیرفت، در حالیکه یزید در دوران خلافت کوتاهش هرگز به مکه و مدینه سفر نکرد، تا با امام زین العابدین علیه السلام دیدار کرده و آن حضرت را وادار نموده باشد که به عنوان غلام با او بیعت کند. دکتر: «اگر خواسته باشیم همه آنچه را که در باره اهل بیت آمده جمع آوری کنیم، سخن بسیار به درازا میکشد چون فردی از آنان نیست که کلمه زشت یا کردار بدی به او نسبت داده نشده باشد، مصادر و مراجع بزرگ مان متأسفانه از اینگونه اهانت‌ها و الفاظ رکیک و پوچ در باره اهل بیت اطهار علیهم السلام پر است». نویسنده: در اینکه مصادر و مراجع بزرگ دکتر و دیگر همدستانش از اهانت و الفاظ رکیک نسبت به پیامبر و اهل بیت طاهرینش پر است شکی نیست، ما بعضی از روایات صحیحین و دیگر مصادر او را که توهین حساب می‌شوند نقل کرده ایم و بعد از این هم مواردی متذکر خواهیم شد. اما در مصادر و مراجع شیعیان، اولاً روایاتی از قبیل آنچه دکتر نقل کرد، بسیار کم است و اگر بیشتر از این بود یقیناً دکتر و هم دستانش تا حالا داستانها درست کرده بودند. ثانیاً هرچه روایت از این قبیل است یا سنداً ضعیف و و از درجه اعتبار ساقط است و یا اینکه دلالت بر اهانت ندارد و دکتر و یارانش از آن اهانت فهمیده اند که فهم آنان برای ما حجت نیست. ثالثاً نقل روایت در کتابی دلالت بر اهانت مؤلف کتاب و پیروان آن مذهب، بر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام نمی‌کند، مگر آنکه مؤلف یا دیگر هم کیشان او معتقد به صحیح بودن تمام روایات آن کتاب باشند، که ما قبلاً تذکر دادیم و باز دوباره می‌گوئیم: از نظر شیعیان هیچ کتابی بجز قرآن کریم، از اول تا آخر صحیح نیست و لذا ما هیچ کتابی را به نام صحیح نام گذاری نکرده ایم. دکتر: «{چه می‌خواهند؟!} از امام صادق علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله تا صورت فاطمه را نمی‌بوسیدند نمی‌خوایدند. بحار الانوار ۴۳/۴۴». نویسنده: بر فرض که روایت از نظر سند هم صحیح می‌بود چه اشکالی داشت؟ آیا حضرت زهرا سلام الله علیها دختر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نبود؟ و آیا بر پدر حرام است که صورت

دخترش را بیوسد؟! . دکتر: « حضرت صورتش را بین پستانهای او می گذاشتند (و کان یضع وجهه بین ثدییها!) بحارالانوار ۴۳/۸۷». نویسنده: اولاً- این حدیث مثل حدیث سابق مرسل است به این معنی که سند متصل ندارد پس از اعتبار ساقط است. ثانیاً چه اشکالی دارد که پدری از روی محبت پدری صورتش را روی سینه دخترش بگذارد ثالثاً آیا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در نزد دکتر و دیگر یارانش (العیاذ بالله) آدم بد و فاسد و... است که فوراً در رابطه با او گمان بد پیدا شود؟ . رابعاً ابن حجر از ابن بطال نقل میکند که "بوسیدن فرزند کوچک و بزرگ، از هر قسمت بدنش، در نزد اکثر علما جایز است و گذشت در مناقب فاطمه سلام الله علیها که رسول خدا آن بانو را می بوسید و هم چنین ابوبکر دخترش عائشه را می بوسید. دکتر: « فاطمه سلام الله علیها زن بالغه ای بود، آیا با عقل جور در می آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صورتشان را بین پستانهای او بگذارند؟! اگر این حال پیامبر و فاطمه باشد پس بقیه چکار کنند؟! ». نویسنده: با اینکه قبلاً جواب مفصل دادیم باز جواب میدهیم که مراد از گذاشتن صورت بین پستانها نه آن معنای فاسدی است که در ذهن دکتر و یارانش وجود دارد و لذا وقیحانه میگوید: (اگر این حال پیامبر و فاطمه باشد پس بقیه چکار کنند؟! بلکه مراد گذاشتن صورت روی سینه است، و اینکار هیچگونه اشکال شرعی و عقلی ندارد. وانگهی ما شیعیان، پیامبر و فاطمه و امامان علیهم السلام را حتی از سهو و خطا و اشتباه معصوم میدانیم تا چه رسد به گناه یا فکر گناه، پس این اشکال بر ما وارد نیست بلکه این دکتر و یارانش هستند که در درجه اول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مثل افراد بد و و گناهکار فرض نموده و بعد این اشکال را وارد مینمایند ضمناً چنانکه گفته شد، احادیث مورد استشهاد دکتر همه مرسله و ساقط از اعتبار است. ولی آیا دکتر با احادیثی از این قبیل یا حتی بالاتر که در کتب خودشان آمده است چه نظری دارد؟ و آیا علمای اهل سنت را به خاطر نوشتن این احادیث متهم به توهین و اهانت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میکنند یا خیر؟ . محب الدین طبری از ام المؤمنین عائشه نقل میکند که گفتم " ای رسول خدا، ترا چه میشود که وقتی فاطمه را می بوسی زبانت را در دهان او میگذاری مثل اینکه میخواهی عسل نوش جان کنی" فرمود " وقتی به معراج میرفتم، جبریل مرا وارد بهشت نمود و میوه از میوه های بهشتی را بمن داد، آن میوه را خوردم، پس نطفه فاطمه در پشت من قرار گرفت، و چون به زمین برگشتم با خدیجه همبستر شدم و فاطمه از آن نطفه به دنیا آمد، و هروقت که مشتاق آن میوه بهشتی می شوم او را می بوسم و روایاتی غیر از این روایت که ما برای اختصار به همین یکی اکتفا می کنیم. دکتر: « (توهین به امام رضا(ع)!) { بزرگان ما در نسب محمد قانع شک کرده اند که آیا وی فرزند امام رضا هست یا اینکه فرزند}!! ملاحظه فرمائید ». نویسنده: ما نمی دانیم مراد از بزرگانی که دکتر به آنها اشاره میکند کیست، کاش از آنان نام می برد زیرا در کلام بزرگان تشیع از اول تا حالا، شکی در این قضیه دیده نشده است، بلکه همه از اول تا آخر معتقدند که امام جواد علیه السلام امام نهم و فرزند امام رضا علیه السلام میباشد.

داستان نه واقعیت

دکتر: « {یک داستان - یک جنایت!} از علی بن جعفر باقر روایت است که "به حضرت رضا علیه السلام گفته شد: در میان ما -اهلیت -رنگ سیاه نبوده است فرمود او پسر من است، گفتند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در هنگام لزوم از قیافه شناس کار میگرفتند بنا براین بهتر است قیافه شناس بین ما و شما قضاوت کند... همه را در باغ جمع کردند و خواهران و برادران و پسرعموهایش را بصف نشانند، آنگاه حضرت رضا علیه السلام را در حالی احضار کردند که عبایی پشمی بر تن، کلاهی بر سر و بیلی بر شانه داشت، به ایشان گفته بودند: خود را کارگری ظاهر کند که در باغ کار می کند، آنگاه ابوجعفر را آوردند و گفتند: پدر این پسر را شناسائی کن، گفت: پدرش در میان حضار نیست، این عموی پدرش و آن یکی عمویش و آن یکی عمه اش هستند، اگر پدرش داخل این باغ شد جز این باغبان کسی دیگری نیست چونکه پاهای هردو کاملاً مثل هم است،

آنگاه قبول کردند که حضرت رضا پدر محمد قانع است " اصول کافی ۱/۳۲۲ ». نویسنده: اولاً زکریا بن یحیی بن نعمان صیرفی یکی از راویان این روایت است و چون توثیقی ندارد پس از درجه اعتبار ساقط است. ثانیاً اگر بعضی از بنی هاشم چنین شکی کرده باشند، چه ربطی به همشعیان دارد و آیا بنی هاشمی همه باید معصوم باشند، در بین بنی هاشم هم مثل سایر طوائف و قبایل افراد خوب، بد و هم چنین عاقل، عالم، شکاک، ساده لوح و حتی کافر پیدا میشود، مگر ابولهب که خداوند او را در قرآن مذمت میکند بنی هاشمی نبود؟ گیریم یکی دو نفر چنین شکی کردند، خود آنها گناهکارند و هیچ ربطی به همه شیعیان ندارد. دکتر: « {تقلید از منافقین} پس شیعیان حضرت رضا شک کردند که محمد قانع فرزند ایشان باشد!! و با وجود اینکه حضرت میفرمایند او فرزند من است، آنها باور نمی کنند و برای اثبات مدعای خود دست بدامن قیافه شناس می زنند ». نویسنده: گفته شد که اولاً-روایت ضعیف است و ثانیاً شکی که در روایت ذکر شده است مربوط بعضی از بستگان امام علیه السلام است نه همه شیعیان زیرا در روایت کلمه در (میان ما) وجود دارد که به وضوح میرساند شکاک جزء طائفه بنی هاشم بوده است. از طرف دیگر شیعیان در یک شهر و یک منطقه جمع نبودند که همه شک کنند و بعد دست بدامن قیافه شناس بزنند بلکه اگر خبر صحیح میبود معنایش شک چند نفر معدود از بنی هاشم بود و بس و هیچ وقت شک چند نفر به همه نسبت داده نمی شود و ما هم قائل به عصمت هر که از بنی هاشم هست نیستیم آنها هم که شک کردند اشتباه یا فووش گناه کردند که باید توبه میکردند، و چنانچه توبه کرده باشند، خداوند از گناه شان میگذرد. دکتر: « تردیدی نیست که این برخورد طعن آشکار در آبرو و حیثیت حضرت رضا علیه السلام است، گویا همسرش را آشکارا متهم کردند و در عفت و پاکی او شک نمودند (همانگونه که منافقین به آبروی رسول گرامی صلی الله علیه و آله حمله کردند و همسرش را متهم نمودند) ». نویسنده: دکتر سربی صاحب می تراشد، گفتیم روایت ضعیف است و روایت ضعیف چیزی را ثابت نمی کند تا بعد مضمون آن مورد توجه قرار گیرد، پس این روایت را میزیم به کله دکتر تا از گیچی بیرون بیاید. دکتر: « ممکن است در باره کس دیگری چنین اتهامی مطرح شود شاید هم مردم آنرا باور کنند، اما به اهل بیت علیهم السلام چنین تهمت ظالمانه ای روا داشتن، کمال پستی و رذالت را می رساند ولی متأسفانه مصادر علمی ما که ما مدعی هستیم علوم اهل بیت علیهم السلام را بر ایمان نقل کرده اند پر از امثال این گونه اباطیل و خرافاتند ». نویسنده: اگر مصادر علمی ما پر از امثال این گونه اباطیل و خرافات میبود، حتماً دکتر به روایت ضعیف که بر مقصود او هم دلالت نمی کند و تنها حکایت از حرکت نابجای بعضی از بنی هاشم دارد، تمسک نمیکرد بلکه از روایات صحیح السند استفاده میکرد، اما همین اصرار بیش از حد به تمسک به این روایت می رساند که او در این ادعا دروغگویی بیش نیست. وانگهی دکتر قبل از آنکه مصادر شیعه را ببیند و مجبور شود برای غرض سوئی که دارد به روایات ضعیف تمسک کند و مبانی شیعه را در حدیث شناسی مورد دقت قرار ندهد، خوب بود یک مراجعه به صحیح بخاری و دیگر کتب صحاح سته می کرد، تا چشمش از دیدن خرافات و اباطیل خیره میشد. از باب خالی نماندن عریضه یک روایت را از صحیح مسلم نقل میکنیم تا کسی فکر نکند که ما ندیده ایم و یا نمی توانیم اشکال کنیم، با توجه به اینکه صحیحین بخاری و مسلم از اول تا آخر مورد قبول پیروان مذاهب اربعه میباشد زیرا که تمام روایات این دو کتاب را صحیح می نامند مسلم در باب فضایل صحابه بخش فضایل عثمان بن عفان حدیث ۴۴۱۴ از ام المؤمنین عائشه نقل می کند که: " پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالیکه دراز کشیده و رانهایش یا ساقهایش برهنه بود با ابوبکر و عمر ملاقات نمود، اما وقتی عثمان خواست با آن بزرگوار دیدار کند، نشست و لباسهایش را مرتب نمود و به او اذن داد، چون خارج شد عائشه میگوید: عرض کردم ای رسول خدا با ابوبکر و عمر آنچنان ملاقات نمودی اما وقتی نوبت به عثمان رسید نشستی و لباست را مرتب کردی؟ فرمود: آیا حیا نکنم از کسی که ملائکه از او حیا میکنند. " آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با اینکه الگوی اخلاق و صفات پسندیده است با دیگران حیا را در نظر نمی گیرد و فقط از عثمان حیا میکند؟. و آیا با رانهای برهنه در برابر دیگران نشستن که یک طرف احتمال در این روایت است، کار درستی است؟ حافظ شمس الدین ذهبی نقل میکند که وقتی وفد

بنی عبد القیس بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدند، بین آنها جوان خوشگلی بود و آنحضرت او را پشت سر خود نشانده فرمود: گرفتاری داود پیامبر از نظر کردن بود. آیا در این روایت توهین آشکار بدو پیامبر خدا علیهما سلام الله نشده است؟ دکتر: « {تحلیل شاخدار} هنگامی که در حوزه این روایت را خواندیم، علما و مراجع با کمال خونسردی از کنار آن گذشتند، هنوز تحلیل آقای خوئی را بیاد دارم که وقتی از ایشان در باره این روایت جويا شدم به نقل از آقای کاشف الغطاء فرمودند: " آنها به این دلیل چنین سوء ظنی به حضرت رضا علیه السلام نمودند تا اینکه نسل شان همیشه پاک بماند ». " نویسنده: دکتر هرچه بیشتر کوشش میکند خودش را از شیعیان نشان دهد، بیشتر دروغش ظاهر میگردد برای آنکه: ۱- قبلا گفتیم که در حوزه های شیعی روایات درس داده نمی شود بلکه در بحثهای خارج فقه و اصول به روایت استلال میشود، البته بعد از تمامیت سند و دلالت و دیگر شروط حجیت روایت ۲- دکتر گمان کرده است که در حوزه های شیعی همه مراجع می نشینند تا دیگران روایات را بخوانند. ۳- میگوید (مرحوم آقای خوئی از مرحوم کاشف الغطاء نقل کرد) در حالیکه مرحوم آیه الله خوئی پیش ایشان درس نخوانده بود بلکه با ایشان معاصر بود و مرحوم کاشف الغطاء هم مطلب گفته شده را در کتابی نوشته است تا مرحوم آقای خوئی از ایشان نقل کرده باشد و کسی دیگری نیز چنین مطلبی را به آن مرحوم نسبت نداده است. ۴- خود دکتر که ادعای شاگردی مرحوم آقای کاشف الغطاء را دارد و تا سرحد اجتهاد از ایشان استفاده کرده است چرا چنین قولی را از ایشان نقل نمی کند که به مرحوم آقای خوئی نسبت میدهد، گرچه که اگر خود او هم نقل میکرد باز قابل قبول نبود زیرا که مدرک نقل به خود او منتهی میشد. ۵- اگر کسی بخواهد نظر مرحوم آیه العظمی خوئی را در رابطه با روایت فوق بداند، باید به کتب خود ایشان مراجعه کند و نظر مرحوم آقای خوئی در رابطه با روایت فوق کاملا- با آنچه که دکتر از ایشان نقل کرد متفاوت است. ایشان در رابطه با روایت فوق فرموده اند: اولاً- روایت ضعیف است و ثانیاً مخالف ضرورت مذهب است برای آنکه در روایت آمده است که خواهران امام و عمه های آنحضرت خودشان را به قیافه شناس نشان دادند و این کاری حرامیست که هرگز امام معصوم علیه السلام به آن راضی نمی شوند و اگر گفته شود این کار از باب گر ضرورت بود روا باشد است زیرا که ضرورتها حرمتها را بر میدارند، جواب داده میشود که شناخت فرزند بودن امام جواد علیه السلام متوقف بر احضار زنان نبود و ثالثاً اگر آن جماعت معتقد به امامت امام رضا بودند که دیگر نیازی به قیافه شناس نبود، زیرا وقتی امام بفرماید او فرزند منست، باید صد در صد قبول شود نه اینکه مخالفت نموده و دنبال قیافه شناس بروند، زیرا این کار کسی است که امامت امام رضا علیه السلام را قبول نداشته باشد، پس می بینید که هیچ کدام از اشکالات دکتر مبتنی بر یک اصل ثابت و قطعی نیست.

اینهم تدلیسی دیگر

دکتر: « {باز تهمت} بلکه علاوه بر آن حضرت رضا علیه السلام را متهم کردند که " به دختر عموی مأمون عاشق بود و او نیز به حضرت عاشق شده بود " عیون اخبار الرضا ص ۱۵۳ ». نویسنده: عبارت کتاب (عیون اخبار الرضا) از این قرار است که: " ذوالریاستین (فضل بن سهل) وزیر مأمون به خاطر آن محبت و ارادت ظاهری مأمون به امام رضا علیه السلام، نسبت به آن امام بزرگوار عداوت و حسد میورزید (فاول ما ظهر لذی الرئاستین من ابی الحسن الرضا (ع) أن ابنه عم المأمون کانت تحبه و کان یحبها و کان یفتح باب حجرتها الی مجلس المأمون و کانت تمیل الی ابی الحسن الرضا (ع) و تحبه و تذکر ذال الرئاستین و تقع فیہ) " پس اول چیزی که از امام رضا علیه السلام بر ذوالریاستین آشکار شد، این بود که مأمون دختر عمویی داشت که او مأمون را دوست داشت و مأمون او را و پنجره اطاق او به مجلس مأمون باز میشد و آن دختر میل و علاقه به امام رضا علیه السلام داشت و یاد می کرد ذوالریاستین را نزد مأمون و از او بد میگفت. " اولاً- در روایت کلمه (تعشقه و یعشقهها) نیامده است تا معنی شود به اینکه دختر عموی مأمون عاشق او بود و او عاشق دختر عموی مأمون بلکه در روایت آمده است (تحبه و یحبها) آن دختر او را

دوست میداشت و او آن دختر را. ثانیاً ضمیر در (تجه) به مأمون بر میگردد بجهت آنکه قبل از این کلمه اسم مأمون برده شده است نه اسم امام رضا علیه السلام و نیز به جهت آنکه در یک سطر بعد دوباره ذکر شده است که آن دختر تمایل و محبت به امام رضا علیه السلام داشت و اگر ضمیر اول به امام رضا علیه السلام برمیگشت ذکر این جمله در آخر لغو و بی معنی بود، و چون آن دختر امام رضا علیه السلام را دوست داشت - و خداوند ما را امر میکند به دوستی خاندان رسالت (قل لا أسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی) (بگو من از شما به خاطر رسالتم چیزی نمی خواهم جز دوستی خاندانم را - " به همین لحاظ از امام رضا علیه السلام حمایت میکرد و از فضل بن سهل، نزد مأمون شکایت داشت، و چون مأمون نیز به آن دختر علاقه داشت به حرف او گوش میداد و امام رضا علیه السلام را تکریم مینمود و به دسائس فضل بن سهل توجه نمی کرد، و این مطلب بر فضل بن سهل گران تمام میشد. بهتر است تتمه روایت را معنی کنیم تا مطلب کاملاً واضح و روشن شود. " پس وقتی این خبر (یعنی بد گوئی آن دختر از فضل بن سهل نزد مأمون) به ذوالریاستین رسید، به مأمون گفت: خوب نیست این پنجره که بطرف اطاق زنهاست باز باشد، مأمون دستور داد پنجره را ببندند پس یک روز مأمون خدمت امام رضا علیه السلام می آمد و یک روز امام به مجلس او میرفت و منزل امام رضا در کنار منزل مأمون بود، پس چون امام آن پنجره را بسته دید علت آنرا از مأمون پرسید، جواب داد نظر فضل بن سهل است، او بدش می آید این پنجره باز باشد، امام علیه السلام فرمود: انا لله و انا الیه راجعون فضل چکاره است که بین خلیفه و حرمش حایل شود مأمون پرسید چکنم؟ فرمود: پنجره را باز کن و به نزد دختر عمویت برو و به حرف فضل بن سهل گوش نده مأمون امر کرد پنجره را باز کردند و وارد بر دختر عموی خود شد و این خبر وقتی به فضل بن سهل رسید غمگین گردید. " این تمام روایت بود که دکتر با تحریف و تدلیس معنی آنرا واژگونه نشان داد، اما خداوند متعال لعنت و نفرین خود را بر دروغگو نازل کرده و او را رسوا نمود. دکتر: « (توهین به جعفر(ع)) حضرت جعفر را که برادر امام حسن عسکری (ع) است - به جعفر کذاب ملقب کردند و او را سب و شتم نمودند و آقای کلینی میفرماید: " او فاجری بود که فسقش را آشکار میکرد شهوترانی که به شدت معتاد عرق خوردن بود، در میان مردان مثل او کسی را ندیدم که خودش آبروی خود را بریزد و در باطن، خویشتن را حقیر و سبک شمارد " اصول کافی ۱/۵۴۰. آیا واقعا در میان اهل بیت علیهم السلام چنین شخصی وجود داشته که فاسق و فاجر و شهوتران و عرق خوار باشد؟! ». نویسنده: اولاً کلمه اهلیت در نزد اهل سنت فقط بر پنج تن آل عبا - محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام و امهات مؤمنین رضی الله عنها اطلاق میشود نه بر کسان دیگر و در نزد اهل تشیع اهلیت عبارت از چهارده نور مقدس که پنج تن آل عبا و نه امام از صلب امام حسین علیهم السلام باشد اطلاق می شود و بس که بنا بر هردو قول (جعفر) از جمله اهلیت مطهرین که خداوند در قرآن از آنها یاد کرده، نیست. ثانیاً کلماتی را که دکتر نقل کرد از مرحوم کلینی نیست بلکه او گفتار احمد بن عبیدالله بن خاقان را نقل کرده است که یکی از وزرای دولت عباسی بود. ثالثاً هیچ شیعه ای در تمام عالم معتقد به وثاقت یا عدالت یا عصمت تمام فرزندان امامان نیست بلکه حکم به عدالت یا وثاقت تابع دلیل است و اگر نه صرف فرزند امام بودن دلیل نمی شود که حتماً باید مؤمن، عادل و زاهد باشد. رابعاً قرآن کریم با صراحت پسر حضرت نوح نبی علیه السلام را که از پیامبران اولوالعزم بود منحرف و کافر می خواند. دکتر: « {قاتل اهل بیت کیست؟!} اگر خواسته باشیم در این زمینه تفصیل بیشتری بدانیم باید مراجع معتبر خودمان را بخوانیم تا اینکه بدانیم در حق بقیه اهلیت علیهم السلام چه ظلمی روا داشته! و ذریه ظاهره آنان چگونه به شهادت رسیده اند، و قاتل آنان چه کسانی هستند؟! . عده زیادی از آنان در مناطق شیعه نشین بدست خود شیعیان به شهادت رسیده اند، اگر ترس آن نبود که کتاب از حجم تعیین شده بزرگتر شود، اسامی کسانی که از اهلیت به شهادت رسیده اند و اسامی کسانی که آنانرا به شهادت رسانده اند در اینجا درج می کردم، ولی خواننده محترم را به کتاب مقاتل الطالبیین اصفهانی ارجاع میدهم، چه او بفرد کافی بیان مطلب کرده است. در پایان این مبحث یاد آور می شوم که امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام بیش از بقیه مورد طعن و تمسخر قرار گرفته اند و اکثر مسایل مانند تقیه و متعه و لواطت با زنان و اعاره

فروج و غیره را به آنان نسبت داده اند، در حالیکه ساحت مقدس آنان بطور کلی از اینگونه افتراءات پاک است». نویسنده: الف - اگر دکتر بیشتر از این در چنته داشت یقیناً برشته تحریر در می آورد، چه تا حالا دیدیم که او حتی از روایت سازی و تغییر الفاظ و ترجمه به غلط هم دست بردار نبود و در بخش های آینده نیز بیشتر روشن خواهد شد. ب - همه میدانند که اهل بیت علیهم السلام و ذریه طاهره آنها توسط خلفای جور از امویان و عباسیان به شهادت رسیده اند و در این هیچ جای شکی نیست دکتر هم برای ادعاهای که کرد هیچ دلیل و مدرکی ندارد و فقط کتاب (مقاتل الطالیین) را که تألیف ابو الفرج اموی اصفهانی است برخ ما میکشد که از نظر شیعه سندیت و اعتباری ندارد و تازه در آن کتاب هم آنچنانکه دکتر ادعا میکند، چیزی بر ضرر شیعه وجود ندارد، اهل تحقیق می توانند به خود کتاب مذکور مراجعه کنند تا حقیقت کاملاً برای آنان روشن شود. ج - به این علت که اکنون در تمام شهرهای که مراقد ائمه علیهم السلام یا امام زاده گان قرار دارد بجز مدینه و سامرا، شیعیان زندگی میکنند، دکتر جاهل به تاریخ گمان کرده است که در زمان شهادت آن بزرگواران نیز در این شهرها شیعیان زندگی میکردند، در حالیکه بعضی از این شهرها مثل نجف و کربلا در زمان شهادت امامان علیهم السلام و تا سالها بعد از شهادت آنان شهر نبوده بلکه بیابان بود و بعدها چون شیعیان به آن مناطق بدیده تقدیس و احترام نگاه می کردند و به خاطر دوست داشتن زندگی در جوار ائمه اطهار علیهم السلام تبدیل به شهر شد و بسیاری دیگر از این شهرها هم در زمان شهادت آن بزرگواران سنی نشین بوده و حتی پایتخت حکومت های مبتنی بر اساس خلافت را تشکیل می داد. د - نسبت به مطالبی که دکتر در دو سه سطر اخیر از مطلب فوق نوشت چون قضیه متعه و تقیه و هر کدام را در جای خودش مفصل بحث خواهیم کرد و ان شاء الله بطلان تمام ادعاهای دروغ و بی پایه او برای خوانندگان عزیز و هم چنین تدلیس ها و تحریف هایش روشن و واضح خواهد شد.

متعه یا عقد موقت

توضیح

دکتر: « {فصل سوم - ازدواج موقت} دوست داشتم عنوان این مبحث را بگذارم " زن از دیدگاه تشیع " اما منصرف شدم چون دیدم همه روایاتی که مکتب ما نقل کرده اند، به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و امام صادق و دیگر ائمه علیهم السلام نسبت داده شده است بنا براین نخواستم که آنها مورد طعن قرار گیرند، چونکه در روایات آنقدر زشتی و کثافت به چشم میخورد که حتی فردی از ما حاضر نیست آنها را برای خودش روا دارد، چه رسد به اینکه اینگونه سخنان زشت را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نسبت داده شود؟! ». نویسنده: بعداً ثابت خواهد شد که هیچ سخن زشتی در این رابطه وجود ندارد و هیچ زشتی و کثافتی به چشم نمی خورد، چنانکه ثابت خواهیم کرد حلیت متعه حکم خدا و پیامبر است و نسخ آن ثابت نیست و چیزی را که خدا و پیامبرش حلال کرده باشند تا بروز قیامت حلال است و کسی نمیتواند آنها را حرام کند، اما باید دانست که شیعه معتقد به حلیت متعه است نه وجوب آن، تا مجبور به انجام آن باشد یا نتواند آنها را ترک کند بلکه مثل دیگر مباحات است که اختیار ترک یا فعل آن بدست خود مکلف است، بلکه حتی مکلف میتواند از آن متنفر باشد و بد ببرد مثل بعضی از حلال های دیگر که بسیاری از مسلمانها حاضر به انجام آن نیستند و حتی بدشان می آید، مثلاً تعدد زوجات در دین مقدس اسلام آزاد است، اما زنها که نیمی از مسلمانان جهان را تشکیل میدهند و عده ای از مردان این حکم را نمی پسندند و از عمل کردن به آن جلو گیری نموده حتی تنفر خودشان را ابراز مینمایند اما این به معنای حرام شدن یا غلط بودن این حکم نیست. ازدواج مرد ۷۰ ساله با دختر نوجوان در اسلام جایز و مباح است، اما اگر واقعا مردی که سنی از او گذشته است با دختر ۱۵ یا ۱۶ ساله ای ازدواج کند، دیگران او را بدیده ملامت و سرزنش نگاه میکنند و از کار او ابراز تنفر و انزجار مینمایند، در حالیکه هیچگونه

حرمتی در این مثال تصور نمی شود ، بلکه فعل مباحی است که ترک و فعل آن مساوی است ، بر انجامش ثوابی و بر ترکش عقابی مترتب نخواهد شد . دکتر : « از صیغه یا ازدواج موقت بسیار استفاده سوء به عمل آمده و از این راه بدترین اهانت ها به زن روا داشته شده است ، لذا می بینیم که خیلی ها خواهشات خود شان را زیر پوشش ازدواج موقت ! و به اسم دین ارضا می کنند گویا به گمان خودشان به این آیه کریمه عمل میکنند که (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَمَا تُوْهُنَّ أُجُورُهُنَّ فَرِيضَةٌ) (النساء: ۲۴) روایات زیادی در ترغیب صیغه آورده اند، و پاداش و ثواب بسیاری جعل کرده اند و برای کسی که به آن عمل نکند عذاب و عقوبت سختی در نظر گرفته اند، بلکه چنین شخصی را مسلمان بحساب نمی آورند! ». نویسنده : باید بحث اساسی بر سر حلیت و حرمت متعه باشد و گرنه مسئله سوء استفاده در هر حلالی یا حتی واجبی هم ممکن است اتفاق بیافتد و هیچ کس هم حکم به حرمت نمیکند ، مگر از ازدواج دائم سوء استفاده نمی شود ، چه بسیار اند زنانی که قربانی توطئه ها و شهوترانی های مردان طماعی قرار گرفته اند که به نام ازدواج دائم با آنان ازدواج نموده اند و بعد از مدتی آنها را بدون سر نوشت رها کرده و خود به کشور دیگری رفته اند تا باز زن دیگری را بدبخت بسازند پس چرا دکتر و همدستانش حکم به حرمت ازدواج دائم را صادر نمی کنند . متأسفانه دکتر و هم کیشان او فکر میکنند که چون در مذهب تشیع متعه حلال است پس شیعیان همیشه و در هر زمان صیغه میکنند ، در حالیکه شیعیان معتقد به جواز آن هستند و بس و لازمه اعتقاد به جواز عمل به آن نیست وانگهی از دکتر و یارانش سؤال می کنیم : اهل سنت اجماع دارند بر اینکه متعه برای مدتی در زمان رسول خدا حلال بوده است و حتی روایاتی دارند که چندین بار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متعه را حلال نموده است ، آیا پیامبر در آنروزگار به زنان توهین نموده است ؟ و آیا آنحضرت مردم را به کاری که از آن سوء استفاده میشد آزاد گذاشته بود ؟ و آیا صحابه ای که صیغه میکردند ، خواهشات خود شان زیر پوشش ازدواج موقت و به اسم دین ارضا میکردند ؟ . اما دلالت آیه کریمه بر حلیت متعه تنها نظر شیعیان نیست تا دکتر لبه تیز انتقادش را متوجه پیروان اهل بیت عصمت و طهارت بگرداند ، و این چنین مسخره آمیز سخن بگوید ، بلکه بسیاری از علمای اهل سنت نیز بر این مطلب اذعان کرده اند از نظر ما شیعیان متعه مثل نکاح دائم است که به جهت عروض عوارض ممکن است گاهی واجب و زمانی مستحب و وقتی حرام و در مواقعی مکروه باشد اما حکم اولی آن حلیت است ، بنا براین هیچ شیعه در هیچ جای عالم نگفته و نخواهد گفت که هر که صیغه نکند ، به عذاب سخت گرفتار خواهد شد یا از اسلام خارج خواهد شد ، همانطوریکه اگر کسی ازدواج دائم را ترک کند ، هیچ کس حکم نمیکند که او عقوبت میشود یا از اسلام خارج است و ان شاء الله بطلان گفته های دکتر در طی بحث های آتیه کاملاً روشن خواهد شد . دکتر : « {شرط ایمان!} صدوق از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: (إن المتعة دینی و دین آباءئ فمَنْ عمل بها عمل بدیننا و من أنکرها أنکر دیننا و اعتقد بغير دیننا) یعنی صیغه دین من و دین پدران من است کسی که به آن عمل کند به دین ما عمل کرده و کسیکه آنرا انکار کند دین ما را انکار کرده و به دین دیگری غیر از دین ما معتقد شده است " من لا یحضره الفقیه ۳/۳۶۶ ملاحظه فرمایید که بنابراین روایت هر کس متعه نکند یا آنرا قبول نداشته باشد کافر است ! » . نویسنده : این روایت نه در کتاب من لا یحضره الفقیه و نه در هیچ کتاب دیگر از کتب شیعه وجود ندارد و فقط دکتر است که با ذهن شیطانیش روایت میسازد و بعد نام کتاب و جلد و صفحه را هم مینویسد تا خواننده شکی در آن پیدا نکند . دکتر : « {ثواب صیغه!} از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: آیا صیغه ثواب دارد ؟ فرمود " : اگر مقصودش از آن رضای خدا باشد ، در ازای هر کلمه ای که با او صحبت کند یک نیکی برایش نوشته می شود و هر باریکه به او نزدیک شود خداوند گناهی را از او میبخشد ، و هرگاه غسل کند به اندازه قطرات آبی که بر بدنش ریخته خداوند گناهانش را می آمرزد " من لا یحضره الفقیه ۳/۳۶۶ . نویسنده : اولاً- از روایان این حدیث صالح بن عقبه و پدرش هستند که هیچ کدام شان توثیقی ندارند و به همین لحاظ روایت غیر قابل استدلال است و ثانیاً ثوابی که در روایت بیان شده است برای متعه نیست بلکه برای کسی است که با این عمل رضای خداوند را اراده میکند و عملاً- با کسانی که حلال خدا را حرام نموده اند به مبارزه بر می خیزد . دکتر : « پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

فرمودن - د! : (من تمتع بإمرأة مؤمنة كأنما زار الكعبة سبعين مرة ") کسی که یک مرتبه با زن مسلمانی صیغه کند گویا هفتاد مرتبه خانه کعبه را زیارت کرده است . " ! دقت کنید ، آیا واقعا یک مرتبه صیغه کردن ثواب هفتاد زیارت کعبه را دارد ؟! . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند : (من تمتع مرة أمن من سخط الجبار ") کسی که یکبار صیغه کند از غضب خدای جبار در امان می ماند " و کسی که دو بار صیغه کند با ابرار محشور میگردد و کسیکه سه بار صیغه کند در بهشت دوشادوش من خواهد بود ، من لا يحضره الفقيه ۳/ ۳۶۶ . نویسنده : هر دو حدیث فوق در کتب معتبر شیعه وجود ندارد و از جعلیات دکتر است . ناگفته نماند که کارل مارکس و پیروان او برای آنکه به هدف برسند هر وسیله ای را مباح میدانند ، و دکتر نیز در این مطلب کاملا از مارکس پیروی کرده و به دروغ متوصل شده است تا به هدفش که بدنام کردن مذهب اهل بیت علیهم السلام است نایل آید . دکتر : « ارتقای درجه! » آقای فتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که " : فرمودند کسی که یک مرتبه صیغه کند به مقام امام حسین علیه السلام میرسد و کسی که دو مرتبه صیغه کند به مقام حضرت امام حسن علیه السلام می رسد ، و کسی که سه مرتبه صیغه کند به درجه مولا علی علیه السلام می رسد و کسی که چهار مرتبه صیغه کند به درجه من می رسد . " نویسنده : این حدیث نیز در کتب معتبر شیعه موجود نیست تا اعتباری پیدا کند وانگهی دکتر آنرا بدون سند ذکر کرده است ، و اگر می بود هم قابل قبول و تصدیق نبود چون رسیدن به مقام پیامبر و امامان علیهم السلام برای عابد ترین انسانهای روی زمین هم ممکن نیست . دکتر : « دقت کنید که طبق این روایت اگر یک انسان پلیدی یک مرتبه صیغه کند ارتقاء درجه میکند و به مقام شامخ امام حسین علیه السلام می رسد ، و اگر دو بار سه بار و چهار بار صیغه کند به ترتیب درجات امام حسن و امیر المؤمنین و رسول اکرم صلی الله علیه و آله را کسب می کند ؟! . آیا مقام و منزلت رسول اکرم و ائمه اطهار تا این حد آسان است که با چنین فعل پستی ! بدست آید؟! حتی اگر این صیغه کننده از نظر ایمانی به مرتبه بلندی رسیده باشد آیا ممکن است درجه او به امام حسین یا برادر یا پدر یا جد بزرگوارش برسد ؟! . منزلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام بسیار بالاتر و ارزشمندتر از آن است که کسی بتواند به آن دسترسی پیدا کند هر چند که از نظر ایمان و عمل ترقی کند . " نویسنده : وقتی اصل حدیث وجود نداشت دیگر این حاشیه زدن ها بی معنی و بی مفهوم خواهد بود . وانگهی در کتب معتبر برادران اهل سنت روایاتی است که دلالت دارد بر اینکه بعضی از اعمال ، انسان را با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در یک درجه قرار می دهد . ترمذی در باب مناقب علی علیه السلام نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود " : کسیکه مرا دوست داشته باشد و حسن و حسین را دوست داشته باشد و پدر و مادر آندو (علی و فاطمه) را دوست داشته باشد ، روز قیامت با من و در درجه من است . لازم این حدیث اینست که همه مسلمانها ، روز قیامت هم مرتبه و هم درجه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشند ، چون همه مسلمانها این پنج نفر را دوست دارند . پس اگر فردی پست و رذل باشد ولی این پنج نور مقدس را دوست داشته باشد ، طبق این حدیث با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در یک درجه قرار خواهد داشت !!! . آیا ممکن است کسی بخاطر دوست داشتن این پنج نور مقدس به آن مقام بلند و عالی برسد ؟ . آیا ممکن است انسانی که نماز و روزه و دیگر اعمال شرعی را ترک نموده و فقط پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین را دوست میدارد با مقام رسالت کبری هم درجه باشد ؟ . دکتر : « حتی صیغه کردن با زنان هاشمی یعنی زنان اهل بیت علیهم السلام را جایز شمرده اند! . تهذیب طوسی ج ۲/ ۱۹۳ . خوب دقت کنید ، زنان هاشمی که سلاله طاهره نبوت و از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند از این هجوم محفوظ نمانده اند ، در حالی که بعید است اهل بیت اطهار به چنین عمل زشتی تن در دهند . " نویسنده : اولاً- چنانکه قبلاً- تذکر دادیم کلمه اهلیت در فرهنگ دینی معنای خاص بخود را دارد و تمام ذراری و نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اهل بیت نمی گویند . ثانیاً اگر در شریعت مقدسه اسلام کاری جایز اعلام شد دیگر فرقی بین هاشمی و غیر هاشمی نیست و اگر چیزی حرام شد باز فرقی بین هاشمی و غیر هاشمی نیست ، چنانکه نکاح دائم هاشمیه با غیر هاشمی جایز است ، مگر اینکه دلیل خاصی اقامه شود که مستفاد

از آن حرمت برای عده ای یا جواز برای عده ای باشد، مثل حرمت اخذ صدقه برای هاشمی. ثالثاً اگر صیغه حلال باشد که هست توصیف آن به کثیف غلط است و اگر نه باید دکتر و یاران او ملتزم شوند که صحابه کباری که با اجازه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صیغه کرده اند، عمل کثیفی را انجام داده اند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز اجازه انجام عمل کثیفی را داده است. دکتر: «آقای کلینی صیغه کردن را حتی برای یک بار مضاجعت! نیز جائز شمرده است. فروع کافی ج ۵/۴۶۰». نویسنده: باید دانست که کتاب کافی کتاب روایت است نه فتوا پس هر چه در آن نقل شده است معنایش این نیست که صاحب کتاب هم به آن فتوی داده باشد ولی مجتهد ۹۰ یا ۲۰۰ ساله که هفتاد سال حداقل در حوزه علمیه نجف اشرف درس فقه خوانده تا مجتهد شده است هنوز فرق بین کتاب روایت و کتاب فتوا را نمی داند!! و انگهی متعه عبارت از عقدیست که زمان در آن قید شده است و مسئله یک بار مضاجعت یا بیشتر هرگز دخالت در تحقق آن ندارد، پس اگر حلال باشد یک بار و دو بار و چند بار ندارد، و آیا مطابق روایات اهل سنت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صیغه را چندین بار حلال نموده است، قید بیش از یک بار مضاجعت در آن می کرده است؟.

سن ازدواج

دکتر: «سن صیغه» این را هم بدانید که برای زن صیغه شونده شرط نیست که به سن بلوغ رسیده باشد، بلکه دختر ده ساله! را نیز می توان صیغه کرد! از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: دختر کوچک را هم می توان صیغه کرد؟ فرمودند: "بله مگر اینکه خیلی کوچک باشد که فریب بخورد، پرسیده شد در چه سنی فریب نمی خورد، فرمود: در ده سالگی" فروع کافی (۵/۴۶۳) و تهذیب (۷/۲۵۵). در این روایت که به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده حد اقل سن صیغه ده سال در نظر گرفته شده ولی بنده می گویم بعضی ها معتقدند که دختر شیر خوار! را نیز می توان صیغه کرد! نویسنده: در فقه شیعه نکاح به دو قسم موقت و دائم تقسیم میشود و فرقی در سن ازدواج بین نکاح دائم و موقت نیست، پس چنانکه عقد دائم با دختر ده ساله یا کمتر از آن جایز است، عقد موقت نیز با او جایز خواهد بود، و در فقه اهل سنت نیز سن خاصی برای عقد نمودن قید نشده است. بخاری در صحیح در کتاب نکاح، باب تزویج الاب ابته حدیث ۴۷۳۹ از ام المؤمنین عائشه روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را در حالیکه شش ساله بود به عقد خود در آورده و در نه سالگی با او عروسی نمود. آیا نکاح دختر شیرخوار، به طور دائم در فقه اهل سنت جایز نیست که بیایند و در متعه اشکال کنند؟. سرخسی از علمای بزرگ حنفی میگوید: اگر مردی دارای دو زن یکی بزرگ و دیگری شیرخوار باشد و زن بزرگ سال از شوهر قبلی اش شیردار باشد و شوهر فعلی هنوز با او همبستر نشده باشد، زن اول که بزرگ است زن دوم را شیر دهد، هر دو بدون طلاق از شوهر خود جدا می شوند. اگر نکاح دائم نسبت به شیرخوار جایز باشد، نکاح متعه هم جایز خواهد بود. توضیح این نکته لازم است که قبل از بلوغ فقط عقد غیر بالغه با اذن ولی جایز است اما همبستر شدن تا زمان بلوغ، در فقه شیعه ممنوع و حرام است. ضمناً این نکته نیز ناگفته نماند که اگر ولی، طفل نابالغ خود را بعقد کسی در آورد، طفل بعد از بلوغ حق دارد که آن عقد را بپذیرد یا رد کند. دکتر: «فتوای امام خمینی» امام حتی صیغه کردن با دختر شیرخوار را نیز جایز می دانستند، لذا فرموده اند: "نزدیکی با زوجه قبل از تمام شدن نه سال جایز نیست و اما سایر لذت ها مانند لمس نمودن با شهوت و بغل گرفتن و تفخیز حتی در شیرخوار اشکالی ندارد!!" تحریر الوسیله جلد سوم با ترجمه فارسی مسأله ۱۲». نویسنده: اولاً دکتر در متن عربی عبارت را تحریف نموده و با وارد آوردن تغییراتی در آن خواسته است که ذهن یک عده را نسبت به مذهب تشیع بدبین بسازد و در ترجمه سابق کتاب، مترجم نیز عین عبارت عربی دکتر را ترجمه نموده است، اما بعداً چون متوجه دروغ شاخ دار دکتر شده، عین ترجمه عبارت کتاب تحریر الوسیله را آورده است، ولی مترجم هم در تدلیس دست کمی از دکتر ندارد، زیرا فتوای مرحوم امام خمینی در باب ازدواج دائم است نه ازدواج موقت و این فتوا هم اختصاصی به

امام خمینی یا مذهب تشیع ندارد و چنانکه خواهد آمد مورد اتفاق همه علمای اسلام است. برای آنکه دغل بازی های دکتر و مترجم کاملاً روشن شود، ما ناگزیر عین عبارت دکتر را از متن عربی کتاب نقل و سپس معنی می کنیم، همان معنایی را که مترجم نیز در ترجمه قبلی خود آورده بود. دکتر در متن عربی مینویسد: (و كان الامام الخميني يري جواز التمتع بالرضيعة، فقال: "لابأس بالتمتع بالرضيعة ضماً و تفخيذاً - اي يضع ذكره بين فخذيهما - و تقبيلاً" انظر كتابه تحرير الوسيلة ۲/۲۴۱ مسألة رقم ۱۲")

امام خمینی صیغه با دختر شیرخوار را نیز جایز میدانستند و لذا فرموده اند: که تمتع با دختر شیرخوار مثل بغل گرفتن و تفخیز - بین رانهایش گذاشتن - و بوسیدن مانعی ندارد. اما وقتی که به تحریر الوسيله مراجعه کنیم متوجه می شویم که امام خمینی قدس سره هرگز یک چنین فتوایی در باب عقد موقت و صیغه ندارند و آنچه را که ایشان در باب نکاح دائم فتوا داده اند، از نظر الفاظ و کلمات کاملاً با آنچه که دکتر نقل کرده است متفاوت است. ایشان در اول بحث نکاح که در رابطه با نکاح دائم و احکام آن مواردی را بیان میکنند، از جمله میفرمایند: "نزدیکی با زوجه قبل از تمام شدن نه سال جایز نیست و اما سایر لذت ها مانند لمس نمودن با شهوت و بغل گرفتن و تفخیز حتی در شیرخوار اشکالی ندارد" و همانطور که ملاحظه میفرمایید این فتوا در باب نکاح دائم است نه در بخش نکاح منقطع یا صیغه. برای توضیح مطلب و جواب از اعتراض نا بجای دکتر و دیگر همدستانش باید به چند نکته اشاره کرد. ۱- مشهور بین همه علمای اسلام اعم از شیعه و سنی اینست که در صورتی که زوجه نه ساله باشد همبستر شدن با او مانعی ندارد، اما قبل از تمام شدن نه سال، همبستر شدن با او حرام است. ۲- اگر جوانی با دختریکه هنوز نه ساله نشده است و با اجازه پدرش با او نامزد شد و برای محرم شدن با دختر و مادرش صیغه عقد دائم یا موقت جاری شد، این جوان طبق بیان قبل نمیتواند با او همبستر شود، اما سایر تمتعات و لذتهایی که بین زن و شوهر است برای او جایز و مباح است ۳- مسائل فقهی اکثراً بصورت تئوری و فرضیه بیان میشود یعنی بر فرض که چنین موردی اتفاق افتاد حکم آن از نظر شرعی چنین است، نه اینکه حتماً باید این کار تحقق پیدا کند. چنانکه در دیگر علوم نیز شبیه این مطلب زیاد است مثلاً وقتی طیبی میگوید: فلان غذا یا خوراکی برای مردها یا زنها خوب و مفید است یا بر عکس مضر است معنای این حرف این نیست که خود او حتماً این غذا را خورده است یا می خورد یا کسانی حتماً باید بخورند یا خورده اند. ۴- اگر دکتر و مترجم و یارانسان به فقه اهل سنت مراجعه میکردند، متوجه میشدند که علمای مذاهب اربعه نیز، تمام استمتاعات را با زوجه صغیره حتی اگر شیرخوار باشد جایز میدانند. ابن قدامه حنبلی می گوید: "دختر خورد سالی که امکان همبستر شدن با او نیست، از احمد بن حنبل روایت شده که مباشرت با او به قصد لذت بردن از قبیل بوسیدن و سایر استمتاعات جایز است." نووی در شرح صحیح مسلم در رابطه با سن زوجه در وقت هم بستر شدن می گوید: "اگر شوهر و ولی طفل با هم در موردی که بر ضرر طفل نباشد، توافق کردند به آن عمل می شود و احمد و ابو عبید گفته اند: اگر نه ساله بود مجبور به هم بستر شدن با شوهرش می شود و مالک و ابوحنیفه و شافعی گفته اند: برای هم بستر شدن حد و مرز یا سن خاصی وجود ندارد بلکه حد آن توانائی و تحمل است و وقت تحمل در اطفال نیز مختلف بوده در بعضی زودتر و در بعضی دیرتر است و این فتوا اشکالی ندارد. بنا به فتوای مالک و شافعی و ابوحنیفه پس اگر در طفل شیرخوار نیز تحمل هم بستر شدن بود، شوهر می تواند که با او هم بستر شود تا چه رسد به دیگر لذت ها و استمتاعات. ابن نجیم مصری می گوید: علما در وقت دخول بر زوجه که صغیره باشد با هم اختلاف کرده اند، بعضی بر ممنوعیت آن در دوران قبل از بلوغ فتوا داده اما دخول در زمان نه سالگی را جایز دانسته اند و گفته شده که اگر دختر خورد سال زیر نه سال، چاق و فربه بوده و طاقت هم بستر شدن را داشته باشد، دخول و هم بستر شدن با او مانعی ندارد. پس از نقل این فتاوی از علمای بزرگ اهل سنت و از کتب فقهی آنان دیگر گمان نمی کنم که اشکالی در رابطه با فتوای مرحوم امام خمینی باقی مانده باشد. دکتر: «قسم خوردم» باری در دفتر آقای خوئی خدمت ایشان نشسته بودم، که دوتا جوان که گویا باهم اختلافی داشتند و قرار شده بود آقای خوئی را داور قرار دهند وارد دفتر شدند، یکی از آنان پرسید آقا نظر شما در باره صیغه چیست؟ حلال است یا حرام؟ ایشان که گویا احساس کردند که این سؤال منظوری

دارد پرسیدند شما ساکن کجا هستید؟ جوان گفت بنده ساکن موصل هستم، و اینک حدود دو سه ماهی است که در نجف سکونت دارم، آقا فرمودند: پس شما سنی هستی؟ جوان گفت بله، آقا فرمودند صیغه از نظر ما حلال است ولی در نزد شما حرام است. نویسنده: این قصه اصل و اساسی ندارد زیرا تنها کسی که ناقل قصه است خود دکتر است و او هم با اسم مستعار به میدان آمده است، پس از کجا بدانیم که او کی هست، راست میگوید یا دروغ؟. از طرف دیگر ملاقات های مردم با مرحوم آیه الله خوئی در بیرونی منزل ایشان صورت می گرفت و آن مرحوم دفتری نداشت تا از مردم در آنجا استقبال کند. دکتر: «جوان گفت: من در این شهر غریب هستم ممکن است از شما خواهش کنم تا مدتی که اینجا هستم با دختر شما صیغه کنم؟ آقا نگاهی به جوان کردند و فرمودند: من سید هستم، و این کار بر سیدها حرام است، این چیز فقط برای عموم شیعه حلال است، جوان نگاهی به آقای خوئی کرد و لبخند زد نگاهش می گفت که گویا فهمیده بود که آقا تقیه کرده است، آنگاه آن دو جوان خدا حافظی کردند و رفتند». نویسنده: اولاً دروغ بودن این قصه بحدی است که برای احدی قابل قبول نیست، برای آنکه حتی در مورد ازدواج دائم هم کسی جرئت نمیکنند در اولین دیدار و در هر جا که بود به پدر دختری بگویند که دخترت را بمن عقد کن تا با او ازدواج کنم، بلکه خواستگاری رسومات خاص خودش را دارد. ثانیاً اگر این سؤال از سوی یک نفر از اهل سنت مطرح شود معنایش اینست که او به مذهب خود پایبند نیست و الا چطور ممکن است که، مذهبش صیغه را زنا بداند و بعد با اعتقاد به آن مذهب از یک فرد شیعی تقاضای صیغه کند و اگر این سؤال واقعا از مرحوم آقای خوئی شده بود ایشان با کمال متانت جواب می داد که چون در مذهب شما صیغه حرام است و ما هم به همه مذاهب احترام میگذاریم پس جواب شما از اول منفی خواهد بود. نه اینکه بگوید من سید هستم و زیرا در توضیح المسائل ایشان و دیگر فقهای شیعه هیچ جا گفته نشده که عام نمی تواند با سیده ازدواج دائم یا موقت کند بلکه همه قائل به جواز هستند. از همه مهمتر، دختر عاقل بالغ را که پدر نمی تواند بدون اذن و مشورت با او بکسی عقد کند تا آن جوان از مرحوم آقای خوئی چنین تقاضای نماید. ثالثاً متأسفانه برادران و خواهران اهل سنت ما فکر می کنند که چون شیعیان صیغه را حلال می دانند پس باید انجام بدهند در حالیکه حلال یا مباح بودن بمعنای اختیار داشتن مکلف در ترک و فعل است و حتی ممکن است که مسلمانی از کار حلالی متنفر باشد و بدش بیاید، وانگهی در اینکه صیغه مدتی در زمان رسول خدا (طبق نظر اهل سنت) حلال بوده جای بحثی نیست حال اگر در همان زمان مسلمانی پیش یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میرفت و بسیار مؤدبانه از او خواهش می کرد که یکی از دخترانش را به او صیغه کند چون در آن زمان حلال بود، او چه جوابی میداد؟. رابعا طلاق امریست که همه مذاهب اسلامی آن را مباح میدانند یعنی شوهر میتواند زن خود را طلاق دهد حتی اگر آن زن راضی هم نباشد، حال اگر یک فرد شیعه پیش یک نفر از بزرگان اهل سنت رفته بگوید: از شما خواهش میکنم که زن تان را طلاق دهید تا بعد از اتمام دوران عده من با او ازدواج کنم، جواب آن عالم در این جا چه خواهد بود؟. خامسا دکتر میگوید که مرحوم آقای خوئی تقیه کرد در حالیکه اینجا تقیه معنی ندارد، زیرا فقهای شیعه به شمول ایشان همه فتوا بر جواز متعه را در کتب فتوایی خود نوشته اند پس از کی و برای چه تقیه کند.

صیغه هرگز حرام نشده است

قسمت اول

دکتر: «{تحریم صیغه} واقعیت این است که صیغه در عصر جاهلیت مباح بوده است وقتی که اسلام آمد تا مدتی آنرا بر حکم اباحتش باقی گذاشت و آنگاه در غزوه خیبر برای همیشه حرام گردید، اما آنچه در نزد ما شیعیان اعم از عوام و فقهاء معروف است این است که صیغه را عمر بن خطاب حرام کرده است، در حالی که خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غزوه خیبر

حرام بودن آنرا اعلان فرموده اند». نویسنده: ۱- اینکه صیغه یکی از انواع نکاح در زمان جاهلیت بوده، ادعایی بدون دلیل است، زیرا مورخان آنرا جزء نکاحهای مرسوم در زمان جاهلیت درج نکرده اند و دکتر هم دلیلی بر این مدعا اقامه نکرده است. ۲- در اینکه متعه در زمان خلافت خلیفه دوم و به دستور او حرام شده است، نه تنها شیعیان بلکه بسیاری از علما و محققان و حفاظ اهل سنت نیز در کتب تاریخی و جوامع حدیثی خود به این قضیه تصریح کرده اند و ما به عنوان نمونه به چند مورد به طور گذرا اشاره می کنیم. اول: فاضل قوشجی از متکلمین اهل سنت در رابطه با توجیه تحریم متعه از ناحیه عمر بن خطاب میگوید: این صدور تحریم از خلیفه موجب قدح و طعن در او نمیشود زیرا مخالفت مجتهدی با مجتهد دیگر در مسائل اجتهادی بدعت محسوب نشده و امری رایج است یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طبق اجتهاد آنرا حلال و عمر بن خطاب طبق اجتهاد خودش آنرا حرام اعلام نموده است. بیهقی، فخر رازی، طحاوی، جصاص ابن حزم، سرخسی، و غیر آنها از خلیفه دوم نقل کرده اند که گفت: "دو متعه در زمان رسول خدا بود که من از هردو نهی میکنم و مرتکب هردو را عقاب می کنم، یکی متعه الحج و دیگری متعه النساء".

دوم: مسلم در صحیح، کتاب النکاح باب نکاح متعه حدیث ۲۴۹۶ با سند از عطا نقل میکند که مردم از جابر ابن عبدالله در باره متعه سؤال کردند، گفت: بلی ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر متعه میکردیم. سوم: در همان باب حدیث ۲۴۹۷ باز از جابر بن عبد الله نقل کرده است که گفت: ما با یک قبضه خرما و آرد در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر متعه می کردیم تا اینکه عمر در رابطه با عمرو بن حرث، آنرا ممنوع اعلام کرد. چهارم: در همان باب حدیث ۲۴۹۸ از ابی نضره نقل میکند که گفت: نزد جابر بن عبدالله بودم، کسی خبر آورد که ابن عباس و ابن زبیر، بر سر متعه حج و متعه نساء با هم اختلاف کرده اند، جابر گفت: ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متعه میکردیم بعد عمر ما را از آن نهی کرد. پنجم: عبدالرزاق، طبری، سیوطی و فخر رازی از علی علیه السلام روایت کرده اند که: اگر نهی عمر از متعه نبود، زنا نمی کرد مگر فرد شقی برای اینکه دیگر نیازی به زنا نبود و مردمی که دچار فشار شهوت بودند، راه حلال و شرعی در پیش روی خود داشتند. ششم: قرطبی در تفسیر از ابن عباس نقل میکند که: متعه رحمتی بود از ناحیه خداوند متعال و اگر نهی عمر از آن نبود، زنا نمیکرد جز شقی. هفتم: بلکه تحریم متعه را جزء اولیات عمر حساب کرده اند یعنی کارهایی که او اول انجام داده و قبل از او کسی انجام نداده است. دکتر هم به احادیثی استدلال میکند تا تحریم متعه را مستند به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کند که یکی یکی دلیل های او را مورد بررسی و نقد قرار میدهیم. دکتر: « {حدیث اول:} امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند: (حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم خیبر لحوم الحمر الأهلئیه و نکاح المتعه) تهذیب ۲/۱۸۶ استبصار ۳/۱۴۲ و سائل الشیعه ۱۴/۴۴۱». نویسنده: از روایان این حدیث حسین بن علوان و عمرو بن خالد است که توثیقی ندارند و بنا براین روایت ضعیف است و با روایت ضعیف امکان ندارد قرآن کریم نسخ شود یا حلال ثابتی بسبب آن حرام گردد. دکتر: « {حدیث دوم:} از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: "آیا مسلمانان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون شاهد ازدواج میکردند؟ فرمودند: خیر." تهذیب ۲/۱۸۹». نویسنده: این حدیث به هیچ عنوان دلالت بر حرمت متعه نمی کند، بلکه قسمتی را که دکتر نقل کرده است دلالت دارد، بر اینکه مسلمانها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون شاهد ازدواج نمی کردند، پس وجوب شاهد گرفتن غیر از حرام بودن متعه است، و باید بحث شود که آیا حضور شاهد در عقد چه دائم و چه موقت واجب است یا خیر؟ اگر ثابت شد واجب است، فرقی بین دائم و متعه نخواهد بود و اگر هم ثابت شد که واجب نیست باز فرقی بین دائم و متعه نخواهد بود، و در مذهب ما شیعیان حضور شاهد مستحب است نه واجب چه در عقد دائم و چه موقت. وانگهی دکتر روایت را کامل نقل نکرده و فقط تا آنجا که فکر میکرده به نفعش است نقل کرده است و بس بنا براین لازمست که روایت را کاملاً خوانده و معنی کنیم تا برای همگان معلوم شود که در این روایت هرگز سخنی در رابطه با تحریم متعه گفته نشده است. (الحسین بن سعید عن صفوان عن ابن مسکان عن المعلی بن خنیس قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: ما یجزی فی المتعه من الشهود؟ فقال: رجل وامرأتان یشهدهما قلت:

ارأیت ان لم یجدوا احدا؟ قال: نعم قال: قلت جعلت فداک کان المسلمون علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله یتزوجون بغير بینة؟ قال: لا". (معلی بن خنيس می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم، چند شاهد برای متعه کفایت میکند فرمود: یک مرد و دو زن عرض کردم، اگر کسی را پیدا نکردند، جایز است بدون شاهد عقد را بخوانند؟ فرمود بلی، عرض کردم آیا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان بدون شاهد ازدواج میکردند؟ فرمود نه. " اگر کسی این روایت را بخواند متوجه می شود که شاهد گرفتن مستحب است نه واجب و اگر نه حضرت نمی فرمودند که بدون شاهد هم جایز است و اینکه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازدواجها بدون شاهد نبوده است، دلالت بر وجوب آن ندارد چون فعل پیامبر یا امضای او فقط جواز را می رساند و وجوب یا حرمت را نمی شود از فعل و ترک یا تقریر و امضا به دست آورد مگر اینکه قرینه ای برای تعیین جهت خاص وجود داشته باشد، پس اگر بخواهیم طبق این روایت فتوا صادر کنیم، میگوئیم شاهد گرفتن مستحب است و اگر کسی عقد را بدون شاهد اجرا کرد باطل نیست چنانکه دائم بودن یا منقطع بودن عقد نیز دخلی در این مسئله ندارد. دکتر: «طوسی در توضیح این روایت می فرماید: " منظور از سؤال نکاح دائم نیست بلکه ازدواج مؤقت است، لذا این روایت را در باب متعه آورده است ». نویسنده: دکتر بر علاوه آنکه دروغگو است خنگ و احمق هم تشریف دارد، زیرا در خود روایت خواندید که سائل در رابطه با نکاح منقطع و متعه سؤال می کند دیگر توضیحی لازم نیست وانگهی شیخ طوسی قدس سره نیز سخنی را که دکتر به ایشان نسبت داد نگفته است، نه در کتاب تهذیب و نه در استبصار بلکه دکتر این عبارت را خودش ساخته و به مرحوم شیخ الطائفة نسبت داده است. شرح و توضیح شیخ طوسی رضوان الله علیه در هر دو کتاب مربوط به مسئله شاهد گرفتن است، ما کلام ایشان را از تهذیب نقل میکنیم. شیخ می فرماید: " در این خبر منع از متعه بدون شاهد نیست بلکه در حدیث آمده است که مسلمانان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون شاهد ازدواج نمی کردند و شاهد گرفتن بهتر است اما معنای این روایت این نیست که اگر در این زمان شاهد گرفته نشود، حرام باشد چنانکه میدانیم بسیاری از مباحات و غیر آن در آن زمان استعمال نمی شد اما عدم استعمال هیچگاه دلالت بر حرمت و منع ندارد و احتمال می رود که روایت دلالت بر احتیاط کند نه وجوب، تا زن اگر مسئله را نمی داند فکر نکند که نکاح بدون شاهد جایز نیست. " در تمام این گفتار، سخنی که دکتر به مرحوم شیخ نسبت داد، وجود ندارد. دکتر: « بدون شک این دو روایت برای نسخ حکم متعه و ابطال آن حجت قاطع بشمار می آید، و امیر المؤمنین علیه السلام حکم تحریم آنها از خود نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرموده است، پس امیر المؤمنین نیز از روز خیر حکم حرام بودن صیغه را دانسته و ابلاغ فرموده است، و بقیه ائمه اطهار نیز بعد از ایشان این حکم را دانسته و نقل کرده اند، اینجاست که ما بین دو امر متضاد قرار می گیریم از یک سو روایات صریح و روشن که حرمت متعه را ثابت میکنند و از سوی دیگر روایاتی که باز هم به ائمه اطهار منسوب است و عمل و بلکه ترغیب به آنها ثابت می کند، پس مسلمان باید چه کند؟! ». نویسنده: اینجا دکتر بدون آنکه خودش بفهمد، اقرار به ثبوت حلیت برای متعه در اسلام نموده است، زیرا می گوید (برای نسخ حکم متعه) پس معلوم است که متعه بوده تا باید نسخ شود، وقتی اصل جواز قطعی و مسلم بود، نسخ هم باید با دلیل قطعی و مسلم یا حد اقل حدیث صحیح السند و بدون معارض ثابت شود در حالیکه حدیث مروی از امیر مؤمنان علیه السلام از حیث سند ضعیف بود و حدیث دوم هم دلالت بر حرمت متعه نمیکرد بلکه شاهد گرفتن یا نگرفتن را مطرح کرد که گفته شد: مستفاد از روایت بهتر بودن شاهد گرفتن است اما بدون شاهد هم عقد درست است و اشکالی ندارد. اما مجتهد ۹۰ یا ۲۰۰ ساله طبق کدام قانون پیش می رود و برای خودش فتوا می دهد؟ معلوم نیست. دکتر: « حقیقت این است که متعه حرام است چنانکه نقل صریح امیر المؤمنین آنها حرام ثابت میکند و اما روایات متناقضی که به ائمه اطهار منسوب است درست نیست بلکه همه اینها روایاتی است که به نام آنان جعل شده است، چگونه ممکن است چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها حرام فرموده و امیر المؤمنین این حکم را نقل کرده آنها با او مخالفت کنند، در حالی که ائمه علم خود شان را از همین منبع گرفته اند، نسل در نسل این علم به آنها منتقل شده است پس ممکن نیست ائمه به چیزی امر کنند که رسول خدا از

آن منع فرموده است ، اگر امام صادق علیه السلام حکم حرام بودن متعه را نمی دانست نمی فرمودند " : نکاح بدون شاهد درست نیست " بویژه اینکه سؤال اختصاصا در باره متعه است ، و ابو جعفر طوسی چنانکه ذکر کردیم آنرا درباب متعه آورده است . نویسنده : دکتر وقتی کتاب خودش را می نوشته و مترجم هم وقتی آنرا ترجمه میکرده ، فکر میکرده اند که این کتاب را آدمهای احمقی مثل خود آنها میخوانند و بعد هم هرچه در آن بود تصدیق میکنند ! . روایتی که سندش ضعیف است ، چگونه می شود به آن استدلال کرد یا حلال و حرام را از آن استخراج نمود هم چنین روایتی که به اقرار خود دکتر در رابطه با شاهد گرفتن است ، چه ربطی به حرام شدن متعه دارد ، بر فرض که مستفاد از آن روایت وجوب شاهد گرفتن باشد می گوید شاهد داشته باش ، نمی گوید متعه در اسلام حرام شده است . از طرف دیگر دکتر یک روایت از روایاتی را که دلالت بر جواز متعه میکند نقل نکرده و در عین حال میگوید آن روایات متناقض است و مجعول ، در حالیکه خود او تا اینجا چندین روایت جعل نموده و به ائمه علیهم السلام نسبت داده است و ما برای عزیزان خواننده همه را یک به یک روشن نمودیم و باز دروغها و جعلیات دیگری از او را نیز در آینده برای شما روشن خواهیم ساخت . برای توضیح بیشتر باید گفت : بر فرض که روایات منع از هر جهت مساوی روایات جواز میبود ، باز هم حکم به حرمت متعه نمیشد ، بلکه با هم تعارض می کردند و طبق قاعده ، یا روایات دال بر جواز بخاطر مطابقت با قرآن کریم ترجیح داده شده و حکم به جواز میشد یا اگر از قرآن کریم هم جواز فهمیده نمیشد هر دو دسته پس از تعارض تساقط می کردند و قاعده رجوع به اصل عملی اباحه و حلیت یا استصحاب بقای حلیت یا اصل عدم منع بود ، نتیجه اینکه در هر صورت دلیلی برای حرمت وجود ندارد . دکتر : « بدعت گذار کیست؟ » پس ناممکن است که امام صادق علیه السلام و ائمه قبل و بعد از ایشان چیزی را حلال کنند که رسول صلی الله علیه و آله آنرا حرام کرده است ، یا نعوذ بالله بدعتی پدید آورند که در عهد رسول خدا نبوده است . نویسنده : ما شیعیان معتقدیم که امامان علیهم السلام همان چیزی را گفته اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خداوند آورده است و چون ثابت نشد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متعه را حرام کرده باشد پس ائمه علیهم السلام نیز آن را حرام نگفته اند . بلکه تحریم متعه طبق روایاتی که از کتب اهل سنت نقل نمودیم ، کار خلیفه دوم عمر بن خطاب است و این را ما نمی گوئیم بلکه خود علما و محققان اهل سنت به او نسبت می دهند ، و چون چیزی را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حلال کرده باشد تا روز قیامت حلال است و بهمین لحاظ ، منعی که بعد از فوت پیامبر توسط دیگران صورت بگیرد ، ارزش شرعی ندارد و الزام آور نیست و مخالفت با آن واجب و لازم است . ضمنا برای آنکه ثابت شود متعه در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و توسط آن حضرت حرام نشده است ، توجه خوانندگان محترم را به آنچه که ابن حزم اندلسی یکی از فقهای اهل سنت می گوید جلب می نمایم . ابن حزم می گوید " : جماعتی از سلف ، قائل بودند که متعه حلال است ، در میان صحابه کسانی مثل اسماء بنت ابی بکر و جابر بن عبدالله و ابن مسعود و ابن عباس و معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن حرث و ابو سعید خدری ، و سلمه و معبد پسران امیه بن خلف می توان نام برد و جابر حلیت متعه را در زمان رسول خدا و خلافت ابی بکر و تا آخر خلافت عمر از تمام صحابه روایت کرده است بعد میگوید و از تابعین هم کسانی که قائل به جواز متعه بودند عبارت اند از : طاووس و عطا و سعید بن جبیر و سائر فقهای مکه . قرطبی نیز در تفسیر ، عمران بن حصین و بعضی دیگر از صحابه را که ابن حزم نام نبرده است اضافه می کند و از ابن عبدالبر نقل میکند که او اصحاب ابن عباس را از اهل مکه و یمن ، بر قائلین به جواز متعه اضافه نموده است . هم چنین ابن خلکان نقل میکند که مأمون عباسی در زمان خلافتش گفت متعه حلال است و می خواست منع را بردارد ، و محمد بن منصور و ابو العیناء بر او وارد شده دیدند غضبناک است و این گفتار عمر را که (دو متعه در زمان رسول خدا بود که من از آن دو منع می کنم) زمزمه می کرد و می گفت : تو کیستی که نهی کنی از چیزی که پیامبر و ابوبکر از آن نهی نکرده اند ، و بالاخره یحیی بن اکثم بر او وارد شده و او را از برداشتن منع و مخالفت با نهی خلیفه دوم بر حذر داشت ، چون او را از خوف فتنه و آشوب ترسانید . ناگفته نماند که از مشهور ترین فقهای مکه مکرمه و از اهل سنت که قائل به حلیت متعه بود عبد الملک بن عبد العزیز

معروف به این جریح مکی می باشد که در سال ۱۴۹ هـ ق فوت نموده است و او از فقهای بزرگ و از بزرگان تابعین و جزء ثقات و محدثین و از رجال صحیح بخاری و مسلم است، در رابطه با او نوشته اند: با ۹۰ زن متعه نمود. و چون حلیت متعه تا دوران خلافت عمر بن خطاب جزء مسلمات است، بعضی از علمای اهل سنت در صدد توجیه منع خلیفه برآمده اند تا ثابت کنند که منع او بر خلاف حکم خدا و رسول نبوده است، و اگر حرمت و منع از متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق می افتاد دیگر نیازی به این توجیحات نبود. مثلاً فخر رازی در تفسیر کبیر ذیل آیه مبارکه (فما استمتعتم به منهن....) میگوید: "تنها راه رفع اشکال از عمر اینست که گفته شود مراد از جمله (من از آن نهی میکنم) یعنی تنها نسخ برای من ثابت است میباشد. مسلماً این توجیه، توجیه خنده داری است که برای هیچ یک از اصحاب نسخ ثابت نباشد و فقط برای او ثابت باشد، و بعد از گذشت حدود ۱۰ سال از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حکم به حرام بودن آن نماید. نووی نیز بعد از نقل گفتار خلیفه دوم در رابطه با نهی از متعه میگوید: کسانی که در زمان ابوبکر و عمر متعه می کردند یا آنرا جایز می دانستند، نسخ به آنها نرسیده بود. این توجیه نیز از عجایب روزگار است و قطع پیدا کردن به حرمت و نسخ، با اینکه دلیل منع ثابت نیست و خلیفه میگوید که من نهی می کنم عجیب تر. در هر صورت باز میگوئیم که قائل بودن به جواز متعه معنایش حتماً انجام دادن آن نیست، چنانکه در اسلام عقد دائم جائز است، اما کسانی پیدا می شوند که تا آخر عمر ازدواج نمی کنند و کسانی هم هستند که دو بار یا بیشتر ازدواج میکنند، بلکه اگر انسان از چیزی که حلال است بدش بیاید گناهکار نمیشود، چنانکه بعضی از گوشت مرغ یا ماهی بد میبرند و هیچ کس حکم به گناهکار بودن آنان نکرده است. دکتر: «بنابراین مشخص شد که روایاتی که به متعه یا صیغه ترغیب می کند یک حرف آن از ائمه اطهار علیهم السلام ثابت نیست بلکه نیروهای ستون پنجم و دشمنان قسم خورده اسلام که منظور شان بد نام کردن اهل بیت علیهم السلام و توهین به آنان بوده است این گونه روایات را جعل کرده اند، و إلا چگونه باید توجیه کرد که هر کس متعه نکند کافر است!، در حالی که حتی از یکی از ائمه اطهار و حتی یک مرتبه هم ثابت نیست که متعه کرده باشند، یا اینکه به حلال بودن متعه حکم داده باشند، آیا نعوذ بالله آنها دین دیگری غیر از دین اسلام داشته اند؟. پس دیدیم که جعل کنندگان این روایات جز دشمنان اسلام و دشمنان اهل بیت نمی توانند باشند و إلا نعوذ بالله از این روایات تکفیر اهل بیت ثابت میشود! خوب دقت کنید». نویسنده: اولاً ثابت شد که متعه مطابق نص خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم حلال است و منعی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیامده است حکم آن نیز حکم نکاح دائم است و چنانکه کسی با ترک نکاح دائم کافر نمیشود با ترک نکاح متعه هم کافر نخواهد شد، و هیچ فقیهی از فقهای شیعه حکم به کفر تارک متعه نکرده است، یک روایت نیز در کتب ما پیدا نمی شود که دال بر کفر تارک متعه باشد، بلکه این نوع تبلیغات و دروغ سازی ها کار دکتر و دارو دسته اش هست که به اقرار خودش از نیروهای ستون پنجم و دشمنان قسم خورده اسلام هستند. ثانیاً روایات دلالت کننده بر جواز متعه تقریباً متواتر است و روایات دلالت کننده بر منع یا ضعیف السند هستند و یا اینکه منع را به خلیفه دوم نسبت میدهند که در هر دو صورت نمی توانند در برابر روایات جواز مقاومت کنند.

قسمت دوم

ثالثاً با وجود ادله و روایات دلالت کننده بر جواز، ثبوت نقلی تحقق یافته و مسلم است و با ثابت بودن نقلی نیازی به ثبوت عملی از ناحیه ائمه علیهم السلام نداریم، چون ترک یا فعل معصوم هیچگاه دلیل بر حرمت یا وجوب نمی شود. رابعاً دکتر از کجا فهمیده که امامان علیهم السلام متعه نکرده اند، آیا او شب و روز با آنها بوده است؟ و آیا امامان علیهم السلام تمام خصوصیات و کارهای شخصی و خصوصی خود را به دیگران نقل میکردند؟. خامساً دکتر و یارانش باید فتوا بدهند که ساعت ۱۰ پیش از ظهر، هم بستر شدن شوهر با زن دائماً حرام است، چون از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل نشده است که حتی یکبار این کار را در ساعت

۱۰ صبح انجام داده باشد. دکتر: « {یک روایت متناقض} آقای کلینی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که " : زنی نزد عمر ابن خطاب آمد و گفت (من زنا کرده ام عمر دستور داد سنگسار شود ، به امیر المؤمنین علیه السلام خبر رسید، پرسید چگونه زنا کردی ؟ گفت به صحرا رفته بودم خیلی تشنه شدم ، از یک اعرابی آب خواستم گفت تا مرا ارضا نکنی آب نمی دهم، وقتی خیلی تشنه شدم و ترسیدم هلاک شوم مجبوراً به خواسته او تن دادم ، امیر المؤمنین فرمود) (ترویج و رب الکعبه) قسم به پروردگار کعبه این ازدواج است " [فروع الکافی ۲/۱۹۸] . نویسنده : ۱- روایت جدا ضعیف است ، زیرا از روایان این حدیث عبدالرحمن بن کثیر و علی بن حسان و نوح بن شعیب می باشند که هر سه نفر توثیقی ندارند . ۲- از نظر متن هم امکان قبول این حدیث نیست چون اولاً در نکاح نیاز به اجرای صیغه عقد است و در حدیث نیامده است که اعرابی صیغه عقد را جاری کرده باشد و ثانیاً زن در این قصه راضی نبوده و روی مجبورت تن به آن کار داده است ، در حالیکه نکاح متوقف بر رضایت طرفین است و ثالثاً ظاهر روایت می رساند که آن زن شوهر داشته ، چون عمر حکم به رجم او کرده است و سنگسار حد زنای محصنه یعنی مرد و زنی که با داشتن همسر زنا کرده اند میباشد و رابعاً مرحوم کلینی روایت را در باب نوادر آورده است و این به آن معناست که روایت مورد قبول و عمل شیعه نیست بلکه یا باید تأویل شود و یا اینکه مردود دانسته شود و خامسا در روایت نامی از متعه برده نشده است بلکه کلمه ترویج بکار رفته است . ۳- بر فرض چشم پوشی از ضعف سند و مستقیم نبودن متن و دیگر اشکالات ، ممکن است روایت حمل شود بر اینکه چون آن زن مضطر بوده و چاره ای نداشته پس زانیه حساب نمی شود تا بر او حد زنای محصنه که رجم و سنگسار است جاری گردد بلکه برای آن زن حکم ترویج را دارد ، اما مردی که از این موقعیت سوء استفاده نموده است زنا کار محسوب میگردد . دکتر : « همچنانکه روشن است متعه یا صیغه با رضایت و خشنودی طرفین انجام می گیرد، اما در این روایت زن مجبور است ، و برای آنکه جان خودش را نجات دهد به چنین کاری تن در می دهد ، پس اینکه در حکم زنا نیست که از عمر بخواهد او را سنگسار کند! ، عمر هم فوراً دستور صادر کند! » . نویسنده : پس از آنکه سند و متن روایت هر دو غیر قابل قبول بودند ، فضولی های دکتر بی فائده است و چیزی را عوض نخواهد کرد . علاوه بر این اگر زنی در یک همچو حالتی خودش را زانیه فکر کند ، از آن جهت است که حکم خدا را در این مورد نمی دانسته است و بسیاری از مردمانی که احکام را در بسیاری از موارد نمی دانند . اما اینکه خلیفه فوراً دستور صادر کرده مشکلی بیار نمی آورد چون به اجماع امت اسلامی ، خلیفه دوم معصوم نبوده است و غیر معصوم از اشتباه و خطا و حتی گناه خالی نیست . دکتر : « جالب اینجاست کهتحریم متعه را در خیبر خود امیر المؤمنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند باز چگونه این روایت را به ایشان نسبت داده اند؟! » . جالب اینجاست که ما علت ضعف روایت تحریم متعه در خیبر را در همین چند صفحه گذشته بیان کردیم ولی مجتهد ۹۰ یا ۲۰۰ ساله این علت را در دوران دراز مجتهد بودن خود نفهمیده است و متوجه نشده که استدلال به روایت ضعیف درست نیست . جالبتر اینجاست که در این روایت اسمی از متعه برده نشده و مجتهد ۹۰ یا ۲۰۰ ساله این روایت را به روایات متعه متصل میکند . دکتر : « {بعضی مفسد صیغه} ۱- مخالف با نصوص شرعی است، زیرا که این به مثابه حلال کردن چیزی است که خداوند آنرا حرام کرده است » . نویسنده : بر عکس حکم به تحریم ، حرام کردن چیزی است که خداوند آنرا حلال نموده است و جواز آن طبق نص قرآن کریم و روایت صحیح در کتب فریقین ثابت است و قبلاً به بعضی از آن اشاره کردیم . دکتر : « ۲- این دیدگاه باعث شده که روایات دروغینی ساخته شود و به ائمه اطهار علیهم السلام منسوب گردد در حالی که در این روایات آنقدر توهین نسبت به آنان روا داشته شده که اگر کسی ذره ای ایمان در دل داشته باشد جرأت چنین اهانت هایی را به آنان ندارد » . نویسنده : اگر مراد دکتر از روایات دروغین همان دو سه روایتی باشد که خود او درست کرده و به شیعه نسبت داده بود که قبلاً جواب دادیم و دروغگوئی او را آشکار نمودیم و اگر مرادش روایات دیگری است ، چرا یکی دوتای از آنها را نقل نمی کند ، تا با دلیل و برهان گفتارش را به اثبات برساند ، زیرا شعار دادن بی فایده است و حق با کسی است که دلیل دارد و اگر مراد او از روایات ساختگی ، روایاتی است که

دلالت بر جواز متعه میکند که آن روایات در کتب اهل سنت و حتی در صحیح بخاری و مسلم هم نقل شده است، و آیا دکتر آن روایات را هم ساختگی و توهین به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میدانند؟ دکتر: « ۳- در این روایات حتی صیغه با زن شوهردار که شوهرش زنده و موجود است جایز دانسته شده که این خود برای ریشه کن کردن بنیاد خانواده کافی است، در این صورت هیچ مردی نمی تواند به همسرش اعتماد کند، چون هر زمانی ممکن است او با مرد دیگری صیغه کند، این جنایت آنقدر بزرگ است که ابعاد آنرا نمی توان تصور کرد، اگر مردی بداند که همسرش با مرد دیگری صیغه کرده واکنشش چه خواهد بود؟! » نویسنده: اگر دکتر یا مترجم یا هر کس دیگر از مخالفین مذهب اهل بیت علیه السلام یک روایت در کتب شیعه پیدا می کردند که مفاد آن جواز صیغه با زن شوهر دار بود، حتما اینجا و آنجا می نوشتند و از آن سندی بر ضد شیعه درست میکردند. اما لاف زدن و گزافه گفتن را عقلای عالم هرگز یک دلیل عقلی و منطقی نمی دانند. آخر دروغ هم حدی دارد، چطور این افراد خجالت نمی کشند که پشت سرهم دروغ، آنهم شاخدار می گویند، آیا ممکن است انسان عاقلی در عالم پیدا شود و این دروغها را تصدیق کند؟ باید همه با هم و یک صدا بگوئیم: «ألا لعنة الله على الكاذبين». دکتر: « ۴- پدران و دیگر اولیای خانواده نیز نمی توانند بر دختران باکره شان مطمئن باشند، چون ممکن آنان بدون اطلاع و رضایت خانواده با کسی صیغه شوند و چه بسا ناگهان پدر متوجه میشود که دخترش قبل از ازدواج حامله است چرا و چگونه؟ نمی داند، آنچه مشخص است این است که از یک مرد حامله شده اما او گذاشته و رفته! چون با چنین وضعی احساس مسئولیت ندارد. » نویسنده: اولاً مشهور بین فقهای شیعه بلکه قول اکثر اینست که: ازدواج دختر باکره، دائم یا موقت باید با اذن پدر باشد و شرط صحت عقد را اذن پدر میدانند. ثانیاً اشکال دکتر در ازدواج دائم هم هست به این بیان که اگر دختری بدون اطلاع پدر و دیگر بستگانش با مردی ازدواج دائم کرد و بعد از آنکه حامله شد آن مرد او را طلاق داده و رفت، آنگاه پدر که با شکم بالا آمده دخترش روبرو شده چه کند؟ زیرا فقط میدانند که از یک مرد حامله شده است و او هم گذاشته و رفته، چون احساس مسئولیتی ندارد، پس باید دکتر بخاطر این مفسده، حکم به حرمت ازدواج دائم هم صادر کند. خصوصاً که در بین مذاهب اهل سنت اقوال معتبری وجود دارد که دختر می تواند بدون اذن ولی ازدواج کند ابن رشد از ابوحنیفه و زفر و شعبی وزهری نقل می کند که اگر دختری بدون اذن ولی و سرپرست، خودش را بعقد مردی که کفو او باشد در آورد، عقد صحیح است. ثالثاً سوء استفاده از قانون یا برخلاف شرع و قانون قدم برداشتن چه ربطی به تشریح قانون دارد، ممکن است فردا کسانی پیدا شوند و شراب را به نام نوشابه به مردم بفروشند، آیا اینجا دکتر و یاران او فتوا بحرمت هرچه نوشابه است صادر میکنند؟ دکتر: « ۵- اکثر آقایانی که صیغه می کنند برای خودشان اجازه میدهند با آبروی مردم بازی کنند اما اگر کسی برای صیغه با دختر یا یکی از نزدیکانشان با آنان صحبت کند، هرگز موافقت نخواهند کرد و راضی نخواهند شد، چونکه این ازدواج! را مثل زنا می دانند و آنرا برای خودشان باعث ننگ و عار می پندارند، اگر واقعا صیغه حلال و تا این حد باعث اجر و ثواب و بلکه شرط ایمان است پس چرا حاضر نمی شوند بقیه مردم با دختران آنان صیغه کنند؟! ». نویسنده: ۱- اکثر آقایان ی که صیغه می کنند کی هستند و در چه شرایطی صیغه کرده اند و با آبروی کی بازی کرده اند؟ چرا دکتر یک مورد را بعنوان مثال ذکر نکرد؟ چون ما شیعیان هرگز بیاد نداریم که فرد یا افرادی صیغه کرده باشند و با صیغه کردنشان با آبروی دیگران بازی کرده باشند. ۲- دکتر و یارانش می پندارند که شیعیان چون صیغه را مباح میدانند پس مرتب در حال صیغه کردن هستند در حالیکه معنی مباح دانستن، انجام دادن نیست. ۳- عقد هر زن یا دختری که بالغه و رشیده باشد منوط به اذن خود اوست و اگر کسی دخترش راضی به عقد دائم یا موقت با کسی نباشد، پدر نمی تواند او را مجبور کند و به زور به عقد کسی دیگری در بیاورد. ۴- مردم بسیاری چیزها را برای خود می خواهند اما در رابطه با دیگران محکوم میکنند و حتی مانع میشوند مثلاً بسیاری از مردانی که دوزن یا بیشتر اختیار میکنند به هیچ عنوان حاضر نیستند که دامادهای آنها هم زن دوم انتخاب کنند و برسر دختر یا خواهر آنها هوو بیاورند آیا دکتر به خاطر این جهت، تعدد زوجات را هم حرام اعلام میکند؟ یا افراد مسنی هستند که با دختران

جوانی ازدواج میکنند اما اگر فرد با سن و سالی از دختر جوان خود آنها خواستگاری کند، ناراحت شده و او را از منزل خود اخراج میکنند، آیا دکتر و یارانش ازدواج مردان مسن را با دختران جوان هم به خاطر علت فوق تحریم میکنند؟ ۵- حتی در نکاح دائم هم مردمانی هستند که خود با خانوادگی ازدواج نموده واز آنان دختر میگیرند اما به هیچ عنوان حاضر به دختر دادن به آنها نیستند، پس حتما دکتر و یارانش ازدواج دائم را نیز حرام خواهند کرد بخاطر آنکه کسی که دوست ندارد به دیگران دختر بدهد چرا خودش از دیگران دختر می گیرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز خود با دختران ابوبکر و عمر ازدواج کرد، اما وقتی آنها از او دخترش فاطمه سلام الله علیها را خواستگاری کردند به آنها جواب رد داد. آیا دکتر بر پیامبر هم اشکال وارد میکند؟ ۶- چنانکه قبلا- گفته شد باز هم تذکر می دهیم که عقد متعه مثل عقد دائم امریست مباح یعنی حکم اولی آن حلیت و جواز است، نه مستحب یا واجب که اگر کسی آنرا ترک کرد گناهکار شده یا مزیتی را از دست بدهد و هیچ فقهی فتوا به استحباب یا وجوب آن نداده است، و در ظروف و شرایط خاص هم مثل عقد دائم ممکن است به دیگر احکام خمسسه تکلیفیه متصف شود وقتی چیزی مباح شد کسی نمیتواند دیگری را برای انجام آن ملزم کند و گرنه باید دکتر و یارانش لباسهای خود را از تن در بیاورند و بایک شورت که از ناف تا زانوی آنها را پوشانیده باشد در خیابانها راه بروند، برای آنکه این کار از نظر آنها جایز است. ضمنا مسلم در صحیح کتاب الرضاع حدیث ۲۶۳۶ باب رضاعه الکبیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که به سهله بنت سهیل زن ابو حذیفه دستور داد، سالم را که شخص بزرگ سال و در جنگ بدر شرکت کرده بود شیر دهد تا با او محرم شده و ابو حذیفه از رفت و آمد سالم به خانه اش، ناراحت نشود. طبق این روایت و بنا بر نظر دکتر که هرکه قائل به حلال بودن کاری شد باید آن را انجام دهد، چرا پیروان مذاهب اربعه اجازه نمیدهند که زنان شان مردان بزرگ سال را شیر دهند؟ و چرا شروع به محرم سازی نمی کنند؟ آیا غیر از این است که میگویند از این روایت فقط جواز استفاده میشود و بس. البته باید تذکر داد که در مذهب اهل بیت علیهم السلام شیر خوردنی که نشر حرمت میکند و شیرخوار را به شیردهنده محرم میسازد، باید قبل از دوسالگی باشد و بعد از آن نشر حرمت نخواهد کرد، و شیر دادن به پسری که بالغ شده است حرام است. ۷- روایاتی را هم که دکتر دلیل بر شرط ایمان بودن متعه یا ترتب اجر و ثواب بر آن ذکر کرد، قبلا- جواب دادیم که آن روایات در کتابهای ما موجود نیست و از ترشحات ذهن دکتر است.

قسمت سوم

دکتر: « ۶- صیغه نه گواه دارد و نه اعلان، و نه رضایت سرپرست زن شرط است، و نه هم زن از مردی که او را صیغه کرده میراث می برد، بلکه صرفا او یک متاع کرایه ای است چنانکه این دیدگاه را به امام صادق علیه السلام منسوب کرده اند ». نویسنده: همانطوریکه در نکاح دائم ایجاب و قبول و رضایت طرفین و تعیین مهر و اذن پدر اگر دختر باکره باشد و اینکه زن باید در حباله نکاح مرد دیگر و در حال عده طلاق یا وفات نباشد، شرط صحت عقد است، در نکاح منقطع یا متعه نیز تمام این شرایط وجود دارد، اما شاهد گرفتن در مذهب اهل بیت علیهم السلام چنانکه گذشت مستحب است نه واجب و در بین فقهای اهل سنت نیز وجوب اشهاد یک امر اجماعی نیست و مالک عقد نکاح را بدون شاهد صحیح میداند از احمد بن حنبل نیز جواز عقد بدون شاهد نقل شده است چنانکه روایت میکنند که ابن عمر و حسن بن علی و ابن زبیر و غیر اینها بدون شاهد عقد نکاح را جاری کرده اند. اما روایتی که دکتر به آن اشاره کرد از نظر سند ضعیف و غیر قابل اعتماد و استدلال به آن خلاف قواعد علمی است. مسئله توارث هم جزء لوازم لاینفک زوجیت نیست که اگر در جای منتفی شد، اصل زوجیت از بین برود چنانکه بین مرد مسلمان و زن کتابیه اگر ازدواجی واقع شود کتابیه از شوهر مسلمان خود ارث نمی برد علاوه بر این اگر در حین عقد متعه، زوجین شرط توارث و نفقه نمایند، شرط لازم میشود و تخلف از آن حرام است. دکتر: « ۷- صیغه راه را برای زنان و مردان اوباش باز کرده تا اینکه هر فسق و

گاهی را به دین بچسبانند که در نتیجه آبروی دین و دینداران به تاراج رفته است». نویسنده: اولاً کسانی که ملتزم به شریعت نبوده و اهل گناه باشند، مرتکب گناه میشوند چه صیغه حلال باشد یا حرام. ثانیاً ممکن است مرد و زن بدکاری ببهانه اینکه زن و شوهر دائمی هستند بین مردم به زندگی عادی خود پردازند و حتی ممکن است زن از نزد شوهر قبلی خود فرار کرده باشد و اسناد و مدارکی هم جعل کرده باشند که ثابت کند آنها زن و شوهر واقعی هستند پس باید دکتر و یارانش بخاطر این مفسده، نکاح دائم را نیز حرام اعلام کنند. ثالثاً در فصل حج کسانی که مشرف شده اند دیده اند که بسیاری از فسقه و فجره در مشعر و منی و حتی در حال طواف مرتکب فسق میشوند، مردانی که خود را به زنان می چسپانند و غیره..... و هم چنین در حال طواف، افرادی که از کثرت جمعیت سوء استفاده نموده و پولهای دیگران را میدزدند، پس چرا دکتر و یارانش حکم به حرمت حج رفتن صادر نمی کنند؟. دکتر: «از خلال آنچه ذکر کردیم به مضرات و مفاصد دینی واجتماعی و اخلاقی صیغه میتوان پی برد، به همین دلیل صیغه حرام گردیده است، اگر در آن خیر و مصلحتی می بود حرام نمی شد، علت اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام آنرا حرام کرده اند همین مفاصد و مضراتی است که آشکارا در آن بچشم می خورد». نویسنده: احکام شرعی تابع دلیل است نه تابع آنچه که در ذهن دکتر و همدستانش خلق می شود. وانگهی دکتر با بیان مطالب فوق به شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم توهین کرده است زیرا شکی در حلیت متعه در مدتی از زمان رسول خدا بین اهل سنت وجود ندارد و بلکه مسلم بابی را در صحیح خود عنوان میکند که میرساند چندین بار حلال و حرام شده است و بعضی اوقات مدت حلیت آن نیز طولانی بوده است، آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را که این همه مفاصد داشته است حلال نموده بوده و بمردم اجازه آنرا داده است؟. ضمناً تمام آنچه را که دکتر به عنوان مفاصد متعه مطرح کرد، یک یک جواب دادیم و امید داریم که برای خوانندگان عزیز مطلب واضح شده باشد. دکتر: «تأویل بی دلیل» از امام خوئی پرسیدم که در باره فرموده امیر المؤمنین در تحریم متعه در روز خیبر چه می فرمایید؟ گفتند: "فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام جنبه اختصاصی دارد یعنی تحریم در همان روز مراد است نه تحریم دائم."! و پرسیدم که در باره فرمایش امام صادق علیه السلام چه می فرمایید؟ یعنی ازدواج بدون شاهد آیا در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله رائج بوده است؟ فرمودند: "جوابی که ایشان به سؤال کننده دادند از روی تقیه بوده است همه فقها بر این امر اتفاق نظر دارند". نویسنده: هر دو مطلبی را که دکتر به مرحوم آقای خوئی نسبت میدهد دروغ است زیرا روایت تحریم متعه در روز خیبر سندش ضعیف است و وقتی ضعیف بود نیاز به توجیه و تأویل ندارد، بلکه فاقد اعتبار است. در روایت دوم هم تقیه معنی ندارد تا ایشان بفرماید امام از روی تقیه چنین فرموده اند بلکه امام علیه السلام صریح و روشن به سائل میگویند که اگر شاهد نبود، عقد جایز است و هیچ فقیهی اینجا احتمال تقیه نمیدهد تا چه رسد بر اینکه فقها در آن اتفاق نظر داشته باشند. دکتر: «متعه همزمان با گوشت الاغ حرام شده، و گوشت الاغ از روز خیبر برای همیشه حرام شد لذا از همان روز شنیده نشده که کسی گوشت الاغ خورده باشد و تا قیامت هم حرام خواهد بود». نویسنده: یکی از لغزشهای دکتر همین جاست، او که خود را شیعه معرفی میکند نمیداند که گوشت الاغ در مذهب تشیع خوردنش مکروه است نه اینکه حرام باشد، و روایتی که دلالت بر حرمت متعه و گوشت الاغ می کند چنانکه گفتیم از حیث سند ضعیف است و با روایت ضعیف هم چیزی ثابت نمی شود. دکتر: «خاطره یک خانم» زنی از اتقانی که برایش پیش آمده بود از من نظر خواست میگفت: آقای سید..... "بیست سال پیش با او صیغه کرده و از او حامله شده است، مدتی بعد از صیغه حاجی آقا با او دختری متولد می شود، قسم خورد که این دختر از اوست چون در آن روزها کس دیگری با او صیغه نکرده است، سالها بعد که دختر بزرگ می شود و بالغ میگردد روزی مادرش احساس می کند که دختر حامله است وقتی علت را می پرسد می گوید آقای سید!..... با او صیغه کرده! و از او حامله شده است، مادر بهت زده شده و حواسش را باخته بود نمی دانست چه کند داستان را برای دخترش بازگفت، او بیشتر گیج شده بود که چگونه پدرش با او صیغه کرده است".! نویسنده: قصه شبیه قصه های هزار و یک شب است و مدرک قصه هم خود دکتر است و دکتر هم دروغگو

است، پس از کجا و چگونه باور کنیم، وانگهی ده ها سؤال دیگر پیدا میشود، چرا این زن از اول به دختر خود نگفته بود که پدر دارد؟ و چرا دختر از مادر خود در باره پدرش چیزی نپرسیده بود؟ و چرا آن زن قصه خودش را برای دکتر فقط نقل کرد و هیچ کس دیگری را در جریان نگذاشت؟ و . بالاخره أَلَعَنَهُ اللهُ عَلَى الْكَاذِبِينَ .

آیا در قرآن صیغه حرام شده است

نویسنده: دکتر به یکی دو آیه و چند حدیث استلال به حرمت متعه میکند که یکی یکی به بررسی و نقد آن می پردازیم . دکتر: « {آیه اول:} (وَلَيْسَ تَغْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُعْطِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) (النور: ۳۳) کسانی که به ازدواج دسترسی ندارند باید صبر کنند و خودشان را پاک نگهدارند تا وقتی که خداوند از فضل خودش آنان را غنا بخشد. " پس علاج این است که انسان صبر کند و خودش را از آلوده کردن به چیزهای دیگر پاک نگهدارد تا خداوند شرایط ازدواجش را میسر کند، اگر صیغه حلال می بود دیگر لزومی نبود که به استعفاف و انتظار امر کند آشکارا می فرمود صیغه کنید. « نویسنده: کلمه نکاح شامل نکاح دائم و موقت میشود و کسانی که دسترسی به ازدواج (نه دائم و نه موقت) ندارند باید صبر کنند، البته باید توضیح داد که متعه مثل آب خوردن آسان نیست تا دکتر بگوید " اگر صیغه حلال می بود دیگر لزومی نبود که به استعفاف و انتظار امر کند " برای آنکه صیغه هم مثل عقد دائم گاهی شرایطش فراهم نیست. دکتر: « {آیه دوم:} (وَمِنْ لَمَّا يَسْتَطِيعُ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ الْمُحْصَنَاتِ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتٍ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفٌ مِمَّا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (النساء: ۲۵) و هر کس از شما توانایی مالی نداشته باشد که با زنانی آزاد مؤمن ازدواج کند بهتر است با ملک یمین هایتان از کنیزان مؤمن تان ازدواج کنید و خداوند به ایمان شما داناتر است همه از یکدیگرید پس با اجازه سرپرست شان با آنان ازدواج کنید و مهرهایشان را به وجه پسندیده به ایشان بدهید در حالیکه پاکدامنان غیر پلید کار باشند و دوست گیران نهانی نباشند، آنگاه چون ازدواج کردند اگر مرتکب کار ناشایستی - زنا- شدند مجازات آنان به اندازه نصف مجازات است که بر زنان آزاد مقرر است، این حکم - ازدواج با کنیزان- برای کسی از شما است که از آرایش گناه بترسد و شکیبایی - و پاکدامنی- پیشه کردن برایتان بهتر است و خداوند آمرزگار مهربان است. " پس خداوند حکیم در کلام پاکش کسانی را که به علت کمبود امکانات به ازدواج دسترسی ندارند دستور داده با کنیزها ازدواج کنند اگر به آن هم دسترسی نداشتند صبر کنند، اگر متعه حلال میبود چرا در اینجا به عنوان آسانترین راه حل که هر کس در هر شرایطی میتواند به آن دسترسی داشته باشد طرح نگردید؟! « نویسنده: این آیه بعد از آیه ۲۴ سوره نساء که جواز متعه را میسراند، آمده است و چون نکاح دائم و متعه با زنان آزاد، احیانا توقف دارد بر بذل مهریه های سنگین و غیر قابل تحمل، خداوند متعال میفرماید: اگر امکان ازدواج (دائمی یا موقتی) با زنهای آزاد نبود، با کنیزان ازدواج کنید. زیرا که مؤنه زیاد لازم ندارد و ازدواج با آنان نسبت به ازدواج با زنان آزاد کم مصرفتر است. از این آیه به هیچ عنوان حرمت نکاح متعه استفاده نمیشود بلکه اصلا آیه در صدد بیان حرمت نیست. دکتر: « {رأی امام صادق(ع)} ائمه اطهار علیهم السلام این واقعیت را به خوبی می دانستند و در پرتو همین واقعیت و فهم عمیقی که از قرآن داشتند ارشادات و فرمایشاتشان در تحریم متعه صریح و روشن است ملاحظه فرمایید: عبدالله بن سنان میگوید از امام صادق علیه السلام درباره متعه پرسیدم فرمودند: (لَا تُدْنَسُ نَفْسُكَ بِهَا) نفس خود را با آن کثیف مگردان. بحار الانوار ۱۰۰/۳۱۸. اگر متعه حلال می بود و اینقدر فضیلت! می داشت و شرط ایمان می بود (و اعتقد بغیر دیننا) چرا امام صادق علیه السلام چنین تعبیری از آن بفرمایند؟ « نویسنده: ما هیچ دلیلی حتی غیر صریح هم از ائمه اطهار علیهم السلام در رابطه با تحریم متعه نداریم تا چه رسد به دلیل صریح و این نکته از خلال رد ما بر دکتر بطور کلی واضح خواهد شد. اولاً قبلاً تذکر رفت

که متعه کردن شرط ایمان نیست و روایاتی را که دکتر به آنها استدلال کرد همه ساخته و پرداخته خود او بود. ثانياً با اغماض از سند حدیث، از دکتر و مترجم سؤال می‌کنیم، از کجا فهمیدید که جمله (لا تُدْنَسُ نفسک بها) معنایش میشود "نفست را با آن کثیف مگردان" چون کلمه (دنس) موارد استعمال مختلفی دارد و شما روی چه قرینه‌ای آنرا بر معنی کثافت حمل کردید؟ یکی از موارد استعمال (دنس) چنانکه ابن منظور در لسان العرب ذیل همین ماده ذکر می‌کند: بدگویی مردم است، زیرا می‌گوید: (دُنِسَ الرجل عرضه اذا فعل ما یثینه) "انسان آبروی خودش را برده است زمانی که کاری انجام دهد و بسبب آن مورد ملامت مردم قرار گیرد. و چون در زمان امام صادق علیه السلام، حکومت عباسی متعه را حرام می‌دانست و عامل آنرا مجازات می‌کرد و مردمی که اکثراً شیعه نبودند نیز عامل را سرزنش می‌کردند چون این کار او را طبق مذهب خود گناه می‌دانستند، حضرت او را بر حذر میدارد تا مبادا به این سبب گرفتار ظلمه شود و مورد بازخواست آنها قرار گیرد، و همینکه ما این معنی را احتمال هم بدهیم دیگر استدلال به حدیث از اصل ساقط میشود. دکتر: «حضرت به این نیز اکتفا نکردند بلکه با صراحت حکم حرام بودن آنرا بیان فرمودند: از عمار روایت است که گفت امام صادق علیه السلام فرمودند: (قد حرمت علیکم المتعه) "تحقیقاً متعه بر شما حرام شده است" فروع کافی ۲/۴۸، وسائل الشیعه ۱۴/۴۵۰. نویسنده: دکتر هر جا روایتی را دست کاری نموده است، آدرس آنرا نیز غلط نوشته است تا خواننده اگر خواست روایت را پیدا کند، آسان به دست نیاید و در نتیجه دنبال آن نگردد و دروغ دکتر هم آشکار نشود. روایت فوق در کافی جلد پنجم و در ص ۴۶۷ است نه جلد دوم که مربوط به اصول دین است نه فروع آن و روایت هم آنچنانکه دکتر نقل میکند نیست بلکه هرگز در آن بحث از حرمت متعه نشده است و اینک تمام آن روایت را نقل می‌کنیم: (عده من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن علی بن أسباط، ومحمد بن الحسین جميعاً، عن الحكم بن مسكين، عن عمار قال: قال أبو عبد الله (ع) لی ولسليمان بن خالد: قد حرمت علیكما المتعه من قبلی مادمتما بالمدينه لانكما تكثران الدخول علی فأخاف أن تؤخذا، فيقال: هؤلاء أصحاب جعفر "ع). عمار می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من و سلیمان بن خالد فرمودند: من از طرف خودم متعه را بر شما دو نفر مادامی که در مدینه هستید حرام می‌کنم (اجازه ندارید تا وقتی در مدینه هستید متعه کنید) چون شما زیاد با ما رفت و آمد میکنید و من میترسم که دستگیر شوید و آنگاه بگویند که اینها از اصحاب جعفر میباشند "یعنی چون از نظر حکومت وقت حرام است، شما برای من درد سر درست نکنید. اما دکتر آمده (حرمت علیکما "ع) حرام کردم بر شما دو نفر "را به (حرمت علیکم "ع) بر شما حرام شده است "تغییر داده و با نقل همین جمله کوتاه بدون نقل تمام روایت آنها با تدلیس و تحریف، خواسته است واقع را بپوشاند و باطل را بجای حق بنشانند. پس روایت دلالت بر حرمت متعه میکند، زیرا که امام علیه السلام میدانند اصحاب او متعه میکنند و آنها را از آن بطور کامل نهی نمیکند و فقط آن دو نفر را تا وقتی که در مدینه هستند منع میفرماید تا مبادا برای خود یا امام از جهت حکومت وقت گرفتاری درست کنند. ضمناً روایت بخاطر سهل بن زیاد و حکم بن مسکین که از جمله راویان آن میباشند ضعیف و غیر قابل اعتماد است. دکتر: «علاوه بر آن امام صادق علیه السلام اصحاب خودشان را همواره سرزنش می‌کردند و از صیغه کردن بر حذر می‌داشتند لذا می‌فرمودند: "آیا یکی از شما خجالت نمی‌کشد که در جای پنهان و شرم آوری دیده شود آنگاه این کردار ناپسند او به حساب برادران و یاران صالح و نیکو کارش گذاشته شود؟! فروع کافی ۲/۴۴. وسائل الشیعه ۱۴/۴۵۰. نویسنده: این روایت نیز ضمن آنکه در آدرس دکتر نه در کافی و نه در وسائل وجود ندارد و در جلد پنجم کافی ص ۴۵۳ نقل شده است از این قرار است: (علی بن محمد، عن صالح بن أبي حماد، عن ابن سنان، عن المفضل بن عمر قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول في المتعه: دعوها أما يستحي أحدكم أن يري في موضع العورة فيحمل ذلك علي صالحی إخوانه وأصحابه "ع) مفضل بن عمر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در رابطه با متعه فرمود: "رها کنید متعه را آیا حیا نمی‌کند یکی از شما که در جایی دیده شود و مردم او را سرزنش کنند و سبب ضرر وارد کردن بر خود و برادران و دوستان خود گردد. "اولاً روایت بخاطر وجود ابن سنان در بین راویان آن ضعیف و از درجه اعتبار ساقط است. ثانياً اگر متعه حرام بود، حضرت باید

به آنها میفرمود این کار حرام است مرتکب آن نشوید و انگهی چطور آنها تا آن وقت نفهمیده بودند که حرام است؟ ثالثا امام علیه السلام به آنها میفرماید: اینکار را رها کنید زیرا که موجب ملامت و سرزنش شما می شود یعنی برای تان درد سر درست می کند که مفهوم آن اینست، اگر درد سری نداشت اشکالی ندارد. رابعا در آرزمان و مخصوصا در مدینه توسط حکومت های وقت این کار ممنوع و زنا تلقی می شد و عامل را مجازات میکردند و بین مخالفین مشهورش می کردند و حتی دوستانش را مورد آزار و اذیت قرار میدادند و لذا حضرت به آنها می فرمود: متعه کردن را بخاطر این گرفتاریها ترک کنند. دکتر: « {رأی امام رضا(ع)} هنگامی که علی بن یقظین از امام رضاعلیه السلام درباره متعه پرسید جواب دادند: (ما أنت و ذاک؟ قد أغناک الله عنها) تو را بامتعه چه سروکاری است خداوند تو را از آن بی نیاز کرده است "فروع کافی ۲/۴۳، وسائل الشعیه ۱۴/۴۴۹. آری خداوند مردم را با ازدواج شرعی از متعه بی نیاز کرده است، لذا ثابت نشده که کسی با زنی از اهل بیت (ع) صیغه کرده باشد، اگر حلال می بود و اینقدر فضیلت! و ثواب! میداشت آنها حتما اینکار را میکردند». نویسنده: مجتهد ۹۰ یا ۲۰۰ ساله هنوز نفهمیده است که هر جا در روایات کلمه (ابوالحسن) بطور مطلق ذکر شود مراد امام کاظم علیه السلام است نه امام رضا علیه السلام تا چه رسد به اینکه در روایت پس از کنیه نام مبارک امام کاظم (موسی) هم ذکر شده باشد ولی کسیکه ۷۰ سال درس فقه خوانده هنوز نفهمیده است که مراد از (ابالحسن موسی) امام کاظم است نه اما رضا سلام الله علیهما، و انگهی باقیچی کردن روایت، آن قسمت از روایت را که دلالت صریح بر حلیت متعه دارد نیاورده است تا به مقداری که آورده بتواند بر حرمت متعه استلال کند. ضمنا روایت در جلد پنجم کافی ص ۴۵۲ نقل شده نه در جلد دوم که مربوط به روایات اصول دین است. اما روایت آنطور که در کافی نقل شده اینست (علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن علی بن یقظین قال: سألت أبا الحسن موسی (ع) عن المتعة فقال: وما أنت و ذاک فقد أغناک الله عنها، قلت: إنما أردت أن أعلمها، فقال: هی فی کتاب علی (ع)، فقلت: نزیدها و تزدداد؟ فقال: وهل یطیبه إلا ذاک") علی بن یقظین (وزیر هارون الرشید) میگوید: از امام کاظم علیه السلام در باره متعه پرسیدم فرمود: ترا با متعه چکار خداوند ترا بی نیاز گردانیده است از آن، عرض کردم میخواهم حکم آنرا بدانم، فرمود: حلیت متعه در کتاب علی علیه السلام مذکور است، گفتم: میتوانم مهر را زیاد کنم که زن نیز مدت را زیاد کند؟ فرمود: خوبی متعه به همین است. "حالا- دکتر از کجای این روایت میخواهد حرمت متعه را ثابت کند؟ اگر نظر او به جمله (فقد اغناک الله عنها)" خداوند ترا از آن بی نیاز کرده است" باشد این جمله را به کسی که یک زن دارد و میخواهد با زن دوم ازدواج کند نیز میتوانیم بگوییم که ترا با زن دوم چکار، خداوند ترا با داشتن یک زن از دومی بی نیاز کرده است، پس باید به نظر دکتر گرفتن زن دوم و سوم و چهارم نیز حرام باشد. بلکه حضرت می خواهد بفرماید که تو چون در حال تقیه هستی (چون سمت وزارت هارون را داری و او نمی داند که تو شیعه هستی) و در مذهب اهل سنت متعه حرام است و تو هم با مقام وزارت و مکنتی که داری هم زنهای دائمی متعدد داری و هم کنیزان مختلف پس کاری نکن که هارون متوجه شیعه بودن تو شود و ترا از مقامت عزل کند و گرفتار عذاب و عقوبت او شوی و شیعیان هم حامی و مدافعی خود را در دستگاه حکومت از دست بدهند. اما اینکه " ثابت نشده کسی با زنی از اهل بیت (ع) صیغه کرده باشد " و دکتر این مطلب را دلیل بر حرام بودن متعه گرفته است، جوابش بسیار ساده است و آن اینکه ثابت نشده (بلکه خلافتش ثابت است) که یکی از زنان اهل بیت علیهم السلام با یک سیاه آفریقائی یا یک پشتون یا یک بلوچ و ازدواج دائم کرده باشد، پس باید دکتر فتوا دهد که ازدواج یک زن مسلمان با مثل این مردان حرام است و همین قسم یقین داریم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با زن مسلمانی از چین ازدواج نکرده بود پس باید به نظر دکتر و یارانش ازدواج مرد مسلمان با یک زن مسلمان اهل چین حرام باشد. دکتر: « {رأی امام باقر (ع)} وقتی عبد الله بن عمیر به امام باقر- علیه السلام- گفت: (أیسرک أن نساءک و بناتک و أخواتک و بنات عمک یفعلن- ای یتمتنن- فأعرض عنه ابو جعفر- علیه السلام- حین ذکر نساءه و بنات عمه) " آیا خوشحال می شوی که همسران و دختران و خواهران و دختران عمویت اینکار را بکنند؟! یعنی متعه کنند، امام باقر علیه السلام وقتی این را شنیدند

چهره خود شان را برگرداندند " فروع کافی ۲/۴۲، تهذیب ۲/۱۸۶ ». نویسنده: روایت در جلد پنجم کافی ص ۴۴۹ (و هفتم تهذیب ص ۲۵۰) این چنین نقل شده است: (علی عن أبیه، عن ابن أبي عمیر، عن عمر بن اذینه، عن زرارة قال: جاء عبدالله بن عمیر اللیثی إلى أبي جعفر (ع) فقال له: ما تقول فی متعة النساء؟ فقال: أحلها الله فی کتابه وعلی لسان نبیه (صلی الله علیه وآله) فهی حلال إلى یوم القیامة فقال: یا أبا جعفر مثلك یقول هذا وقد حرمها عمر ونهی عنها! فقال وإن كان فعل، قال: إنی اعیدک بالله من ذلك أن تحل شیئا حرمه عمر، قال: فقال له: فأنت علی قول صاحبک وأنا علی قول رسول الله (صلی الله علیه وآله) فهلم الاعنک أن القول ما قال رسول الله (صلی الله علیه وآله) وأن الباطل ما قال صاحبک، قال: فأقبل عبدالله ابن عمیر فقال: یسرک أن نساءک وبناتک وأخواتک وبنات عمک یفعلن، قال: فأعرض عنه أبو جعفر (ع) حین ذکر نساءه وبنات عمه " زراره می گوید: عبدالله بن عمر لیثی خدمت امام باقر علیه السلام آمده گفت: نظر شما در رابطه با متعه چیست؟ آنحضرت فرمود: خداوند آنرا در قرآن حلال نموده و توسط پیامبرش به مردم ابلاغ کرده است گفت: ای ابو جعفر آیا شخصی مثل تو حکم به حلیت میکند در حالیکه عمر آنرا حرام کرد و از آن نهی نمود، حضرت فرمود: اگرچه عمر از آن نهی کرده باشد، گفت: ترا پناه میدهم بخدا از اینکه حلال کنی چیزی را که عمر حرام کرده است حضرت فرمود: تو همان نهی عمر را قبول کن اما من از گفته رسول خدا سرپیچی نمیکنم و باید بدانی که حق همان گفتار رسول خداست و تحریم عمر باطل است پس عبدالله رویش را بجانب آنحضرت نموده گفت: آیا برای تو خوشایند است که زنان و دختران و خواهران و دختران عمویت این کار را انجام دهند، حضرت پس از شنیدن این سخن، از او اعراض نموده و رویش را از او برگردانید. " با دقت در این روایت معلوم میشود که: اولاً شخص مذکور از امام باقر علیه السلام میخواهد که از تحریم عمر پیروی کرده متعه را حلال نداند و پس از آنکه حضرت می فرماید: گفتار پیامبر بر هر کس دیگر مقدم است، او بی ادبانه آن سخن را بر زبان می آورد، امام هم با توجه به این آیه کریمه (واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً) سکوت نموده باکرامت و بزرگواری از او اعراض میکنند. ثانیاً در خود همین روایت مسئله حلیت متعه مطرح شده است چون حضرت می فرماید: خداوند آنرا حلال و رسولش ابلاغ نموده است. ثالثاً معنی حلال بودن این نیست که هر که چیزی را قبول داشت، فوراً اهل بیت خود یا دیگران را بر انجام آنکار مجبور کند. رابعاً میشود از دکتر پرسید: در دورانی که رسول خدا طبق نظر اهل سنت متعه را حلال کردند، آیا خود آنحضرت یا کسی از اعضای خانواده او صیغه کردند؟ اگر جواب بلی باشد دلیل اثبات ندارد و اگر نه باشد پس چرا برای دیگران فرمودند متعه حلال است ولو در همان زمان محدود. خامساً در اسلام اگر کسی زنش را طلاق دهد و آن زن برود شوهر دیگر اختیار کند هیچ کدام کار نادرستی نکرده اند، پس چرا دکتر و همفکرانش زن یا زنهای خود را طلاق نمی دهند تا دیگران با آنها ازدواج نمایند. و خلاصه آنچه که باید شود و فردی میتواند طرف مقابل خود را ملزم به انجام آن کند واجبات است و بس.

اشکال چیست؟

دکتر: « {حدیث بخوانیم} مثلاً طوسی روایت می کند که از امام باقر علیه السلام پرسیده شد: (الرجل یحل لأخیه فرج جاریته؟ قال: نعم لا بأس به، له ما أحل له منها ") آیا ممکن است کسی فرج کنیزش را برای برادرش حلال کند؟ فرمود بله، اشکالی ندارد، هر چه برای او از آن حلال بوده برای برادرش نیز حلال است " الاستبصار ۳/۱۳۶ ». نویسنده: آیا در فقه اهل سنت اگر کسی کنیزی داشته باشد می تواند او را به دیگری بفروشد یا خیر؟. و آیا پس از فروش تمام تصرفاتی که برای بایع قبل از فروش حلال بود برای مشتری حلال میشود یا خیر؟. در هر دو سؤال جواب مثبت است و جای شکی نیست که کنیز برای صاحب خود حلال است چنانکه یکی از راه های انتقال مملوک یا مال از شخصی به شخص دیگر بیع است، یکی از راه ها هم هبه و بخشش است به این معنی که اگر کسی کنیزش را به دیگری بخشید، کنیز ملک او می شود و تصرف در ملک برای او جایز است. در روایت فوق

هم به همین نکته اشاره شده است و بس، یعنی انسان میتواند کنیزش را به برادر مؤمنش هبه کند. دکتر: «کلینی و طوسی از محمد بن مضارب روایت می کنند که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: (یا محمد خذ هذه الجارية تخدمک وتصیب منها، فاذا خرجت فارددها الینا)» یعنی این کنیز در اختیار تو باشد هم خدمت ترا می کند و هم خود را با او ارضا می کنی! هروقت خواستی بروی او را به ما برگردان!" فروع کافی ۲/ ۲۰۰ استبصار ۳/۱۳۶. نویسندگان: استفاد از روایت اینست که امام علیه السلام کنیزی را به او می سپارد تا خدمت او را انجام دهد اما اینکه او را ارضا کند، در روایت اشاره ای به آن نشده است و اگر دکتر یا مترجم کلمه (تصیب منها) را دلیل برای نظر خود بگیرند در جواب میگوئیم که مراد از آن حظ و فائده است که این حظ و فائده برای او از خدمت کردن آن کنیز تحقق مییابد. چون معنی این دو روایت واضح شد دیگر نیازی به نقل یاوه گوئی های دکتر که در ذیل این دو روایت گفته و همه بی پایه و بی اساس است و بررسی و نقد آن نیست. البته ناگفته نماند که دکتر در متن عربی و در همین قسمت تهمت بسیار ناروا و زشتی به شیعه وارد نموده است که چون مترجم هم آنرا دروغ میدانسته، از ترجمه آن خود داری کرده است، خلاصه آنچه که دکتر در آنجا میگوید اینست که شیعیان زنان خود را به همدیگر عاریه و امانت میدهند و اگر مهمانی برای آنها بیاید، هر چند روزی که در خانه آنها باشد، زن صاحب خانه در اختیار مهمان است و مطالبی از این قبیل که باید بگوئیم از همین کلمات استفاده میشود که او نه قبلا شیعه بوده و نه حتی با شیعیان در یک شهر زندگی کرده است و الا چنین تهمت ناروا و ضد انسانی را به شیعه نسبت نمی داد، اما مترجم چون شیعیان را از نزدیک دیده و به آنها شناخت داشته نتوانسته است این دروغ را بپذیرد و لذا از ترجمه خود داری نموده است.

جماع نه لواط

دکتر: «{مشروعیت لواط!} قضیه تا همین جا تمام نمی شود لواط را نیز جایز شمرده اند و روایاتی نیز بافته و به اهل بیت علیهم السلام منسوب کرده اند. طوسی از عبد الله بن یغفور روایت میکند که: "از امام صادق علیه السلام پرسیدم اگر مردی از "دُبر" بازن نزدیک شود چه حکمی دارد؟! فرمودند (لابأس إذا رضیت)" اگر زن راضی باشد اشکالی ندارد! "گفتم پس معنی آیه کریمه (فاتوهن من حیث أمرکم الله) چیست؟ فرمودند: این در صورتی است که فرزند خواسته باشند فرزند از جایی بخواهید که خداوند به شما دستور داده است لذا خداوند می فرماید: (نَسِیَ اَوْكُمْ حَزْثٌ لَكُمْ فَاَتُوا حَزْثَكُمْ اَنۡی سِتۡنَم) (البقره: ۲۲۳). {قوت استدلال} طوسی از موسی بن عبد الملک از مردی روایت میکند که گفت: "از امام رضا علیه السلام پرسیدم که اگر مردی از عقب در دبر زن به او نزدیک شود چه حکمی دارد؟ فرمودند: (أحلتها آیه من کتاب الله) آیه ای از کتاب خدا آنرا حلال کرده است از قول حضرت لوط علیه السلام که فرمود: (هولاء بناتی هن أطهر لکم) او می دانست که آنها فرج را نمی خواهند!" الاستبصار ۳/۲۴۳. و طوسی از علی بن الحکم روایت میکند که گفت: "از صفوان شنیدم که میگفت: به امام رضا علیه السلام گفتم: یکی از مخلصین شما می خواهد از شما مسأله ای بپرسد اما خجالت میکشد فرمود: مسأله چیست؟ گفت آیا جایز است که کسی در دبر با همسرش نزدیکی کند؟ فرمود: بله جایز است" الاستبصار ۳/۲۴۳. نویسندگان: اولاً اطلاق کلمه لواط اینجا هم از نگاه شرع و هم از نگاه لغت و اصطلاح غلط است، زیرا لواط یعنی جمع شدن مردی با مرد دیگر، اما جمع شدن مرد با زن چه از قبل باشد یا دُبر، لواط گفته نمیشود بلکه به آن کلمه جماع اطلاق می گردد و به همین لحاظ است که اگر مردی با زن نامحرمی از راه دُبر جمع شود، طبق نظر همه مذاهب اسلامی حد زنا بر او جاری میشود نه حد لواط، و این نکته برای آن عرض شد که خوانندگان عزیز بدانند آقای دکتر مجتهد نمای ۹۰ یا ۲۰۰ ساله تا چه حدی از فقه و قوانین آن با خبر است. ثانیاً از روایاتی که نقل کرد، روایت دوم بعلت ارسال مردود است، چون روایت از مردی بدون نام و نشان نقل شده است که ما او را نمی شناسیم. ثالثاً در تمام روایات دلالت کننده بر جواز قید رضایت زن درج شده است، و این یعنی در صورت عدم رضایت ممنوع است و در صورت

رضایت هم فقهای ما بالعموم حکم به کراهت آن صادر کرده اند. رابعا مسئله جماع از دُبر یک مسئله اختلافی بین علما اعم از شیعه و سنی بوده و این طور نیست که اهل سنت همه آنرا حرام بدانند بلکه بین اهل سنت قول به حرمت بعد از قرن چهارم هجری پیدا شده و قبل از آن عده ای از صحابه و تابعین و بعضی از ائمه مذاهب اهل سنت قائل به جواز آن بوده اند. ابن عربی میگوید: ابن شعبان جواز را نسبت داده است به تعداد کثیری از صحابه و تابعین و مالک در کتاب (جماع النسوان و احکام القرآن) و طبری نیز از محمد بن کعب قرظی جواز آنرا نقل کرده است. ابن قدامه از فقهای حنبلی میگوید: اباحه اتیان نساء از دبر روایت شده از ابن عمر و زید بن اسلم و نافع و مالک، و از مالک روایت شده که گفت: در بین کسانی که در دین خود به آنان اقتدا میکنم، پیدا نکردم کسی را که شک در حلال بودن آن داشته باشد. در رابطه با آیه (نسائکم حرث لکم). سیوطی و طبری در تفاسیر خود روایاتی از ابن عمر نقل کرده اند که نزول آیه را در رابطه با جواز اتیان نساء از دبر بیان میکنند. دکتر: «مخالفت بانص قرآن { امیدوارم خوانندگان عزیز به من اجازه دهند که جسارت کنم و به عرض برسانم که روایات مذکور با نص صریح قرآن مخالف است زیرا خداوند می فرماید: (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَرُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ) (البقرة: ۲۲۲) اگر نزدیکی با همسر در دبر جایز می بود خداوند فقط دستور دوری کردن از فرج را صادر می فرمود و میگفت: (فَاعْتَرُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ) (البقرة: ۲۲۲) در حال حیض از نزدیک شدن به فرج همسر خوداری کنید. " اما چونکه نزدیکی به "دبر" حرام است خداوند مطلق فرمود: (وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ) (البقرة: ۲۲۲) و به زنان نزدیک نشوید " آنگاه خداوند بیان فرمود که مرد چگونه به همسرش نزدیک شود (فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ) (البقرة: ۲۲۲) هرگاه آنان پاک شدند از همان راهی که خداوند به شما دستور داده به آنان نزدیک شوید. " خداوند فرموده: (نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ) (البقرة: ۲۲۳) همسران شما برای شما کشتزارند هر طوری که خواستید میتوانید به کشتزار خود نزدیک شوید " و کشتزار جایی است که از آن امید فرزند می رود ». نویسنده: اگر این استدلال درست باشد پس باید در حال حیض تمام استمتاعات حتی بغل گرفتن و بوسیدن را هم دکتر و یارانش حرام بدانند زیرا به قول این مجتهد ۹۰ یا ۲۰۰ ساله خداوند فرموده است (ولا تقربوهن). در حالیکه ابن کثیر در تفسیر میگوید: (فاعتزلوا النساء في المحيض) یعنی از فرج زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که هر کاری را میتوانید انجام دهید جز وطی و به همین جهت بسیاری از علما فتوا داده اند که مباشرت حائض در غیر فرج جائز است و از طریق عکرمه از بعضی از زنه‌های پیامبر روایت شده است که اگر کسی خواست از زنش در حال حیض لذت ببرد، فرجش را بپوشاند. قرظی می گوید: علما در مباشرت حائض و آنچه که در حال حیض مباح است، اختلاف کرده اند بعد میگوید: ثوری و محمد بن حسن و بعضی از اصحاب شافعی گفته اند: فقط از موضع و جای خون (فرج) باید اجتناب شود. بخاری در صحیح باب مباشرة الحائض حدیث ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ از ام المؤمنین عائشه و ام المؤمنین میمونه روایت میکند، پیامبر با آنها در حالیکه حائض بودند مباشرت میکرد. اما در رابطه با آیه (فإذا تطهرن). و (نسائکم حرث). باید گفت: که به هیچ عنوان در این دو آیه منع از وطی در غیر فرج استفاده نمیشود، زیرا این دو آیه در صدد حلال کردن چیزی است که در حال حیض حرام شده بود. در کلمه (انی شئتم) هم بین علما اختلاف است که آیا مراد از این کلمه (هرگونه خواستید) است یا (هر جا خواستید) یا (در قبل و دُبر). دکتر: « {خلاف فطرت} مفهوم روایت ابویعفر از امام صادق علیه السلام این است که فرج فقط برای طلب فرزند است اما ارضای غریزه و لذت بردن در "دبر" است یا حد اقل برای ارضای غریزه از هر دو میشود استفاده کرد! در حالی که این امر به طور کلی غلط است، و تنها فرج است که هم برای طلب فرزند و هم برای ارضای غریزه مورد استفاده قرار می گیرد این سنت خداوندی و فطرت بشری از آغاز تاریخ تاکنون است، و تاقیامت ادامه خواهد داشت، امام صادق علیه السلام بسیار پاک تر و شائشان بلندتر از آن است که نعوذ بالله اینگونه چرت و پرت بگویند، ایشان که از بارزترین و آگاه ترین علمای قرون طلایی اسلام و از ماهرترین شخصیتها به قرآن و علوم قرآنی بودند چگونه این آیه کریمه با این وضاحت و صراحت را نمی توانند بفهمند (فاذا تطهرن فاتوهن

من حیث امر کم الله (؟!». نویسنده: روایت عبدالله بن ابی یعفر را قبلاً دیدیم بسیار واضح و روشن است، از امام علیه السلام سؤال شد: آیا جماع در دُبر جایز است؟ فرمود: در صورت رضایت زن جایز است، اما اگر فرزند می‌خواهید حتماً باید جماع از قُبَل صورت بگیرد و لذا حضرت به آیه مبارکه استشهداد فرمودند. اگر کسی با آیه (فاذا تطهرن فاتوهن من حیث امر کم الله) استدلال کند به منع جماع از دُبر، باید به ممنوعیت دیگر استمتاع هم که در غیر فرج صورت می‌گیرد فتوا دهد زیرا که از آن طرق هم فرزند بوجود نخواهد آمد. قائلین به جواز را هم قبلاً از صحابه و تابعین و بعضی از ائمه مذاهب اربعه نام بردیم. پس امام صادق علیه السلام همان چیزی را می‌فرمایند که از آیه استفاده میشود. مشکل دکتر اینجاست که نظر خودش را فقط موافق فطرت می‌بیند و بعد حکم میکند که دیگر انظار همه خلاف فطرت است در حالیکه او اول باید حق بودن نظر خود و باطل بودن نظر مخالف را به اثبات برساند و بعد بیاید بحث کند که چه موافق فطرت و چه مخالف آنست. دکتر: «اگر فرض کنیم که در دُبر هم می‌تواند کسی ارضاشود قُبَل هم که طبعاً هست راه سومی هم که وجود ندارد بنابراین آیه کریمه و امری که در آن آمده و آنرا مقید به طهارت کرده کلامی بی‌معنی میشود!». از آنجایی که یکی از دو راه مذکور حرام بود و دیگری حلال ضرورت پیش آمد که راه حلال را که گاهی مؤقلاً حرام می‌شود بیان فرماید، پس خداوند دستور داد که از کشتزار استفاده کنند و کشتزار همان جایی است که از آن امید فرزند برده میشود علاوه بر آنکه هر دو همسر را ارضاء هم میکند». نویسنده: وقتی خداوند ما را از چیزی نهی کند و سپس به آن امر نماید، از این امر وجوب چیزی که به آن امر شده ایم و انحصار حلیت در همان چیز فقط استفاده نمیشود، بلکه مستفاد از این امر فقط حلیت است. مثلاً خداوند متعال میفرماید: (واذا حللتم فاصطادوا) و زمانیکه از احرام بیرون آمدید صید کنید اینجا بصورت امر گفته شده ولی معنای آن وجوب نیست بلکه فقط نهی را بر میدارد یعنی دیگر صید کردن که ممنوع شده بود مانعی ندارد. در آیه مبارکه (فاذا تطهرن فاتوهن من حیث امر کم الله) هم خداوند می‌فرماید: پس از آنکه زن از حیض پاک شد مجامعت با او از قُبَل مانعی ندارد و شما آزاد هستید نه اینکه باید همین کار را انجام دهید و بس و اگر حکم حرمت به همین سادگی می‌بود که دکتر صادر کرد عده‌ای از صحابه و تابعین معتقد به حلیت نمی‌شدند. دکتر: «{راهنزی} و اما روایتی که به امام رضا علیه السلام منسوب کرده اند که لواطت با زنان را جایز می‌شمارد و به قول حضرت لوط علیه السلام استشهداد کرده اند، بنده عرضم این است که تفسیر آیه مذکور (هُوَ لَآئِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ) (هود: ۷۸) در آیه دیگری آمده است، آنجایی که خداوند می‌فرماید: (وَلَوْ طَأَّ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقُكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقَاطَعُونَ السَّبِيلَ) (العنکبوت: ۲۹) راهنزی تنها آن نیست که دزدان راهنزی می‌کنند، خیر، اینکه کسی خودش را در غیر جای مشروع ارضاء کند و نسل را قطع کند نیز راهنزی گفته می‌شود، اگر همه مردان فقط خودشان را از دبر ارضاء نمایند و راه طلب فرزند را رها کنند نسل بشری منقرض می‌گردد. پس معنای آیه کریمه روشن است و این معنا از امام رضا علیه السلام مخفی نبوده است بنابراین دروغ بودن این روایت از زبان امام ارضاء علیه السلام روشن و آشکار است». نویسنده: اولاً روایت مذکوره همانطور که گفته شد مرسله است و از اعتبار ساقط. آیه دوم را که دکتر بعنوان تفسیر کننده آیه اول آورد به هیچ عنوان مفسر آیه اول نیست، زیرا معنای آیه اول اینست که حضرت لوط علیه السلام به آنها فرمود: «اینها دختران من و برای شما پاکیزه تر اند» و معنای آیه دوم اینست که: «و لوط را فرستادیم هنگامی که به قوم خود گفت: شما عمل بسیار زشتی را انجام میدید که هیچ یک از مردم جهان پیش از شما آنها را انجام نداده اند آیا شما به سراغ مردان می‌روید و راه را قطع میکنید. آیه اول بیانگر آنست که لوط علیه السلام دختران خود را عرضه می‌کند به کسانی که آنان خواستار وطی در فرج نبودند، بلکه اراده لواط با مردان را داشتند و لوط علیه السلام به آنها فرمود: بیایید با دختران من ازدواج کنید و به خواسته خود از راه حلال برسید، که خود این نکته حلیت وطی در دُبر را افاده می‌کند حال آنکه در آیه دوم لوط علیه السلام، مردان را بخاطر انجام عمل لواط که وطی در دُبر مرد است ملامت و سرزنش میکند، پس دو آیه دارای دو موضوع مختلف است و نمی‌تواند یکی مفسر دیگری باشد. علما و مفسرین اهل سنت نیز کلمه (وَتَقَاطَعُونَ ا

لَسَّيْلَ) را به قطع نسل انسان تفسیر نکرده اند. ابن کثیر میگوید: مراد آنست که آنان قطاع الطريق بودند راه را بر مردم می بستند و اموالشان را غارت نموده خود آنها را می کشتند. طبری میگوید: مراد آنست که آنان راه را بر مسافری می بستند و بعد با آنان عمل لواط را انجام میدادند. وانگهی دکتر با این استدلال باید جلوگیری از حامله شدن را به تمام طرق آن، و ارضا شدن مرد را از غیر جماع در قُبَل بطور کامل حرام بداند، در حالیکه هیچ کس قائل به حرمت نیست و این برای آنست که امکان ندارد همه مردها و زنها در همه عالم از حمل جلوگیری کنند چنانکه امکان ندارد همه مردها خود را از طریق غیر جماع در قُبَل ارضا نمایند، بلکه با جایز دانستن وطی در دُبُر باز هم مسئله وطی در قُبَل هست و خصوصا که هیچ زنی رضایت وطی در دُبُر را نمیدهد و قبلا هم گفتیم که بدون رضایت زن ممنوع است یعنی مرد نمی تواند او را برای اینکار ملزم کند. و خلاصه که بحث در حلیت و حرمت است نه اینکه اگر حلال شد، دیگر همه مردها وطی در قُبَل را ترک نموده و وطی در دُبُر را شروع کنند.

آیا خمس مباح شده است؟

اشاره

دکتر: « {فصل چهارم- خمس یا کلید بانکها!} از خمس نیز سوء استفاده زیادی بعمل آمده است، و بوسیله آن سرمایه های کلانی اندوخته شده است گرچه نصوص شرع گویای این حقیقت است، که بر شیعیان چیزی بنام خمس واجب نیست بلکه یک امر مباح است که همانند بقیه اموالشان هر جوری که خواستند می توانند در آن تصرف کنند ». نویسنده: حالا فهمیده شد که دکتر چرا از شیعه و تشیع کینه دارد و چرا میکوشد که تهمت های نا روا را برای تضعیف این مذهب وارد نماید و با دروغ و جوسازی چهره مذهب اهل بیت علیهم السلام را زشت جلوه دهد. واقعا کسیکه پیرو مذهب اهل بیت نیست و در عین حال شاهد پیشرفت و ترقی این مذهب است، رنج می برد از اینکه چرا دیگر مذاهب از امتیازاتی که این مذهب دارد، برخوردار نیستند؟ از مهمترین امتیازات مذهب اهل بیت علیه السلام اینست که بهیچ عنوان وابسته به سلاطین و قدرتمندان نبوده و مجبور نیست که اعمال خلاف شرع آنانرا بخاطر حفظ و بقای خودش مرتب امضا کند. تمام این اقتدار و استقلال فکری و فرهنگی بخاطر غنی بودن این مذهب از نظر مالی است و علت این غنا و استقلال هم مسئله وجوب خمس است که نصف آن به عنوان سهم امام علیه السلام بیشتر صرف ترویج احکام و حفظ حوزه های علمیه و خدمات عمومی برای عموم مردم می شود و نصف دیگر آن به عنوان سهم سادات به سادات فقیر و یتیم و درمانده داده می شود تا مشکلات مادی آنها رفع گردد، زیرا صدقه که عبارت از زکات باشد بر سادات حرام است. در اصل وجوب خمس در اسلام بین مسلمانها اعم از شیعه و سنی اختلافی وجود ندارد، بلکه اختلاف در موارد خاصی مثل چیزهای که به آن خمس تعلق میگیرد هست، که در ضمن مباحث آتیه روشن خواهد شد. اما این ادعا که خمس بر شیعیان مباح شده و چیزی بنام خمس بر آنان واجب نیست، یک ادعای بی دلیل و بلکه در مقابل قرآن کریم است. آیا ممکن است خمسی را که خداوند در قرآن واجب نموده است، مباح باشد و وجوب آنرا کسی نفی کند. خداوند متعال میفرماید: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَإِنَّ السَّبِيلَ) " بدانید هرگونه غنیمی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است. " تعجب از دکتر است که خود را مجتهدی ۹۰ یا ۲۰۰ ساله معرفی می کند، ولی تا هنوز نفهمیده است که تمسک به روایات ضعیف السند یا روایتی که مبتلی به معارض است یا ذیل روایت را گرفتن و صدر آن را رها کردن یا نادرست معنی نکردن، به هیچ عنوان سبب استخراج حکم خداوند بطور صحیح نخواهد شد. دکتر: « برای آنکه حقیقت خمس روشن گردد و خواننده عزیز با خمس و چگونگی عملکرد با این پدیده نوین آشنایی بیشتر و بهتر پیدا کند ما در اینجا نگاهی گذرا به پیشینه این کلید بانکها خواهیم داشت البته در پرتو روایات

شرعی و اقوال و فتاوی علماء و مجتهدین معتبری که مردم آنانرا به رسمیت می شناسند واز آنان تقلید میکنند». نویسنده: اگر دکتر آیه مبارکه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ.....) را قرائت کرده بود، هرگز خمس را پدیده نوین نمی گفت و اگر بروایات صحیحه مراجع میکرد، متوجه میشد که انکار آن به این سادگی نیست. خمس از دیدگاه اسلام ثابت و جزء ضروریات دین به حساب می آید و در مذهب تشیع هم طبق روایات وارده به چیزهایی تعلق میگیرد که بعدا دلیل آنرا خواهیم گفت و همه علما و مجتهدین معتبری که مردم آنها را برسمیت می شناسند و از آنان تقلید میکنند، خمس را بر هر مسلمان واجب می دانند که در ضمن نقل اقوال روشن خواهد شد.

ائمه (ع) خمس را مباح نکرده اند

دکتر: « {خمس از دیدگاه ائمه (ع)} ۱- از ضریس کنانی روایت است که امام صادق علیه السلام پرسیدند: زنا از کجا دربین مردم راه یافت؟ گفتم جانم فدای شما باد نمیدانم، فرمودند: (من قَبِلْ خُمْسَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ الْشَّيْعَتِ الْطَيِّبِينَ فَإِنَّهُ مُحَلَّلٌ لَّهُمْ لِمِيلَادِهِمْ) "یعنی از طریق خمس ما اهل بیت مگر شیعیان خوب ما زیرا که خمس برای آنان حلال است تا اینکه نسل شان پاک بماند." اصول کافی ۲/۵۰۲ با شرح شیخ مصطفی». نویسنده: اولاً ضریس کنانی نیست بلکه کناسی است. ثانیاً چه کناسی باشد و چه کنانی هر دو غیر قابل اعتمادند زیرا کناسی توثیقی ندارد و کنانی تضعیف شده است. ثالثاً بر فرض صحت هم، روایت دلالت بر مباح بودن خمس نمیکند، زیرا که امام علیه السلام در این روایت فقط تصرف در کنیزی را که یا از طریق جنگ به اسارت مرد شیعه درآمده است یا اینکه او را از دیگری خریده است، حلال مینماید، زیرا در هر دو صورت تا خمس آنرا نپردازد، مالک مستقل نخواهد شد و قبل از حصول ملک بطور استقلال هم تصرف در مالی که مشترک است بدون اذن شریک حرام است، و چون خمس را نپرداخته پس امام علیه السلام و سایر مستحقان خمس با او شریک هستند و اگر با آن کنیز مجامعت کند تصرف در مال مشترک بدون اذن شرکاء شده است و اگر طفلی بدنیا بیاید حلال زاده نخواهد بود، و لذا امام علیه السلام میفرماید: تصرف در این مورد را برای شیعیان خود حلال نمودیم تا نسل شان پاک و حلال زاده بماند. این نکته بسیار به وضوح از خود روایت استفاده می شود زیرا امام علیه السلام می پرسد ک زنا از کجا در بین مردم راه یافت؟ و وقتی راوی می گوید: نمی دانم امام علیه السلام میفرماید: از طریق خمس و پرواضح است که ازدواج مرد آزاد با زن آزاد این مشکل را ندارد زیرا که به زن آزاد خمس تعلق نمی گیرد بلکه ازدواج با کنیز است که تا خریدار یا اسارت کننده خمس او را نپرداخته است، تصرف در او برایش حرام است. پس تحلیل امام علیه السلام تحلیل در تصرف است نه اینکه اصل خمس را مباح اعلام نموده باشد و دلیل ما هم روایات صحیحی است که بعدا نقل خواهیم کرد. دکتر: « ۲- از حکیم مؤذن بن عیسی روایت است که گفت: از امام صادق- علیه السلام- پرسیدم تفسیر آیه کریمه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِذَى الْقُرْبَى) چیست؟ (الأنفال: ۴۱)، آن امام اندکی فکر کردند سپس فرمودند: (هی والله الإفاده یوما بیوم الا أن أبی جعل شیعه فی حل لیزکوا)..... ولی پدرم شیعیان خودش را از آن معاف کرده است تا اینکه پاک شوند. اصول کافی ۲/۴۹۹». نویسنده: روایت بخاطر وجود محمد بن سنان در بین راویان آن ضعیف است و حکیم مؤذن بن عیسی نیز توثیقی ندارد. از نظر متن هم در روایت دلالتی بر مباح کردن خمس نیست بلکه چون غنیمت عبارت است از فائده بردن از کسب و کار، هر روز و پشت سرهم، پس باید خمس را هم پس از بدست آوردن فائده و بدون معطلی پرداخت کرد، منتهی امام باقر علیه السلام شیعیان را در مضیقه قرار نداده و اجازه داده است که بعد از گذشت سال حساب کنند و از مازاد بر مئونه و مصرف، خمس را بپردازند یعنی شیعیان می توانند منافع کسبی را که خمس به آن تعلق گرفته است، قبل از تمام شدن سالی که فائده در همان سال بدست آمده است بعنوان قیمت خانه و ماشین یا مهریه و امثال آن بپردازند و بعد که سال تمام شد در صورت باقی ماندن چیزی از آن، خمس یعنی یک پنجم آنرا در مواردی که معین شده است بپردازند.

دکتر: « ۳- از عمر بن یزید روایت است که گفت مسلم را در مدینه دیدم که در آن سال خدمت امام صادق علیه السلام مبلغی پول آورده بود، امام پولش را به خودش برگرداند و فرمود: (یا ابا سيار قد طینناه لک و أحللناک منه فضم إلیک مالک و کل مافی أیدی شیعتنا من الأرض فهم فیه محللون حتی یقوم قائمنا) "ابو سيار! ما این خمس را به تو بخشیدیم و ترا از ادای آن معاف کردیم، این مالت را بردار و تمام آنچه که شیعیان ما دارند تا وقتی که امام قائم ظهور نفرموده برای آنان حلال است" اصول کافی ۲/۲۶۸ » . نویسنده: اولاً نام راوی مسموع است نه مسلم . ثانیاً امام علیه السلام ، خمسی را که مسموع (ابو سيار) از مال خودش جدا کرده و خدمت آقا آورده بود امام برای او بخشیده است زیرا که فرمود " : ما بتو بخشیدیم و ترا از ادای آن معاف کردیم " و این ربطی به معاف کردن همه شیعه ندارد . ثالثاً در مورد دیگر شیعیان ، هم امام علیه السلام نفرموده است (تمام آنچه که شیعیان ما دارند) بلکه فرمودند: (و کل مافی أیدی شیعتنا من الأرض فهم فیه محللون حتی یقوم قائمنا) و هر مقدار زمین که در دست شیعیان ما هست تصرف در آن را برایشان حلال نمودیم تا امام قائم عجل الله فرجه الشریف ظهور کنند ، اما مترجم و دکتر مثل اینکه یا کلمه (ارض) را که در روایت است ندیده اند یا اینکه معنای آنرا نمی فهمیدند که آنرا بمعنای (تمام آنچه که دارند) معنی کرده اند . چون زمینهای که در دست شیعیان بود از انفال بوده و انفال متعلق به رسول خدا و ائمه بعد از آنحضرت است و حضرت برای آنکه آنها مشکلی پیدا نکنند ، تصرف در آن زمینها را حلال نموده است ، پس در این روایت بهیچ عنوان سخن از تحلیل خمس نیست ، بلکه اباحه تصرف در اراضی انفال است و بس . دکتر: « ۴- از محمد بن مسلم از یکی از دو امام علیهما السلام روایت است که فرمود: سخت ترین حالتی که مردم در آن قرار دارند این است که صاحب خمس برخیزد و بگوید: (یارب خمسی وقد طیننا ذلک لشیعتنا لتطیب و لاداتهم و لتزکوا و لاداتهم) " پروردگارا ! خمس من درحالیکه ما خمس را برای شیعیان خود حلال کردیم تا اینکه نسلشان و فرزندانشان پاک بماند " اصول کافی ۲/۵۰۲ » . نویسنده: از روایان این روایت محمد بن سنان و صباح ازرق است که اولی ضعیف و دومی مجهول است . بر فرض صحت سند نیز ، روایت دلالتی بر حلیت خمس در جمیع موارد ندارد بلکه چون مسئله نسل و طهارت مولد در آن ذکر شده است فقط شامل مناکح میشود و بس آنهم حلیت در تصرف و نه حلیت خود خمس . دکتر: « ۵- از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمودند: (ان الناس کلهم یعیشون فی فضل مظلنتنا إلا أننا أحللنا شیعتنا من ذلک) " من لا یحضره الفقیه ۲/۲۴۳ » . نویسنده: روایت ضعیف است چون در طریق شیخ صدوق رضوان الله علیه به داود رقی که راوی خبر است افراد مجهول الحال وجود دارند و بر فرض صحت سند هم معنایش حلیت تصرف در اموری است که مربوط به نسل و طهارت مولد و اراضی میشود . دکتر: « ۶- از یونس بن یعقوب روایت است که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی وارد شد و گفت "جانم فدایت باد ای امام! مال و سرمایه زیادی از تجارت و راههای دیگر بدست ما می رسد و ما می دانیم که شما در این مال حق دارید، و ما در این حق شما مقصریم فرمودند: (ما أنصفناکم إن کلفناکم ذلک) " اگر ما شما را به آن مکلف کنیم در حق شما از انصاف کار نگرفته ایم من لا یحضره الفقیه ۲/۲۳ » . نویسنده: اولاً روایت به خاطر اشتغال سند بر حکم بن مسکین که در طریق صدوق به یونس بن یعقوب قرار دارد ، ضعیف است . ثانیاً روایت حتی اگر سندش هم صحیح بود ، حلیت خمس را ثابت نمی کرد بلکه وجوب خمس را می رساند زیرا راوی به امام علیه السلام عرض میکند که ما در حق شما مقصریم از اینکه سر موقع پرداخت نکردیم یا در اصل پرداخت خمس تعلل کردیم که همین نکته میسرساند که شیعیان معتقد بوجوب خمس بودند و گرنه معنی ندارد که طرف از امام صادق علیه السلام عذر خواسته و خودش را مقصر بداند و امام علیه السلام نیز به او نمی فرماید که تو یا شما مقصر نیستید بلکه در تخفیفی که برای آنان قائل می شود ، وجوب تعلق خمس را در فوائد کسب و کار مشخص میفرماید . ثالثاً امام علیه السلام طبق روایت فوق اینگونه می فرمایند: (ما أنصفناکم إن کلفناکم ذلک الیوم) " اگر شما را امروز به آن مکلف کنیم در حق شما از انصاف کار نگرفته ایم زیرا وقتی راوی عذر میخواهد معلوم است که مشکلی داشته که نمی توانسته خمس را پردازد و این مشکل هم عمومی بوده و حضرت به او و دیگران که مثل او دچار مشکل بودند فرموده است: امروز شما را تکلیف به

پرداخت آن نمی‌کنم و شکی نیست که امام یا نایب او می‌توانند مدتی برای کسانی که خمس به گردن آنها تعلق گرفته است مهلت دهند. اما دکتر که خود را مجتهد مینامد برای رسیدن به هدف و مقصودش کلمه (الیوم) را که دنباله روایت است نقل نمی‌کند تا بتواند از روایت به نفع خود استفاده کند. دکتر: « ۷- از علی بن مهزیار روایت است که گفت: در نامه ای از امام باقر علیه السلام خواندم که شخصی خدمت ایشان آمد و از ایشان خواست که وی را از پرداخت خمس معاف کنند، امام با خط خودشان نوشتند: (من أعوزه شیء من حقی فهو فی حل) کسی که بر اثر تنگدستی به چیزی از حق من نیاز داشته باشد برایش حلال است» من لایحضره الفقیه ۲/۳۲. نویسنده: این روایت نیز ضمن اینکه خمس را مباح اعلان نمی‌کند از ادله و جوب خمس است و اینکه شیعیان از همان اول میدانستند که خمس به اموال آنها تعلق می‌گیرد و گرنه معنی ندارد که از امام تقاضای معافیت کنند، امام علیه السلام نیز خمس را برای او یا دیگران حلال نمی‌کنند بلکه برای کسانی که در مضیقه قرار دارند به مقداری که از آنان رفع مشکل شود، تصرف در اموال خمس را جایز می‌دانند. دکتر: « ۸- مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: مال فراوانی جمع کرده‌ام و حب آن درونم را سوزانده است، آیا توبه من قبول میشود؟ فرمودند: خمس مرا احضار کن، وقتی خمس را احضار کرد امام فرمودند: (هولک، الرجل اذا تاب، تاب ماله معه) این مال، مال توست چونکه هرگاه انسان توبه کند مالش نیز با او توبه میکند» من لایحضره الفقیه ۲/۲۲. نویسنده: این روایت در عین حال که مرسله است و مرحوم صدوق آنرا بدون سند نقل کرده هیچ‌گونه دلالتی بر نفی و جوب خمس ندارد بلکه درست در نقطه مقابل نظر دکتر است، زیرا فردی که خدمت امیر المؤمنین آمده تا مشکل خود را حل کند، آدمی بوده که با کار و کسب حلال و حرام مقداری پول بدست آورده است و بعداً از اینکه حلال و حرام را باهم مخلوط نموده و صاحبان اموال را هم نمی‌شناخته تا مالهای آنها را که از حرام تملک کرده است به آنها برگرداند، پشیمان بوده و از حضرت حل مشکلش را میخواهد، حضرت هم به او می‌فرماید که خمس آن مال را بده تا بقیه برای تو حلال شود و لذا پس از گرفتن خمس می‌فرماید (هو لک) یعنی آن باقی مانده از آن تست نه اینکه (این مال از آن تو باشد) چون معنای کلمه (هو) این نیست بلکه آن است و مترجم و دکتر (هو) را بجای (هذا) گرفته اند که جای بسی تعجب است.

وجوب خمس در قرآن و سنت

برای اینکه مطلب واضح تر شود و خوانندگان گرامی متوجه حقیقت و واقع شوند، ادله و جوب خمس را از قرآن و سنت صحیحه بطور مختصر می‌نگاریم. خداوند متعال میفرماید: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ) بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی‌القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است. این آیه در سال دوم هجری نازل شده است وقتی به آیه و معنی آن دقت کنیم متوجه میشویم که اصل و جوب خمس، جزء ضروریات دین مقدس اسلام است به این معنی که احدی نمیتواند آنرا انکار کند و انکار آن مستلزم انکار ضروری و خروج از دین اسلام خواهد بود. پس در اصل خمس اختلافی بین مسلمانان وجود ندارد و اختلاف فقط در بعضی از متعلقات و موارد مصرف خمس است. مگر ممکن است مسلمان منکر چیزی شود که خدا آنرا در قرآن صریحاً واجب نموده است، منتها باید دید مراد از غنیمت در آیه مبارکه چیست؟ آیا فقط غنائم جنگی است یا اینکه شامل دیگر فائده‌ها و استفاده‌ها هم می‌شود؟ وقتی به لغت عرب مراجعه میکنیم می‌بینیم غنیمت به معنی مطلق فائده و سودی است که انسان بدست می‌آورد، اعم از آنکه در جنگ باشد یا از کار و کسب بدست آمده باشد. از کلمات علمای علم لغت عربی نیز استفاده میشود غنم که غنیمت از آن مشتق شده است بمعنای ظفر پیدا کردن و دسترسی پیدا نمودن بچیزی است زیرا غنم در مقابل غرم استعمال میشود و این مثل مشهور است که (من كان له الغنم كان عليه الغرم) فائده از آن هرکسی که باشد ضرر هم متوجه

او خواهد بود" و در آیه مبارکه هم کلمه غنیمت آمده است، پس شامل همه موارد فائده و استفاده میشود، و تنها منحصر به آنچه که در جنگ بدست می آید نیست، بلکه غنیمت جنگی را هم به همین جهت که فائده است غنیمت نامیده اند. البته بعضی گفته اند که آیه در قضیه بدر نازل شده و همین جهت سبب میشود که اختصاص به غنایم جنگی پیدا کند ولی در جواب باید گفت: اولاً- (واعلموا) خطاب به جمیع است و ثانیاً کلمه (ما) در (انما) موصوله و مطلق است و (من شیء) بیان آن میشود یعنی هر چه را بعنوان استفاده بدست بیاورید اعم از آنکه در جنگ باشد یا از منافع کسب و کار و ثالثاً مورد نزول سبب تخصیص نمی شود و رابعاً حتی اهل سنت نیز کلمه غنیمت را در اینجا تعمیم میدهند چون اگر فقط شامل غنایم جنگی میشد معنی نداشت که در چیز دیگری قائل بوجوب خمس شوند، پس یا باید خمس شامل همه فواید شود یا اینکه از غیر غنائم جنگی بطور کامل نفی گردد؟ بخاری در صحیح کتاب المساقات باب من حفر بئرا لم یضمن حدیث ۲۱۹۴ باسناد از رسول خدا نقل میکند که فرمود: (المعدن جبار والبئر جبار والعجماء جبار و فی الرکاز الخمس") یعنی اگر کسی در معدن یا چاهی از بین برود یا حیوانی او را بکشد دیه ندارد و در رکاز - یعنی چیزی که در اثر کاوش و کندن زمین بدست می آید- خمس است بنا بر این کسی نمیتواند که ادعا کند در اسلام خمس نیست یا اگر هست مخصوص غنائم جنگ است. بنا بر این روایت صحیحی ای که از امام صادق علیه السلام نقل شده است (لیس الخمس الا- فی الغنائم") خمس نیست مگر در غنیمت ها " معنایش اعم از غنائم جنگی و مطلق فائده است، چون به اتفاق همه مسلمانان در رکاز خمس است و رکاز جزء غنائم جنگ نیست. اما روایات صحیحی ای که از ائمه علیهم السلام نقل شده و دلالت بر وجوب خمس دارند زیاد است و ما به عنوان نمونه چند روایت را نقل می کنیم. ۱- شیخ صدوق با اسناد از ابو بصیر روایت میکند که گفت: " به امام باقر علیه السلام عرض کردم: آسانترین چیزیکه بنده بسبب آن وارد جهنم میشود چیست؟ امام فرمودند: کسیکه یک درهم از مال یتیم را بخورد و ما یتیم هستیم، و دلالت آن بر وجوب خمس کاملاً روشن است. ۲- صحیحی ربعی بن عبدالله از امام صادق علیه السلام که فرمود: هر وقت که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غنیمت می آوردند، خالص آن مال را بر میداشت و آن برای خود آنحضرت بود و مابقی را پنج قسمت نموده، خمس آنرا می گرفت و چهار قسمت دیگر را بین جنگجویان تقسیم میکرد، بعد خود خمس را نیز پنج قسمت نموده خمس الله را خودش اخذ مینمود و چهار قسمت دیگر را بین ذوی القربی و ایتام و مساکین و در راه ماندگان تقسیم میکرد دلالت این حدیث هم در وجوب تعلق خمس بر غنائم جنگی غیر قابل خدشه است. ۳- صحیحی محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام که گفت: " سؤال کردم از آنحضرت از معادن طلا- و نقره و مس و آهن و سرب، فرمود: در تمام اینها خمس تعلق می گیرد دلالت این حدیث هم بر وجوب خمس در معادن روشن تر از آنست که کسی انکار کند. " ۴- صحیحی عبیدالله بن علی حلبی است که از امام صادق علیه السلام پرسید: " در گنج چه مقدار حق واجب است فرمود: خمس آن " که وجوب خمس را در گنج میسراند. ۵- صحیحی حلبی که از امام صادق علیه السلام در باره عنبر و لؤلؤ سؤال کرد حضرت فرمودند: خمس به آن تعلق میگیرد که وجوب خمس را در اشیائی که بسبب غواصی بدست می آید ثابت میکند. ۶- موثقه سماعه که گفت: " سؤال کردم از امام کاظم علیه السلام از خمس که به چه چیزهایی تعلق می گیرد فرمود: در تمام فوایدی که به دست مردم می رسد کم باشد یا زیاد. " ۷- صحیحی علی بن مهزیار که گفت: " بعضی از اصحاب نوشت به امام محمد تقی علیه السلام که آیا خمس به همه چیز تعلق میگیرد فرمود بلی بعد از اخراج مصارف سال و مؤنه - ۵- که دلالت این دو روایت هم بر تعلق و وجوب خمس بمطلق فائده کاملاً روشن است. البته روایات زیاد است و اهل تحقیق میتوانند به کتب روائی شیعه از جمله وسایل الشیعه کتاب الخمس مراجعه کنند. آنوقت دکتر این همه روایت صحیح را نادیده گرفته و به چند روایت ضعیف یا ناقص از حیث دلالت یا قیچی شده و تحریف شده خواسته است که وجوب خمس را که جزء ضروریات دین است منکر شود و با اینکار خود گمان کرده است که میتواند شیعیان از مسیر عمل به مذهبشان باز دارد، اما زهی خیال باطل.

علماء و وجوب خمس

قسمت اول

دکتر: « {فتاوی عدم وجوب خمس} ۱- علامه محقق نجم الدین جعفر بن حسن الحلّی متوفی ۶۷۶ ق می فرماید: (لایجب إخراج حصّة الموجودین من أرباب الخمس منها) کسانی که صاحب خمس هستند پرداخت خمس بر آنان واجب نیست " شرائع الاسلام ص ۱۸۲-۱۸۲ ». نویسنده: دکتر عبارت کتاب شرایع الاسلام بریده و نیم بیشتر عبارت را نیاورده است، تا نظر غلط خودش را به کرسی بنشانند و ما اینک همه عبارت را نقل و ترجمه می کنیم: (الثالثة: ثبت إباحة المناكح والمساكن والمتاجر في حال الغيبة وإن كان ذلك بأجمعه للامام أو بعضه، ولا- يجب إخراج حصّة الموجودین من أرباب الخمس ") سوم: ثابت شده است مباح بودن مناکح (ازدواج با کنیزان)، مساکن (زمینهای که از طریق انفال مربوط به امام علیه السلام میشود) و متاجر (مثل لباسها خوردنیها و فرش که خریده شده و فروخته نمی شود) پس اینها همه یا بعضی از امام علیه السلام است و واجب نیست که خمس این امور به صاحبان آن پرداخت شود، " کجای این عبارت دلالت بر مباح بودن خمس دارد؟ . بلکه فقط عبارت در صدد بیان تحلیل در سه مورد مناکح و مساکن و متاجر است. دکتر: « ۲- علامه یحیی بن سعید الحلّی متوفی ۶۹۰ هـ ق: از نظر ایشان خمس و دیگر وجوهات به عنوان ضیافت و بقایای ما یحتاج أئمه علیهم السلام بر شیعیان حلال است و آنان از پرداخت آن معاف هستند الجامع للشرائع ص ۱۵۱ ». نویسنده: عبارت کتاب الجامع للشرائع این چنین است (ولا يجوز لأحد التصرف في ذلك إلا بإذن الإمام حال حضوره. فأما حال الغيبة، فقد أحلوا لشيعتهم التصرف في حقوقهم من الأحماس، وغيرها من المناكح، والمتاجر، والمساكن ") برای احدی تصرف در اموال خمس بدون اذن امام علیه السلام در حال حضور جایز نیست و اما در حال غیبت پس امامان علیهم السلام حلال کرده اند برای شیعیان خود شان از خمس و غیر آن اموری را که مربوط به مناکح و متاجر و مساکن میشود " یعنی فقط تصرف در این سه چیز مباح است و نه بیشتر. دکتر: « ۳- علامه حسن بن المطهر الحلّی که در قرن هشتم می زیسته صاحب کتاب معروف منهاج الكرامه فتوا داده است که " : خمس برای شیعیان حلال است و آنان از پرداخت آن معاف هستند " تحریر الاحکام ص ۷۵/ ». نویسنده: اولاً مفتاح الكرامه است نه منهاج الكرامه و ثانیاً کتاب مفتاح الكرامه از مصنفات مرحوم سید جواد عاملی است نه علامه حلّی و ثالثاً عبارت مرحوم علامه در کتاب تحریر الاحکام اینست (السابع: اختلف علماءنا في الخمس في حال غيبة الإمام. فأسقطه قوم. ومنهم من أوجب دفنه. ومنهم من يرى صلة الذرية وفقراء الشيعة على وجه الاستحباب. ومنهم من يرى عزله، فإن خشي من الموت وصى به إلى من يثق بدينه وعقله ليسلمه إلى الإمام إن أدرکه، وإلا وصى به كذلك إلى أن يظهر. ومنهم من يرى صرف حصته إلى الأصناف الموجودین أيضا، لأن عليه الإتمام عند عدم الكفاية، وهو حکم يجب مع الحضور والغيبة وهو أقوى "). هفتم: علما در رابطه با خمس در زمان غیبت اختلاف کرده اند پس قومی قائل به سقوط آن شده و بعضی فتوا بوجوب دفن داده و عده ای صرف آنرا در رفع نیازهای ذریه طاهره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فقرای شیعه مستحب دانسته و جمعی فتوا به جدا کردن خمس و نگهداری آن تا زمان ظهور امام علیه السلام داده اند و گفته اند چون وقت مرگ آن شخص فرا رسد بدیگری وصیت کند تا آن اموال را نزد خود نگهدارد و بعضی گفته اند: حصه امام علیه السلام، صرف دیگر اصناف و مستحقین از قبیل ایتمام و مساکن و در راه ماندگان شود، زیرا که در صورت عدم کفایت بر امام علیه السلام است که مصارف آنرا از حصه خودش پرداخت نماید و این حکم شامل زمان حضور و غیبت می شود " پس مرحوم علامه قائل است که سهم امام را نیز باید صرف دیگر مستحقین خمس کرد نه اینکه اصل خمس مباح شده باشد. دکتر: « ۴- علامه شهید ثانی، متوفی ۹۶۶ ق: ایشان بطور مطلق خمس را برای شیعیان مباح دانسته و آنرا از پرداخت آن معاف فرموده است، و در پایان می فرماید: (أن الأصح هو ذلك كما في كتاب مسالك الافهام) مجمع الفائدة والبرهان ۴/۳۵۵-۳۵۸ ». نویسنده: اما در کتاب مجمع الفائدة والبرهان، رأی شهید ثانی مبنی بر اباحه خمس

به نحو مطلق وجود ندارد و در مسالك الافهام هم کلامی که دال بر این مدعا باشد ندیدیم بلکه هر که نظر ایشان را در مسالك و شرح لمعه مطالعه کند متوجه میشود که ایشان قائل به وجوب خمس هستند و نه سقوط آن. دکتر: « ۵- علامه مقدس اردبیلی متوفی ۹۹۳ ق از دانشمندترین فقهای عصر خویش بود لذا مقدس لقب یافت: ایشان تصرف در اموال غائب را برای شیعیان بویژه در صورتیکه احتیاج وجود داشته باشد مطلقا حلال میدانند، و میفرماید: (إن عموم الأخبار تدل علی السقوط بالکلیه فی زمن الغیبه والحضور بمعنی عدم الوجوب والحتم لعدم وجود دلیل قوی علی الارباح و المكاسب و لعدم وجود الغنیمه) عموم اخبار دال بر آن است، که در زمان غیبت خمس بطور کلی ساقط میشود یعنی پرداخت آن واجب و حتمی نیست چونکه دلیل محکمی وجود ندارد که از فوائد کسب و کار خمس گرفته شود، غنیمت هم که وجود ندارد. "بنده اضافه می کنم که این دیدگاه عالمانه ایشان از آیه کریمه: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ (لأنفال: ۴۱) استنباط گردیده است، سپس در ادامه میفرماید: روایاتی از خود امام زمان ثابت است که می فرماید: (أبحن الخمس للشیعه) " ما خمس را برای شیعیان مباح قرار دادیم ». نویسنده: اولاً در اینکه مرحوم مقدس اردبیلی از فقهاء بزرگ و نامی شیعه هست بحثی نیست اما لقب مقدس را به ایشان به جهت علم کثیر ایشان نداده اند چون این لقب دلالت بر علمیت نمی کند و هر وقت علما بخواهند ایشان از نظر علمی تمجید کنند می گویند محقق اردبیلی بلکه لقب مقدس از جهت زهد و تقوا و طهارت روحی و معنوی به ایشان داده شده است. ثانیاً دکتر و مترجم برای رسیدن به مقصود خود شان هیچ وقت دست از دروغ و تدلیس بر نمیدارند و حتی در عبارت کتاب دستکاری می کنند و کلماتی را حذف یا اضافه می کنند، بهمین لحاظ ما ناگزیریم که عبارت این عالم جلیل را از کتاب مجمع الفوائد بطور کامل نقل کنیم تا جاهای را که توسط دکتر دستکاری و تحریف شده کاملاً مشخص شود، و ضمناً چهره واقعی دشمنان راه و مذهب اهل بیت علیهم السلام هم شناخته شود. (واعلم أن عموم الاخبار الاول يدل علی السقوط بالکلیه زمان الغیبه والحضور بمعنی عدم الوجوب الحتمی فکأنهم علیهم السلام أخبروا بذلك فعلم عدم الوجوب الحتمی فلا- یرد أنه لا يجوز الاباحه لما بعد موتهم علیهم السلام، فانه مال الغير مع التصريح فی البعض بالسقوط الی القائم و یوم القیامه. بل ظاهرها سقوط الخمس بالکلیه حتی حصه الفقراء ایضا و اباحه اكله مطلقا سواء أكل من فی ماله ذلك أو غیره. وهذه الاخبار هی التي دلت علی السقوط حال الغیبه و کون الايصال مستحبا كما هو مذهب البعض. مع ما مر من عدم تحقق محل الوجوب الاقلیلا، لعدم دلیل قوی علی الارباح و المكاسب و عدم الغنیمه). حالا ببینید که فقیه ۹۰ یا ۲۰۰ ساله برای استنباط حکمی مطابق هوای نفسش دست به چه تزویرها و تحریفها میزند، او از اول عبارت کلمه (واعلم) و هم چنین کلمه (الأول) و عبارت های میانی گفتار را حذف نموده بعد آخر گفتار ایشان را به اول متصل کرده این عبارت را درست میکند (إن عموم الأخبار تدل علی السقوط بالکلیه فی زمن الغیبه والحضور بمعنی عدم الوجوب والحتم لعدم وجود دلیل قوی علی الارباح و المكاسب و لعدم وجود الغنیمه) و بعد به مرحوم مقدس اردبیلی نسبت می دهد و مترجم هم همین عبارت را معنی میکند که (عموم اخبار دال بر آن است که در زمان غیبت خمس بطور کلی ساقط میشود یعنی پرداخت آن واجب و حتمی نیست چونکه دلیل محکمی وجود ندارد که از فوائد کسب و کار خمس گرفته شود غنیمت هم که وجود ندارد) در حالیکه هرگز نظر مرحوم مقدس اردبیلی این نبوده است. ما اولاً عبارت مرحوم مقدس اردبیلی معنی نموده و سپس نظر شخص ایشان را از کتاب مجمع الفوائد نقل مینمایم " بدانکه عموم احادیثی که اول ذکر شد (یعنی احادیث دو دسته هستند) دلالت میکند بر سقوط خمس در زمان غیبت و حضور امام به این معنی که وجوب حتمی ندارد، پس مثل اینکه آن بزرگواران خبر داده اند به این قضیه و دانسته شده است عدم وجوب حتمی پس این اشکال وارد نیست که جایز نیست مباح کردن خمس حتی بعد از مرگ امامان علیهم السلام زیرا که خمس مال غیر است با تصریح در بعضی از موارد به سقوط تا به قیام قائم عج الله فرجه و روز قیامت، بلکه ظاهر اخبار اولیه سقوط خمس بطور کلی حتی نسبت به حصه فقرا و اینکه خوردن مال خمس جایز است هم برای کسیکه خمس به اموالش تعلق گرفته و هم برای غیر او و این اخبار (که اول ذکر شد) دلالت میکند بر سقوط در حال غیبت و اینکه رساندن خمس مستحب است چنانکه بعضی از فقهاء این

مسلك را انتخاب کرده و با آنچه که گذشت از عدم تحقق محل وجوب مگر بسیار کم بخاطر نبودن دلیل قوی بر تعلق گرفتن خمس به فوائد کسب و کار و نبودن غنیمت در زمان حاضر^{۱۱} پس از ترجمه متوجه می شویم که مرحوم مقدس به عنوان یک فقیه محقق میخواهد همه جوانب قضیه را مورد بررسی و تحقیق قرار دهد تا حکم مقتضی را صادر کند بنا بر این لازم است که اخبار و انظار را مورد تحقیق قرار دهد تا بعد نظر خودش را از مجموع ادله و از میان اقوال و انظار بیان کند. ایشان هم بعد از تحقیق که کرده نظر خود را این گونه اعلام نموده است (ولکن ینبغی الاحتیاط التام وعدم التقصیر فی اخراج الحقوق خصوصا حصه الاصناف الثلاثة من کل غنیمه عدوها، لاحتمال الآیة علی الظاهر، وبعض الروایات، وأصل عدم السقوط، وبعد سقوط حقهم، مع تحریم الزکاة علیهم وكون ذلك عوضها (عوضا خ)، وبعد اسقاطهم علیه السلام ذلك مع عدم كونه مخصوصا بهم علیهم السلام بظاهر الآیة والاخبار. وعدم صحة كل الاخبار وصراحتها بذلك، واحتمال الحمل علی العاجز كما مر، والتقیة فی البعض والتخصیص بحقوقهم بعد التصرف، وعدم امکان الايصال وغير ذلك وكذا من باقی الاقسام مع الشرائط المذكورة من غير نظر الى ما ذكرناه من الشبهة المحتملة، والعمل بالامر الثابت حتى يعلم المسقط) خلاصه ترجمه: اما سزاوار آنست که احتیاط تام شود در اخراج حقوق خصوصا حصه ایتام و مساکین و در راه ماندگان و تقصیری صورت نگیرد، از هر غنیمت و فائده ای که بدست آورده می شود زیرا اولاً مقتضای ظاهر آیه (واعلموا انما غنمتم.....) جمیع فوائد است و ثانیاً بعضی از روایات که دلالت بر وجوب خمس میکنند و ثالثاً اصل عدم سقوط وجوب که در صورت شک در سقوط جاری میشود و رابعاً بعید است که امامان علیهم السلام خمس را ساقط کرده باشند با اینکه زکات بر آنها حرام شده است و خامساً خمس تنها حق آنان نیست و فقرای از سادات نیز در آن سهیم هستند چنانکه از آیه و روایات استفاده می شود و سادساً اخباری که دلالت بر سقوط میکرد همه صحیح نیستند تا مورد تمسک و استدلال قرار گیرند و در تمام اخبار تصریح به سقوط نشده است و سابعا احتمال میرود که سقوط در رابطه با کسانی باشد که از پرداخت خمس عاجز اند و ثامناً بعضی از روایات دلالت کننده بر سقوط در حال تقیه صادر شده و حجیت ندارند و تاسعاً از بعضی از آن اخبار استفاده میشود که سقوط فقط مخصوص حق خود امامان باشد آنهم در صورتی که رساندن به آن بزرگواران ناممکن باشد و احتمالات دیگر و عاشرآ از نظر عقلی باید به امری که معلوم و قطعی است عمل شود تا زمانی که به مسقط علم پیدا شود. "اگر آدم با انصافی این عبارات را بخواند متوجه میشود که مرحوم اردبیلی حکم به مباح بودن خمس نکرده است بلکه ایشان قائل به وجوب هستند و آنچه را که دکتر با تحریف نقل کرد شبیهه ای بوده که مرحوم اردبیلی در حال تحقیق آنرا مورد بررسی قرار داده است تا بعداً جواب دهد بلکه در صفحه بعد میفرماید (لکن ان امکان الايصال الى الفقيه العدل المأمون فهو الاولی) -۱- "اگر امکان رساندن خمس به فقیه عادل و امین باشد بهتر است که خمس به او ارسال شود. " و اما اینکه دکتر گفت: "بنده اضافه میکنم که این دیدگاه عالمانه ایشان از آیه کریمه (واعلموا انما غنمتم.....) استنباط گردیده است " جواب اینست که اولاً آن دیدگاه از ایشان نبود بلکه یک احتمال بود و ثانیاً مرحوم مقدس اردبیلی در آنجا که نظر خود را بیان کردند و ما مفصل نقل کردیم فرمودند: "ظاهر غنیمت در آیه شامل تمام درآمدها میشود. " دکتر: « ۶- علامه سالار می فرماید: "اثمه خمس را در زمان غیبت فقط بخاطر نوازشی که بر شیعه داشتند بخشیدند " کتاب المراسیم ص/ ۶۳۳. » نویسنده: اولاً- سالار نیست و سلار است، ثانیاً مراسیم نیست و مراسم است، ثالثاً چنین عبارتی در کتاب مراسم وجود ندارد. دکتر: « ۷- سید محمد طباطبائی که در اوایل قرن یازدهم میزیسته میفرماید: (إن الأصح هو الاباحة") درست تر همین است که خمس مباح است " مدارک الافهام/ ۳۴۴. یعنی واجب نیست بلکه بخشیده شده است مگر اینکه کسی بامیل خودش خواسته باشد بپردازد که باز نصوص گذشته از آن منع میکند. » نویسنده: اولاً- مرحوم صاحب مدارک موسوی است نه طباطبائی و مجتهد نمای ۹۰ یا ۲۰۰ ساله هنوز فرق بین موسوی و طباطبائی را نمی فهمد و ثانیاً مدارک الاحکام است نه مدارک الافهام و ثالثاً نظر مرحوم صاحب مدارک مربوط به سهم امام است نه کل خمس و رابعاً ایشان قائل به اباحه تصرف در مناکح و مساکن و متاجر هستند نه قائل به حلیت خمس. عبارت ایشان در مدارک چنین است

(والاصح إباحة ما يتعلق بالامام عليه السلام من ذلك خاصة") صحیح تر آنست که مباح باشد آنچه که متعلق به امام علیه السلام است از مناکح و مساکن و متاجر و بس."

قسمت دوم

دکتر: « ۸- شیخ محمد باقر سبزواری که در اواخر قرن یازدهم وفات کرده می فرماید: " آنچه از روایات زیادی که در مبحث ارباح (یعنی فایده کسب و کار) آمده برمیآید مانند صحیح حارث بن مغیره و صحیح الفضلاء و روایت محمد بن مسلم و روایت داود بن کثیر و روایت اسحاق بن یعقوب و روایت عبدالله بن سنان و صحیح زراره و صحیح علی بن مهزیار و صحیح کرب، از همه چنین برمیآید که خمس بر شیعه بخشیده شده است " آنگاه بعضی اشکالاتی را که در این زمینه آمده رد میکند و میفرماید: " روایات اباحت صحیح تر و صریح تر است بنابراین نباید از آنها گذشت و به روایات مذکور توجه کرد ". خلاصه اینکه نظریه اباحت خمس در زمان غیبت از قوت خالی نیست ذخیره المعاد / ۲۹۲ ». نویسنده: چرا دکتر عبارت مرحوم سبزواری را تا آخر نقل نکرده است؟ جواب روشن است زیرا در آنصورت امکان نداشت که نظریه مباح بودن خمس را به ایشان نسبت دهد، ایشان در آخر فرمایش خود می فرمایند: (ولکن الاحوط عندی صرف الجمع فی الاصناف الموجودین بتولیة الفقیه العدل الجامع لشرایط الافتاء") احوط در نزد من آنست که خمس به مصرف اصناف موجود از مستحقان آن (ایتام و مساکن و در راه ماندگان از سادات) برسد آنهم زیر نظر فقیه امین و عادل که جامع تمام شرایط فتوا باشد. " دکتر: « ۹- محمد حسن فیض کاشانی این دیدگاه را برگزیده که آنچه به امام زمان تعلق میگیرد ساقط است و میفرماید: " زیرا که ائمه علیهم السلام آنرا برای شیعیان حلال دانسته اند " مفاتیح الشریعه ص ۲۲۹ مفتاح ۲۶۰ ». نویسنده: اولاً- مفاتیح الشریعه نیست بلکه مفاتیح الشرایع است. ثانیاً نظر مرحوم فیض در کتاب مذکور اینست (الاصح عندی سقوط ما یختص به علیه السلام لتحلیلهم ذلك لشیعتهم و وجوب صرف حصص الباقین الی اهلها لعدم مانع عنه و لو صرف الكل الیهم لکان احوط و احسن و لكن یتولی ذلك الفقیه المأمون بحق النیابة کما یتولی عن الغائب ") صحیح تر نزد من سقوط حصه امام علیه السلام است زیرا که آن بزرگواران سهم خود را برای شیعیان خود حلال نمودند و واجب است که سهم دیگر اصناف بخودشان پرداخت شود، چون مانعی وجود ندارد و اگر تمام خمس در بین اصناف موجود از مستحقین مصرف شود، بهتر و مطابق احتیاط است منتها باید تحت نظر فقیه امین عادل که نائب امام است به مصرف همانطوریکه او متولی امور غائب عجل الله فرجه می باشد. " نتیجه این میشود که اولاً مرحوم فیض قائل به سقوط سهم امام علیه السلام است نه خمس بطور کلی. ثانیاً مصرف همه خمس حتی سهم امام را در اصناف موجود از مستحقان مطابق احتیاط میداند، اما دکتر فقط قسمتی از عبارت او را گرفته و مابقی را نادیده انگاشته تا بتواند مدعای خودش را حتی اگر از طریق تحریف و تدلیس باشد بکرسی بنشاند. دکتر: « ۱۰- شیخ جعفر کاشف الغطاء متوفی ۱۲۲۷ ق تصریح فرموده است که " خمس برای شیعیان بخشیده شده و پرداخت آن بر آنان واجب نیست " کشف الغطاء / ۳۶۴ ». نویسنده: فرمایش مرحوم کاشف الغطاء در صفحه مذکوره این چنین است: (و کل شیء یکون بید الامام مما اختص أو اشترک بین المسلمین، یجوز اخذه من ید حاکم الجور بشرأء او غیره من الهبات و المعاوضات و الاجارات، لانهم احلوا ذلك للامامیه من شیعتهم ") هر چیزیکه اختصاصاً از امام علیه السلام است یا مال همه مسلمانان است و در دست حکام جور قرار دارد، جایز است گرفتن آن از حاکم ظالم با خریدن یا غیر آن از قبیل بخشش (جایزه گرفتن) و معاوضه و کرایه زیرا که ائمه علیهم السلام این معامله را برای شیعیان خود اجازه داده و مباح نموده اند. " پس مراد ایشان مباح بودن اخذ از حاکم جور است نه حلیت خمس در زمان غیبت. بلکه در رابطه با سهم امام علیه السلام که حصه امام از خمس است و نیمی از آن را شامل می شود میفرماید: (و سهم الامام یوصل الیه مع حضوره و امکان الوصول الیه و مع عدم الامکان لتقیه او نحوها او غیبه یتولی للاصناف الثلاثة علی الاقوی و یتولی أمره المجتهد ") سهم امام علیه السلام فرستاده می شود برای آنحضرت در صورتیکه

ممکن باشد اما اگر ممکن نبود یا زمان غیبت بود در اصناف سه گانه (ایتام، مساکین و ابناء السبیل از سادات) به مصرف میرسد و متولی این کار نیز فقیه جامع شرایط است. "دکتر: « ۱۱- علامه محمد حسن نجفی متوفی ۱۲۶۶ق: با قاطعیت میفرماید: "خمس در زمان غیبت برای شیعیان بخشیده است، و اخبار و روایات در این زمینه متواتر است" جواهر الکلام ۱۶/۱۴۱». نویسنده: عبارت فوق در جواهر الکلام وجود ندارد و نظر صاحب جواهر اینست: (و اما حقه (علیه السلام) فالذی یجول فی الذهن، أن حسن الظن برأفة مولانا صاحب الزمان روحی لروحه الفداء یقضی بعدم مؤاخذتنا فی صرفه علی المهم من مصارف الاصناف الثلاثة الذین هم عیاله فی الحقیقه، بل ولا فی صرفه فی غیر ذلك من مصارف غیرهم مما یرجح علی بعضها وإن کان هم أولى وأولی عند التساوی، أو عدم وضوح الرجحان، بل لا یبعد فی النظر تعین صرفه فیما سمعت بعد البناء علی عدم سقوطه، إذ غیره من الوصیه به أو دفنه أو نحوهما تعریض لتلفه وإذهابه من غیر فائده قطعا، بل هو إتلاف له") اما حق امام علیه السلام پس آنچه به ذهن میرسد اینست که رحمت و رأفت آنبزرگوار اقتضا میکند که اگر ما سهم آنحضرت را صرف در مصارف دیگر اصناف از مستحقان خمس کنیم که در واقع عیال او حساب میشوند هیچ مشکلی نخواهد داشت، بلکه ممکن است در مصارف مهمتر از مصارف آنان نیز مصرف شود اگر چه اصناف ثلاثه (ایتام و مساکین و در راه ماندگان) اولویت دارند و اگر بین آنان و غیرشان تساوی باشد یا رجحان غیر معلوم نباشد، اولویت آنان صد در صد است بلکه نظر قریب همین است که بگوئیم معین است صرف سهم امام علیه السلام در اموری که ذکر شد بعد از بنا بر اینکه از گردن مکلفین ساقط نشده است، زیرا غیر از این نظر، وصیت کردن به سهم امام یا دفن و غیره تلف کردن آنست بدون آنکه استفاده ای از آن شده باشد. "پس ایشان هم قائل به سقوط نبوده بلکه حتی صرف سهم امام علیه السلام را در مورد اصناف دیگر واجب و لازم میدانند. دکتر: « ۱۲- مطلب را بادیدگاه شیخ رضا همدانی متوفی ۱۳۱۰ ق به پایان میبرم، ایشان می فرماید: "خمس در زمان غیبت بخشیده است" مصباح الفقیه همدانی ص ۱۵۵. در حالیکه ایشان خیلی متاخر است و فقط چیزی بیش از یک قرن از عصر ایشان میگذرد». نویسنده: برای آنکه روی دروغگو سیاه شود ما عین عبارت مرحوم فقیه همدانی را نقل میکنیم: (قد عرفت فی مبحث خمس الارباح انه لا بد من حمل عموماً اخبار التحلیل إما علی حقوقهم المغصوبه فی ایدی المخالفین كما هو منصرف اغلبها او غیر ذلك من المحامل الغیر المنافیة لوجوب الخمس بالفعل علی الشیعۀ فیما یتفیدونه من ارباح التجارات و غیرها مما یتعلق به الخمس") در مبحث خمس ارباح متوجه شدی که گفتیم، ناگزیریم از حمل اخباری که به عموم خود دلالت بر تحلیل میکنند یا بر حقوق غصب شده از امامان علیهم السلام که در دست مخالفین است چنانکه اکثر آن روایات بهمین نکته نظر دارند (یعنی اگر کسی از دست مخالفین چیزی را به بیع یا دیگر معاوضات بدست می آورد، تصرف در آن شیء برای او حلال است) یا بر محامل دیگر از قبیل مناکح و متاجر و مساکن، تا منافات نداشته باشد با وجوب بالفعل خمس بر شیعیان، از آنچه استفاده میکنند از فوائد تجار..... و سایر شغلها که خمس به آن تعلق میگیرد. "دکتر: « پس ملاحظه فرمودید که معاف بودن شیعه از خمس، وعدم الزام به پرداخت آن در میان فقهای متقدمین و متأخرین شیعه قولی بسیار مشهور و معتبر است، تقریباً تا اوایل قرن چهاردهم قمری یعنی صد و چند سال پیش به آن عمل میشده است». نویسنده: پس از بررسی روایات و اقوال و انظار بطور قطع و یقین می شود گفت: قول مشهور و معتبر بین فقهای شیعه از متقدمین و متأخرین و از اول تا امروز وجوب خمس است و نه تحلیل آن و دیدیم که آنچه را دکتر به فقهای شیعه نسبت داد همه خلاف واقع و دروغ بود، زیرا عین کلمات آنبزرگان را نقل نمودیم و دیدیم که فتوای به حلیت بطور مطلق هرگز از آن عبارات استفاده نشده بلکه موارد تحلیل منحصر به چند مورد خاص بود. دکتر: « (رأی مفصل شیخ مفید) میفرماید: "گروهی از اصحاب ما در باره خمس در زمان غیبت اختلاف کرده اند، هر گروه دیدگاهی را برگزیده است (سپس دیدگاههایش مختلف را ذکر میکند از جمله میفرماید: بعضی این دیدگاه را که خمس را باید برای آمادگی ظهور امام زمان پرداخت، نمی پذیرند، بعضی ذخیره کردن آنرا واجب میدانند یعنی آنرا در زمین دفن کند، و این روایت را که میگوید: "زمین در هنگام ظهور امام زمان کترهائش را ظاهر میکند و هرگاه امام قیام فرماید خداوند ایشان

را راهنمایی میکند که آن کنزها را در هر جایی که باشد بگیرند " این روایت را تأویل میکند " آنگاه از میان دیدگاههای مختلف یک دیدگاه را برگزیده است میفرماید: " خمس را برای صاحب امر یعنی امام مهدی کنار گذاشته شود اگر ترسید که قبل از ظهور امام بمیرد و نتواند آنرا به ایشان بسپارد، به شخص دیگری که به عقل و دیانتش اعتماد دارد واگذار کند تا اینکه او به امام بسپارد، او اگر ظهور امام را دریافت که به ایشان بسپارد و الا به شخص دیندار و قابل اعتمادی واگذار کند و به همین ترتیب تا اینکه امام قیام فرماید " سپس می فرماید: " این قول از دیگر دیدگاهها بنظر من آشکارتر است، چونکه خمس حق غائب است، ایشان هم قبل از غیبت روش مشخصی تعیین نفرمودند که از آن پیروی شود " سپس می فرماید: " این نیز همانند زکات است که در هنگام فرا رسیدن فرصت، مستحقین آن حاضر میشوند، بنابراین وقتی که مستحق آن وجود داشته باشد ساقط نمی شود " و میفرماید: " اگر کسی این بخش از خمس را که سهم خالص امام است به نحویکه ما ذکر کردیم اداء گرداند یعنی امانت بگذارد و همچنان اولی به دومی و دومی به سومی..... بسپارد و قسمت دیگر خمس را برای ایتام آل محمد صلی الله علیه وآله و مسافران، و مساکین آنان به ترتیبی که در قرآن کریم آمده مصرف کند از حق دور نگردیده است (بل کان علی الصواب) بلکه او بر حق است " اما بهر حال (اختلف اصحابنا فی هذا الباب) اصحاب ما در این باب اختلاف نظر داشته اند. المقنعه ص/ ۴۶. نویسنده: آنچه دکتر از مرحوم شیخ مفید نقل کرد بر نفی خود او دلالت دارد نه بر تحلیل خمس، زیرا از نظر ایشان استغاده میشود که خمس در زمان غیبت برای شیعیان حلال نشده بلکه واجب است پرداخت آن منتها نصف خمس را که سهم سادات است باید بین سادات مستحق تقسیم کرد و نصف دیگر آن که سهم امام می باشد جدا شده و به امانت نگهداری شود تا امام زمان عجل الله فرجه ظهور نمایند، و این نظر ایشان بوده است در هر صورت مدعی دکتر تحلیل خمس است و نظر مرحوم مفید وجوب و عدم سقوط آن. دکتر: « رأی مفصل شیخ طوسی { پس از آنکه احکام خمس را بیان میکند میفرماید: (هذا فی حال ظهور الامام) یعنی خمس در حال ظهور امام حکمی دارد و در حال غیبت ایشان حکم دیگری، سپس میفرماید: (فأما فی حال الغیبه فقد رخصوا لشیعتهم التصرف فی حقوقهم من المناکح و المتاجر و المساکین) " و اما در حال غیبت ائمه علیهم السلام برای شیعیان شان اجازه داده اند که در حقوق آنان اعم از حقوق نکاح و تجارت و مسکن هر جوری که خواستند تصرف کنند در غیر آنچه عرض کردیم، به هیچ عنوان در خمس که به ائمه علیهم السلام مربوط میشود در زمان غیبت تصرف جایز نیست، دیدگاههای اصحاب ما در این باره متفاوت است گرچه نص مشخصی وجود ندارد ولی در مجموع هر کدام از فقهای ما دیدگاهی دارد که مفاد آن احتیاط است " آنگاه شیخ طوسی دیدگاههای فقهای شیعه را در چهار نکته خلاصه میکند: ۱- خمس در زمان غیبت مانند دیگر چیزها از قبیل حق ازدواج و حق تجارت و غیره برای شیعیان مباح است و این صحیح ترین اقوال است چونکه موافق با نصوصی است که از ائمه علیهم السلام روایت شده، و بسیاری از فقهای ما بر همین نظرند. ۲- واجب است که شخص صاحب مال، خمس را تا زمانیکه زنده است حفاظت کند وقتی که نزدیک وفاتش بود به کس دیگری از برادران مسلمانش که به او اعتماد دارد واگذار کند تا اینکه به صاحب امر اگر حاضر شد بسپارد و او نیز به همین صورت. ۳- واجب است که خمس دفن گردد، زیرا در هنگام خروج قائم، زمین همه آنچه را که در خود پنهان دارد آشکار میکند. ۴- واجب است که خمس به شش قسمت تقسیم شود، سه قسمت آن برای امام که یا دفن گردد و یا نزد شخص معتمدی و دیعت گذاشته شود، و سه قسمت دیگر را برای مستحقان که یتیمان و فقراء و مسافران آل محمد صلی الله علیه و آله هستند تقسیم گردد، این چیزی است که باید به آن عمل شود، و این قول موافق بافتوای شیخ مفید است که خمس را بر زکات قیاس کرده است. سپس می فرماید: " اگر انسان جانب احتیاط را بگیرد، و به یکی از اقوال گذشته عمل کند گنهکار نخواهد شد. " نویسنده: مرحوم شیخ طوسی اباحه را منحصر می کند به مناکح و مساکین و متاجر و این هم اباحه در خود خمس نیست بلکه اباحه در تصرف است که قبلا تذکر دادیم اما در غیر این سه چیز میفرماید: " اما غیر از این سه چیز (مناکح و مساکین و متاجر) از امور دیگر پس تصرف در چیزهای که خمس به آن تعلق گرفته در هیچ حالی جایز نیست (چیزهای که خمس به تعلق گرفته است

عبارت است) از گنجها و معادن و غیر آن و اقوال در آن مختلف است . ۱- بعضی گفته اند که تصرف در غیر از مورد مناکح و متاجر و مساکن نیز مباح است ، لکن عمل به این قول جایز نیست زیرا که ضد احتیاط است و تصرف در مال غیر است بدون آنکه اذن داده باشد . ۲- واجب است حفظ خمس تا وقتی که خود شخص زنده است و چون نزدیک مرگش شود بدیگری وصیت کند و دومی به سومی و تا امام عج الله فرجه ظهور کند و به آنحضرت تحویل داده شود . ۳- واجب است دفن ، برای آنکه زمین گنجهایش را وقتی امام ظاهر شود آشکار میکند . ۴- خمس به شش قسمت تقسیم شده ، سه قسمت مربوط به امام علیه السلام دفن شود یا به امانت نزد کسی گذاشته شود و سه قسمت دیگر بین ایتم و مسافران و مساکین آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم تقسیم شود . "در آخر میفرماید " : اگر کسی به دو قول دفن یا وصیت کردن عمل کند اشکالی نیست ، اما قول اول (که گفته شود خمس بطور مطلق مباح است) عمل به آن بهیچ عنوان جایز نیست . پس اولاً نسبتی را که دکتر در قول اول به مرحوم شیخ داد و گفت : (واین صحیح ترین اقوال است چونکه موافق با نصوصی است که از ائمه علیهم السلام روایت شده ، و بسیاری از فقهای مابرهمن نظرند) نادرست است بلکه مرحوم شیخ طوسی این نظر را خلاف احتیاط دانسته و عمل به این قول را جایز نمی داند . ثانیاً از مجموع فرمایش مرحوم شیخ طوسی مباح بودن خمس در زمان غیبت به هیچ عنوان استخراج نمی گردد ، بلکه چه پرداخت شود یا دفن گردد یا به آن وصیت شود در هر سه صورت وجوب اخراج خمس از اموال را معین میداند . در نتیجه نظر مرحوم شیخ نیز چون نظر مرحوم مفید مدعای دکتر مجتهد نما را رد میکند نه اثبات . دکتر : « پس شیخ طوسی تصرف در خمس را در زمان غیبت به این دیدگاههای چهارگانه منحصر فرموده است و خودش قول چهارم را برگزیده است که قول بسیاری از فقهاء نیز هست ، ملاحظه می فرمائید که دیدگاههای چهارگانه مذکور گرچه در تفصیل اندکی باهم تفاوت دارند اما در مجموع همه بربیک چیز متفقند که ما میخواهیم به آن برسیم و آن اینکه این مال و سرمایه ایکه سهم امام غائب است ، یا سهم بقیه ، به کس دیگری داده نمیشود، حتی اشاره ای هم نمیتوان یافت که مؤید پرداخت خمس به امثال بنده باشد » . نویسنده : اولاً دکتر اول به مرحوم شیخ نسبت داد که قول اول از چهار قول صحیح ترین اقوال است و اینجا میگوید که شیخ قول چهارم را برگزیده است و این تناقضی است آشکار . ثانیاً چنانکه ما کلام شیخ طوسی رضوان الله علیه را نقل کردیم ، ایشان قول اول را مردود دانسته و نپذیرفت پس کاملاً با سه قول دیگر متفاوت است . ثالثاً اگر قول چهارم قول بسیاری از فقهای ما هست پس دکتر روی چه معیاری قول به اباحه و حلیت را به فقهای شیعه نسبت داد زیرا در قول چهارم هرگز سخن از اباحه و حلیت نیست بلکه وجوب حتمی خمس را بیان میکند و فقط در قسمت سهم امام میگوید که یا دفن شود و یا به دیگری در حفظ آن وصیت شود تا امام علیه السلام ظهور کند ، اما سه قسمت دیگر خمس که به سهم سادات مشهور است باید به اصناف مستحق از سادات پرداخته شود . رابعاً هیچ یک از مجتهدین معروف و مشهور فتوا به حلیت مطلق خمس نداده اند بلکه مراد از تحلیل ، جواز تصرف در مناکح و مساکن و متاجر است که قبلاً توضیح داده شد . خامساً در کلمات بیشتر فقهای ما اشاره یا تصریح شده است که متولی سهم امام زمان عج الله فرجه در زمان غیبت ، فقیه جامع الشرایط است . دکتر : « پرسش این است که خود شیخ طوسی و فقهاء و مجتهدین بیشماری که قبل و بعد از ایشان به دیدگاههای چهارگانه عمل کرده اند و فتوا داده اند و چندین قرن به آن عمل شده آیا همگی در اشتباه بوده اند؟! » .

قسمت سوم

نویسنده : ۱- آنچه متابعتش لازم است دلیل است و ما تابع دلیل هستیم نه اقوال و انظار ، چون هیچ شیعه ای قائل به عصمت فقها نشده و اقوال فقهاء نیز جزء مدارک احکام بحساب نمی آید . ۲- وجود اقوال مختلف به هیچ عنوان دلالت نمی کند که کسی به آن عمل کرده است یا میکند بلکه بسا اوقات است که چندین قول و نظر وجود دارد اما عمل به یکی یا دوتای از آن اقوال متعین است و نقل اقوال فقط ثمره علمی دارد نه عملی . دکتر : « چرخش اندیشه! » این بود فتوای اولین رئیس و رهبر و بنیانگذار حوزه

علمیه در جهان تشیع شیخ طوسی در قرن پنجم هجری و اینک ملاحظه فرمایید فتوای آخرین رهبر و رئیس حوزه علمیه استاد بزرگوارمان امام راحل ابوالقاسم خوئی در قرن پانزدهم هجری، ایشان در توضیح مستحقین خمس و چگونگی مصرف آن می فرمایند: "خمس در زمان ما که زمان غیبت است به دو قسمت تقسیم میشود، (نصف لامام العصر الحجة المنتظر - عج و جعل ارواحنا فداه - ونصف لبني هاشم ایتامهم و مساکینهم و ابناء السبیل ...) در ادامه میفرماید: "نصف ان به امام (عج) متعلق است، در زمان غیبت به نائب ایشان تعلق میگیرد، و نائب ایشان هر فقیه امانت داری است که بداند چگونه آنرا مصرف کند (اما بالدفع الیه أو الاستذان منه) یا به او واگذار شود، یا اینکه از او اجازه مصرف آنرا گرفته شود.... ضیاء الصالحین مسئله ۱۲۵۹ ص/۳۴۷. پس فتوای امام خوئی با فتوای شیخ طوسی مخالف است، شیخ طوسی به هیچ عنوان اجازه نمیدهد که خمس یا جزئی از آن به فقیه مجتهد یا نائب امام! داده شود، و این فتوا در زمان ایشان مورد عمل تمامی شیعیان بوده است، امام خوئی برعکس این دیدگاه راه را برای استفاده از خمس هموار میکند!!". نویسنده: اولاً- اختلاف بین فقها امری نیست که مایه تعجب یا انکار شود، مگر ائمه اربعه اهل سنت با هم اختلاف ندارند و حتی اختلاف نظر و تضارب آراء بین پیروان مذهب واحد از آن مذاهب وجود ندارد؟ ثانیاً قبل از مرحوم آیه الله خوئی هم علمای زیادی بوده اند که فتوا داده اند، سهم امام علیه السلام باید به فقیه امانت داری که جامع شرایط فتوا باشد، داده شود یا با اجازه او به مصرف برسد از جمله مرحوم محقق حلی متوفای سال ۶۷۳ هـ ق در شرایع می فرماید: (الخامسة يجب ان يتولى صرف حصّة الامام في الاصناف الموجودين من اليه الحكم بحق النيابة كما يتولى اداء ما يجب على الغائب) "پنجم واجب است صرف حصه امام از خمس در اصناف موجودین، زیر نظر فقیه جامع الشرائط صورت پذیرد، زیرا که او متولی اموری است که بر غائب عج الله فرجه واجب است." ثالثاً چون در مسئله سهم امام علیه السلام نص خاصی وجود ندارد، پس اختلاف فقها یک امر طبیعی به نظر میرسد و در مثل چنین مواردی باید عمل شود به آنچه را که مورد رضای امام علیه السلام است و شکی نیست که دفن کردن سهم امام موجب اتلاف آن و وصیت کردن به آن هم نیز مشکل تر از دفن خواهد بود زیرا در طول سالیان دراز ممکن است مقادیر بیش از حد تصور از اموال خمس نزد فردی جمع شود که او قادر به حفظ آن نباشد و حتی بیشتر آن اموال در اثر گذشت ایام و سالها فاسد شده از بین برود که یقیناً امام زمان علیه السلام با این نظر موافق نیست، بلکه مقتضای احتیاط آنست که در اصناف ثلاثه و موراد دیگری که مورد رضایت و نظر آقا امام زمان عجل الله فرجه الشریف می باشد به مصرف برسد. رابعاً مجتهد ۹۰ یا ۲۰۰ ساله فرق بین کتاب ضیاء الصالحین که کتاب دعا و از تألیفات مرحوم آقای خوئی نیست و کتاب منهاج الصالحین که رساله عملیه بزبان عربی و از تألیفات ایشان است، نکرده است و این از عجائب روزگار است. دکتر: «{خلاصه تحول در دیدگاه خمس - مرحله اول} پس از انقطاع سلسله امامت و غیبت امام زمان دیدگاه رایج این بود که خمس حق امام غائب است و هیچ کس حقی در آن ندارد، به همین دلیل بود که بیست نفر ادعا کردند که نائب امام هستند تا بتوانند خمس را بگیرند و در آن تصرف کنند و گفتند ما با امام غائب ملاقات داریم و می توانیم خمس را به ایشان برسانیم نویسنده: از قدیم گفته اند که دروغگو حافظه ندارد دکتر تا حالا ادعا میکرد که ائمه علیهم السلام خمس را بخشیده اند و حالا ادعا می کند که عده ای نزدیک به بیست نفر ادعای نیابت کردند تا بتوانند خمس را بگیرند خوب اگر ائمه علیهم السلام خمس را بخشیده بودند چطور در اوایل غیبت که مردم همه (چنانکه دکتر میگوید) قضیه را میدانستند عده ای ادعای نیابت کرده و به جمع آوری خمس مشغول شدند، اگر بنا بر حلیت بود مردم به گفته آنها اعتنا نمیکردند و می گفتند ما خود از امامان شنیده ایم که مباح شده است، خصوصاً که در اوایل غیبت کسانی بودند که لا اقل امام نهم و دهم و یازدهم را دیده بودند. پس حتما مردم میدانستند که در صورت غیبت امام باید خمس را به نائب او داد و الا چگونه ممکن است کسانی بیایند و ادعای نیابت کنند و طالب اخذ خمس باشند؟. از طرف دیگر در دوران غیبت صغری بیست نفر ادعای نیابت نکرده اند بلکه نواب خاص آنحضرت همان چهار نفر معروف هستند که عبارت اند از: ۱- ابو عمرو عثمان بن سعید عمروی. ۲- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمروی. ۳-

ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی . ۴- ابوالحسن علی بن محمد سمی . البته غیر از این چهار نفر ، چند نفر معدودی ادعای نیابت کردند که از ۶ یا ۷ نفر تجاوز نمیکنند و همه آنان مورد طعن ولعن امام زمان عجل الله فرجه الشریف قرار گرفتند ، ضمن آنکه فقط یک نفر از این ۶ یا ۷ نفر دروغگو به خاطر مال و ثروت ادعای نیابت کرد که محمد بن علی بن بلال باشد و دیگران ادعای شان بخاطر نفوذ بین شیعیان و پیدا کردن وجهه و جایگاه ادعای نیابت کردند که بهیچ عنوان از طرف شیعیان پذیرفته نشدند . دکتر : « این زمان غیبت صغری بود ، تا حدود دو قرن پس از آن این دیدگاه همچنان رائج بود و خمس به کسی داده نمیشد ، در این دوران صحاح چهارگانه پدید آمد ، و تمام آنها روایاتی نقل کردند که ائمه علیهم السلام خمس را بر شیعیانیشان بخشیده اند و آنان را از پرداخت آن معاف کرده اند ، هیچ فتوایی در این دوران وجود نداشت که خمس باید پرداخت . « نویسنده : اولاً شیعیان به (کافی ، استبصار ، تهذیب و من لایحضره الفقیه) کتب اربعه میگویند نه صحاح اربعه اما چون دکتر هرگز شیعه نبوده است فکر می کرده که شیعیان نیز مثل اهل سنت کتابهای مهم را صحیح می گویند و این یکی از لغزشهای دکتر است که خودش را به دروغ شیعه معرفی میکند . ثانیاً اکثر فقهای شیعه در رابطه با سهم امام گفته اند که باید زیر نظر فقیه جامع الشرایط مصرف شود و به بعضی از آن فتاوی هم قبلاً اشاره کردیم . ثالثاً در رابطه با نصف خمس که سهم سادات است شکی نیست که باید به مستحقان از سادات رسانده شود ، پس چطور دکتر ادعا میکند که در آنزمان فتوایی وجود نداشته و دلالت آیه مبارکه را نادیده میگیرد . رابعاً خود دکتر از مرحوم شیخ مفید که سالها قبل از آنکه شیخ طوسی زعیم شیعه شود ، زعامت شیعه را بعهدہ داشت ، نقل کرد که او معتقد به سقوط خمس و حلّیت آن حتی در سهم امام هم نبود ، بلکه میگفت یا باید دفن شود و یا از طریق وصیت نگهداری گردد . خود همین فتوا آنهم در اوایل غیبت قویترین دلیل بر عدم حلّیت خمس است که ادعای دکتر را باطل میکند . دکتر : « {مرحله دوم} سپس مرحله دیگری پدید آمد و پس از مرحله اول که شیعیان از پرداخت خمس معاف بودند عده ای آمدند و گفتند : بر شیعیان واجب است که خمس بپردازند ، چونکه افراد مغرض و فرصت طلب میخواستند از آنچه در مرحله اول بدان عمل میشد خود شان را نجات دهند لذا گفتند : اخراج خمس واجب است بشرطی که در زمین دفن گردد تا زمانیکه امام غائب ظهور فرماید . « نویسنده : وجود نواب اربعه و هم چنین ادعای نیابت از سوی کسانی که به دروغ خود را نائب امام زمان می نامیدند بهترین و قویترین دلیل است بر اینکه ائمه علیهم السلام خمس را حلال نکرده بودند و گر نه معنی نداشت که کسانی بیایند و خمس را از مردم اخذ کنند و مردم هم بدون اعتراض خمس در آمد خود را به آنان بدهند . مسئله دفن خمس یا وصیت به آن اولاً فقط در سهم امام علیه السلام است نه در همه خمس و ثانیاً از زمان شیخ مفید به بعد بعنوان یک نظر مطرح شده است نه اینکه اول خمس حلال شده و بعد نظریه دفن یا وصیت پیدا شده باشد . بلکه وجوب اخراج خمس و بخشیده نشدن آن جزء ضروریات مذهب بوده و است ، فقط در زمان مرحوم شیخ مفید بخاطر نبودن نص خاص و قطع شدن ارتباط بنحو مستقیم با امام زمان علیه السلام این اختلاف پیدا شد که با سهم امام علیه السلام چه کنیم ، عده ای قائل بدفن یا وصیت شدند و اکثر هم فتوا داند به صرف آن در امور اصناف ثلاثه یا غیر آن از امور مهمه ، تحت نظر فقیه جامع الشرایط زیرا که متولی امور امام غائب است . دکتر : « {مرحله سوم} در این مرحله گفتند به اخراج خمس واجب است بشرط اینکه نزد شخص امانت داری گذاشته شود ، و بهترین کسانی که میتوان در این زمینه به آنها اعتماد کرد فقهاء هستند با این یاد آوری که این امر استحباب است و نه واجب و الزامی ، و فقیه نمیتواند در آن تصرف کند بلکه باید آنرا نگهداری کند تا زمانیکه بدست امام زمان برسد . « نویسنده : قبلاً ثابت کردیم که در هیچ زمانی خمس بخشیده نشده است ، تا دفن کردن یا به امانت گذاشتن آن یکی از مراحل باشد که بعداً پیدا شده است بلکه از اول تا حالا خمس واجب بوده و در زمان مرحوم شیخ مفید عده ای در سهم امام علیه السلام که نصف خمس است و نه در همه خمس ، معتقد شدند که باید یا دفن شود یا به وصیت نزد کسی گذاشته شود تا بعد از ظهور امام به آن حضرت تقدیم گردد . دکتر : « در اینجا نکته مهمی قابل توجه است و سؤال بسیار بجایی مطرح می شود و آن اینکه کسانی که همواره این امانت به آنها تعلق گرفته تاکنون چه کسی آنرا سالم به کسان

دیگری سپرده، تا اینکه او نیز آنرا به دیگران بسپارد؟!». نویسنده: قبل از هر سخنی بر دکتر لازم بود که ثابت کند کسانی به این فتوا عمل کرده اند و خمس را نزد کسی به امانت گذاشته اند و لا اقل یک نفر را نام میبرد و بعد سؤال بسیار نابجایش را مطرح میکرد. اما اگر یک نظر فقط در همان مرحله نظر باقی مانده و کسی به آن عمل نکرده است، دیگر جایی برای سؤال باقی نمی ماند. دکتر: «تصور نمی کنم، بنده نه شینده ام و نه در جایی خوانده ام که چنین شخصی یا شخصیتی تاکنون این شهادت را از خود نشان داده باشد، و مال امانت خمس را که مردم نزد او امانت گذاشته اند به کس دیگری بعد از خود سپرده باشد، بلکه درست و متأسفانه حقیقت تلخ این است که همیشه ورثای این بزرگان بعد از آنان نشسته اند و این مال امانت را درست مانند اینکه ملک شخصی! حاجی آقا باشد بین خودشان تقسیم کرده اند، بدین ترتیب خمس امام بدون هیچ پرسش و محاسبه ای به جیب ما ریخته میشود، این در صورتی است که بنده خودم امانت دار باشم و شخصا در آن تصرف نکرده باشم و آنرا مال خودم نپنداشته باشم!». نویسنده: با بیان سابق جایی برای این شبهه باقی نمی ماند زیرا بعد از غیبت امام زمان علیه السلام مؤمنین سهم سادات را اکثرا خوشان به سادات فقیر و مستحق پرداخته اند و سهم امام علیه السلام را نیز به فقها که نایبان آنحضرت است رسانده اند تا زیر نظر آنان در مصالح اسلام و مسلمین از قبیل حفظ حوزه های علمیه، طبع و نشر کتب و تأسیس مراکز دینی، علمی و پژوهشی و غیره به مصرف برسد و تا هنوز سراغ نداریم که کسانی اموال خمس را جمع نموده باشند و بعد از آنها وارثان شان به ارث برده باشند بلکه اکثر مراجع بعد از فوت یا بدهکارند که توسط مرجع بعد قروضشان ادا میشود زیرا بسیاری از اوقات مصارف حوزه ها و دیگر امور دینی زیر نظر آنان بیشتر از درآمد است و یا اگر در دست آنها چیزی از اموال خمس مانده باشد زیر نظر مرجع بعد به مصارف شرعی میرسد. شیعیان هم اکثرا با طرز زندگی زاهدانه مراجع تقلید آشنائی کامل دارند و میدانند که آنان بهیچ عنوان اهل دنیا و دنیا خواهی نیستند. دکتر: «{یک پرسش مهم} قاضی ابن بهراج اولین کسی بود که این امر را از استحباب به وجوب کشاند و گفت: "واجب است سهم امام را نزد کسی از فقهاء و مجتهدین که به وی اعتماد می شود گذاشته شود تا اینکه او اگر امام غائب را دریافت به ایشان بسپارد، یا اینکه وصیت کند تا بعد از وی این مال به کسی سپرده شود که معتمد باشد و او این وظیفه را انجام دهد، و به همین ترتیب که بدون شک این گام بسیار مهمی بشمار میرود" المذهب ۸/۱۸۰». نویسنده: اولاً ابن بهراج نیست و ابن براج است. ثانیاً قبل از ایشان مرحوم ابو صلاح حلبی قائل به این نظریه بود. ثالثاً در این نظریه قید فقیه را نداریم بلکه گفته شده نزد شخص امینی به امانت گذاشته شود. رابعاً این نظریه فقط در رابطه با سهم امام است و نه همه خمس. خامساً خود همین نظر دلیل بر عدم حلیت خمس از سوی ائمه علیهم السلام است پس ربطی به مراحل خیالی دکتر ندارد.

قسمت چهارم

دکتر: «{مرحله چهارم} سپس علمای متاخرین آمدند و گام مهم دیگری برداشتند و گفتند: "پرداخت خمس به فقهاء واجب است تا اینکه بین مستحقین آن که ایتم و مستمندان اهل بیت علیهم السلام هستند تقسیمش کنند" غالباً فقیه ابن حمزه اولین کسی بود که در قرن ششم چنین دیدگاهی را مطرح کرد و اضافه کرد که "این روش بهتر از آنست که خود صاحب مال شخصا آنرا توزیع کند بویژه اگر وی تقسیم آنرا بلد نباشد" الوسیله فی نیل الفضلیه ص ۶۸۲». نویسنده: اولاً مرحوم ابن حمزه در رابطه با سهم سادات فرموده است. ثانیاً نفرموده: پرداخت بطور مطلق به فقها واجب است بلکه میگوید: باید تقسیم عادلانه بین مستحقین کاملاً رعایت شود (تا آنجا که میگوید: (والرابع یكون الى الامام إن كان حاضراً و إلى من وجب عليه الخمس إن كان الامام غائباً و عرف صاحبه المستحق و احسن القسمة و إن دفع الى بعض الفقهاء كان افضل و إن لم يحسن القسمة و جب عليه ان يدفعه الى من يحسن القسمة من اهل العلم من الفقه " چهارم تقسیم با امام است اگر حاضر باشد و در صورت غیبت به عهده کسی است که خمس بر او واجب شده است در صورتیکه مستحق را بشناسد و تقسیم را بلد باشد و اگر به بعضی از فقها بدهد تا از طریق او تقسیم شود بهتر

است، اما اگر خودش تقسیم درست را بلد نبود واجب است که به عالم فقه پرداخت نماید. "ثالثا در رابطه با سهم امام که نصف دیگر خمس است میفرماید: (واذ لم یکن الامام حاضرا فقد ذکر فيه اشیاء والصحیح عندی ان یقسم نصیبه علی موالیه العارفین بحقه من اهل الفقر والصلاح و السداد)" در صورتیکه امام علیه السلام حاضر نباشد پس در سهم آنحضرت اقوال و نظاری وجود دارد که صحیح در نزد من صرف آن در مصارف شیعیان فقیر از اهل دین و تقوا میباشد. "پس آنچه را که مرحوم ابن حمزه فرموده است از وجوب پرداخت به فقیه آنهم در صورتیکه خود شخصی که خمس بر او واجب شده است تقسیم را بلد نباشد در سهم سادات است نه در سهم امام علیه السلام که مورد نفی و اثبات است. و این نظریه قبل از ایشان هم بوده و توسط فقهای دیگر هم مطرح شده است و ربطی به مراحل خیالی دکتر ندارد. دکتر: «{مرحله پنجم} این تحول در قرون متأخر همچنان ادامه یافت، تقریباً تا حدود یک قرن پیش که آخرین گام برداشته شد و آخرین مرحله از این تحول بزرگ و تاریخی در این بخش از مکتب تشیع تکمیل گردید و راه برای استفاده بهینه! از این دسترنج مردم هموار گردید بعضی فقهاء گفتند فقیه میتواند در سهم امام هر جور که صلاح ببیند تصرف کند، مانند انفاق بر طلبه و اقامت شعائر دینی و غیره "این فتوایی بود که شیخ محسن الحکیم صادر فرمود" مستمسک العروة الوثقی ۹/۵۸۴». نویسنده: اولاً- شیخ محسن حکیم نیست بلکه سید محسن حکیم است و ظاهراً این بار مترجم است که با این لغزش ثابت می کند که شیعه نبوده و به اصطلاحات شیعی وارد نیست، و گرنه مرحوم آیه الله العظمی حکیم که از مراجع بزرگ شیعه بود، در بین شیعیان معروف است و همه میدانند که او سید بوده نه شیخ. ثانیاً مسئله سهم امام علیه السلام چون از اموریست که نص خاص ندارد، اختلاف نظر و اقوال در آن یک امر طبیعی است. اما مشهور بین فقهای امامیه از اول تا حالا وجوب اخراج خمس و پرداخت سهم سادات به اصناف مستحق آنست، در سهم امام هم مشهور بین فقها صرف آن در مصارف اصناف ثلاثه و دیگر موارد مهمی است که فقیه جامع الشرایط بعنوان نیابت از امام زمان عجل الله فرجه آنرا لازم میدانند و آنچه مرحوم آیه الله حکیم فرموده است فتوای مشهور بین فقهای امامیه هم همان است و این قضیه هیچ ربطی به مراحل خیالی دکتر ندارد. دکتر: «{علت تولد خمس} این در حالی است که از سوی دیگر گفتند: در اینکه سهم امام چگونه به مصرف برسد لزومی به پرسش از فقیه و مجتهد نیست، معنی سخن این است که سهم مجتهد مقوله ای است که در عصور بسیار متأخر پدید آمده است». نویسنده: ما اصلاً مقوله ای بنام سهم مجتهد نداشته و نداریم نه در عصور متقدمه و نه متأخره بلکه نصف خمس، سهم امام علیه السلام است و نصف دیگر آن سهم سادات مستحق. نظر بعضی از فقها به عدم لزوم اجازه یا پرسش از فقیه در رابطه با مصرف سهم امام در جائیکه فرد خودش رضای امام زمان عجل الله فرجه را تشخیص می دهد به آن جهت است که دلیل خاصی در مسئله وجود ندارد که جهت خاصی را مشخص کند، پس هر جا نظر و رضای امام زمان حاصل شود مصرف آن بلا اشکال است و شکی نیست که پرداخت آن به فقها یا مصرف با اجازه و زیر نظر آنان از موارد اتم و اکمل و از مصادیق بارز احراز رضایت امام زمان ارواحنا فداه میباشد، زیرا آنان بخاطر زهد و تقوای که دارند، آنرا در مواردی که به صلاح اسلام و مسلمین است به مصرف می رسانند و شکی نیست که امام زمان علیه السلام به صرف سهم خود در راهی که سبب اعلائی کلمه توحید و نشر علوم و معارف اهلیت و دفاع از دین و دفع شبهات منافقین باشد، صد در صد راضی هستند. در ضمن چون اصل وجوب اخراج خمس محرز و یقینی است پس بر هر مسلمان لازم است که یقین به انجام این تکلیف پیدا کند زیرا که اشتغال یقینی نیاز به تحصیل برائت علمی و فراغ ذمه یقینی دارد و در مسئله سهم امام وقتی انسان یقین به فراغ ذمه پیدا میکند که آنرا به مجتهد پرداخت کند یا با اجازه او به مصرف برساند. دکتر: «پس مقوله خمس از مراحل زیادی عبور کرده تا سرانجام بدینجا رسیده است که پرداخت خمس "کسب و کار" به فقهاء و مجتهدین واجب است، بنابراین ملاحظه می فرمایید که هیچ نصی در باره خمس کسب و کار وجود ندارد، نه کتاب نه سنت و نه قول امام، بلکه این دیدگاهی است که در عصور بسیار متأخر توسط بعضی فقهاء پدید آمده است و کاملاً باقرآن و سنت و اقوال ائمه علیهم السلام و فتاوی فقهاء و مجتهدین معتبرمخالف است». نویسنده: هیچ فقیهی نه در گذشته و نه در

حال ادعا نکرده است که پرداخت خمس کسب و کار به فقها و مجتهدین واجب است، زیرا که نصف خمس کسب و کار سهم سادات است و آنرا باید به سادات مستحق که از گرفتن زکات محرومند پرداخت کرد، و نصف دیگر که سهم امام علیه السلام باشد، همانطوریکه گفته شد مشهور آنست که باید زیر نظر فقیه جامع شرایط به مصرف برسد، و این نکته منحصر به سهم امام در خمس حاصل از منافع کسب نیست بلکه شامل غوص و گنج و معدن و مال حلال مخلوط به حرام و غیره هم می شود. اما در رابطه با پرداخت خمس کسب و کار و وجوب آن با اینکه قبلاً دلیل صحیح را ذکر کردیم اما برای روشن شدن ذهنها و ثابت کردن دروغگوئی دکتر یکبار دیگر تکرار میکنیم. موثقه سماعه که گفت: "سؤال کردم از امام کاظم علیه السلام از خمس که به چه چیزهایی تعلق می گیرد فرمود: در تمام فوائدی که به دست مردم می رسد کم باشد یا زیاد." صحیحه علی بن مهزیار که گفت: "بعضی از اصحاب نوشت به امام محمد تقی علیه السلام که آیا خمس به همه چیز تعلق میگیرد فرمود بلی بعد از اخراج مصارف سال و مؤنه. ملاحظه می فرمائید که در دو این روایت که از نظر سند و دلالت هم اشکالی ندارند، وجوب تعلق خمس به تمام انواع در آمدها مشخصا بیان شده است. ناگفته نماند که عبارت عربی دکتر در اینجا قسم دیگر است و مترجم آنرا قسمی معنی کرده است که بطلان گفتار او کاملاً و برای همه روشن نباشد. او در متن عربی کتاب میگوید: (وبذلک تبین لنا أن الخمس لم یخص علیه کتاب ولا سنه ولا قول امام بل هو قول ظهر فی الزمن المتأخر..). با آنچه گفتیم آشکار شد که در رابطه با خمس نصی در کتاب و سنت و قول امامی وجود ندارد. "در حالیکه آیه مبارکه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِأَيِّ الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ)" بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی القربى و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است" نص صریح در رابطه با وجوب خمس است و روایاتی را که قبلاً نقل کردیم نیز دلالت بر وجوب خمس و تعلق آن به همه انواع فوائد بر همگان روشن شد اما تعجب است از کسی که ادعای اجتهاد میکند و هنوز آیه خمس را در قرآن کریم ندیده است!! دکتر: «رأى امام خمینی { لازم میدانم که قول امام راحل آیه الله العظمی امام خمینی را در اینجا ذکر کنم ایشان طی سخنرانی های فراوانی که سال ۱۳۸۹ق در حوزه علمیه نجف در جمع اساتید و طلبه که بنده نیز افتخار شرکت در آنها را داشتم ایراد فرمودند و سپس آنها را به شکل کتابی نیز بانام حکومت اسلامی (یا ولایت فقیه) منتشر کردند، از جمله فرمودند: "این کوتاه نظری است اگر بگوییم که تشریح خمس صرفاً جهت تأمین معاش ذریه ی رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است" فرمودند: "گوشه ای از این سرمایه بسیار کلان برای معاش آنان کافی است، خمس بازارهای تجاری بزرگی چون بغداد، تهران، وغیره به نظر شما چه سرمایه هنگفتی را تشکیل میدهد این سرمایه چگونه باید مصرف شود؟" سپس فرمودند: "به نظر بنده حکومت اسلامی عادل به سرمایه های گزافی احتیاج ندارد که به کارهای پیش پا افتاده و مصالح شخصی مصرف کند" سپس می فرماید «خمس مالیاتی نبوده که صرفاً جهت تأمین ضروریات آل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله واجب شده باشد، یا زکات برای آن فرض نشده که فقط بین فقراء و مساکین تقسیم گردد، بدون شک خمس و زکات خیلی بیشتر از حاجت طبقات مذکور است، پس آیا اسلام ما زاد خمس و زکات و دیگر وجوه شرعی را به مردم واگذار میکند یا اینکه به دریا میریزد؟ یا راه حل دیگری وجود دارد؟ تعداد سادات اهل بیت علیهم السلام در آن زمان-صدر اسلام- از صد نفر متجاوز نبوده، اگر فرض کنیم که تعداد شان نیم میلیون هم میبود، آیا با عقل جور در میآید که بگوییم هدف از مشروعیت خمس، این سرمایه رو به رشد- که هر روز با رشد تجارت و صنعت افزایش مییابد چنانکه امروز مشاهده میکنیم- فقط بخاطر آن بوده است که آل رسول صلی الله علیه و آله اشباع شوند؟! هرگز نمیتواند چنین باشد" حکومت اسلامی چاپ نجف ص/ ۳۹-۴۲. نویسنده: منظور امام خمینی رضوان الله علیه اینست که خمس اولاً- بدو قسمت تقسیم میشود، نصف آن سهم امام و نصف دیگر آن سهم سادات است و اگر سهم سادات از مصارف سادات فقیر اضافه آمد، باید چون سهم امام در مصالح اسلام و مسلمین مصرف شود و ثانیاً در مصرف سهم امام و اگر از سهم سادات هم اضافه ماند، باید رضایت آقا امام زمان علیه السلام کاملاً در نظر گرفته شود، و

این مطلبی است که همه گفته و میگویند. دکتر: « پس ملاحظه فرمودید که امام باصراحت میفرماید: " اموال خمس سرمایه بسیار کلانی است " این سخن در آن زمان بود، امروز پس از حدود سی سال این سرمایه چقدر باید بیشتر شده باشد؟! و همچنین دیدیم که امام تصریح فرمودند که جزء کوچکی - شما فرض کنید یک هزارم ۱/۱۰۰۰ شاید هم کمتر- برای تأمین معاش آل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کافی است پس بقیه این سرمایه هنگفت و سرسام آور را چه باید کرد؟؟! ». نویسنده: اولاً مرحوم امام فرمودند که یک هزارم آن برای مصرف سادات کفایت میکند و ثانیاً همه خمس سهم سادات نیست بلکه نصف آن سهم امام است که صرف دیگر مصارف مربوط به اسلام و مسلمین میشود و ثالثاً همه کسانی که خمس بر آنها واجب شده است نمی پردازند همچنانکه تمام کسانی که نماز بر آنها واجب است نمیخوانند و همیشه عده ای قابل توجهی از مسلمانان از اطاعت اوامر و نواهی الهی سرباز میزنند و رابعاً در این سی سال اخیر بخاطر وجود جنگ در بعضی از کشورهای اسلامی، شیعیان ساکن در آن بلاد کسب و کار درستی که درآمدی داشته باشد نداشتند تا خمس مازاد بر مصرف خود را پردازند، مثلاً در افغانستان جنگ حاکم بوده و در لبنان هم همین طور و عراق زیر سلطه صدام حسین، اقتصادش بسیار پائین آمده و در ایران بخاطر فشارهای خارجی ناشی از تحریم های آمریکا و همدستانش وضع مالی مردم خوب نبوده است، و کشورهای هم که این گرفتاریها را نداشتند مقدار خمس آنها صرف مصارف مناطق جنگ زده و رفع گرفتاری آورگان و حل مشاغل بیچارگان شده است، و مقداری هم که بدست مجتهدین میرسید، صرف حفظ و اداره و سائر شؤونات مربوط به حوزه های علمیه میشده است و خامسا همه میدانند که در اسلام زکات هم واجب است و شیعه و سنی به وجوب آن معتقدند و تعداد مسلمانانی که زکات بر آنها واجب میشود کم نیستند، آیا دکتر و همدستان و یارانش میتوانند بگویند که با بقیه این سرمایه عظیم و هنگفت چه کرده اند و به کجا مصرف میشود؟؟؟. ضمناً دکتر اینجا مطالبی دیگری هم داشت که بخاطر واضح شدن جوابهای آن از مطالب گذشته از نقل و نقد آن صرف نظر کردیم.

قرآن تنها کتاب آسمانی مسلمانان

قرآن تنها کتاب آسمانی مسلمانان

شیعیان همه متفق القول بر این اعتقادند که فقط یک کتاب بر پیغمبر اسلام از طرف خداوند نازل شده است و آن قرآن مجید است و کتاب آسمانی دیگری بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل نشده است، تفصیل این مطلب را در ضمن رد دروغهای دکتر بیشتر بعرض خواهیم رساند. دکتر: « فصل پنجم - بازی با کتابهای آسمانی { هیچ مسلمانی شک ندارد که پس از صحائف آسمانی و سه کتاب معروف دیگر که همگی منسوخ هستند قرآن کریم یگانه کتاب آسمانی است که بر پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است، اما بنده طی مطالعاتی که داشته ام پی بردم که فقهاء و روحانیون ما از کتابهایی سخن میگویند که گویا علاوه از قرآن کریم بر پیامبر بزرگوار مان صلی الله علیه و آله نازل شده و ایشان این کتابها را به طور اختصاصی در اختیار امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشته اند! ». نویسنده: هیچ فقیه و عالمی از فقهاء و علمای شیعه نگفته و نوشته اند که غیر از قرآن کریم، کتاب دیگری برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است، بلکه عقیده شیعیان بر این است که کتبی را که دکتر نام میرد یا املاء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده که توسط امیر مؤمنان علیه السلام نوشته شده و یا املاء ملک بوده و یا نوشته خود حضرت علی علیه السلام است. دکتر: « {۱-الجامعه} أبوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت میکند که ایشان فرمودند: " در نزد ما جامعه است آنها چه میدانند که جامعه چیست؟! گفتم جانم فدای شما باد جامعه چیست؟ فرمودند: صحیفه ای است که طول آن هفتادگزر است با اندازه گیری خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و املائی ایشان و از زبان خود ایشان، که علی (ع) آنرا بادیست خودش نوشته است، در آن حکم هر حلال و حرامی درج گردیده است و در آن هر چیزی هست که مردم تا روز قیامت

بدان احتیاج داشته باشند حتی جزای زخمی که کسی برداشته باشد» اصول کافی ۱/۲۳۹، بحار الانوار ۲۶/۲۲ در این باره روایات بسیاری وجود دارد که ما بخاطر اختصار از ذکر آن صرف نظر می کنیم: نگا: کافی، بحار بصائر الدرجات، وسائل الشیعه و غیره. نویسنده: همین روایت دروغ دکترا را آشکار ساخت زیرا او ادعا کرد که فقها و روحانیون می گویند: "کتابهای دیگری غیر از قرآن بر پیامبر نازل شده است" در حالیکه روایت فوق دلالت میکند که جامعه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم املاء فرموده و علی علیه السلام نوشته است و این مطلب هم هیچ اشکالی در آن تصور نمی شود. چنانچه هزار روایت هم مثل روایت بالا باشد، هیچ کدام ثابت نمیکنند که جامعه از آسمان نازل شده باشد بلکه همه دلالت دارند که مطالب آن کتاب از دهان مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خارج شده و علی علیه السلام نوشته و در این وسط دکترا آمده که فضولی کند و بگوید چرا پیامبر گفت و علی نوشت؟. دکترا: «اینکه جامعه اکنون در کجاست؟ و با این همه علمی که در آن نهفته، بلکه شامل تمام آن چیزهایی است که مردم تا قیامت به آن محتاجند؟ چرا پنهان داشته شده، چرا میلیونها انسان از استفاده آن محرومند، بنده جوابی برای این سؤالات نیافتیم؟!». نویسنده: طبیعی است که دکترا جوابی برای سؤالات مغرضانه خود پیدا نکرده باشد و الا- معنی نداشت که با مذهب اهلیت علیهم السلام به مخالفت برخیزد، اما برای ما جوابها از قبل موجود است و گذشتگان مان برای آیندگان تعلیم داده اند، ما میدانیم که جامعه اکنون نزد امام زمان علیه السلام است و چیزهای را که مردم به آن احتیاج داشتند و دارند از امور مربوط به معاش و معادشان، توسط ائمه علیهم السلام بیان شده است و الان در کتب حدیثی شیعه موجود است. پنهان بودن جامعه به معنی پنهان بودن تمام علوم آن نیست، و گرنه اینهمه روایت از ائمه علیهم السلام در علوم و فنون مختلف چگونه بدست ما رسیده است بلکه آنچه از کتاب جامعه مخفی مانده مطالب خاصی است که مخصوص خود ائمه علیهم السلام است. آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مجاز نبوده اند که بعضی مطالب را مخصوص اوصیا و جانشینان خود بفرمایند، مطالبی که فقط برای آنها باشد و وظائفشان را در مواقع لزوم به آنان گوشزد نماید؟. دکترا: «{ ۲- صحیفه الناموس } از حضرت رضا علیه السلام در حدیث علامات امام آمده است که فرمودند: "در نزد امام صحیفه ای خواهد بود که (فیها اسماء شیعتهم إلی یوم القیامه)" در آن نام تمام شیعیان نشان تا روز قیامت درج خواهد بود و صحیفه دیگری که (فیها اسماء اعداءهم إلی یوم القیامه) در آن نام تمامی دشمنانشان تا روز قیامت درج خواهد بود" بحار الانوار ۲۵/۱۱۷ و ج ۱۶ نویسنده: در این روایت هم از نازل شدن کتابی از آسمان سخنی به میان نیامده است، در حالیکه مدعای دکترا این بود که شیعیان معتقدند این کتب چون قرآن از آسمان نازل شده است. دکترا: «نمیدانم چه جور صحیفه ای است که بتواند اسمای همه شیعیان جهان را از آغاز تا قیامت در خود جای دهد؟! و نمیدانم آن چگونه صحیفه ای خواهد بود که بتواند اینهمه دشمنان آل بیت علیهم السلام را در خود جای دهد؟! بنظر شما همه کامپیوترها و عقل های الکترونی دنیا میتوانند این عدد خیالی را بشمارند و در خود جای دهند؟ اگر معجزه هم خواسته اند ثابت کنند، آن فقط در اختیار پیامبران قرار میگیرد، آنهم در اشیای ملموس نه چیزهای غیبی؟! اینکه چه لزومی بوده که دروغ به این گنده ای از زبان ائمه و اهل بیت علیهم السلام گفته شود ما که سر در نیاوردیم! و خدا کند که این رسوایی های ما به دست دشمنان اسلام نیفتد و گرنه بهانه های خیلی خوبی برای استهزاء و انتقام بیشتر از اسلام و مسلمین خواهد بود!». نویسنده: ترمذی در سنن باب القدر عن رسول الله حدیث ۲۰۶۷ روایت میکند که "روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد اصحاب آمد در حالیکه دو کتاب در دست مبارک آنبرگوار بود و خطاب به آنان فرمود: میدانید در این دو کتاب چیست؟ عرض کردند نه یا رسول الله مگر اینکه شما خبر دهید، فرمود: این کتابی که در دست راست من است و از طرف خداوند است، در آن اسامی اهل بهشت و اسامی پدران و قبیله های آنها ذکر شده است، پس نه اسمی به آن اضافه میشود و نه اسمی از آن کم خواهد شد، و این کتابی که در دست چپ من است و از طرف خداوند است، در آن اسامی اهل دوزخ و اسامی پدران و قبیله های آنان نوشته شده است و چیزی به آن اضافه یا از آن کم نخواهد شد." این حدیث را تعداد کثیری از حفاظ و مفسرین و علمای اهل سنت در کتب خود نقل کرده اند خوب حالا

از دکتر و یاران و همفکرانش می‌پرسیم آیا اسامی شیعیان تا به روز قیامت بیشتر است یا اسامی اهل بهشت، چون مسلماً این تنها شیعیان نیستند که بهشت می‌روند و آیا اسامی دوزخیان بیشتر است یا دشمنان شیعه چون مسلماً ایت تنها دشمنان شیعیان نیستند که اهل دوزخ اند؟ اگر دشمنان اسلام این روایت را در کتب اهل سنت بخوانند چه خواهند گفت؟ و انگهی آیا دکتر آیه مبارکه (ان الله علی کل شیء قدیر) که چندین بار در قرآن کریم تکرار شده و دلالت بر قدرت غیر محدود خداوند متعال میکند خواننده است یا خیر؟ یقیناً اگر خواننده بود این اشکال را که (بنظر شما همه کامپیوترها و عقل های الکترونی دنیا میتوانند این عدد خیالی را بشمارند و در خود جای دهند) هر گز مطرح نمی‌کرد. دکتر: « { ۳-صحیفه العیطة : } از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمودند: "بخدا قسم در نزد من صحیفه های زیادی از رسول خدا صلی الله علیه وآله و اهل بیت ایشان موجود است در آن میان صحیفه ای است که العیطة نامیده میشود که شدیدتر از آن بر عربها وارد نشده است در آن اسم شصت قبیله عرب است که خون آنان مباح دانسته شده، و گفته شده که آنها هیچ سهمی در دین خدا ندارند." این روایت به هیچ عنوان قابل قبول نیست و نه باعقل جور در می‌آید، اگر اینهمه قبائل هیچ سهمی در دین اسلام نداشته باشند، معنایش این است که در میان تمام عربها مسلمان وجود ندارد، علاوه بر آن از اختصاص قبائل عرب به این برچسب ظالمانه بوی ناسیونالیستی به مشام میرسد». نویسنده: اولاً در روایت کلمه ای که دلالت کند این صحیفه از آسمان نازل شده است وجود ندارد. ثانیاً سند روایت مشتمل است بر عده ای از ضعفای مجاهیل که اعتماد به آنها ناممکن می‌سازد. ثالثاً اگر سند هم صحیح میبود هیچ مشکلی پیدا نمی‌شد برای اینکه در روایت گفته نشده که ۶۰ قبیله از قبایل آنزمان بلکه مراد تا روز قیامت است و یقیناً عرب تا روز قیامت صدها و بلکه هزاران قبیله پیدا خواهد کرد و اگر گفته شود از این همه قبیله ۶۰ تا آن چین و چنان هستند هیچ اشکالی نخواهد داشت. رابعاً اینکه گفته شود ۶۰ قبیله از عرب نصیبی از اسلام ندارند معنایش ای نیست که غیر عرب همه صد در صد مسلمان خواهند بود. دکتر: « { ۴-صحیفه ذؤابئه السیف : } ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل میکند که "در غلاف شمشیر رسول الله صلی الله علیه وآله صحیفه کوچکی بود که در آن حروف مخصوصی نوشته شده بود که هر یک از آن حروف هزار حرف دیگر را می‌گشود" ابوبصیر میگوید امام صادق علیه السلام فرمودند "تاکنون از آن دو حرف بیشتر باز نشده است" بحار الانوار ۲۶/۵۶ آیا ما میتوانیم بپرسیم، که حروف دیگر کجاست؟ آیا نباید آنها را نیز بیرون آورند تا اینکه ما شیعیان اهل بیت (ع) از آن استفاده کنیم، یا اینکه تا ظهور امام زمان این علم پوشیده خواهد ماند؟! نویسنده: ۱- در روایت هیچ اشاره ای به نزول این صحیفه یا کتاب از آسمان نشده است. ۲- چون در سند روایت قاسم بن محمد و علی بن حمزه بطائنی وجود دارند، روایت ضعیف است. ۳- بر فرض صحت معنای روایت اینست که اسراری را که مخصوص اهل بیت علیهم السلام بوده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای آنها بیان نموده است و مسلم است که نه پیامبر و نه ائمه و نه هیچ عالمی از علما وظیفه ندارند که هر چه میدانند برای دیگران بگویند. ۴- آیا دکتر میخواهد برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وظیفه تعیین کند و بگوید که آنبزرگوار حق نداشته مطالبی را بطور خصوصی برای اوصیا و خلفای بعد از خود بیان کند که مخصوص آنها باشد و بس؟ ۵- آیا دکتر هیچ وقت از خودش پرسیده است که چرا معانی صد در صد حروف مقطعه را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای عموم مسلمانها بیان نکرد؟ آیا نباید همه مراد واقعی را می فهمیدند تا این همه اختلاف در انظار و اقوال پیدا نمیشد؟ آیا جواب این نیست که بکسی این فضولی ها نیامده است، بلکه خداوند آنچه را که بشر از قوانین و احکام لازم داشته فرستاده است، و مخصوص دانستن عده ای به بعضی از اسرار مشکلی در دستگاه آفرینش درست نخواهد کرد. دکتر: « { ۵. صحیفه علی علیه السلام : } از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: "درغلاف شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله صحیفه ای یافته شد که در آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم: سرکش ترین مردم در روز قیامت کسی خواهد بود که بجای قاتلش کس دیگری را بکشد، و بجای کسی که او را زده کس دیگری را بزند، کسی که بجای مولایش با کس دیگری دوستی کند یقیناً بر آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده کافر گردیده است و کسی که بدعتی پدید آورد یا

بدعت گذاری را پناه دهد خداوند هیچ عبادت او را در روز قیامت قبول نخواهد کرد " بحار الانوار ۲۷/۶۵، ۳۷۵، ۱۰۴. » .

قرآن تنها کتاب آسمانی مسلمانان ۲

نویسنده : ضمن اینکه در روایت هیچ اشاره ای بنزول این صحیفه از آسمان نشده است در روایت اشاره ای به اینکه این صحیفه از علی علیه السلام بوده هم نشده است بلکه متن روایت میگوید صحیفه در غلاف شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیدا شد . وانگهی چه مشکلی خواهد داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیفه ای بنویسند و در غلاف شمشیر خود بگذارند ، مخصوصا که مطالب این صحیفه کاملا مطابق عقل و نقل است و آیا پیامبر بزرگوار اسلام اگر خواستند مطلبی بنویسند و در غلاف شمشیر خود بگذارند باید از دکتر و یارانش اجازه بگیرند ؟ !! . دکتر : { ۶ . الجفر : } و آن بردو قسم است جفر سفید و جفر سرخ ، از ابوالعلاء روایت است که گفت " : از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود : در نزد من جفر سفید است ، گفتم در آن چیست ؟ فرمودند : زبور داؤد و تورات موسی و انجیل عسی و صحف ابراهیم علیهم السلام و حکم حلال و حرام ، و فرمود در نزد من جفر سرخ است ، گفتم در آن چیست ؟ فرمود سلاح که فقط برای خونریزی باز میشود و صاحب شمشیر برای کشتن آنها باز خواهد کرد . { "کینه با اهل بیت { عبد الله بن ابی یعفور گفت أصلحك الله " : آیا فرزندان امام حسن مجتبی از این امر اطلاع دارند ؟ فرمود : بخدا سوگند بله ، همچنانکه شب را شب و روز را روز میدانند اما حسد و حرص دنیا ! آنها را وادار میکند که انکار کنند ، اگر حق را باحق جستجو میکردند ، حتما برای آنان بهتر بود " اصول کافی ۱/۲۴ . نویسنده : در اینکه خداوند بر انبیای پیشین کتبی نازل کرده بود بحثی نیست و همه ما مسلمانها اعتقاد داریم که تورات ، انجیل ، زبور و صحف ابراهیم علیه السلام از طرف خداوند آمده است ، حالا چه اشکالی خواهد داشت اگر آن کتب دست نخورده و بصورت اصلی نزد امامان علیهم السلام باشد که آنان بوراثت از جد مطهر شان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن کتب را نزد خود داشته باشند و هم چنین چه اشکالی خواهد داشت که آنان اسلحه ای داشته باشند که هر وقت دشمن به آنها هجوم آورد ، از خود دفاع نمایند ؟ . وانگهی هیچ شیعه ای ادعا نکرده است که تمام منتسبین به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جزء اهل بیت مطهرین هستند تا همه معصوم باشند و هیچ خطائی از آنان سر نزنند و اینکه در روایت آمده (فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام) مراد فرزندان بلا فصل نیستند بلکه مراد احفاد امام حسن علیه السلام است که گاهی در بعضی از موارد به مخالفتهای جزئی با امام زمان خودشان بر می خواستند و آنان هم که معصوم نبودند تا لغزش و خطا و حتی گناهی از آنان صادر نشده باشد ، و آیا قرآن کریم که پسر نوح علیه السلام را کافر میخواند توهین به حضرت نوح است تا اگر گفته شد پسر فلان امام یا نوه او از روی حرص و حسد چنین کرد توهین به خود آن امام تلقی گردد ؟ . دکتر : « انتقام از اهل سنت ! » از امام راحل امام خوئی پرسیدم که جفر سرخ را چه کسی باز خواهد کرد و خون چه کسی ریخته خواهد شد ؟ فرمودند " : امام زمان عجل الله فرجه الشریف آنها باز خواهند کرد و خون عامه اهل سنت را خواهند ریخت ، آنها را تکه تکه خواهند فرمود ، و چنان کشتاری در آنان براه خواهند انداخت که همچون دجله و فرات خون جاری شود و از دو صنم قریش - ابوبکر و عمر - و دخترانشان - عائشه و حفصه - و نعتل - عثمان - و بنی امیه و بنی عباس انتقام خواهند گرفت و قبرهایشان را یکی یکی نبش خواهند فرمود " نمیدانستم که در جواب امام خوئی چه واکنشی داشته باشم من باور نمیکنم که آل بیت علیهم السلام اینگونه اخلاق و رفتاری داشته باشند و اصلا باطینت پاک آنان جور در نمی آید که قبری را که قرنها از آن میگذرد نبش کنند و مرده اش را بیرون آورند ! ائمه علیهم السلام با کسانی که به آنها بدی میکردند برخورد خوش داشتند و به آنها احسان میکردند و آنها را میبخشیدند و از تقصیرات آنها در میگذشتند پس این حدیث قلبی را چگونه باید توجیه کرد . سفاکترین انسانها نیز از این گونه کردار زشت إباء میورزند ، آن انسانهای مقدس که خون نبوت در وجود آنان جاری بوده و از منبع زلال رسالت علم و اخلاق آموخته اند چگونه ممکن است که چنین حرکت زشتی از آنان سرزنند ؟ ! پس این روایات از کجا

آمده؟!». نویسنده: آنچه دکتر به مرحوم آیه الله خوئی رضوان الله علیه نسبت داده بهیچ عنوان درست نیست و خبری است که سندش خود دکتر است و دروغگوئی او بکرات و مرات برای ما ثابت شده است، بلکه مرحوم آیه الله خوئی و دیگر فقهای شیعه همه حکم بکفر و نجاست غلاۀ و نواصب میکنند، و شکی نیست که ناصبی غیر از اهل سنت است، زیرا ناصبی یعنی کسیکه با پیامبر و اهلیت او دشمنی کند و به آنان ناسزا بگوید، در حالیکه همه میدانیم اهل سنت به اهل بیت علاقه دارند و از آنان به تجلیل یاد میکنند. معنای روایت همان بود که ما عرض کردیم و اگر دکتر و یارانش حرفی دارند باید با مدرک ارائه کنند و گرنه متهم کردن هر کسی به هر سخنی و حرکتی کار چندان مشکلی نخواهد بود. دکتر: «{۷- مصحف فاطمه:} از علی بن سعید روایت است که امام صادق علیه السلام فرمودند: "در نزد ما مصحف فاطمه است، یک آیه از قرآن هم در آن نیست، رسول الله صلی الله علیه و آله املاء کرده و علی علیه السلام آنرا با دست خودش نوشته است" بحار الانوار ۲۶ / ۴۱ از محمد بن مسلم از یکی از دو امام روایت است که "حضرت فاطمه سلام الله علیها مصحفی بجای گذاشته که قرآن نیست اما کلام خداوند است که برایشان نازل شده است آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله املاء کرده و حضرت علی علیه السلام با دست خود نوشته اند" بحار الانوار ۲۶/۴۲ از علی ابن ابی حمزه روایت است که "امام صادق علیه السلام فرمودند: در نزد ما مصحف فاطمه است که بخدا قسم یک حرف از قرآن در آن نیست، با املائی رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علی نوشته شده است" بحار الانوار ۲۶/۴۸. نویسنده: با اغماض از اسناد روایات فوق، چیزی که سبب انکار شود در آنها دیده نمی شود بلکه می رساند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مطالبی را املاء کرده اند و علی علیه السلام نوشته اند و در روایات بحث نزول این مصحف از آسمان به عنوان کتاب آسمانی مطرح نشده است. دکتر: «اگر این مصحف را رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم املاء فرموده و علی علیه السلام آنرا نوشته است پس چرا از امت پنهانش داشته اند، مگر نه این است که خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را دستور میدهد که آنچه مأمور تبلیغ آن شده برساند و گرنه رسالت او را ابلاغ نکرده است (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ) (المائدة: ۶۷) پس چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این قرآن را از امت پنهان میدارد و حضرت امیر و دیگر ائمه علیهم السلام چگونه آنرا از شیعیان پنهان داشته اند؟!». نویسنده: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وظیفه دارد آنچه را که مأمور به تبلیغ آنست بمردم ابلاغ کند که بنحو احسن ابلاغ نموده است، اما آیا هر چه خدا به پیامبرش فرموده است وظیفه دارد به مردم بگوید؟ دلیل بر وجوب یا استحباب یا حتی جواز آن نداریم و گرنه چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسامی منافقینی را که بین صحابه بودند بهمه ابلاغ نکردند؟. وانگهی مصحف فاطمه سلام الله علیها قرآن نیست و کتابیست غیر از قرآن و شاید مربوط به مطالبی بوده که خاص فاطمه و علی و دیگر امامان سلام الله علیهم میشده و بس یعنی وظایف خاص به خود آئینزگواران در آن تذکر داده شده است و مطالبی که حتما باید به مردم گفته میشد، از طریق روایات زیادی که موجود است بیان کرده اند و دکتر نمیتواند اثبات کند که آنها هر چه را که باید میگفتند نه گفته اند. ضمناً نه دکتر و نه هیچ کس دیگری حق ندارند که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان بحق آنحضرت تعیین تکلیف و وظیفه کنند. دکتر: «{۸- تورات و انجیل و زبور:} از امام صادق علیه السلام روایت است که "ایشان تورات و انجیل و زبور را بازبان سریانی می خواندند" اصول کافی ۱/۲۰۷ باب أن الأئمة عندهم جميع الكتب التي نزلت من الله و إنهم يعرفونها كلها على اختلاف ألسنتها». نویسنده: اولاً در باب مذکور دو روایت است که هر دو از نظر سند ضعیف هستند. ثانیاً اگر ائمه علیهم السلام کتب آسمانی را به همان زبانی که نازل شده است بخوانند چه اشکالی دارد که دکتر نتوانسته است آنرا هضم کند. امروزه و در عصر ما مگر کسانی که زبان مادری آنها انگلیسی است قرآن را بزبان عربی نمیخوانند؟. از طرف دیگر ما معتقدیم که خداوند متعال بقدرت خود انبیاء و ائمه علیهم السلام را به اموری قادر ساخته که دیگران از انجام آن عاجزند، و آیا خداوند بر هر کاری قادر نیست؟ و اگر جواب مثبت است که باید باشد پس ایراد گرفتن غلط است.

قرآن هرگز تحریف نشده است

شیعیان به تبعیت از ائمه اهل بیت صلوات الله و سلامه عليهم اجمعین معتقدند که قرآن کریم موجود بین مسلمانان همان قرآنی است که خداوند بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده است و نه چیزی از آن کم و نه چیزی به آن اضافه شده است، بلکه قرآن در زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به صورت کتاب در آمده و به امر خود آنبزرگوار و زیر نظر ایشان جمع آوری شده است. البته تفصیل مربوط به این عقیده را در ضمن مباحث آتیه بیان خواهیم کرد تا برای احدی شبهه ای باقی نماند و ایرادات دکتر هم جواب داده شود. دکتر: « {۹- قرآن کریم} در حالی که قرآن کریم بدون هیچ گونه شک و شبهه ای کلام خداوند است و خداوند حفاظت آنرا به عهده گرفته است متأسفانه فقهاء و روحانیت ما نصوص و روایاتی ارائه داده اند که میگوید قرآن کریم تحریف شده و دست خورده است! ». نویسنده: اگر بخاطر نقل چند روایت ضعیف السند یا قاصر الدلاله که ظاهر آن دلالت بر تحریف کند بخواهیم پیروان مذهبی را متهم به تحریف کنیم، پس باید بگوئیم که اهل سنت صد در صد قائل به تحریف هستند زیرا در صحیحین بخاری و مسلم که بعد از قرآن صحیح ترین کتابها در نزد آنان است و همه روایات آنرا صحیح میدانند روایاتی وجود دارد که دلالت میکند قرآن کم شده و نه تنها آیات بلکه سوره های از آن از بین رفته است. ما معتقدیم حتی اگر روایت صحیح السند هم دلالت بر تحریف کند باید آن روایت را مردود بدانیم زیرا که در مقابل کلام خداوند قرار میگیرد. دکتر: « {بادلایل باید گفتن} محدث بزرگ ما شیخ نوری طبرسی در اثبات تحریف قرآن کتاب ضخیمی نوشته و آنرا (فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب) نام گذاشته است که در آن حدود دو هزار روایت جمع آوری کرده که دال بر تحریف قرآن است و در آن اقوال تمام فقهاء و علمای ما را که باصراحت تحریف قرآن را بیان می کنند درج کرده و ثابت نموده است که تمام علماء و فقهای متقدم و متأخر شیعه معتقدند که قرآن کنونی که در دست مسلمین است تحریف شده است! ». نویسنده: ۱- کتاب فصل الخطاب تألیف مرحوم میرزا حسین نوری متوفای ۱۳۲۰ هـ ق از سه مقدمه و دو باب و ۳۷۵ صفحه تشکیل یافته و دارای حجم متوسط است نه ضخیم چنانکه دکتر میگوید. ۲- در آن کتاب اقوال وانظار و رد و ایراد و احتجاجاتی زیادی نقل شده و خود مرحوم نوری اشکالاتی نموده و جواب داده است، پس چگونه میتواند مشتمل بر ۲۰۰۰ حدیث باشد. ۳- روایات زیادی را هم از کتب اهل سنت نقل کرده است که به نظر او دلالت بر تحریف دارد. ۴- وی کسانی را بعنوان قائلان به تحریف نام میبرد که روایات دال بر تحریف را در کتب خود نقل کرده اند و به این جهت فکر کرده است که آنها قائل به تحریف بوده اند حال آنکه اگر صرف نقل روایت در کتابی دلیل بر اعتقاد صاحب کتاب به مضمون آن روایت باشد، باید بگوئیم که جمع کثیری از حفاظ و محدثین و مفسرین اهل سنت قائل به تحریف هستند زیرا که روایات دال بر تحریف را در کتب خود نقل کرده اند. ۵- مرحوم نوری معتقد بود که این قرآن موجود همان قرآن جمع شده در زمان عثمان بن عفان است و اگر تحریف صورت گرفته قبل از آن تاریخ بوده است. ۶- محدث نوری در مقدمه دوم تحریف را این چنین بیان میکند: (إن زیاده سوره و تبدیله بالآخری امر ممتنع و زیاده آیه علی القرآن او تبدیل آیه باخری هو ایضا منتف بالاجماع، اما زیاده کلمه فی القرآن ممکنه کزیاده عن علی > قوله تعالی "یسألونک عن الانفال" و نقصان کلمه فی القرآن ککلمه > علی > کفی کثیر من الایات و تبدیل الکلمات مثل کلمه آل محمد بآل عمران و کنقصان همزه من قوله تعالی "کنتم خیر امه" >زیاد شدن سوره و تبدیل آن به سوره دیگر امریست ممتنع و زیاد شدن آیه ای یا تبدیل آن به آیه دیگر بالاجماع منتفی است، اما زیاد شدن یک کلمه مثل کلمه (عن) در آیه "یسألونک عن الانفال" یا کم شدن کلمه ای مثل کلمه (علی) در بسیاری از آیات و تبدیل کلماتی مثل (آل محمد) به (آل عمران) و کم شدن حرفی مثل کم شدن (همزه) از آیه "کنتم خیر امه" ممکن است. ۷- روایاتی را که مرحوم نوری نقل نموده و بخاطر آن قائل به تحریف در مقدار مذکور شده بیشتر از ۵۰ در صد آن روایاتیست که توسط حفاظ و علمای اهل سنت در کتب شان نقل شده

است . ۸- آنمقدار تحریفی را که مرحوم نوری معتقد بوده ، در صحاح اهل سنت به صحابه کبار نیز نسبت داده شده است و حفاظ اهل سنت روایاتی را نقل میکنند که دلالت بر جایجایی کلمات یا حتی حذف آیه و کم شدن آیاتی از یک سوره یا اضافه شدن کلماتی را بیان میکند بلکه حتی از نا پدید شدن بعضی سوره خبر میدهند . متأسفانه این احادیث در کتب اهل سنت زیاده از حد تصور است چنانکه آلوسی به آن اعتراف میکند . اینک بعضی احادیث را از کتب معتبر اهل سنت نقل می کنیم . ۱- احمد بن حنبل و غیر او از عبد الله بن مسعود و پیروانش نقل میکنند که وی معتقد بود به اینکه معوذتین (قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس) از قرآن نیست و لذا او و پیروانش این دو سوره را از قرآنهای خود حک می کردند . ۲- بخاری از ابودردا نقل میکند که سوره واللیل را این چنین قرائت میکرد (واللیل اذا یغشی و النهار اذ تجلی و الذکر و الانثی) و میگفت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این گونه شنیده است . ۳- احمد بن حنبل از عبدالله بن مسعود روایت میکند که آیه (انی انا الرزاق ذوالقوة المتین) را تغییر داده و می خواند (ان الله هو الرزاق) . ۴- از خلیفه دوم عمر بن خطاب نقل شده است که آیه مبارکه (اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله) را میخواند (فامضوا الی ذکر الله) یعنی بجای کلمه (فاسعوا) کلمه (فامضوا) را می آورد بلکه وقتی شنید اُبی بن کعب (فاسعوا) میخواند گفت : اُبی منسوخ را تلاوت میکند و ناسخ (فامضوا) است . این روایت دارای اسناد و طرق کثیری میباشد که به الفاظ مختلف نقل شده است و حاکی از آنست که خلیفه معتقد بود که باید کلمه (فامضوا) بجای کلمه (فاسعوا) خوانده شود . ۵- سیوطی با سند از اُبی ابن کعب نقل میکند که سوره احزاب برابر سوره بقره بود و ما در آن این آیه را می خواندیم (الشیخه اذا زینا فارجموهما البتة نکالا من الله و الله عزیز حکیم) پس حذف شد از آن آنچه حذف شده است . ۶- هم چنین از ام المؤمنین عائشه روایت میکند که سوره احزاب در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۲۰۰ آیه بود و وقتی عثمان قرآن را جمع آوری کرد پیدا نکرد از آن سوره جز همین مقدار موجود را . ۷- باز از بخاری نقل میکند که حذیفه گفت : سوره احزاب بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواندم و از آن ۷۰ آیه را فراموش کردم . ۸- باز از ابن عباس و حذیفه و عمر بن خطاب روایت میکند که سوره توبه بمراتب بیشتر بود از آنچه الان در قرآن می بینید . ۹- مسلم در صحیح کتاب زکات حدیث ۱۷۴۰ از ابوموسی اشعری نقل کرده اند که گفت : سوره ای را در قرآن می خواندم که در طول و شدت ، شباهت به سوره براءت (توبه) داشت مگر اینکه من آنرا فراموش کرده ام و فقط این آیه بیادم مانده است (لوکان لابن آدم وادیان لابتغی وادیا ثالثا و لایملاً جوفه الا التراب) و همین قسم سوره دیگری را می خواندیم که به یکی از مسبحات تشبیه میکردیم پس آنرا نیز فراموش کرده و این آیه را از آن بخاطر دارم (یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتکتب شهادة فی أعناقکم فتسألون عنها یوم القیامة) . ۱۰- سیوطی نقل میکند که دو سوره بنام های (الحفد) و (الخلع) در مصحف اُبی بن کعب و ابن عباس ثابت بوده و علی علیه السلام به آندو تعلیم داده بود و عمر بن خطاب آندو سوره را در قنوت می خواند و ابو موسی نیز قرائت میکرد . ۱۱- ابن ماجه از ام المؤمنین عائشه نقل میکند که گفت : آیه رجم و آیه رضاع کبیر نازل شده و در صحیفه ای زیر بالش من قرار داشت ، پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فوت نمودند و ما مشغول تجهیز و تکفین و عزاداری شدیم ، گوسفندی که در خانه بود آنرا خورد . ۱۲- ابن تیمیه میگوید : اقوال در اینکه بسم الله از قرآن است یا نیست مضطرب است ، بعضی آنرا از قرآن دانسته و بعضی نفی کرده اند . ۱۳- باز می گوید : کثیری از سابقین بسم الله را جزء حمد دانسته و میخواندند و بسیاری هم جزء حمد ندانسته و آیه (انعمت علیهم) را آیه هفتم حساب می کردند چنانکه ابوهریره در حدیث صحیح نقل کرده است . ۱۴- باز می گوید : با این اختلاف نافین پشت سر مثبتین و بر عکس نماز می خواندند مثل ابوحنیفه و اصحابش و شافعی و غیر ایشان که به امام جماعت مالکی اقتدا میکردند ، با اینکه بسم الله را قرائت نمیکردند و نه بلند و نه آهسته . البته ما بعنوان نمونه این چند روایت را ذکر نمودیم و گر نه روایاتی از این قبیل در کتب اهل سنت بیش از آنست که در یکی دو کتاب گنجانیده شود . آنوقت دکتر این همه روایت و این همه محرف را ندیده و به خاطر عقیده و نظر یک فرد شیعی همه شیعه را متهم به قول به تحریف نموده است در حالیکه شیخ نوری نه نمایندگی از تمام مذهب

تشیع میکند و نه از ائمه مذهب و نه از اساطین آنست، بلکه رأی او رأی خودش هست و بس، اما صحابه ای که از آنان روایات تحریف نقل شده است و بعضی از آن روایات هم قابل خدشه نیست همه از پایه های مذهب در نزد اهل تسنن حساب میشوند. حقیقت امر اینست که تمام مسلمانان اعم از شیعه و سنی بالاتفاق معتقدند که قرآن موجود همان قرآنی است که خداوند متعال بر پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل نموده است و نه چیزی از آن کم و نه چیزی به آن اضافه شده است، و مخالفت یک یا دو نفر با این اعتقاد بخاطر بعضی از شبهاتی که در ذهنشان پیدا شده است بهیچ عنوان لطمه ای به این اتفاق وارد نخواهد کرد. روایاتی هم که به نوعی مثبت تحریف است و دارای سند صحیح می باشند یا باید تأویل شوند به اموری که علما تأویل کرده اند مثل اینکه بعضی از آن روایات نوعی تفسیر برای قرآن کریم هستند و غیره و یا باید طرد شوند زیرا که در معارضه قرآن با حدیث، شکی نیست که قرآن مقدم است و وقتی خداوند شبهه تحریف را رد میکند و می فرماید: (انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون) "ما قرآن را نازل کرده ایم و ما خود حافظ آن هستیم" پس هر حدیثی که دلالت بر تحریف کند و امکان تأویل آن نباشد باید مردود دانسته شده و از درجه اعتبار ساقط گردد زیرا که در برابر کلام خداوند قرار گرفته است و این خود دلیل بر عدم صدور آن روایت است. از امامان بزرگوار شیعه علیهم السلام نیز نقل شده است که: گفتار مخالف کلام خداوند را ما نگفته ایم و هرچه از ما به شما رسید و مخالف کلام خداوند بود آنرا بدیوار بنزید. به همین لحاظ است که علمای شیعه کلا قرآن را اصل دانسته و صحت و سقم متن روایات را با آن می سنجند و در صورت موافقت با قرآن به آن عمل میکنند.

اقوال علما و اساطین مذهب تشیع در نفی تحریف قرآن

قسمت اول

برای آنکه خوانندگان عزیز بطور کامل متوجه عقیده شیعیان در رابطه با قرآن کریم شوند و اتهام دکتر و غیر او که سالیان متمادیست بر شیعه وارد میکنند دفع شود انظار و اقوال عده ای از بزرگان و اساطین مذهب شیعه را در رابطه با قرآن کریم نقل می نمایم. ۱- شیخ صدوق رضوان الله علیه متوفای سال ۳۸۱ هـ ق میگوید: "اعتقاد ما آنست که قرآنی را که خداوند بر پیامبرش نازل فرموده است، همین قرآن موجود در بین دو جلد است که امروزه در دست مسلمانان قرار دارد و سوره های آن نیز ۱۱۴ سوره است." ۲- شیخ مفید رضوان الله علیه متوفای سال ۴۱۳ هـ ق میگوید: "جماعتی از امامیه میگویند: از قرآن کریم چیزی کم نشده است بلکه حذف شده از تأویل آن و تفسیر معانی قرآن بر حقیقت تنزیل آن که در مصحف امیر المؤمنین علیه السلام بوده است و آن قرآن نیست و این قول را می پذیریم." ۳- سید مرتضی علم الهدی رضوان الله علیه متوفای سال ۴۳۶ هـ ق میگوید: "علم به صحت نقل قرآن مثل علم به شهرها و حوادث بزرگ و وقایع عظیم و کتابهای مشهور و اشعار مسطور عرب است، زیرا توجه و عنایت خاصی و دواعی مختلفی وجود دارد برای نقل و حراست از این امور تا از بین نروند و چون قرآن کریم معجزه نبوت و مأخذ احکام شریعت و علوم دینیه است و علمای مسلمین، منتهی درجه عنایت را برای حفظ و حراست از آن بکار بسته اند، پس چگونه ممکن است که تغییر کند یا نقصی بر آن وارد شود (تا آنجا که میگوید): قرآن کریم در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همین طور که الان است، جمع شده و مرتب بود." ناگفته نماند که این گفتار سید مرتضی آنچنان از او مشهور است که حتی بزرگان اهل سنت نیز نقل کرده اند، ابن حجر از ابن حزم اندلسی نقل میکند که: "سید مرتضی امامی بود و معتقد بود کسی که معتقد شود از قرآن چیزی کم شده یا به آن افزوده شده یا چیزی از آن تبدیل شده است، کافر است." ۴- شیخ الطائفه طوسی رضوان الله علیه متوفای سال ۴۶۰ هـ ق میگوید: "زیاده و نقصان در کلام خداوند راه ندارد زیرا اجماع قائم است که به قرآن چیزی اضافه نشده است و مسلمانان معتقدند که از آن چیزی کم نشده است، و مذهب ما همین است (بعد میگوید) روایاتی در کتب

شیعه و سنی آمده است که دلالت بر نقصان بسیاری از آیات و نقل بعضی از آن از جایی بجای دیگر میکند، اما چون روایات همه خیر واحد هستند و موجب علم نمی شوند، عمل به آنها ممکن نیست و بهتر است که از آنها اعراض شود و اگر امکان تأویل نبود طرد شوند، و اگر آن روایات صحیح السند هم باشند باز موجب طعن در قرآن نخواهند شد، زیرا که صحت آن مورد اتفاق همه مسلمانان است. ۵- امین الاسلام طبرسی رضوان الله علیه متوفای سال ۵۴۸ هـ ق نویسنده تفسیر مجمع البیان میگوید: "در قرآن کریم چیزی اضافه یا از آن کم نشده است، اما چیزی اضافه نشده است چون اجماع مسلمین است و از نظر مذهب ما از قرآن چیزی کم هم نشده است." ۶- سید بن طاووس رضوان الله علیه متوفای سال ۶۶۴ هـ ق میگوید: "قرآن کریم مصئون از زیاده و نقصان است." ۷- علامه حلی رضوان الله علیه متوفای سال ۷۲۶ هـ ق میگوید: "حق آنست که در قرآن کریم تبدیل و تقدیم و تأخیری واقع نشده است و پناه میبرم به خداوند از کسی که معتقد باشد بر وقوع تحریف، زیرا که موجب شک میشود در معجزه رسول علیه و آله السلام که نقل آن متواتر است." ۸- شیخ زین الدین بیاضی عاملی رضوان الله علیه متوفای سال ۸۷۷ هـ ق میگوید: "تواتر قرآن جمله و تفصیلاً معلوم است و اگر چیزی به آن اضافه یا از آن کم میشد هر عاقلی متوجه می گردید حتی اگر حافظ قرآن هم نمی بود، به جهت مخالفت با اسلوب و فصاحت قرآن." ۹- شیخ فتح الله کاشانی رضوان الله علیه متوفای سال ۹۸۸ هـ ق در رابطه با روایاتی که دال بر نقص قرآن است میگوید: اگر حدیثی بر خلاف دلیل یا سنت متواتر یا اجماع بود و تأویلش ممکن نبود و امکان حمل بر وجوه دیگر را نداشت، واجب است طرح و اعراض از آن." ۱۰- سید نور الله شوشتری رضوان الله علیه معروف به قاضی شهید یا شهید ثالث که در سال ۱۰۱۹ هـ ق به شهادت رسیده است در کتاب مصائب النواصب، بحث امامت و کلام بالصرح عقیده تحریف را از مذهب اهل بیت نفی میکند. ۱۱- فیض کاشانی رضوان الله علیه متوفای سال ۱۰۱۹ هـ ق در ذیل آیه مبارکه (انا له لحافظون) میگوید: "یعنی از تحریف و تغییر و زیاده و نقصان." ۱۲- شیخ بهاء الدین عاملی رضوان الله علیه معروف به شیخ بهائی متوفای سال ۱۰۳۰ هـ ق میگوید: "صحیح اینست که قرآن کریم از زیاده و نقصان محفوظ است چنانکه آیه مبارکه (انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون) دلالت میکند و آنچه که گفته میشود از ساقط شدن اسم علی علیه السلام در بعضی از مواضع مثل (یاایها الرسول بلغ ما انزل الیک - فی علی-) و غیر آن، نزد علما معتبر نیست." ۱۲- فاضل تونی رضوان الله علیه متوفای سال ۱۰۷۱ هـ ق میگوید: "مشهور آنست که قرآن کریم محفوظ و مضبوط است همانطوریکه نازل شده است و خداوند حکیم حافظ آنست چنانکه فرمود: (انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون)." ۱۳- حر عاملی رضوان الله علیه متوفای سال ۱۱۰۴ هـ ق میگوید: "هرکسی که در اخبار و آثار تتبع و تحقیق کند، علم قطعی پیدا میکند که قرآن کریم اعلی درجه از درجات تواتر را دارا است و هزاران نفر از صحابه آنرا حفظ و قرائت کرده اند و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمع شده و به صورت کتاب بود." ۱۴- علامه مجلسی رضوان الله علیه متوفای سال ۱۱۱۱ هـ ق در ردّ اخبار دلالت کننده بر نقصان میگوید: "این اخبار، اخبار آحاد هستند و قطع به صحت آنها پیدا نمی شود." ۱۵- شیخ جعفر کبیر رضوان الله علیه معروف به کاشف الغطاء متوفای سال ۱۲۲۸ هـ ق میگوید: "شکی نیست که قرآن کریم محفوظ از نقصان بحفظ خداوند دیان است همانطوریکه صریح قرآن و اجماع علما بر این نکته دلالت دارد." ۱۶- سید محمد طباطبائی رضوان الله علیه مشهور به مجاهد متوفای سال ۱۲۴۲ هـ ق می گوید: "شکی نیست که قرآن در اصل، اجزاء، محل، وضع و ترتیب متواتر است و این مطلب را محققان از اهل سنت نیز قبول دارند زیرا قرآن معجزه بزرگ، اصل دین و صراط مستقیم است و دواعی مختلف بر حفظ آن وجود دارد." ۱۷- شیخ ابراهیم کلباسی رضوان الله علیه متوفای سال ۱۲۶۲ هـ ق میگوید: "نقصان در قرآن کریم بهیچ عنوان راه ندارد." ۱۸- سید محمد شهبهانی رضوان الله علیه متوفای سال ۱۲۸۹ هـ ق در کتاب العروة الوثقی میگوید: "در قرآن کریم تحریف واقع نشده است" و این مطلب را به جمهور مجتهدین نسبت میدهد. ۱۹- سید حسین کوه کمری رضوان الله علیه متوفای سال ۱۲۹۹ هـ ق ضمن تصریح به عدم تحریف برای حفظ قرآن از تحریف به امور ذیل استدلال میکند: الف: اصل عدم تحریف زیرا که تحریف مشکوک است و حادث پس با اجرای اصل

عدم نفی میشود. ب: اجماع بر عدم تحریف. ج: منافاه تحریف با معجزه بودن قرآن. د: آیه مبارکه (لایاتیہ الباطل من بین یدیه و لا من خلفه). ه: اخبار ثقلین (که دلالت میکند بر اینکه قرآن بصورت کتاب در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمع آوری شده بود). و: روایاتی که ما را به تمسک به قرآن و پیروی آن امر میکند (و اگر تحریف در آن راه داشت امر به اخذ و تمسک لغو بود). ۲۰- شیخ محمد جواد بلاغی رضوان الله علیه متوفای سال ۱۳۵۲ هـ ق میگوید: "اگر شنیدی که بعضی از روایات شاذ و نادر دلالت میکنند بر تحریف قرآن و از بین رفتن بعضی از آیات آن، پس به این روایات اعتنا نکن زیرا روایات آن ضعیف و متن آن مضطرب و سست است." ۲۱- شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء رضوان الله علیه متوفای سال ۱۳۷۳ هـ ق که دکتر ادعای شاگردی ایشان را دارد میگوید: "کتاب موجود در دست مسلمانان همان کتابیست که خداوند متعال آنرا برای تحدی و اعجاز و تعلیم احکام و تمییز حلال از حرام نازل فرمود، در این کتاب نه چیزی اضافه و نه از آن کم شده است و نه تحریف در آن راه دارد و بر این مطلب اجماع مسلمین است. اگر کسی ادعا کند که قرآن تحریف شده یا از آن چیزی کم شده است، خطا کرده است و این آیه مبارکه (انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون) او را رد میکند و احادیثی که از طریق شیعه و سنی نقل شده در نقص یا تحریف قرآن، احادیث شاذ و ضعیف و اخبار آحاد هستند که موجب علم و عمل نخواهد شد، پس باید تأویل یا به دیوار زده شود." ۲۲- سید عبدالحسین شرف الدین موسوی رضوان الله علیه متوفای سال ۱۳۷۷ هـ ق میگوید: "قرآن عظیم و ذکر حکیم از طرف ما متواتر است به جمیع آیات و کلمات و سائر حروف و حرکات و سکانات به تواتر قطعی از امامان اهل بیت علیهم السلام و هیچ کس در آن شک ندارد و ائمه اهل بیت نیز از جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنبزرگوار از خداوند متعال نقل کرده است و در این هم جای شکی نیست، ظواهر و نصوص قرآن همه حجت‌های خداوند و دلیل اهل حق است بحکم ضرورت اولیه از مذهب امامیه، روایات صحیحہ نیز در این زمینه بنحو متواتر از طریق عترت طاهره سلام الله علیهم زیاد نقل شده است، و لذا شیعیان هر روایت مخالف قرآن را حتی اگر صحیح هم باشد، بدیوار میزنند و به آن اعتباری قائل نمی‌شوند، و قرآن کریم در زمان خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمع شد همانطوریکه الان هست بدون کوچک‌ترین تغییر و زیاده و نقصان." ۲۳- امام خمینی رضوان الله علیه متوفای سال ۱۴۰۹ هـ ق میگوید: "کسیکه مطلع باشد بر توجه مسلمانان به جمع، حفظ، ضبط، کتابت و قرائت قرآن متوجه خواهد شد که روایات دلالت‌کننده بر تحریف باطل است زیرا آن روایات یا ضعیف است و استدلال به آنها صحیح نیست و یا جعلی و ساختگی است که علامات جعل و ساختگی بودن در آنها کاملاً مشخص است، یا غریب است که موجب تعجب میشود، و اگر صحیح بود باید تأویل شود." ۲۴- آیه الله العظمی خوئی رضوان الله علیه متوفای سال ۱۴۱۳ هـ ق میگوید: "معروف بین مسلمانان عدم وقوع تحریف در قرآن است و اینکه قرآن موجود در نزد ما همان قرآن منزل بر نبی اعظم صلی الله علیه و آله و سلم است و بر این مطلب بسیاری از اعلام از جمله رئیس‌المحدثین مرحوم صدوق بن بابویه تصریح نموده‌اند و قول به عدم تحریف را از معتقدات امامیه حساب کرده‌اند."

قسمت دوم

باز میگوید: "قصه تحریف قرآن جزء خرافات و خیالات است و به تحریف قائل نمیشود مگر کسی که عقلش ناقص باشد یا درست تأمل و تفکر نکرده باشد یا اینکه بخاطر علاقه اش به قول به تحریف معتقد به آن شده باشد زیرا که علاقه به چیزی انسان را کور و کر میکند اما آدم عاقل منصف متدبر شکی در باطل بودن یا خرافاتی بودن تحریف ندارد." اگر این مبحث بیش از حد طولانی نمیشد اقوال دیگر علمای شیعه را که نوشتیم هم تذکر میدادیم اما از باب مشت نمونه خروار بهمین مقدار اکتفا مینماییم و در یک کلام برای چندمین بار میگوییم که شیعیان بالاتفاق قائل به صیانت قرآن کریم از تحریف هستند و معتقدند که قرآن در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع آوری و مرتب شده است. بنا براین به گفتار کسانی که تعداد آنها بسیار اندک و

کمتر از تعداد انگشتان دست میباشد و بین هر دو مذهب تشیع و تسنن وجود دارند توجه نمیشود. تعجب از دکتر است که این همه اقوال و انظار را نادیده گرفته و بخاطر کتاب فصل الخطاب همه فقها و علمای شیعه را متهم به قول به تحریف نموده است. البته در بین پیروان هر مذهبی اقوال شاذ و نادر وجود دارد حتی اعتقاد به اموری که باطل است، اما هیچ وقت نمیتوانیم بخاطر یک نظریه شخصی همه پیروان یک مذهب را متهم کنیم و گرنه در بین اهل سنت هم کسانی قائل به تحریف شده اند. رافعی می گوید: " پس جماعتی از اهل کلام از کسانی که جز به تأویل و گمان تمسک نمی کنند و کارشان جدل و مجادله در هر حکم است معتقد شده اند به اینکه امکان دارد چیزی از قرآن ساقط شده باشد به خاطر آنچه که در جمع قرآن اتفاق افتاده است. " یا حتی میشود اعتقاد به نسخ تلاوت را که از معتقدات اهل سنت است و بر همین اساس معتقدند که آیاتی در قرآن بوده که تلاوت آن نسخ شده و فعلا در قرآن نیست اما حکم آن باقی و غیر منسوخ است، نیز یکی از مصادیق تحریف دانست و آنگاه نه یک یا دو نفر بلکه همه را متهم به اعتقاد به تحریف کرد، زیرا آیاتی را که معتقد به نسخ تلاوت آن شده اند، هیچ روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا حتی اصحاب وجود ندارد که دلالت بر نسخ آن آیات کند، علاوه بر این سؤال میشود که پس احکامی که در آن آیات بوده کجا است و آیاتی که نسخ تلاوت آن آیات هستند کدامند؟. خصوصا که همه معتقدند که قرآن به خبر واحد نسخ نمی شود و بعد اخبار آحادی را نقل کرده و استلال بر نسخ تلاوت آیاتی میکنند که فعلا در قرآن وجود ندارد. دکتر: « سید هاشم بحرانی میفرماید: " پس از بحث و بررسی آثار و روایات، بنده به وضوح میتوانم بر این قول (تحریف قرآن) صحه بگذارم و بلکه باید گفت: که اعتقاد به آن از ضروریات مذهب تشیع است و از بزرگترین مقاصدی که خلافت بخاطر آن غصب گردیده است، دقت کنید! " مقدمه البرهان ص/ ۴۹. نعمت الله جزائری در رد کسانی که تحریف قرآن را قبول ندارند میفرماید: " پذیرفتن اینکه قرآن متواتر از وحی الهی است و اینکه همه آن بر جبرئیل علیه السلام نازل شده منجر به این میگردد که بسیاری از روایات معتبر ما دور ریخته شوند، در حالی که اصحاب ما بر صحت آنها و باور به آنها تاکید کرده اند " الانوار النعمانیة ۲/۳۵۷ ». نویسنده: با بیان اعتقاد شیعیان و اینکه اجماع علما بر عدم تحریف است مخالفت یکی دونفر، اشتباه خود آنها را میرساند نه اینکه همه شیعه را بخاطر نظریه یک عالم از علمای شیعه متهم کرد و قول یک یا دو نفر را به همه شیعه نسبت داد. ما میگوئیم هر که معتقد به تحریف باشد اشتباه کرده و نظرش غلط است. برای آنکه مطلب روشن تر شود و از هر جهت رفع شبهه شده و حقیقت را بیشتر درک نمایم، اسامی عده ای از علمای شیعه را که کتابهای در رد مرحوم محدث نوری طبرسی نوشته اند با اسامی کتابهایشان در اینجا متذکر میشویم. ۱- کشف الارتباب فی عدم تحریف کتاب رب الارباب تألیف محمود بن ابی القاسم مشتهر به معرب تهرانی متوفای سال ۱۳۱۳ هـ ق، تاریخ طبع کتاب ۱۳۰۳ هـ ق یعنی چهار سال بعد از نشر کتاب فصل الخطاب. ۲- حفظ الکتاب الشریف عن شبهة القول بالتحریف تألیف هبه الدین سید محمد حسین شهرستانی متوفای سال ۱۳۱۵ هـ ق. ۳- تنزیه التنزیل، تألیف علی رضا حکیم خسروانی این کتاب در تاریخ ۱۳۷۱ هـ ق تألیف شده است. ۴- الحجة علی فصل الخطاب فی ابطال القول بتحریف الکتاب، تألیف عبدالرحمن محمدی هیدجی که در سال ۱۳۷۲ هـ ق برشته تحریر در آمده است. ۵- البرهان علی عدم تحریف القرآن، از تألیفات مرحوم میرزا مهدی بروجردی که در سال ۱۳۷۴ هـ ق تألیف شده است. ۶- آلاء الرحیم فی الرد علی تحریف القرآن، تألیف میرزا عبدالرحیم مدرس خیابانی که در تاریخ ۱۳۸۱ هـ ق نوشته شده است. ۷- صیانه القرآن عن التحریف، تألیف محمد هادی معرفت که در سال ۱۴۱۶ هـ ق طبع و نشر شده است. ۸- القرآن الکریم فی روایات المدرستین از تألیفات سید مرتضی عسکری طبع شده در سال ۱۴۲۰ هـ ق. ۹- اکذوبه تحریف القرآن بین الشیعة والسنه، تألیف رسول جعفریان، تاریخ طبع ۱۴۱۳ هـ ق. علاوه بر آنچه گفته شد، کتب دیگری که بعد از کتاب فصل الخطاب نوشته شده است و مؤلفین در مواقع مناسب، ردود و اشکالات خود را بر نظریه مرحوم نوری نوشته اند عبارت است از: آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن از تألیفات مرحوم شیخ جواد بلاغی که در مقدمه کتاب از بی اساس بودن نظریه نوری سخن گفته و قول به تحریف را باطل میسازد. البیان فی تفسیر القرآن از مرحوم آیه الله خوئی

که بطور تفصیل مسئله مورد بحث قرار گرفته است. تهذیب الاصول، تقریر درس خارج اصول مرحوم امام خمینی در مبحث حجیت ظواهر کتاب، و دهها کتاب دیگر که ذکر همه آن کتابها سبب طولانی شدن مطلب خواهد شد. با این همه تأکید و نقل اقوال و اسامی کتب و علما تعجب از دکتر و همدستانش هست که چطور این اقوال و کتب را ندیده اند و تنها کتاب فصل الخطاب را پیدا کردند یا دونظریه از دونفر را که صد در صد هم از آن تحریف فهمیده نمی شود و بعد آنرا برخ همه شیعه کشیده اند!! نا گفته نماند که بعضی از منصفین علمای اهل سنت مثل مرحوم علامه رحمه الله هندی میگوید: " بدرستی که قرآن مجید در نزد جمهور علمای شیعه امامیه اثنا عشریه، از تغییر و تبدیل محفوظ است و کسیکه از آنها قائل بوقوع نقصان باشد، قولش در نزد آنان مقبول نیست. دکتر: «لذا امام باقر علیه السلام چنانکه جابر از ایشان روایت میکند میفرماید: "هیچ کسی از مردم ادعا نکرده که همه قرآن را جمع نموده مگر اینکه دروغگو است، آنگونه ای که قرآن نازل شده هیچ کسی جز علی ابن ابی طالب و ائمه بعد از ایشان آنرا حفظ و جمع آوری نکرده است" اصول کافی ۱/۲۶ بدون شک این روایت برای اثبات تحریف قرآنی که اینک در اختیار مسلمانان است بسیار صریح و روشن است، لذا قرآن حقیقی بطور کامل فقط در نزد حضرت امیر و دیگر ائمه بوده است! تا اینکه سرانجام بدست امام قائم رسیده است!». نویسنده: دکتر هم خودش می برد و هم خودش میدوزد در حالیکه بارها شیعیان گفته اند که وجود روایت یا روایاتی در کتابی دلیل بر مقبول بودن آن نیست، زیرا کتب مشتمل بر صحیح و ضعیف، حق و باطل میباشند. بنا بر این میگوئیم: اولاً روایت از نظر سند ضعیف و از درجه اعتبار ساقط است. ثانیاً بر فرض صحت سند احتمال می رود مراد از جمع قرآن، تنها جمع آوری آیات آن نباشد بلکه جمع آیات و آنچه در رابطه با تأویل و تفسیر آن آمده است مراد باشد چنانکه در همان باب روایت دیگری است که (هیچ کس بغیر از ائمه علیهم السلام نمی تواند ادعا کند که در نزد او جمیع قرآن، ظاهرش و باطنش وجود دارد). ثالثاً بر فرض صحت سند هم، از روایت تحریف قرآن و اینکه قرآن حقیقی نزد ائمه علیهم السلام بوده است و سرانجام بدست امام قائم عجل الله فرجه الشریف رسیده است، استفاده نمی شود، زیرا روایت میگوید که قرآن را آنگونه که نازل شده است و معنای این جمله جمع بر اساس نزول است یعنی مکی قبل از مدنی و ناسخ بعد از منسوخ در آن مرتب شده است ابن سعد و ابوداود و غیر ایشان از محمد بن سیرین نقل میکنند که "وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت، علی علیه السلام از بیعت ابوبکر کناره گرفت، پس ابوبکر او را دیده و گفت: از بیعت بامن کراهت داری؟ گفت: نه، اما قسم خورده ام که ردا بر شانه ام نیندازم جز برای نماز تا قرآن را جمع کنم، پس گمان کردند که او قرآن را بر اساس تنزیل جمع میکند" محمد بن سیرین گفت: اگر به این کتاب برسم در او علم وجود دارد. سیوطی نیز از ابن اشته این روایت را بطریق دیگری از ابن سیرین نقل میکند و در آن آمده است که علی علیه السلام در آن قرآن ناسخ و منسوخ را نوشته بود و ابن سیرین گفت: من این کتاب را جستجو کردم و به مدینه هم نوشتم که برایم پیدا کنند اما پیدا نشد. ضمناً دکتر در آخر این فصل بعضی گفته های خود را دو باره تکرار نموده است که چون جواب آن از مطالب گذشته کاملاً روشن و واضح است از نقل و نقد آن صرف نظر گردید.

اهل سنت از دیدگاه شیعیان

اهل سنت از دیدگاه شیعیان ۱

دکتر: «فصل ششم - اهل سنت از دیدگاه شیعه» هنگامی که ما شیعیان کتب معتبرمان را میخوانیم و به اقوال فقهاء و مجتهدین خودمان برمیگردیم میبینیم که یگانه دشمن شیعه، اهل سنت هستند، لذا اسما و القاب زیادی برای آنان گذاشته ایم گاهی عامه گاهی نواصب و گاهی با نامهای دیگری به آنها اشاره میکنیم هنوز بعضی شیعیان ما معتقدند که اهل سنت دم دارند و اگر کسی

خواسته باشد یکی را دشنام دهد، و خشم خودش را بر او فرونشاند، میگوید "استخوان سنی در گور پدرت باد"، "یاعمر" و از این قبیل حرفها! علت این امر آنست که ما سنی را بقدری نجس و پلید میدانیم که اگر هزار بار هم شست و شو داده شود نجاستش از بین نمی‌رود و پاک نمیشود!». نویسنده: ما شیعیان اهل بیت علیهم السلام، اهل سنت را مسلمان، پاک و برادر خود میدانیم، جان، مال و ناموس و آبروی آنها را محترم دانسته و با آنها بعنوان مسلمان رفت و آمد و دوستی مینمائیم. ممکن است این گفته دکتر را اهل سنتی که با شیعیان رفت و آمد نداشته اند و هرگز با شیعه از نزدیک آشنائی ندارند باور کنند، اما اهل سنتی که با شیعیان زندگی کرده اند و حتی ازدواج های مشترک بین شان صورت گرفته است، هرگز سخنان دکتر را باور نخواهند کرد، ضمناً هیچ یک از فقهای ما اهل سنت را بعنوان دشمن شیعه معرفی نکرده و حکم به نجاست آنها نداده اند، چنانکه هیچ شیعه نگفته و نخواهد گفت که اهل سنت دم دارند یا اگر خواست دشنام دهد بگوید استخوان سنی یا استخوان عمر در گور پدرت باد، اینها من در آوردی های دکتر و یاران اوست که میخواهند به این وسیله بین مسلمانان ایجاد نفاق و تفرقه کنند. کلمه نواصب که جمع ناصبی میباشد، در نزد ما شیعیان هرگز بر اهل سنت اطلاق نشده و نخواهد شد بلکه ناصبی یعنی کسیکه با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دشمنی و عداوت کند و معلوم است که اهل سنت به اهل بیت علیهم السلام علاقه و محبت دارند و دشمنی با آنها را سبب خروج از اسلام و کفر میدانند. اطلاق کلمه عامه بر اهل سنت، نه توهین است و نه ناسزا بلکه کلمه عامه در برابر خاصه است و خاصه بر اقل و عامه بر اکثر اطلاق میشود و چون اهل سنت نسبت به شیعیان بیشتر هستند و اکثریت مسلمانان را تشکیل میدهند به این لحاظ به آنان عامه و به شیعه خاصه گفته میشود. عبدالله بن سنان در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: "شما را سفارش میکنم بتقوا و بر حذر میدارم از چپلوسی، بدرستی که خداوند فرموده است ک بامردم به خوبی سخن بگوئید." بعد فرمود: "به عیادت مریضهای اهل سنت بروید و در تشییع جنازه ایشان شرکت کنید و به نفع و ضرر آنان شهادت دهید (یعنی همانطور که بنفع و ضرر شیعیان شهادت می دهید) و با آنان در مساجد ایشان نماز بخوانید." و در روایت دیگری آمده است که راوی به امام صادق علیه السلام عرض میکند: "ما امام جماعتی داریم در مسجد که با ما از نظر مذهبی مخالف است و او از همه ما بد میبرد" امام علیه السلام فرمود "تو به کار او کار نداشته باش و اگر راست میگوئی تو به مسجد سزاوار تر از او هستی، پس اول کسی باش که به مسجد داخل می شوی و آخر کسی باش که از مسجد خارج میگردی" و دهها روایت دیگر که ما را به حُسن معاشرت با برادران و خواهران اهل سنت امر میکنند. تعجب اینجاست که دکتر قبل از خواندن فتاوی بعضی از علمای متعصب اهل سنت، اقدام به متهم نمودن شیعه نموده است. ما برای آنکه برادران اهل سنت را متوجه بعضی از این فتواها بسازیم، چند تائی از آن را نقل میکنیم. بخاری میگوید: "برای من فرق نمیکند که پشت سر جهمی و رافضی نماز بخوانم یا پشت سر یهود و نصارا و به آنان سلام نباید داد، و با آنان رفت و آمد نباید کرد ازدواج با آنان ممنوع و شهادت برای آنان ناجایز و خوردن ذبیحه آنان حرام است." احمد بن یونس که از نظر احمد بن حنبل شیخ الاسلام است میگوید: "اگر گوسفندی را یهودی ذبح کند و گوسفند دیگری را رافضی، من ذبیحه یهودی را می خورم و از ذبیحه رافضی دوری میکنم زیرا که مرتد از اسلام است." ابن حزم ظاهری اندلسی میگوید: "اینکه نصارا می گویند روافض مدعی تبدیل قرآن هستند، باید بدانند که روافض مسلمان نیستند بلکه فرقه ای هستند که بیست و پنج سال بعد از رسول خدا پیدا شده اند و در کذب و کفر مثل یهود و نصارا هستند." سمعانی میگوید: "امت اجماع دارند بر تکفیر امامیه زیرا که آنان معتقد هستند به ضلالت صحابه و منکر اجماع صحابه هستند و نسبت میدهند به آنها چیزهای را که سزاوارشان نیست." ابن تیمیه میگوید: "شیعیان بدتر از همه اهل احو هستند و سزاوارتر به جنگ اند تا خوارج" ابوحامد محمد مقدسی میگوید: "بر هیچ آدم آگاهی پوشیده نیست که عقاید رافضه کفر صریح و عناد با جهل قب... است و هیچ کس در تکفیر آنان و حکم به خروج آنان از دین توقف نمیکند." خلال میگوید: "از احمد بن حنبل سؤال شد که فردی رافضی بامن همسایه است و بمن سلام میکند آیا جواب سلامش را بدهم؟ گفت: نه." ابن حجر میگوید:

مالک حکم به کفر رافضه کرده و شافعی نیز با او موافقت نموده است^۱ و ده ها فتوای دیگر که از طرف علمای ... اهل سنت بر تکفیر شیعه یا بنام رافضه یا شیعه و امامیه صادر شده است، ولی ما هیچ وقت این فتواها را به حساب عموم نگذاشته و فقط صاحب فتوا و کسی که به فتوای او عمل کند را محکوم میکنیم. آیا هنوز هم دکتر و همدستانش اصرار دارند که بگویند شیعیان اهل سنت را کافر میدانند؟ این در حالیست که دکتر و هم دستان او یک فتوا در بین علمای شیعه نمیتوانند پیدا کنند که دلالت بر کفر اهل سنت داشته باشد بلکه فتاوی علمای شیعه همه در رابطه با کفر نواصب است که قبلا معنای آنرا بیان کردیم و ناصبی را اهل سنت نیز کافر و از اسلام خارج میدانند و تمام مراجع تقلید شیعه کافر را اینگونه معنی میکنند: "کافر یعنی کسی که معترف به خدا یا به یگانگی او نباشد و همچنین غلاة (یعنی آنهایی که یکی از ائمه علیهم السلام را خدا خوانده یا بگویند خدا در او حلول کرده است) و خوارج و نواصب (یعنی آنهایی که به ائمه علیهم السلام اظهار دشمنی می نمایند) نجسند، و همچنین است کسی که نبوت یا یکی از ضروری دین (یعنی چیزی را که مثل نماز و روزه مسلمانان جزء دین اسلام می دانند) چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است منکر شود." در این تعریف بروشنی معلوم است که مراد از نواصب اهل سنت نیستند. دکتر: «۱- اختلاف با عامه واجب است!» شیخ صدوق از علی بن اسباط روایت میکند که گفت به امام رضا علیه السلام گفتم: "گاهی مسئله ای پیش میآید که فهمیدن آن لازم است، و در شهری که من هستم کسی از شیعیان شما نیست که از او فتوی بگیرم، امام فرمودند: نزد فقیه همان شهر برو و از او فتوی بخواه هرچه جواب داد بر عکس آن عمل کن که حق در همین است" عیون اخبار الرضا ۱/۲۷۵ چاپ تهران». نویسنده: روایت بخاطر وجود احمد بن محمد یساری در بین روات آن ضعیف و از اعتبار ساقط و استدلال به آن غلط است. دکتر: «و از حسن ابن خالد روایت شده که گفت: "از امام رضا علیه السلام نقل گردیده که فرمودند: شیعیان ما کسانی هستند که حرف ما را میپذیرند، و با دشمنان ما مخالفت میکنند، کسی که چنین نباشد از ما نیست" الفصول المهمة ۲۲۵ چاپ قم». نویسنده: شیعه یعنی پیرو و کسی که خودش را شیعه امامان و اهل بیت علیهم السلام میدانند و از غیر آنان پیروی میکند، شیعه نیست، اگر کسی خودش را شیعه میدانند باید با دشمنان اهل بیت دشمن باشد و با دوستان آنان دوست و گرنه شیعه نخواهد بود، اما نکته اساسی اینجاست که دکتر از کجا فهمیده است که مراد از دشمنان اهل بیت اهل سنت هستند؟ چون در خود روایت هیچ اشاره ای به این جهت نشده است. دکتر: «۲- موافقت با عامه جایز نیست!» این عنوان بابی است که حرعاملی در کتاب خودش وسائل الشیعه بسته است، میفرماید: "احادیث در این باره متواتر است از جمله قول امام صادق علیه السلام در باره دو حدیث متعارض که فرمودند: آنها را با روایات عامه مطابقت دهید، آنچه با روایات آنان موافق بود ترکش کنید و آنچه با روایات آنان مخالف بود به آن عمل کنید" همچنین فرمودند: "هرگاه دو حدیث متعارض به شما رسید، به آنچه مخالف آنهاست عمل کنید" نیز فرمودند: "به آنچه خلاف عامه است عمل کن، و فرمود: آنچه مخالف عامه باشد سعادت در آن است" همچنین فرمودند: "بخدا سوگند هرگز خداوند در پیروی از غیر ما برای کسی هیچ خیری نگذاشته است، کسیکه موافق ما عمل کند مخالف دشمن ماست، و کسیکه در گفتار یا کرداری موافق دشمن ما باشد نه او از ماست و نه ما از او هستیم". نویسنده: اولاً این باب در وسایل الشیعه نیست بلکه مرحوم حرعاملی این باب را در کتاب (الفصول المهمة فی اصول الائمة) مطرح میکند. ثانیاً عنوان باب (موافقت با عامه جایز نیست) نبوده بلکه عنوان باب این چنین است (باب عدم جواز العمل بما یوافق العامة و طریقتهم و لو من احادیث الائمة علیهم السلام مع المعارض^۲) در صورت تعارض روایات، عمل به روایت موافق رأی و نظر عامه جایز نیست. "پس نه حرعاملی و نه هیچ عالم دیگر نگفته اند که بطور مطلق مخالفت با عامه واجب است یا موافقت آنان جایز نیست، بلکه بحث مخالفت یا عدم موافقت در صورت تعارض روایات است. توضیح مطلب اینست که گاهی در فقه بروایاتی بر میخورید که دارای صحت سند هستند و در عین حال با همدیگر در حال تعارض و نزاع میباشند، به این معنی که روایتی دلالت بر وجوب چیزی میکند و در مقابل روایت دیگری همان چیز را حرام معرفی میکند یا یکی حکم به وجوب کاری میکند در حالیکه دیگری همان کار را جایز میدانند یا

روایتی دلالت بر بطلان عملی دارد و در مقابل روایت دیگری همان عمل را صحیح میدانند. در این صورت اگر تعارض بدوی بود مثل تعارض عام با خاص یا مطلق با مقید که با اندک تأملی تعارض از بین رفته و فقیه با تخصیص عام یا تقیید مطلق حکم را استنباط میکند و اگر چنانچه تعارض هم از قبیل نص با ظاهر بود باز با حمل یکی بر دیگری تعارض منتفی شده و عمل معین میگردد، اما اگر تعارض استمرار پیدا کرد به این معنی که دو روایت متعارض از هر جهت با هم برابری میکردند و امکان دست برداشتن از یکی یا حمل یکی بر دیگری نبود، فقیه ناگزیر از اعمال قواعد باب تعارض است که آن قواعد توسط ائمه علیهم السلام قبلاً بیان شده و در دسترس عموم قرار دارد، و چون از امامان علیهم السلام بهیچ عنوان دو حکم متضاد که یکی دیگری را نفی کند صادر نشده است زیرا که آنان معصوم از اینگونه خطاها و لغزشها می باشند، فقیه یقین پیدا میکند که یکی از این دو روایت صد در صد دروغ است و از امام علیه السلام صادر نشده است یا اینکه در حال تقیه صادر شده است، اما کدام یکی صد در صد صحیح است و کدام غلط؟ اینرا هیچ فقیهی نمیتواند تشخیص دهد و بهمین جهت ناگزیر از اعمال قواعد باب تعارض میشود و این قواعد روایتی را که باید مورد عمل قرار گیرد و روایتی را که باید طرد گردد معین میکند. از مرجحات در باب تعارض یکی موافقت متن روایت با قرآن کریم است که اگر دو روایت با هم تعارض کردند آنکه موافق قرآن است بر مخالف قرآن ترجیح دارد و باید مورد عمل و مدرک فتوا قرار گیرد، و از مرجحات، شهرت بین اصحاب است که روایت مشهور اخذ و روایت شاذ ترک میگردد، و یکی از مرجحات در آن باب مخالفت با عامه است یعنی اگر دو روایت بدست ما رسید که با هم در حال تعارض و نزاع بودند و یکی مخالف عامه و دیگری موافق عامه بود، روایت مخالف عامه بر موافق ترجیح داده شده و طبق آن حکم صادر می شود زیرا احتمال صدور روایت موافق از روی تقیه احتمالیست عقلائی و وقتی احتمال آمد استدلال باطل می شود نه اینکه مخالفت عامه خودش دلیل مستقلى باشد چنانکه از گفتار پیشین دکتر استفاده می شود.

اهل سنت از دیدگاه شیعیان ۲

ضمناً بعضی از روایاتی را که دکتر متذکر شد از حیث سند ضعیف است مثل روایت آخری اما در هر حال در آن روایت گفته نشده است که با عامه مخالفت کنید بلکه امام علیه السلام شیعیان را از متابعت دشمنان اهل بیت بر حذر میدارند و ما هرگز اهل سنت را دشمنان اهل بیت نمیدانیم. دکتر: «امام رضا علیه السلام فرمودند: "هرگاه دو حدیث را متعارض یافتید، ببینید کدام یک با عامه مخالف است به آن عمل کنید، و آنچه با روایات آنان موافق بود آنرا بگذارید" همچنین از قول امام صادق علیه السلام نقل شده که: "بخدا قسم جز استقبال قبله در نزد آنها چیزی از حق نمانده است" الفصول المهمه ص ۳۲۵ - ۳۲۶». نویسنده: اما روایت اول بر گشت دارد به مطلبی که در رابطه با توضیح تعارض و انتخاب روایت مخالف عامه نوشتیم. اما روایت دوم را اولاً مرحوم حر عاملی بدون سند متصل و بنحو ارسال نقل میکند که از نظر سند ضعیف و عمل به آن ممکن نیست و ثانیاً این حدیث موافق است با آنچه که بزرگان اهل سنت در کتب معتبر و صحیح خود نقل کرده اند. بخاری در کتاب مواقیع الصلاة باب تضييع الصلاة عن وقتها حدیث ۴۹۹ از زهری نقل میکند که گفت در دمشق بر انس بن مالک وارد شدم در حالیکه گریه میکرد، پس سبب گریه اش را جویا شدم گفت: (لاعرف شیئاً مما ادرکت الا هذه الصلاة و هذه الصلاة قد ضیعت) "از آنچه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود باقی نمانده جز این نماز و نماز هم ضایع شده است." و در حدیث ۴۹۸ همان باب از انس نقل میکند که گفت: "از آنچه در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود هیچ چیز نمانده است، گفته شد: نماز؟ گفت: آیا نماز را ضایع نکرده اید؟ دکتر: «حر عاملی در باره اینگونه روایات میفرماید: "از حد تواتر گذشته است تعجب است که بعضی متأخرین خیال کرده اند که دلیل ما در اینجا خبر واحد است" همچنین میفرماید: "آنچه از این احادیث متواتره ثابت میشود این است که اکثر قواعد اصولی که در کتب عامه وجود دارد باطل است" الفصول المهمه ۳۲۶». نویسنده: اخبار متواتر باشد یا نباشد اگر سند صحیح بود جزء

مرجحات باب تعارض میشود و شکی نیست که یکی از مرجحات در باب تعارض مخالفت با عامه است زیرا احتمال صدور از باب تقیه در روایت موافق عامه وجود دارد و همین احتمال سبب بطلان استدلال به آن میشود تا چه رسد به جایی که علم به صدور روایت از باب تقیه پیدا شود. اما اینکه مرحوم حر عاملی فرمود: "اکثر قواعد اصولی که در کتب عامه وجود دارد باطل است" بنا بر مبنای خود اوست زیرا که او محدث است و قواعد عقلیه را حجت نمیداند بخلاف اصولی که قائل به حجیت قواعد عقلیه میباشد. دکتر: « {۳-} باعامه مشترک نیستیم! نعمت الله جزائری میفرماید: "ما با آنان در هیچ اصلی مشترک نیستیم! نه در إله نه در پیامبر و نه در امام، زیرا آنها معتقدند پروردگارشان ذاتی است که پیامبرش محمد و خلیفه اش ابوبکر است، در حالی که ما چنین خدایی را قبول نداریم و نه چنین پیامبری را (لا نقول بهذا الرب ولا بذلك النبی) پروردگاری که خلیفه پیامبرش ابوبکر باشد خدای ما نیست و آن پیامبرهم پیامبر ما نیست (إن الرب الذی خلیفه نبیه ابوبکر لیس ربنا ولا ذلک النبی نبینا)" الانوار النعمانیة ۲/۲۷۸. نویسنده: اولاً مرحوم سید نعمت الله اشتباه کرده که چنین چیزی گفته است. ثانیاً آن مرحوم، امام یا رئیس مذهب یا از اساطین آن نیست که سخنش را بشود به همه شیعه نسبت داد. ثالثاً او چون معتقد است که ابوبکر را خدا خلیفه مقرر نکرده است و او را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز انتخاب ننموده است، چنین سخنی را میگوید و در واقع میخواهد خلافت ابوبکر را نفی کند و بس. دکتر: « (باب نورفی حقیقه دین الامامیه و العله التي من اجلها يجب الأخذ بخلاف ما تقوله العامة) شیخ صدوق از ابواسحاق ارجانی روایت میکند که گفت: "امام صادق علیه السلام فرمودند: آیامیدانی چرا به شما دستور داده شده برخلاف اهل سنت عمل کنید؟ گفتم نمیدانم فرمود: زیرا که علی (ع) هیچ کاری نبوده که انجام دهد مگر اینکه امت! با او مخالفت میکرد، تا اینکه امر او را باطل کنند، از آنچه نمیدانستند از امیرالمؤمنین علیه السلام می پرسیدند، اما هرچه ایشان فتوا میداد آنها از پیش خودشان برای آن ضدی می تراشیدند، تا اینکه حق را برای مردم وارونه جلوه دهند (أتدري لم أمرتم بالأخذ بخلاف ما تقوله العامة فقلت لاندري، فقال إن عليا لم يكن يدين بدین الا- خالف عليه الأمة! إلى غيره إرادة لإبطال أمره و كانوا يسألون أمير المؤمنين- رضيا لله عنه- عن الشيء الذي لا يعلمونه فإذا أفتاهم جعلوا له ضدا من عندهم ليلبسوا على الناس) علل الشرائع ص ۵۳۱ چاپ ایران. نویسنده: روایت ضعیف است زیرا بر علاوه عدم اتصال سند به معصوم علیه السلام بعضی از روایات آن نیز توثیقی ندارد، پس استدلال به آن باطل است. دکتر: « اینجا سؤالی مطرح میشود، فرض کنیم که در مسئله ای حق با عامه است آیا با این وجود واجب است که برخلاف قول آنان عمل کنیم؟ باری سید محمد باقر صدر در جواب این سؤال بنده چنین فرمودند: "بله واجب است که برخلاف قول آنان عمل کنیم چون مخالفت با آنان حتی اگر برخلاف حقیقت باشد بهتر از آن است که با آنان موافق باشیم". نویسنده: اولاً همانطوریکه گفته شد مخالفت با عامه در صورت تعارض دو روایت با هم لازم است به این معنی که خبر موافق عامه را ترک نموده و خبر مخالف عامه را اخذ و به مضمون آن عمل میکنیم نه اینکه مخالفت عامه بطور مطلق و در همه جا و همه چیز لازم باشد و چگونه ممکن است فقیهی به این مطلب فتوا دهد در حالیکه حق را باید صد در صد متابعت کرد هر جا باشد. ثانیاً سخنی که را دکتر به مرحوم سید محمد باقر صدر نسبت داد، دروغ محض است خصوصاً که دکتر برای این ادعا مدرکی ذکر نکرده و به کتابی مستند ننموده است و مرحوم شهید صدر هم در قید حیات نیست تا از ایشان سؤال شود. ثالثاً دکتر از راه دروغ شیعه را متهم نمود که مخالفت با اهل سنت را واجب می دانند حتی اگر حق هم با آنها باشد ولی ما مواردی را بعنوان مثال (و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل) از فتاوی علمای اهل سنت که مخالفت با شیعه را حتی اگر حق نیز با آنها باشد لازم میدانند ذکر میکنیم. ابن تیمیه میگوید: "اگر در فعل مستحبی مفسده پیدا شد دیگر مستحب نیست و روی همین لحاظ است که فقها حکم میکنند بترک بعضی از مستحبات که شعار آنان (شیعیان) قرار گرفته است، زیرا (در صورت عمل به آن مستحبات) سنی از رافضی تشخیص داده نخواهد شد. " زمخشری میگوید: "اگر گفته شود (صلی الله علی النبی و آله) مشکلی ندارد اما اگر صلوات را تنها برای فردی از اهل بیت پیامبر بگوئیم (مثل صلی الله علی فاطمه) مکروه است زیرا که موجب اتهام به رافضی بودن میشود. " رافعی میگوید: "افضل در شکل قبر

آیا تسطیح است (چهار گوشه) یا تسنیم (پشت ماهی کردن)؟ بعد میگوید: "ظاهر مذهب آنست که تسطیح افضل است اما مالک و ابوحنیفه به افضلیت تسنیم فتوا داده اند دلیل ما آنست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبر فرزندش ابراهیم را مسطح کرد و از قاسم بن محمد نقل شده که قبر پیامبر و ابوبکر و عمر را مسطح دیده است اما ابن ابی هریره میگوید: در این زمان افضل آنست که از تسطیح عدول کنیم به تسنیم زیرا که تسطیح شعار روافض است، پس اولی مخالفت با آنان و صیانت میت و اهل او از اتهام بدعت است، و مثل همین نکته است آنچه حکایت شده در جهر به بسم الله اگر شعار آنان شده باشد، مستحب است آهسته گفته شود تا با آنان مخالفت شود." محمد بن عبدالرحمن دمشقی نیز تسنیم را در قبر افضل از تسطیح میدانند به آن جهت که تسطیح شعار رافضه شده است. و مورد دیگری که در کتب اهل سنت ذکر شده مثل انگشتر بدست چپ کردن با اینکه استحباب در دست راست است فقط بخاطر آنکه شیعیان به این استحباب عمل میکنند پس باید با آنان مخالفت شود که ما بذکر همین چند مورد اکتفا میکنیم. آنچه مایه تعجب است اینکه در موارد فوق علمای که فتوا به مخالفت شیعه داده اند همه اذعان دارند که حق با شیعیان است اما در عین حال مخالفت با آنان را واجب دانسته حتی سنت نبوی را در رابطه با تسطیح قبر به تسنیم آن مبدل کرده اند. آنوقت دکتر میگوید چرا فقها گفته اند در دو روایت در حال تعارض مخالف عامه را اخذ و موافق آنان را ترک کنید تازه آنهم در جایی که صد در صد حق معلوم نباشد و الا اگر حق مشخص باشد مخالفت با آن را همه فقهای شیعه بالاتفاق حرام میدانند چه آنکه موافق عامه باشد یا مخالف آنان و در دو روایت متعارض هم اگر ثابت شود روایت موافق عامه مطابق با حق است پزیرفتن آن واجب است زیرا حق باید متابعت شود هر جا که باشد

منزلت صحابه از دیدگاه شیعه

قسمت اول

شیعیان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به دیده احترام نگریده و نائل شدن آنانرا به این شرافت عظیم که درک صحبت و رؤیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد فضیلتی بزرگ برای آنان میدانند، اما قائل به عصمت و عدالت همه صحابه نبوده و اعتقاد دارند که صحابه مثل بقیه مسلمانان هستند که اگر به تکالیف شرعی خود عمل نمودند برای آنان اجر و ثواب است و اگر از جاده شریعت پا را فراتر گذاشتند مورد مؤاخذه و حتی عقاب قرار خواهند گرفت زیرا قوانین شرعی و احکام الهی برای همه یکسان است و کسی از این قوانین استثنا نشده است. دکتر: «{دشمنی با صحابه} دشمنی با اهل سنت امر تازه ای نیست بلکه ریشه بسیار طولانی دارد حتی به قرن اول میرسد، یعنی باخود صحابه پیامبر که ما معتقدیم همه آنان از دایره اسلام خارجند! بجز سه نفر که ثقه الاسلام کلینی در کتاب ارزشمندش کافی آنها را استثنا کرده است چنانکه میفرماید: "همه مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند بجز سه نفر، مقداد بن اسود، سلمان فارسی و ابوذر غفاری" روضه الکافی ۸/۲۴۶ راستش بنده سردر نیاوردم که این چه معمایی است یعنی دستاورد پیامبر در تمام بیست و سه سال زندگی رسالت و دعوت فقط سه نفر بوده؟ چرا پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله با چنین مشکلی مواجه شدند؟!». نویسنده: از بزرگترین تهمت‌ها که دشمنان شیعه به شیعیان وارد می کنند اتهام دشمنی با صحابه است در حالیکه این قضیه هیچ مدرک و سندی ندارد و کسانی هم که در طول تاریخ، شیعه را به این اتهام متهم کرده اند هیچ مدرک و سندی واضح و روشنی ارائه نکرده اند چون در هیچ کتابی از کتب شیعه و در هیچ فتوایی از فتاوی علمای شیعه نیامده است که دشمنی با صحابه را لازم بداند یا آنانرا از دایره اسلام خارج کند. همانطوریکه تذکر داده شد، شیعیان با اینکه صحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم نشینی با آن حضرت را شرفی بزرگ و فضیلتی عظیم میدانند و به آنان که به این شرافت و فضیلت نائل آمدند بدیده تکریم و احترام نگاه میکنند، صحبت با پیامبر صلی الله علیه و

آله و سلم را موجب عصمت یا عدالت اصحاب ندانسته بلکه صحابی بودن را مانع از گناه کردن نمیدانند و اعتقاد دارند که صحابه مثل سایر مسلمانان هستند که در بین آنان هم افراد متقی و زاهد و عالم و هم کسانی که پای بندی به دین و قوانین آن نداشته اند پیدا میشود و این مطلبی است که تاریخ نیز به آن گواهی میدهد و خود صحابه نیز به همین اعتقاد در رابطه با اصحاب بوده اند، و گرنه جنگ و ستیزهای بین آنان و تکفیرها و تفسیقها و امثال آن باید بین آنان اتفاق نمی افتاد. روایتی را هم که دکتر از روضه کافی نقل کرد، هرگز دلالت بر کفر یا ارتداد صحابه نمیکند، زیرا مراد از کلمه (ردۀ) که در روایت موجود است، مرتد بمعنی شرعی نیست بلکه مراد ارتداد بمعنای لغوی است یعنی رجوع و برگشت از بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام، زیرا ثابت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز خم غدیر از همه کسانی که در آن واقعه حاضر بودند برای علی علیه السلام بعنوان جانشین و خلیفه بعد از خود بیعت گرفت و چون آنبرگوار از دنیا رحلت نمود، بیعت کنندگان بیعت شکستند و به عهد و پیمان خود وفادار نماندند، این نکته از خود روایت هم استفاده میشود اما دکتر تتمه روایت را نیاورده است تا بتواند کلمه (ردۀ) را مطابق میل خود معنی کند و ما اینک بقیه روایت را برای واضح شدن مطلب نقل می کنیم: (وقال: هؤلاء الذين دارت عليهم الرحا وأبوا أن يبائعوا حتى جاؤوا بأمر المؤمنين (ع) مكرها فباع وذلك قول الله تعالى: "وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين") " فرمود: آنهائیکه با علی علیه السلام بودند از بیعت امتناع کردند تا وقتی که علی علیه السلام مجبور به بیعت شد و با اکره بیعت کرد و این کلام خداوند است که (محمد فقط فرستاده خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب بر میگردید؟ و هر کس به عقب باز گردد هرگز به خدا ضرری نخواهد زد و خداوند بزودی شاكران را پاداش خواهد داد. " دکتر: « اگر از یهود پرسند که در دین شما بهترین افراد پس از پیامبر شما چه کسانی هستند خواهند گفت: یاران حضرت موسی، نصاری خواهند گفت: حواریون حضرت عیسی، ولی اگر از ما شیعیان پرسند که بدترین افراد در دین شما پس از پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ خواهیم گفت: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله! برآستی من از این معما سر در نمی آورم، بزرگترین اصحاب پیامبر که در واقع دین را پس از رحلت ایشان نه تنها حفاظت که از آن دفاع کردند و آنرا تا اقصی نقاط جهان رساندند، مورد بدترین حمله ها قرار گرفته اند. » نویسنده: اولاً کی از یهود و نصارا چنین سؤالی کرده است تا جواب فوق را شنیده باشد؟ ثانیاً چه ملازمه ای هست بین اصحاب موسی و عیسی علیهما السلام و اصحاب پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم تا اگر آنان بهترین افراد بودند اینها نیز بهترین افراد باشند؟ ثالثاً آیا تعداد اصحاب موسی و عیسی علیهما السلام به اندازه اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوده است، تنها در واقعه غدیر گفته شده ۱۲۰۰۰۰ صحابی وجود داشته است و آیا ممکن است کسی ملتزم شود که در بین این جمعیت بزرگ یک نفر هم غیر عادل وجود نداشته است؟ رابعاً کی از شیعیان و در کجا پرسیده است که بدترین افراد در دین شما بعد از پیامبر کیست؟ تا آنان جواب داده باشند: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؟ آیا خود طرح این سؤال یک مسئله خیالی نیست؟ خامساً اگر کسی از شیعه سؤال کند بهترین افراد بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چه کسانی هستند؟ جواب میدهند که اهل بیت آنبرگوار و اگر از بدترین افراد سؤال شود، با ذکر نام و نسب جواب میدهند و هرگز صحابه رضی الله عنهم را بعنوان بدترین افراد معرفی نخواهند کرد. سادساً چرا اهل سنت اولین صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی ابوطالب علیه السلام را کافر می دانند که حمایت و دفاع او از پیامبر زبان زد خاص و عام است و آیا حکم به فسق بعضی از صحابه جرم است اما حکم به کفر بعضی از آنها جرم نیست؟ سابعاً ما سؤال را متوجه خود اهل سنت ساخته و این چنین مطرح میکنیم: اگر از یهود پرسند که حضرت موسی علیه السلام در چه خانواده ای بدنیا آمد؟ جواب میدهند: در خانواده ای با ایمان و اگر از نصارا پرسند که حضرت عیسی علیه السلام در چه خانواده ای بدنیا آمد؟ جواب میدهند: در خانواده ای با ایمان، اما اگر از اهل سنت پرسیده شود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در چه خانواده ای بدنیا آمد؟ جواب میدهند در خانواده ای

کافر و بت پرست!! اگر از یهود و نصارا در رابطه با مادران موسی و عیسی علیهما السلام سؤال شود جواب میدهند که آن دو از زنان پاک و مطهری بودند که وصف شان در قرآن شما مسلمانها هم آمده است و اگر از اهل سنت راجع به مادر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شود جواب میدهند که کافر و بت پرست بدنیا آمد و کافر و بت پرست از دنیا رفت. دکتر: «حتی همسران پیامبر که اهل بیت درجه اول ایشان هستند و طبق فرمان الهی مادران مؤمناند (و أزواجه أمهاتهم) از توهین و ناسزا محفوظ نمانده اند، لذا در دعای معروف ما که بنام "دعای صنمی قریش" شهرت دارد و در کتب معتبر ما از قبیل بحار الانوار و مفتاح کفعمی و غیره درج گردیده چنین آمده است (اللهم العن صنمی قریش و جبتیها و طاغوتیها و ابنتیها) که منظور از دو صنم قریش و دو جبت و دو طاغوت ابوبکر و عمر پدر زنان پیامبر و منظور از ابنتیها عائشه و حفصه سلام الله علیهم اجمعین همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هستند امام راحل امام خمینی هر روز صبح بعد از نماز این دعا را میخواندند!». نویسنده: ۱- دکتر از کجا فهمیده که مراد از دو صنم قریش ابوبکر و عمر هستند؟ هیچ دلیلی بر این مدعای خود اقامه نکرده است. ۲- مدرکی که ثابت کند این دعا را هر روز مرحوم امام خمینی می خوانده، در گفتار دکتر دیده نمی شود. ۳- شیعه معتقد به عدالت کل صحابه نیست، بنا بر این اگر از کسی گناهی صادر شده باشد او را گناهکار میدانند و اگر مستحق لعن باشد او را لعن میکند. همانطوریکه اهل سنت معتقد به مسلمان بودن همه صحابه نیستند و به همین لحاظ حکم به کفر ابوطالب کرده اند با اینکه از اولین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. ۴- کسانی را که اهل سنت از بزرگان اسلام میدانند ما از بزرگان اسلام نمیدانیم و خلافت را امری الهی می دانیم که باید خداوند خلیفه و جانشین پیامبر را انتخاب و نصب نماید و به همین لحاظ علی علیه السلام را خلیفه بلا فصل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میدانیم و هر که حق آنبزرگوار را غصب کرده باشد ظالم به حساب می آید. ۵- در رابطه با ام المؤمنین عائشه نیز شکی نیست که او با علی علیه السلام جنگیده است و در آن جنگ عده ای از دو طرف کشته شده اند و حتما یکی از دو طرف جنگ بر حق و طرف دیگر بر باطل بوده است. روایات موجود در کتب فریقین علی علیه السلام را در آن قضایا حق معرفی میکند، پس طرف مقابل آنحضرت بر باطل بوده و گناهکار است. ۶- مراد از ام المؤمنین بودن حرمت نکاح همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دیگر مسلمانان پس از رحلت پیامبر است نه اینکه آنان چون مادر اصلی به همه مسلمانان محرم باشند طوری که نیاز به حجاب بین مسلمانان نداشته باشند. ۷- اگر برای صحابه و امهات مؤمنین رضی الله عنهم باب اجتهاد باز بوده که با هم دیگر بجنگند و همدیگر را بکشند و دشنام بدهند، و اگر خطا کردند لااقل یک اجر را در پیشگاه خداوند داشته باشند، برای ما هم باید باز باشد زیرا اولاً در تکالیف با آنان مشترک هستیم و ثانیاً دلیلی بر بسته شدن باب اجتهاد برای دیگران را نداریم و اگر در اجتهاد خود خطا کردیم یک اجر را حتما داریم. دکتر: «از حمزه بن محمد طیار نقل شده که فرمود: "در مجلس امام صادق علیه السلام بودیم که صحبت از محمد پسر ابوبکر بمیان آمد فرمودند: "خدایش رحمت کناد،" روزی خطاب به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: "دستتان را بدهید که با شما بیعت کنم" پرسیدند: مگر بیعت نکرده ای؟ فرمود: چرا بیعت کرده ام ولی برای امر دیگری میخواهم بیعت کنم، امیر المؤمنین دستشان را دراز کردند، محمد دست حضرت امیر را گرفت و فرمود: (أشهد انک امام مفترض طاعته و أن أبی فی النار!) گواهی میدهم که شما امام واجب الاطاعت هستی و پدرم در دوزخ است!" رجال کشی ص/۶۱». نویسنده: روایت ضعیف است چون حمزه ابن طیار در کتب رجالیه توثیقی ندارد و مهمل است و برفرض صحت هم حکایت از اعتقاد محمد بن ابی بکر نسبت به پدرش دارد و اگر او چنین اعتقادی داشته ربطی بما ندارد. دکتر: «از شعیب نقل گردیده که امام صادق علیه السلام فرمودند: "هیچ خانواده ای نیست مگر اینکه در آنها شخص نجیبی از خودشان وجود دارد، و نجیب ترین شخص از بدترین خانواده!، محمد بن ابوبکر است" رجال کشی ص/۶۱». نویسنده: اولاً روایت بخاطر موسی بن مصعب که از روات آنست ضعیف است و ثانیاً متن آن نیز مخالف عقل و اعتبار است برای آنکه خانواده های پیدا میشوند که افراد نجیبی از خود شان به یادگار نگذاشته اند در حالیکه روایت بنحو نفی و اثبات وجود نجیبی را در هر خانواده ای لازم میدانند. دکتر

: « و اما مرد شماره دوی اسلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله عمر بن خطاب رضوان الله علیه آقای نعمت الله جزائری میفرماید: "عمر بن خطاب در عقبش مبتلا به مرضی بود که جز به آب مردان تسکین نمی یافت" ! الانوار النعمانیة ۱/۶۳ . »

قسمت دوم

نویسنده : ۱- ما اجماعی بین مسلمانها نداریم که عمر مرد شماره دوم اسلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد بلی اهل سنت این چنین می پندارند اما پندار آنها برای ما دلیل نمیشود بلکه از نظر شیعه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام و فاطمه زهرا سلام الله علیها و یازده امام دیگر علیهم السلام بالاترین و برترین مخلوقات عالم هستی هستند و بس . ۲- دکتر همه آنچه را که مرحوم سید نعمت الله در کتاب مذکور نوشته است نیاورده تا این چنین وانمود کند که این حرف را خود او گفته است در حالیکه هر کس به کتاب الانوار النعمانیة در صفحه مذکور مراجعه کند متوجه میشود که ایشان قضیه را از جلال الدین سیوطی در حواشی قاموس در تصحیح لغت اُبنه و از ابن عبدالبر و ابن اثیر نقل میکند . ۳- در عباراتی که مرحوم سید نعمت الله از نامبردگان نقل میکند ، اشاره شده است که این قضیه مربوط به زمان جاهلیت بوده و در آن دوره عمر مسلمان نبوده تا مورد ملامت و سرزنش قرار بگیرد ، زیرا بسیاری از حرامها برای اهل جاهلیت حلال بوده و این اسلام است که قبل از خودش را می پوشاند (الاسلام یجب ماقبله) . دکتر : « علاوه بر آن این واقعیت را حد اقل ایرانیان میدانند که در شهر کاشان زیارتی است که به نام بابا شجاع شهرت دارد و بسیاری از مردم از دور و نزدیک برای دیدن این زیارت می آیند ، تقریباً چیزی شبیه قبر سرباز گمنامی است که در بعضی کشورهای غربی وجود دارد این قبر خیالی گویا قبر ابولؤلؤ مجوسی قاتل عمر بن خطاب (رض) است ، بر درو دیوار این زیارت کلماتی از قبیل مرگ برابوبکر مرگ بر عمر مرگ بر عثمان را میتوانید مشاهده کنید . بوژه ایرانیان که بسیاری از آنان حقیقت را نمیدانند خیلی به این زیارت میروند و پولها و نذرانه های زیادی هم میریزند، بنده شخصا این زیارت را دیده ام و در سالهای اول انقلاب وزارت ارشاد زیارت بابا شجاع! را توسعه و ترمیم کرده بود، و کارتهای تبریکی هم چاپ کرده بودند که عکس زیارت بابا شجاع بر روی آنها مشاهده میشد! » . نویسنده : دکتر در متن عربی کتاب ادعا کرده که این زیارتگاه در باغ (فین) کاشان است ولی مترجم چون دیده که این دروغ را کسی قبول نخواهد کرد چون در باغ فین زیارتگاهی نیست ، در ترجمه فارسی عبارت را تغییر داده و نوشته در شهر کاشان که مسلماً اینکار مترجم خلاف امانت است ، در گذشته هم بعضی از مواردی را که مترجم یا اصلاً ترجمه نکرده یا تغییراتی در آن بوجود آورده بود تذکر دادیم و جای بسی تعجب است که مترجم با اینکه در چند مورد از جمله مسئله امانت دادن زنها و جواز لواط با مردان و همین مورد یعنی وجود زیارتگاه در باغ فین متوجه بوده که مؤلف کتاب الله ثم للتاریخ دروغگو است ولی در عین حال اقدام به ترجمه کتاب نموده که خود همین نکته میرساند ، دکتر و مترجم فقط در فکر ضربه زدن به مذهب اهلیت بوده اند از هر راهی که برایشان ممکن باشد به این گمان که کسی متوجه نخواهد شد غافل از آنکه خداوند در کمین ظالمانو دروغگویان است . در هر حال بنده چندین بار به کاشان سفر نموده و باغ فین را نیز از نزدیک دیده ام و زیارتگاهی را که دکتر بیان کرد ندیده ام و از کسی هم تا حالا نشنیده ام که قبر ابولؤلؤ در کاشان باشد ، زیرا او در مدینه بود و بعد از حمله به خلیفه دوم چطور و کی به کاشان آمد و چه وقت فوت کرد ، به هیچ عنوان معلوم نیست . شاید اگر قبری بنام بابا شجاع باشد مربوط به فرد دیگری باشد غیر از ابولؤلؤ . اما اینکه دکتر ادعا میکند که آنجا شعار مرگ بر فلان و مرگ بر فلان نوشته شده است ، دروغ محض است زیرا کسی که مرده و زنده نیست گفتن مرگ بر او چه اثری خواهد داشت ؟ . اگر چنانچه وزارت ارشاد آنجا را ترمیم و توسعه کرده باشد شاید بخاطر آن بوده که مکان مذکور جزء آثار و میراث فرهنگی به حساب می آمده است ، چون قبر ابولؤلؤ را کسی نمیدانند که کجا هست . دکتر : « ثقة الاسلام کلینی از امام باقر علیه السلام روایت میکند که فرمودند : " شیخین -ابوبکر و عمر- در حالی از دنیا رفتند که آنچه با امیرالمؤمنین کرده بودند بیاد نیاوردند و از آن توبه نمودند ،

لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان باد» روضه الکافی ۸/۲۴۶. نویسنده: در روایت کلمه ابوبکر و عمر نیامده است حالا دکتر از کجا فهمیده که مراد از شیخین ابوبکر و عمر است، خدا میداند البته دکتر تا حالا هر جا روایتی که در آن کلمه آندو نفر یا شیخین یا رجلین آمده است بر ابوبکر و عمر حمل نموده است و حتما روایتی را که مسلم در صحیح کتاب البر و الصلوة و الآداب باب من لعنه النبی ... حدیث ۴۷۰۵ از ام المؤمنین عائشه نقل میکند که " دو نفر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و با آن حضرت صحبت نمودند که من نفهمیدم چه گفتند، پس آنحضرت را غضبناک کردند جوریکه آندو نفر را لعنت کرده و سب و دشنام داد " هم بر ابوبکر و عمر حمل میکند چون از نظر او هر جا کلماتی از قبیل آندو نفر و رجلان و شیخین باشد مراد ابوبکر و عمر هستند. دکتر: « و اما عثمان بن عفان که دو دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را به همسری گرفته بود، از علی بن یونس بیاضی روایت است که "عثمان نامرد بود که با او بازی می شد " الصراط المستقیم ۲/۳۰. نویسنده: عبارت عربی این روایت این چنین است (یلعب به و کان مخنثا) یعنی او را فریب میدادند و او چون زنان نرم خوی و عاطفی بود و هرگز معنای عبارت (نامرد بود که با او بازی میشد) نیست. ابن منظور در لسان العرب ذیل ماده خنث میگوید: (والانخنث التثنی و التکسر و خنث الرجل خنثا فهو خنث و تخنث و انخنث تثنی و تکسر و الانثی خنثه و خنث الشیء فتخنث ای عطفته فتعطف و المخنث من ذلك لینه و تکسره " انخنث عبارت است از نرم بودن و عاطفی بودن مثل زنان و اگر برای مردی این صفت آورده شود یعنی او چون زنان زود زیر تأثیر احساسات می رود و میشکند و مخنث گفته میشود بخاطر نرمی و شکستگی که در او هست. ابن عبد البر نیز میگوید: (لیس المخنث الذی تعرف فیہ الفاحشه خاصه و تنسب الیه و انما المخنث شدۀ التأنیث فی الخلقه حتی یشبه المرأه فی اللین و الکلام و النظر و النغمه و فی العقل و الفعل " مخنث تنها به معنای فحشا و نامرد بودن نیست بلکه مراد از مخنث چون زنان نرم بودن و عاطفی بودن است در گفتار و کردار، " و شکی نیست که مروان بن حکم عثمان را بازی میداد و خیلی از فتنه ها را همو براه انداخت و عثمان چون نرمی و عاطفه اش غلبه بر قوه عقلیه اش داشت قدرت تصمیم گیری نداشت که کار را از دست مروان بگیرد و خود به رتق و فتق امور بپردازد. دکتر: « و اما عائشه همسر پیامبر که چند آیه از سوره نور در اثبات پاکدامنی ایشان نازل شد، ابن رجب البرسی میگوید: "عائشه چهل دینار از خیانت! جمع کرده بود " مشارف انوار الیقین ص ۸۶. نویسنده: ۱-اولا روایت بخاطر اشتغال سندش بر افراد مجهول ضعیف و ساقط است. ۲-دکتر و مترجم خیانت را غلط معنی کرده اند بلکه این کلمه در مقابل کلمه امانت است. ۳-شیعیان تمام همسران انبیاء علیهم السلام را از ارتکاب عمل شنیع معصوم میدانند و حتی این عصمت را در همسران نوح و لوط علیهما السلام نیز معتقدند با آنکه آندو کافر بودند و ایمان نیاوردند. ۴-خداوند زنان نوح و لوط علیهما السلام را توصیف به خیانت میکند: (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةٌ نُوحٍ وَامْرَأَةٌ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا ") خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند " و هیچ عالمی از علمای اسلام خیانت را در اینجا به فحشا معنی نکرده است. مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه میگوید: از ابن عباس روایت شده که زن نوح کافر بود و به مردم گفت که نوح دیوانه شده است و زن لوط هم مردم را خبر داد که برای شان مهمان آمده است و این خیانت آندو نفر بود و زن هیچ پیامبری عمل شنیع را انجام نداده است، و مرحوم شیخ طوسی نیز همین مطلب را مینویسد. بخاری در صحیح کتاب احادیث الانبیاء حدیث ۲۰۸۳ از ابوهریره نقل میکند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "اگر حواء نبود هیچ زنی به شوهرش خیانت نمی کرد. " از دکتر می پرسیم: آیا بخاری را بخاطر نقل این حدیث متهم به وارد کردن اتهام فحشاء به حضرت حواء میکند؟ اگر جوابش نه است که باید باشد پس روایتی را که در رابطه با ام المؤمنین عائشه نقل شده است به چه دلیل غلط معنی کرده است؟. در هر صورت مراد از روایت مذکور آن نیست که دکتر اراده کرده است بلکه اگر سند صحیح میبود معنایش تصرف در اموال مسلمین بدون جواز شرعی بود. دکتر: « سؤال بنده بعنوان یکک مسلمان آزاده این است که اگر خلفای سه گانه دارای چنین صفاتی بودند پس چرا

امیرالمؤمنین علیه السلام با آنان بیعت کرد، و چرا در تمام مدت خلافت آنان به عنوان یک وزیر مشاور با آنان همکاری کرد، آیا از آنان می ترسید؟! و چرا دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر داد! در حالی که عمر چنین بیماری! داشت، یا اینکه امیرالمؤمنین از این بیماری عمر اطلاع نداشت، اما آقای نعمت الله جزائری اطلاع پیدا کرد؟! فقط اندکی فکر و تأمل لازم است مسأله بسیار روشن است بشرطیکه کسی بخواهد از عقل کار بگیرد». نویسنده: ۱- اما بیعت امیر مؤمنان با ابوبکر شش ماه بعد از خلیفه شدن او بود و آن بیعت نیز با اکراه و اجبار تحقق یافت چنانکه قبلا- روایاتی را در این رابطه از کتب اهل سنت نقل کردیم. ۲- ما قبول نداریم که علی علیه السلام بعنوان وزیر مشاور خلفای پیش از خود بوده باشد و دکتر هم برای این مدعا دلیلی ارائه نکرده است و آن مقدار که ثابت است اینست که علی علیه السلام در مواقعی که اسلام در خطر بود یا حقی ضایع میشد یا بنا بود بیگناهی کشته شود، دخالت میکرد. ۳- بحث ترس از کسی نبود، بلکه یکی از معانی شجاعت آنست که انسان بتواند مطابق مصلحت عمل کند نه اینکه تابع احساسات باشد. ۴- چنانکه تذکر داده شد مرحوم سید نعمت الله از پیش خود چیزی نوشته است بلکه از خود کتب اهل سنت نقل کرده و بر فرض صحت، قضیه مربوط به قبل از اسلام است. ۵- ازدواج ام کلثوم سلام الله علیها با عمر صد در صد معلوم و ثابت نیست و بر فرض ثبوت هم قبلا توضیحات لازم را نوشتیم. دکتر: « آقای کلینی حدیث نقل میکند که "جز شیعیان ما همه مردم نطفه زنا هستند!!" روضه الکافی ۸/۱۳۵». نویسنده: اولاً روایت ضعیف است و ثانیاً در روایت کلمه (زنا) وجود ندارد، بلکه متن روایت این چنین است (الناس کلهم اولاد البغایا ما خلا- شیعتنا) مردم همه اولاد بغایا هستند بجز شیعیان ما" و ابن منظور در لسان العرب ذیل ماده (بغا) می گوید: (البغایا یعنی الاماء) بغایا یعنی کنیزان پس مراد از اولاد بغایا نطفه زنا نیست و ثالثاً ما شیعیان وقتی حکم به صحت نکاح اهل کتاب و نواصب و خوارج و غلاة می کنیم، چگونه ممکن است که نکاح مسلمان را باطل بدانیم؟ دکتر: «به همین علت است که علمای ما خون و مال سنی ها را مباح دانسته اند! از داود ابن فرقد روایت است که گفت خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم که نظر شما در باره کشتن ناصبی چیست؟ فرمودند: "حلال الدم است، ولی میترسم به تو ضرری برسانند، اگر بتوانی او را زیر دیوار کنی یا در آب غرق کنی که بر علیه تو گواهی ندهد این کار را بکن" وسائل الشیعة ۱۸/۴۶۳، بحار الانوار ۲۷/۲۳۱». نویسنده: هیچ یک از علمای ما خون و مال اهل سنت را مباح ندانسته اند و نمی دانند. روایتی را که دکتر نقل کرد، کلمه ناصبی در آن وجود دارد و ناصبی غیر از اهل سنت است و قبلا- هم تذکر رفت که ناصبی یعنی کسیکه با پیامبر و اهل بیت آن بزرگوار دشمنی و عداوت میکند. دکتر: «خلاصه این بخش از کتاب را با مطلبی جامع و مهم از آقای نعمت الله جزائری در باره حکم نواصب پایان میبرم، ایشان میفرماید: (إنهم کفار! أنجاس! یا جماع! علماء الشیعة الإمامیة و إنهم شر من اليهود! و النصارى! و إن من علامات الناصبی تقدیم غیر علی علیه فی الامامة!) آنها به اجماع علمای شیعه امامی کافر و نجس هستند و از یهود و نصاری بدترند، از علامات ناصبی این است که غیر علی را در امامت بر او مقدم دارد!! الانوار النعمانیة ص ۲۰۶/ و ۲۰۷» نویسنده: دکتر با تدلیس و تحریف و وارد آوردن تغییر در کلام مرحوم سید نعمت الله خواسته است که گفتار قبلی خودش را بکرسی بنشانند در حالیکه مرحوم سید این چنین میگوید: "اما ناصبی و احوال و احکام مربوط به او تمام نخواهد شد مگر بایان معنای ناصب که در اخبار و روایات نجس و کافر و بدتر از یهودی و نصرانی و مجوسی معرفی شده است و به اجماع علمای شیعه امامیه کافر است، پس آنچه را که اکثر اصحاب گفته اند اینست که مراد از ناصبی یعنی کسیکه با اهل بیت پیامبر علیه السلام دشمنی کند و بغض خود را نسبت به آنان آشکار نماید، چنانکه این ویژگی در خوارج و بعضی از مردمان ماوراء النهر موجود است، و علما این احکام را در باب طهارت و نجاست، کفر و ایمان، جواز نکاح و عدم آن حمل کرده اند بر ناصبی به معنای دشمن اهل بیت علیه السلام (تا آنجا که میگوید: و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که علامت نواصب مقدم کردن غیر علی علیه السلام بر آنحضرت است (بعد میگوید) این خاصیت یک صفت مخصوص برای هر که غیر علی علیه السلام را بر او مقدم کند نیست بلکه ممکن است ارجاع به معنای اول داده شود به اینکه مراد تقدیم غیر علی علیه السلام بر او باشد

بر وجه جزم و اعتقاد تا از روایت خارج شود مقلدها و مستضعفین و کسانی که به خاطر تقلید از پدران و گذشتگان و علمای شان غیر علی علیه السلام را بر او مقدم داشته اند و گرنه خودشان اطلاع کامل و جزم از روی دلیل پیدا نکرده اند ، و خلاصه مقصود او اینست که اگر کسی با علم به اینکه علی علیه السلام مقدم است غیر آنحضرت را بر او مقدم کند ، ناصبی گفته می شود زیرا پس از حصول علم به مقدم بودن آنحضرت تقدیم غیر او بر او جز کینه و عداوت با آنبزرگوار معنای دیگری نخواهد داشت .

تشیع مولود طبیعی اسلام

تشیع مولود طبیعی اسلام

ما در کتاب تشیع چیست ؟ و شیعه کیست ؟ که قبلا به طبع رسیده است ، به تفصیل در بیان اعتقادات شیعیان و ادله آن از کتب خود اهل سنت سخن گفته ایم و برای آنکه عزیزان خواننده متوجه حقیقت امر شوند آنها را به مطالعه آن کتاب سفارش و توصیه میکنیم . در این کتاب هم تذکر میدهیم که طبق ادله موجود در کتب فریقین شیعه و سنی تشیع درخت پرباری است که توسط خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمین مقدس اسلام غرس شده و بعد از آن بزرگوار نیز توسط جانشینان بحق او آبیاری و حراست شده است و هیچ عاملی غیر از پیامبر و اهل بیت آنحضرت سلام الله علیهم در آن نقشی نداشته و نخواهد داشت و این نکته در ضمن مباحث آتیه ای که در رد سخنان دکتر مینویسیم کاملا روشن خواهد شد . دکتر : « فصل هفتم - نقش بیگانگان در انحراف تشیع » . نویسنده : دکتر در ابتدای این فصل به بعضی از مطالب گذشته اشاره کرده و با تکرار بعضی از ادعاهای سابق خود چند خطی مینگارد که چون قبلا آن مطالب را نقد کرده و جواب داده ایم از جواب دادن دوباره آن بخاطر اختصار صرف نظر میکنیم و خوانندگان در پیدا کردن جواب گفته های دکتر به بخشهای قبلی کتاب ارجاع میدهیم . دکتر : « هشام بن الحکم { احادیث هشام در کتب صحاح هشت گانه ما بسیار بچشم می خورد ، همین هشام بن الحکم بود که سبب زندانی شدن امام کاظم علیه السلام و سپس شهادت ایشان گردید ، ملاحظه فرمائید : (هشام بن الحکم گمراه و گمراه کننده بود ، در خون امام کاظم علیه السلام شریک بود) رجال کشی ص / ۲۲۹ » . نویسنده : اولاً ما کتابی به نام صحیح نداریم تا چه رسد به صحاح هشت گانه بلکه (کافی ، من لا یحضره الفقیه ، تهذیب و استبصار) را کتب اربعه میگوئیم . ثانیاً آنچه را دکتر بین پراتر نقل کرد (هشام بن الحکم گمراه و گمراه کننده بود ، در خون امام کاظم علیه السلام شریک بود) سخن امام علیه السلام نیست بلکه راوی به امام عرض میکند که این جمله را شما گفته اید یا خیر و بعد می پرسد : آیا هشام بن الحکم را دوست داشته باشیم ؟ امام میفرماید بلی او را دوست بدارید و چون دوباره سؤال کرد ، امام علیه السلام فرمود بلی و وقتی بتو چیزی گفتم به آن عمل کن و برو بمردم بگو که هشام را دوست داشته باشند ، پس این روایت در مدح هشام است نه مذمت او . دکتر : « هشام به امام کاظم - علیه السلام - گفت مرا نصیحت کنید ، امام فرمودند : « نصیحت من به تو این است که در باره خون من از خدا بترسی ! » رجال کشی ص / ۲۲۶ » . نویسنده : در روایت بر فرض صحت سند چیزی که با آن بشود هشام را متهم کرد وجود ندارد بلکه اگر این روایت صادر شده باشد امام علیه السلام با این بیان او را متوجه وخامت اوضاع نموده و از او میخواهد که تقیه کند ، اما اینکه هشام سبب قتل شده باشد هرگز دلالت نمیکند . دکتر : « تاجائیکه امام کاظم علیه السلام از او خواسته بودند که حرف نزنند ، یکماه صبر کرد ، اما مجددا شروع به حرف زدن کرد ، امام به او فرمودند : " ای هشام آیا خوشحال میشوی که در خون یک شخص مسلمان شریک شوی ؟ گفت خیر ، فرمودند : پس چگونه در ریختن خون من داری کمک میکنی ، ساکت میشوی یا اینکه راضی هستی مرا سر ببرند ؟ ساکت نشد تا اینکه امام علیه السلام را بشهادت رساندند " رجال کشی ص / ۲۳۱ آیا یک دوستدار اهل بیت علیهم السلام که واقعا مخلص باشد قصداً باعث شهادت امام معصومی می شود » . نویسنده : اولاً روایت ضعیف است زیرا که از راویان آن جعفر معروف است که توثیقی ندارد و

اسماعیل بن زیاد واسطی است که مهمل است، پس روایت از درجه اعتبار ساقط و استدلال به آن غلط است. دکتر: «از محمد بن فرج الرخجی روایت است که گفت به امام کاظم علیه السلام نامه نوشتم و پرسیدم که در باره قول هشام بن الحکم در "جسم" و قول هشام بن سالم جوالیقی در "صورت" چه می فرمایید؟ نوشتند: (دع عنک حیره الحیران، و استعذ بالله من الشیطان، لیس القول ما قال الهشامان)» به سرگردان توجه نکن و از شر شیطان به خداوند پناه بجوی، آنچه دو هشام گفته اند درست نیست، اصول کافی ۱/۱۰۵ بحار الانوار ۳/۲۸۸ الفصول المهمه ص/ ۵۱. هشام بن الحکم معتقد بوده که خداوند جسم است و هشام بن سالم می گفته خداوند صورت است. نویسنده: روایت بخاطر آنکه مرفوعه است و سند متصل ندارد محکوم به ضعف است و استدلال به آن فقط جهل دکتر را بقواعد علم رجال و درایه میرساند و بس. وانگهی بر فرض صحیح میبود دلالت بر اشتباه هشام میکرد که امام علیه السلام آنرا اصلاح نموده است و هیچ شیعه ای در عالم قائل به عصمت هشام بن حکم نیست و اینکه به خاطر یکی دو روایت ضعیف حکم شود که هشام چه عقیده ای داشته است کاری بسیار نا بجا و بی اساس است. دکتر «و از ابراهیم بن محمد الخراز و محمد بن الحسن روایت است که گفتند: خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و پرسیدم: در باره روایتی که میگوید حضرت محمد صلی الله علیه و آله پروردگارش را بشکل جوانی شاداب و سی ساله دیده است که (رجلاه فی خصره) پاهایش در کمرش بوده چه میفرمایید؟ و گفتیم که "هشام بن سالم و شیطان طاق و میثمی میگویند خداوند تا ناف تو خالی است و بقیه اش "صمد" است (إنه أجوف! إلى السرة والباقي صمد)" اصول کافی ۱/۱۰۱ بحار الانوار ۴/۴۰ این دقیقاً عقیده یهود است در توارت تحریف شده در سفر تکوین آمده است که "خداوند عبارت از انسانی است که ضخامت بزرگ دارد." پس این عقاید یهودیت است که توسط هشام بن حکم و هشام بن سالم و شیطان طاق و علی بن اسماعیل میثمی مؤلف کتاب امامت، به تشیع رخنه کرده است، اگر به کتب معتبر ما بویژه صحاح هشت گانه دقت کنیم می بینیم که روایات اینگونه افراد منحرف در رأس قرار دارد!». نویسنده: اولاً حدیث ضعیف است چون از رویان آن ابراهیم بن محمد خراز و بکر بن صالح و حسین بن حسن است که اولی مهمل و دومی ضعیف و سومی در کتب رجالیه اسمی از او برده نشده است، و جای تعجب است که مجتهد نمای ۹۰ یا ۲۰۰ ساله این جهت را متوجه نشده است. ثانیاً چون شیعیان به این عقیده معتقد نیستند پس این سخن دکتر که (این عقاید... رخنه کرده است) غلط است زیرا تشیع تنها مذهبی که رؤیت و دیدن خداوند را در دنیا و آخرت نفی میکند چون جسمیت را نفی میکنند پس چگونه ممکن است عقیده به تجسیم در عقاید این مذهب رخنه کرده باشد؟. ثالثاً دکتر چرا قبل از تفحص کتب شیعه یک بررسی سرسری از کتب مذهب خودش نکرده است و بقول معروف کور خود و بینای مردم شده است؟. حفاظ اهل سنت از ام طفیل و ابن عباس نقل میکنند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را بصورت جوانی خواب دید که از حیث طول و عرض دارای بدن کامل بود و موی سرش مجعد و زیاد و پاهایش در کمرش بود. در روایت دیگر آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "پروردگارم را در منی بر شتری قهوه ای رنگ دیدم که جبه ای بر دوش داشت." بخاری در صحیح، کتاب التوحید حدیث ۶۸۸۶ از ابو سعید خدری نقل میکند که گفت: "محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردیم که آیا ما خدای خود را در روز قیامت می بینیم؟ فرمود: آیا در دیدن آفتاب و ماه وقتی آسمان صاف باشد باهم اختلاف می کنید؟ گفتیم: نه یا رسول الله فرمود: پس بدرستی که اختلاف نخواهید کرد در دیدار پروردگارتان در روز قیامت همانطوریکه در دیدار ماه و خورشید اختلاف ندارید (در ادامه حدیث آمده است که) بعد از آنکه یهود و نصارا بخاطر عبادت عزیر و مسیح داخل جهنم میشوند، خدا پرستان اعم از خوب و بد در صحرای محشر باقی می مانند، پس به آنان گفته می شود چرا توقف کرده اید؟ میگویند: شنیدیم که منادی ندا کرد هر قومی به معبود خود ملحق شود و ما منتظر خدای خود هستیم، پس خداوند می آید به صورتی غیر از آن صورت که آنها او را بار اول دیده بودند و میگوید: من پروردگار شما هستم!! میگویند: تو پروردگار ما هستی؟ پس هیچ کی با خدا تکلم نمیکنند مگر انبیاء و خداوند می پرسد: آیا بین شما و خدا علامت و نشانه ای هست که بسبب آن او را بشناسید؟ میگویند: ساق

خدا علامت است، پس خداوند ساقش را برهنه میکند و تمام مؤمنین او را سجده میکنند. " از دکتر سؤال میشود که چرا حکم نکرد این روایات ساخته شده توسط یهود است که بسبب اعمال آنها در کتب روایی معتبر دیگر مذاهب وارد شده است؟. رابعاً روی چه حسابی دکتر فقط روایاتی را که بر ذم هشام بن الحکم بود نقل کرد و با اینکه از نظر سند نیز اعتباری نداشتند به آنها استدلال نمود، اما روایاتی را که در مدح هشام بن الحکم است و اسناد صحیح دارند و در همان رجال کشی نقل شده است، نادیده گرفته و حتی یکی از آن روایات را هم نقل نکرد؟. خامساً آیا مجتهد نمای ۹۰ یا ۲۰۰ ساله نمیدانست که اگر بین دو طائفه از روایات تعارض واقع شود و هر دو هم از هر جهت مساوی باشند آنجا حکم تساقط است و اگر یکطرف ترجیح داشت، بر طرف دیگر مقدم میشود. سادساً روایات هشام بن الحکم و مؤمن طاق و علی بن اسماعیل میثمی جمعا در حدود ۲۰۰ روایت یا کمی بیشتر از آن است، پس چگونه می تواند در رأس قرار بگیرد؟. دکتر: « {زراره بن اعین} شیخ طوسی میفرماید: "زراره از خانواده ای نصرانی است، پدر بزرگش سنسن است که یک راهب نصرانی بود، پدرش غلامی رومی در خدمت مردی از بنی شیبان بود» الفهرست ص/۱۱۴». نویسنده: ترجمه سخن مرحوم شیخ طوسی این چنین است "زراره بن اعین اسمش عبدربه و کنیه اش ابوالحسن و لقبش زراره است، اعین بن سنسن غلامی رومی بود که تعلق بمردی از بنی شیبان داشت و قرآن را یاد گرفت، صاحبش او را آزاد نمود (تا آنجا که میگوید) سنسن در بلاد روم راهب بود "پس مرحوم شیخ نگفته که زراره از خانواده ای نصرانی بود، بلکه پدر او بخاطر یاد گرفتن قرآن کریم از قید غلامی آزاد شد. وانگهی اگر بنا باشد کسی را به خاطر خانواده اش قبل از مسلمان شدن مورد مذمت قرار داد، پس همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از جمله خلفای ثلاثه از خانواده های مشرک و بت پرست بودند، و مگر در بین صحابه کسانی که از خانواده یهودی یا نصرانی بودند وجود ندارد؟ و چرا دکتر و یارانش احادیث کعب الاحبار و تمیم داری و غیر او را می پزیرند و هیچ وقت آنانرا بخاطر آنکه از خانواده های یهودی و نصرانی و یا بت پرست بوده اند مذمت نمیکنند. دکتر: « این همان زراره است که میگفت: "از امام صادق درباره تشهد پرسیدم.... چون بیرون آمدم به ریشش گوزیدم و گفتم هرگز رستگار نخواهد (ضَرَطْتُ فِي لِحْيَتِهِ وَقُلْتُ لَنْ يُفْلِحَ أَبَدًا) رجال کشی ص/۱۴۲». نویسنده: قبلاً جواب دادیم که اولاً روایت ضعیف است و ثانیاً بر فرض صحت، مراد از (بریشش گوزیدم) ریش کسی است که با امام صادق علیه السلام مخالف بوده و در این قضیه در مقابل آنحضرت قرار گرفته است. دکتر: «همچنین زراره میگوید: "بخدا سوگند اگر همه آنچه که از امام صادق علیه السلام شنیده ام بیان کنم (لَاتَتَفَخْتُ ذُكُورَ الرَّجَالِ عَلَى الْخَشَبِ) آلت تناسلی مردان بر چوب نهوض خواهد کرد" یعنی نعوذ بالله امام آنقدر مسائل جنسی تحریک کننده ای به این آقا گفته اند که اگر روایت کند مردان نمی توانند خود را کنترل کنند و مجبور خواهند شد حتی اگر بر روی چوب هم که شده خودشان را ارضاء کنند رجال کشی / ۱۲۳».

تشیع مولود طبیعی اسلام ۲

نویسنده: معلوم میشود که نه دکتر عرب بوده و نه مترجم عربی را خوب می فهمیده و گرنه عبارت زراره را آنطور که معنی کرده اند معنی نمی کردند و بعد از نقل روایت آن توضیح مسخره را هم نمی نوشتند. در این جمله (ذکور) اضافه شده است به (رجال) از باب اضافه صفت بر موصوف از آن جهت که مبالغه در وصف رجولیت و مردانگی باشد و مراد از ذکور الرجال یعنی مردان قوی و محکم نه اینکه (ذکور) جمع (ذکر) و بمعنای آلت تناسلی باشد چون لفظ (ذکر) از الفاظ مشترک است و در هر جا معنای خاص خودش را دارد و خوب بود که دکتر و مترجم آیه مبارکه (لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ) را ندیده بودند، اگر نه اینجا هم (ذکر) را به آلت تناسلی معنی میکردند. بلکه مراد از عبارت (لَاتَتَفَخْتُ ذُكُورَ الرَّجَالِ عَلَى الْخَشَبِ) این میشود که اگر تمام آنچه را که از امام صادق علیه السلام شنیده ام بگویم، مردان قوی نیز بدار آویخته خواهند شد چون نمی توانند آن اسرار را نگه دارند و این جا و آن

جا نقل میکنند و بدن های آنان بر بالای دار نفخ و ورم خواهد کرد. وانگهی نهوض آلت رجولیت بر چوب معنی ندارد و مردان هم خود را بر روی چوب نمی توانند ارضا کنند مگر اینکه دکتر و همدستانش طریقه ارضا کردن بر روی چوب را بلد باشند. دکتر: «از ابن مسکان روایت است که از زراره شنیدم که میگفت: "خداوند رحمت کند امام باقر را، و اما، امام صادق در باره او در دلم چیزی دارم! گفتم چرا زراره چنین موضعی گرفته؟ گفت: به این دلیل که امام صادق رسوایی های او را آشکار کرده است" رجال کشی ص/۱۳۱». نویسنده: روایت بخاطر آنکه در بین راویان آن جبریل بن احمد فاریابی و محمد بن عیسی عیسی قرار دارد از اعتبار ساقط و محکوم به ضعف است، پس استدلال به آن از نظر قواعد علمی غلط و ساقط است. دکتر: «لذا امام صادق- علیه السلام- فرمودند: (لعن الله زراره)" خداوند لعنت کند زراره را». "نویسنده: اولاً دو روایت به این مضمون موجود است که مرحوم سید بن طاووس در رابطه با سند روایت اول میگوید: "محمد بن ابی القاسم از روایان این روایت معاصر بوده با مرحوم شیخ صدوق و در عین حال روایت از زیاد بن ابی الحلال که معاصر امام صادق علیه السلام است نقل میکند و چون بین زمان راوی اول و زمان محمد بن ابی القاسم بیش از ۲۰۰ سال فاصله است، امکان ندارد که او روایت را از زیاد بن ابی الحلال بدون واسطه نقل کرده باشد و چون واسطه را نمی شناسیم پس روایت محکوم به ارسال و ضعیف است. "اما روایت دوم مشتمل بر لعن نیز ضعیف است، زیرا محمد بن عیسی از راویان آنست و حتی اگر یقینی هم باشد باز در وثاقت او اختلاف است. ثانیاً بر فرض صدور اینگونه روایات در باره زراره یا غیر او از اصحاب خاص ائمه علیهم السلام، چیزی از شأن و جلالت آنها کاسته نمی شود زیرا ضمن معارض داشتن و سقوط در اثر تعارض، جهت عمده در صدور این احادیث حفاظت آنان از شر اشرار و حکومت وقت بوده است که همیشه مترصد بودند تا دوستان خاص اهل بیت را به هر طریق ممکن از بین ببرند، ائمه علیهم السلام با بیان اینگونه روایات، تنفر و انزجار خود را به ظاهر از آنان نشان میدادند و دشمنان هم فکر می کردند که اینها از دوستان امامان نیستند و به همین لحاظ از خطر محفوظ می ماندند. لذا مرحوم کشی از عبدالله بن زراره نقل میکند که امام صادق علیه السلام بمن فرمود: "پدرت را سلام برسان و بگو اگر گاهی من ترا بد میگویم، می خواهم جان ترا حفظ کنم زیرا دشمنان ما به هر کس که بما نزدیک باشد صدمه و آسیب وارد میکنند." دکتر: «و فرمودند: پروردگارا اگر دوزخ به اندازه یک بشقاب هم بیشتر نباشد امیدوارم آل اعین بن سنسن را در خود جای دهد" رجال کشی ص/۱۳۳». نویسنده: از راویان روایت ابوالحسن محمد بن بحر کرمانی میباشد که علاوه بر نداشتن توثیق، در بعضی از کتب رجالیه مذمت به غلو هم شده است، پس اعتبار ندارد و استدلال به آن غلط است. دکتر: «همچنین فرمودند: (لعن الله بریدا، لعن الله زراره)" خداوند برید و زراره را لعنت کند" همچنین فرمودند: "زراره نخواهد مرد مگر سرگردان، لعنت خدا بر او باد" همچنین فرمودند: "بخدا قسم زراره بن اعین از کسانی است که خداوند آنها را در کتابش چنین توصیف کرده است: (وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا) (الفرقان: ۲۳)" و به هرگونه کاری که کرده اند می پردازیم و آنرا هیچ و پوچ می گردانیم" رجال کشی ص/۱۲۶». نویسنده: روایت اول بخاطر محمد بن عیسی و دوم بخاطر جبریل بن احمد فاریابی و سوم بخاطر ارسال و جبریل بن احمد که توثیقی ندارند قابل اعتماد نبوده و امکان استدلال به هر سه روایت نیست. دکتر: «هم چنین امام صادق علیه السلام فرمودند: "زراره از کسانی است که ایمان به آنها امانت داده میشود و سپس از آنها سلب میگردد، در روز قیامت به آنها" امانت داران (المعارون) گفته میشود، بدانید که زراره ابن اعین از آنها است" رجال کشی ص/۴۱۴». نویسنده: از راویان روایت محمد بن علی بن حداد است که توثیقی ندارد و استدلال به آن غلط است. دکتر: «هم چنین فرمودند: "اگر مریض شد حالش را نپرسید، اگر مُرد در جنازه اش شرکت نکنید، کسی با تعجب پرسید: زراره؟ فرمودند بله زراره، از یهود و نصاری بدتر است، کسی که گفته است خداوند یکی از سه تاست (ثالثُ ثَلَاثَةُ عَقِيدَةِ مَسِيحِيَانِ) خداوند سرنگون کند زراره را، و فرمودند: زراره در امامت من شک کرد" رجال کشی ص/۱۳۸». نویسنده: دکتر اینجا جملاتی را از سه روایت ضعیف السند سرهم کرده و نقل کرده است، روایت اول به جهت ارسال و روایت دوم بخاطر وجود یوسف بن سخت و

محمد بن جمهور و روایت سوم بخاطر حسن بن علی بن موسی و ابویحیی ضریر و احمد بن هلال عبرتائی که در اسناد این روایات قرار دارند، از درجه اعتبار ساقط و از نظر علمی ارزش استدلال را ندارند. دکتر: «حالا بنده نمیدانم که بعد از درج بخشهایی از زندگی طلایی زراره بن اعین راوی بزرگ و شاید بزرگترین راوی حدیث ما که در تمامی کتب حدیث میتوانی روایاتش را ملاحظه کنید چه کنم؟! باور کنید از شرمندگی قلم کشیدن هم برایم دشوار است! چنین شخصی چه می خواهد برای اسلام تقدیم کند و آنچه او بنام حدیث نقل می کند چگونه می تواند دین قرار بگیرد؟!». نویسنده: خوانندگان گرامی متوجه شدند، روایاتی را که دکتر در ذم زراره رضوان الله علیه نقل کرد همه از حیث سند ضعیف و از اعتبار ساقط بودند. وانگهی مجتهد ۹۰ یا ۲۰۰ ساله هنوز قواعد تعارض را نمی دانسته است که بدانند در جائیکه روایات متعارض بودند چه کند و از همه مهمتر او فقط روایات دلالت کننده بر مذمت زراره را دیده است اما روایاتی که او را ستایش میکنند و از نظر سند نیز صحیح هستند، ندیده است و به همین جهت احساس شرمندگی کرده است چون میدانسته که روزی دروغهای او آشکار خواهد شد. یکی از آن روایات را که مرحوم کشی نیز نقل می کند، صحیحه جمیل بن دراج است که گفت از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: "بشارت بده به برید بن معاویه عجلای و ابوبصیر لیث بن بختری مرادی و محمد بن مسلم و زراره که مطمئنا اهل بهشت هستند و نجبا و برگزیدگان و امنای خداوند بر حلال و حرام او میباشند و اگر اینها نبودند آثار نبوت از بین میرفت." در فضل زراره همین روایت کفایت میکند و ما بجلالتشأن و علو مقام او پی میریم تا چه رسد به روایاتی دیگری که از امامان علیهم السلام در ستایش و مدح او و اضرابش صادر شده است و متأسفانه دکتر یک چشم آنها را ندیده است. دکتر: «{ابوبصیر مرادی} این همان ابوبصیر است که به امام موسی کاظم علیه السلام توهین کرد روزی پرسید اگر مردی بازن شوهر داری ازدواج کند چه حکمی دارد؟ امام فرمودند: "سنگسار میشود البته اگر کسی چیزی نداند عیبی نیست" ابوبصیر استهزاء کنان گفت: "طوری که معلوم میشود دوستان هنوز علمش کامل نشده!" رجال کشی ص/۱۵۴». نویسنده: روایت ضعیف است زیرا در سند آن علی بن محمد و محمد بن احمد و محمد بن الحسن قرار دارند که هیچ کدام توثیقی ندارند، البته بنا به فرمایش مرحوم آیه الله العظمی خوئی دو روایت دیگر را با سند معتبر مرحوم شیخ نقل میکنند که مراد از ابوبصیر در آندو روایت یحیی بن قاسم است نه لیث مرادی. دکتر: «روزی ابن ابویعفور با ابوبصیر (لیث ابن البختری) درباره دنیا گفتگو میکردند ابوبصیر گفت: "اگر دوست شما (امام جعفر صادق علیه السلام) دسترسی پیدا کند دنیا را به کس دیگری نخواهد داد!! ناگهان متوجه شد- ابوبصیر- دید سگی در کنار او پایش را بالا گرفته میخواهد بشاشد، حماد بن عثمان بلند شد که آنرا بترساند ابن ابوالیعفور گفت بگذارش، او آمده است که در گوش ابوبصیر بشاشد!!" رجال کشی ص/۱۵۴. پس چونکه او به امام صادق علیه السلام توهین کرد و حضرتش را به محبت دنیا و علاقه به جمع آوری آن متهم نمود خداوند برای تنبیه او سگی فرستاد که در گوشش بشاشد». نویسنده: اولاً روایت ضعیف است زیرا از راویان آن علی بن احمد است که توثیقی ندارد و محمد بن احمد است که مجهول است. ثانیاً صاحب معالم در حاشیه تحریر طاووسی احتمال داده است که مراد از ابوبصیر در این روایت یحیی بن قاسم باشد نه لیث بن بختری مرادی. ثالثاً در روایت کلمه (صاحبکم) یا به تعبیر مترجم (دوست شما) آمده است و معلوم نیست که مراد امام صادق علیه السلام باشد بلکه اگر مراد آنحضرت میبود باید گفته میشد (صاحبنا) یعنی سید و مولای ما، پس احتمال میرود که مراد شخصی بوده که با مخاطبین گوینده در ارتباط بوده است. دکتر: «از حماد ناب نقل شده که گفت: "ابوبصیر دم دروازه امام صادق علیه السلام نشسته بود تا اینکه برایش اجازه ورود داده شود، اما اجازه نمیرسید گفت اگر ما هم دست پُری میداشتیم حتماً به ما اجازه میداد، در این اثنا سگی آمد و برچهره ابوبصیر شاشید!!، ابوبصیر (که نابینا بود) گفت: اُف اُف این چیست؟ کسی که با او نشسته بود گفت این سگی بود که برچهره ات شاشید!!" رجال کشی ص/۱۵۵». نویسنده: اولاً در سند روایت افرادی چون جبریل بن احمد فاریابی و غیر او که از ضعفها هستند قرار دارند و ثانیاً مراد از ابوبصیر در این روایت یحیی بن قاسم است زیرا که او نابینا بوده و نه ابوبصیر لیث بختری و جای تعجب است از مدعی

اجتهاد ۹۰ یا ۲۰۰ ساله که هنوز این نکته را نمی دانسته است . دکتر : « ابوبصیر از نظر اخلاقی نیز مرد پستی بود چنانکه خودش علیه خود گواهی میدهد و میگوید " : زنی را درس قرآن میدادم ، روزی با او شوخی نامناسبی کردم ، او خدمت امام باقر علیه السلام آمده و از من شکایت کرد ، امام فرمودند " : ابوبصیر به زن چه گفتی ؟ بادستم اشاره کردم و گفتم اینطور کردم و چهره ام را از خجالت پوشیدم ، امام فرمودند : دو باره تکرار نکنی " رجال کشی ص / ۱۴۵ تو خود خوان تفصیل این مجمل « . نویسنده : اولاً در سند روایت ، عیبدی وجود دارد که از نامهای مشترک است و چند نفر به این نام وجود دارد و معلوم نیست که اینجا کدام آنهاست ، پس روایت ضعیف است . ثانیاً در روایت از آمدن آن زن پیش امام باقر علیه السلام و شکایت او سخنی گفته نشده است و دکتر این جمله را از پیش خود اضافه نموده است بلکه امام علیه السلام (برفرض صحت روایت) با قدرت امامت متوجه شده اند . ثالثاً شاید ابوبصیر متوجه حرمت آن نوع مزاح نبوده و امام او را منع فرموده تا حرمت را بیان فرماید . رابعاً شاید اصلاً آن مزاح حرام نبوده و امام علیه السلام او را منع فرموده تا کار از مزاح کوچک به مزاح بزرگ و از مکروه به حرام نکشد ، و با این همه احتمال استدلال به یک جهت خاص باطل میشود . وانگهی تعجب است از دکتر و هم فکراش که خالد بن ولید را بخاطر هم بستر شدنش با زن مالک بن نویره آنهم در شبی که شوهر او را بقتل رسانیده است مورد ملامت و مذمت قرار نمیدهند و زناى او را از استنباطات اجتهادی او میدانند و روایاتش را بدون هیچ مشکلی می پزیرند ، سنتش را واجب الاتباع و اقتداء به او را سبب اهتداء میدانند ، اما بخاطر یک روایت ضعیف السند که حکایت از یک شوخی دارد ، ابوبصیر را محکوم نموده و جزء عوامل نفوذی بیگانگان می شمارند . دکتر : « ابوبصیر در روایت حدیث نیز مخلط بود از محمد بن مسعود نقل شده که گفت " : از علی بن حسن در باره ابوبصیر پرسیدم فرمود : ابوبصیر قبل از این به ابومحمد شهرت داشت و غلام آزاد شده بنی اسد بود و در همان زمان نابینا بود ، پرسیدم که آیا به " غلو " هم متهم شده ؟ فرمود " غلو " نه هیچ وقت متهم نشده اما " مخلط " بوده است " رجال کشی / ۱۴۵ « . نویسنده : خیانت دکتر را ملاحظه فرمائید ، اول روایت را نقل نمیکند تا بتواند خواننده را فریب داده و ابوبصیر مرادی را که از اجلای اصحاب ائمه علیهم السلام است متهم و بدنام کند . اول روایت این چنین است " : محمد بن مسعود گفت از علی بن حسن فضال در رابطه با ابوبصیر سؤال کردم گفت : اسم او یحی بن قاسم است در حالیکه ابوبصیر مورد بحث اسمش لیث مرادی است و آنکه نابینا بوده یحی بن قاسم است نه لیث مرادی . دکتر : « حالا- جای تأمل است که با توجه به احادیث زیادی که این آقایان و امثال اینها روایت کرده اند چگونه باید تشخیص داد و فهمید که چقدر عجایب و از آن دست روایات! در دین داخل کرده باشند؟ این سؤالی است که جوابش را چند کتاب تحقیقی مستقل باید بدهد، به امید آنکه علماء و دانشمندان محقق و دلسوز ما که بحمد الله کم نیستند این خالی گاه را نیز پر کنند البته خالی گاه زیاد است اما از تعداد محققین بیشتر نیست « . نویسنده وقتی ضعیف بودن روایاتی را که دکتر به آنها استدلال کرد ثابت نمودیم دیگر همه یاوه گوئیهای او بی اثر و باطل است و اگر محققین دیگر هم مثل او باشند که باید گفت " : بر عکس نهند نام زنگی کافور " اگر تحقیق اینست که روایات ضعیف و مبتلی به معارض مورد استدلال قرار گیرد و بین ابوبصیر یحی بن قاسم و ابوبصیر لیث مرادی فرق گذاشته نشود پس ضد تحقیق را باید چه نام گذاشت ؟ .

کتاب روائی شیعه هرگز دست نخورده است

قسمت اول

محققین و علمای شیعه در طول تاریخ حافظ آثار علمی و روائی بزرگانی بوده و هستند که معارف اهل بیت علیهم السلام را جمع آوری نموده و در دسترس دیگران قرار داده اند ، به همین لحاظ است که متون و مراجع مذهبی شیعه همانطور که توسط نویسندگان آن نوشته شده است امروزه در دسترس ما قرار دارد و نسخه های دست نویس متعددی که در کتابخانه های شیعی وجود دارد مؤید

این مدعاست، بنا براین تشکیک های افرادی چون دکتر و امثال او هرگز از قدر و قیمت این کتب چیزی نخواهد کاست. البته این به آن معنی نیست که هرچه در آن کتب وجود دارد صحیح است، زیرا هیچ شیعه ای در عالم این ادعا را در رابطه با هیچ کتابی جز قرآن کریم ندارد، بلکه معنای سخن ما اینست که بعد از خود صاحبان آن کتب کسان دیگری نتوانسته اند که در آن کتب دست ببرند و مطابق دلخواه خود چیزی به آن بیفزایند و این مطلب در ضمن بحثهای آتی بیشتر روشن خواهد شد. دکتر: « {دزدی فرهنگی} این یک پهلوی قضیه است اسالیب دیگری نیز وجود دارد که بیگانگان توانسته اند از خلال آن در تشیع رخنه کنند، آنها توانسته اند با مهمترین کتب و بزرگترین مراجع مابازی کنند، اینک چند نمونه ذکر میکنم که خواننده میتواند از خلال آن حجم این خیانت آشکار به مکتب تشیع را تخمین بزند ». نویسنده: ما که آن پهلوی قضیه را دیدیم متوجه شدیم که دکتر چیزی در چنته ندارد بلکه آدم بیسوادی است که به کمک چهار نفر مثل خود قصد ضربه زدن به مذهب اهل بیت علیهم السلام را داشته اما شرش را خداوند به خودش برگردانیده است و برای آنکه نادرستی گفتار او را به اثبات برسانیم، مطالبی را که در این پهلوی قضیه می نویسد بررسی و نقد نموده باطل بودن ادعای او را بحول و قوه خداوند بر همگان روشن میکنیم. ضمناً مترجم قبل از این قسمت از ترجمه مطالب زیادی که دکتر در متن عربی کتاب خود نوشته است صرف نظر کرده و اشاره ای هم ننموده است، شاید به آن جهت که او نیز نتوانسته درستی آن گفتار را تصدیق کند و ما تعجب میکنیم از مترجم که پس از ثابت شدن بعضی از دروغهای دکتر برای او چطور اقدام به ترجمه بقیه مطالب کتاب کرده است، و آیا دروغ را فسق و دروغگو را فاسق نمی دانسته و آیا این آیه قرآن را نخوانده بود که خداوند میفرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُكُمْ عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید. "دکتر: « {منزلت اصول کافی} همه میدانیم که کتاب کافی بزرگترین مصدر حدیثی شامل در مذهب تشیع است، که از طرف امام زمان هم تأیید شده است چون وقتی ثقة الاسلام کلینی آنرا تألیف کردند و به حضرت عرضه شد فرمودند: (الکافی کاف لشیعتنا) کافی برای شیعیان ما کافی است. "مقدمه کافی ص/ ۲۵. علامه محقق شیخ عباس قمی میفرماید: "کافی ارزشمندترین کتاب اسلامی و بزرگترین مرجع امامیه است که بعد از آن کتاب مهم تری برای امامیه نوشته نشده است" مولا محمد امین استرآبادی میفرماید: "از علماء و مشایخ مان شنیده ایم که در اسلام کتابی تصنیف نشده که با کافی رقابت کند یا همدست آن باشد" الکنی و الالقاب ۳/۹۸. نویسنده: در اینکه کتاب کافی از بزرگترین و جامع ترین مصادر ما به حساب می آید بحثی نیست، اما آیا کتاب کافی به حضرت حجت عجل الله فرجه الشریف عرضه شده است یا خیر؟ ثابت نیست بلکه گفته شده بعضی از علما اینگونه اعتقاد داشته، حالا از کجا و چگونه معلوم نیست و برای ما ثابت نمیشود، علاوه بر اینکه کتاب کافی برای شیعه کافی نبوده و گرنه باید دیگر کتابها نوشته نمی شد. ناگفته نماند که مترجم اینجا عین عبارت عربی دکتر را ترجمه نکرده است، او میگوید: (لما الف الكلینی کتاب الکافی عرضه علی الامام الثانی عشر فی سردابه فی سامراء) "چون کلینی کتاب کافی را تألیف کرد عرضه کرد آنرا بر امام دوازدهم در سردابش در سامراء" در حالیکه اولاً در مقدمه کافی این چنین نوشته نشده است و ثانیاً نه خود مرحوم کلینی و نه غیر او ادعا کرده اند که عرضه کننده خود کلینی بوده است بلکه بعضی از علما اعتقاد داشته که کتاب عرضه شده است و ثالثاً هیچ شیعه ای اعم از علما و غیر علما معتقد نیست که امام زمان عجل الله فرجه الشریف ساکن در سرداب در سامراء باشند تا در آنجا کتاب به ایشان عرضه شده باشد و این نکته نیز می رساند که دکتر شیعه نبوده و به عقاید شیعیان آگاهی نداشته است. در ضمن مرحوم شیخ عباس قمی محدث است و به همین جهت از او بعنوان محدث قمی نام برده میشود نه علامه محقق که این خود دلیل دیگر بر نا آشنائی دکتر به اصطلاحات مرسوم در حوزه های علمیه میباشد. دکتر: « {کافی چاق میشود!} حالا- با توجه به این مکانت رفیع و شأن و منزلت فوق العاده ای که کافی دارد ملاحظه فرمائید: علامه خوانساری میفرماید: "در باره کتاب روضه که مجموعه ای از ابواب را در بر میگیرد اختلاف نظر وجود دارد، که آیا بخشی از

کتاب کافی است که بدست ثقة الاسلام کلینی تألیف گردیده یا اینکه بعدها به آن اضافه شده است "روضات الجنات ۶/۱۱۸". نویسنده: همینکه مرحوم نجاشی و شیخ الطائفه طوسی کتاب روضه را جزء کتب کافی حساب کرده و در تألیفات مرحوم کلینی ذکر نموده اند و سند متصل خود را تا به مرحوم کلینی بیان کرده اند کفایت میکند که اسناد کتاب روضه به مرحوم کلینی ثابت شود. دکتر: «شیخ ثقة سید حسین بن سید حیدر کرکی عاملی متوفی ۱۰۷۶ قمری میفرماید: "کتاب کافی پنجاه کتاب است که هر حدیث آن باسند متصل به ائمه علیهم السلام میرسد" روضات الجنات ۶/۱۱۴. در حالی که ابوجعفر طوسی متوفی ۴۶۰ قمری میفرماید: «کتاب کافی سی کتاب است» الفهرست ص/ ۱۶۱. از اقوال مذکور به روشنی مشخص میشود که حدود بیست کتاب که هر کتاب چندین باب را در برمیگیرد یعنی چیزی حدود چهل درصد کل کتاب طی قرنهای پنجم تا یازدهم قمری به اصل کتاب کافی افزوده شده است!! این علاوه بر دیگر تغییراتی است که در کتاب آورده شده از قبیل تبدیل روایات، تغییر الفاظ، حذف بعضی جمله ها و اضافه کردن جمله های دیگر. حالا چه کسی کافی را به این روزگار رسانیده است؟! آیا واقعاً کسی یا کسانی که چنین خیانتی کرده اند میتوانند انسانهای پاکی بوده و دوستدار اهل بیت علیهم السلام باشند؟! این خدمت به اهل بیت و مکتب آنان است؟! آیا بنده یا هر شیعه دیگری حق داریم پرسیم که آیا اکنون هم کافی از نظر حضرت معصوم مورد تأیید است؟! کاش میتوانستیم از خود معصوم پرسیم!». نویسنده: ۱- دکتر مرحوم سید حسین کرکی را شیخ ثقة توصیف میکند، در حالیکه اگر کسی فقط با شیعیان مدتی زندگی کرده باشد میداند که در اصطلاح شیعی سید را شیخ نمیگویند تا چه رسد به اینکه هردو کلمه به یک نفر اطلاق شود. ۲- عبارت مرحوم شیخ الطائفه طوسی در کتاب فهرست اینگونه است: "کتاب کافی مشتمل بر سی کتاب است، کتاب العقل و فضل العلم، کتاب التوحید کتاب الحجة، کتاب الایمان و الکفر، کتاب الدعاء، کتاب فضل القرآن، کتاب الطهارة و الحیض، کتاب الصلاة، کتاب الزکوة، کتاب الصوم، کتاب الحج، کتاب النکاح، کتاب الطلاق، کتاب العتق و التدبیر و المکاتبه، کتاب الایمان و الذنور و الکفارات، کتاب المعیسه، کتاب الشهادات کتاب القضا یا و الاحکام، کتاب الجنائز، کتاب الوقوف و الصدقات، کتاب الصيد و الذبایح، کتاب الاطعمه و الاشریه کتاب الدواجن و الرواجن، کتاب الزی و التجمال، کتاب الجهاد، کتاب الوصایا، کتاب الفرائض، کتاب الحدود کتاب الديات و کتاب الروضه، آخرین کتاب. " بنا براین میگوئیم: اولاً در کافی بیشتر از این کتب که مرحوم شیخ نامبرده است وجود ندارد. ثانیاً اگر بخواهیم تمام کتابها را جدا جدا نام ببریم بیشتر از چهل کتاب میشود و شاید نظر مرحوم سید حسین کرکی هم به این جهت بوده، چون مرحوم شیخ گاهی سه کتاب را یک کتاب و گاهی دو کتاب را یک کتاب ذکر کرده است، مثلاً کتاب العتق و التدبیر و المکاتبه سه کتاب است که مرحوم شیخ آنرا یک کتاب حساب نموده و هم چنین در باقی موارد. ضمناً مرحوم شیخ دو کتاب دیگر (کتاب العشره و کتاب العقیقه) را که مرحوم نجاشی جزء کتب کافی نام میبرد در فهرست نام نبرده است و دو کتاب (وقوف و الصدقات) را که مرحوم شیخ جزء کتب کافی میدانند، در حال حاضر در کافی موجود نیست، و خلاصه اگر همه این کتب را بطور جدا جدا بنویسیم تعداد آن به چهل و پنج کتاب می رسد که تقریباً همان تعدادی است که مرحوم کرکی ادعا میکند. ۳- پس چهل در صد کتاب کافی به آن افزوده نشده بلکه از اول موجود بوده است و اختلاف در نحو حساب کردن است و بس. ۴- سایر اشکالات دکتر از قبیل تغییر الفاظ و اضافه شدن بعضی از عبارات و غیره، همه دعاوی بدون دلیل است و سخن مدعی بدون بینه و دلیل ارزش علمی و عقلانی ندارد علاوه بر اینکه در بین حفاظ و محدثین اعم از شیعه و سنی مرسوم است که گاهی حدیثی را با الفاظ مختلف و طرق متعدد نقل میکنند. ۵- آیا آقای دکتر و هم دستانش این مطلب را در رابطه با صحیح بخاری که آنرا صحیح ترین کتاب بعد از قرآن می دانند، خوانده اند که: «حیدر بن ابی جعفر میگوید: روزی محمد بن اسماعیل بخاری به من گفت: "بسا حدیثی را که در بصره شنیدم و در شام نوشتم و بسا حدیثی را که در شام برایم نقل شده و در مصر یاد داشت کردم" گفتم: تمام حدیثی را که شنیده بودی یاد داشت کردی بخاری ساکت شد و چیزی نگفت. "بنا براین آیا دکتر و یارانش فکر نمی کنند که بسیاری از احادیث موجود در صحیح

بخاری ناقص باشد و شاید الفاظی تغییر کرده و در نتیجه معنی نیز تغییر کرده باشد و بالاخره با آمدن این احتمال که از نظر عقلانی بعید نیست، استدلال به احادیث بخاری صحیح نباشد؟ دکتر: « {کدام چاق تر است؟!} بیایم نمونه دیگری را بررسی کنیم، کتابی که بعد از کافی بالاترین مرتبه را داراست و یکی دیگر از صحاح اربعه است "تهذیب الاحکام" از شیخ طوسی بنیانگذار حوزه علمیه نجف اشرف: شمار روایاتی که اکنون در تهذیب است بنابر گفته علماء و محققین ما حدود سیزده هزاروپانصدونود (۱۳۵۹۰) حدیث است، در حالی که خود مؤلف کتاب طوری که در عدة الاصول است میفرماید: "روایات تهذیب چیزی بیش از پنج هزار (۵۰۰۰) حدیث است" پس چه کسی بیش از کل احادیث کتاب را به آن افزوده است؟!». نویسنده: هرگز مرحوم شیخ طوسی نفرموده است که روایات تهذیب بیش از ۵۰۰۰ روایت است بلکه یا دکتر سخن ایشان را نفهمیده یا خودش را به نفهمی زده است که احتمال اول اقوی بنظر میرسد. مرحوم شیخ این چنین میگوید: "به تحقیق آورده ام آنچه از ائمه علیهم السلام وارد شده است از احادیث مختلفه (متعارضه) که اختصاص به فقه دارد در کتاب معروفم استبصار و در کتاب تهذیب الاحکام چیزی بیشتر از پنج هزار حدیث و در اکثر آن اختلاف طائفه در عمل به آنها را یاد آور شده ام." اگر کسی این عبارت بخواند متوجه می شود که اولاً نظر شیخ تنها به کتاب تهذیب نیست بلکه هر دو کتابش را (تهذیب و استبصار) را بیان میکند و ثانیاً این عدد از حدیث را فقط در رابطه با روایات مختلفه یعنی متعارضه بیان میکند نه همه احادیث هر دو کتاب و مراد آن مرحوم اینست که روایاتی که با هم متعارض هستند و هم دیگر را نفی میکنند، تعدادشان در دو کتاب استبصار و تهذیب بیش از پنج هزار حدیث است، نه اینکه تمام روایات تهذیب یا تهذیب و استبصار بیش از ۵۰۰۰ باشد. اما دکتر چون هم مغرض است و هم از اصطلاحات علمی بی خبر عبارت را آنطور که معنی میدهد متوجه نمی شود، در ضمن ما صحاح اربعه نداریم و کتب اربعه داریم. دکتر: « {مسئول کیست؟!} علاوه بر آن با توجه به عجایباتی که اکنون در کافی و تهذیب وجود دارد، میتوان با قاطعیت گفت که دستهای پنهانی در کار بوده که با نام اسلام و در لباس دوستدار اهل بیت علیهم السلام مرتکب چنین خیانت‌های شگفت‌انگیزی شده و چیزهایی را بنام اسلام در کتابهایمان درج کرده که اسلام از آن بیزار است». نویسنده: اولاً در کافی و تهذیب و دیگر کتب روایی ما عجایباتی وجود ندارد. ثانیاً روایت صحیح را از ضعیف تشخیص دادن و ضعیف را طرد نمودن و به صحیح عمل کردن، کاریست که علمای بزرگوار ما در طول اعصار و قرون انجام داده اند و بعد از این هم انجام میدهند.

قسمت دوم

ثالثاً هیچ عالمی از علمای شیعه که قول و فعلش اثری در جامعه داشته باشد ادعا نکرده است که تمام روایات موجود در تمام کتابها صحیح و عمل به آنها بلا مانع است و به همین لحاظ هیچ کتابی یا کتابهای در بین شیعیان به نام صحیح یا صحاح نامیده نمی شود. رابعاً عبارت دکتر را میتوان متوجه خود او و یارانش کرد به این بیان که با توجه به عجایباتی که اکنون در صحیح بخاری و مسلم وجود دارد میتوان با قاطعیت گفت که دستهای پنهانی در کار بوده که با نام اسلام و در لباس دوستداران صحابه رضی الله عنهم مرتکب چنین خیانت‌های شگفت‌انگیزی شده و چیزهای را بنام اسلام در این کتابها درج کرده است که اسلام از آن بیزار است. دکتر: « این وضعیت دوتا از چهار مرجع بزرگی است که در قرنهای چهارم و پنجم نوشته شده و تقریباً تمامی تألیفات دیگر علمای ما که بعد از قرن دهم نوشته شده از این چهار مرجع سرچشمه میگیرد (چون از قرن پنجم تا یازدهم هیچ تألیف مهمی نداشته ایم) اگر بقیه را بررسی کنیم چه خواهیم یافت؟!». نویسنده: کسیکه قصد فتنه‌انگیزی دارد، صدها و هزارها حدیث خوب و آموزنده و صحیح السنند را نمی بیند و تنها چند حدیث ضعیف السنندی را که خود علمای شیعه میگویند ضعیف السنند است و طرد میکنند، برخ این و آن میکشد تا فتنه‌انگیزی کند، و اینکه دیگر کتابه آنچه خواهد بود، ادعای است بی دلیل و خوشبختانه که همه کتابها موجود است و اهل تحقیق میتوانند براحتی مراجعه کنند و مخصوصاً که بیشتر کتابها را در هر جای دنیا که باشند میتوانند از طریق سایتهای

اینترنتی شیعه باز و مطالعه کنند. دکتر: « {اعتراف شجاعانه} ۱- لذا سید هاشم معروف حسنی میفرماید: «داستان سرایان شیعه در مقابل روایات دروغینی که دشمنان ائمه علیهم السلام جعل کرده بودند داستانهایی دروغین مشابهی به نفع ائمه علیهم السلام جعل کردند، که متأسفانه این تعداد بسیار است!!» ۲- همچنین میفرماید: "پس از بحث و بررسی روایات موجود در کتب حدیثی مانند کافی و وافی و غیره در میابیم که کسانی که درباره ائمه علیهم السلام غلو و افراط میکردند، و از آنان کینه به دل داشتند هیچ راهی را نگذاشته اند مگر اینکه از آن داخل شده و برای فاسد کردن احادیث ائمه و خراب کردن آبروی آنان تلاش کرده اند" الموضوعات ص/ ۱۶۵-۲۵۳. نویسنده: تمام علمای شیعه در طول تاریخ این سخن را گفته و میگویند که در همه کتابها صحیح و سقیم وجود دارد و برای شناختن صحیح از ضعیف قواعد و قوانینی وجود دارد که با آن صحیح را تشخیص داده و طبق مضمون آن حکم میکنند ولی این مطلب بمعنای سقوط کتابها از اعتبار و سندیت نیست وانگهی مگر در کتب اهل سنت روایات دروغین و داستانهایی جعلی وجود ندارد؟ و آیا اهل سنت همه کتابهای را که پیروان مذاهب اربعه نوشته اند صحیح میدانند؟ که مسلماً جواب منفی است، ولی در عین حال آن کتابها در مراکز علمی جزء متون و مراجع حساب شده و وجود چند حدیث ضعیف یا قصه غلط از اعتبار علمی آن نمیکاهد. دکتر: « ۳- شیخ طوسی نیز در مقدمه تهذیب به این امر اعتراف کرده و میفرماید: "بعضی دوستان در باره احادیث اصحاب ما با من گفتگو کردند، که چرا اینقدر اختلاف و تفاوت و تضاد و منافات بین روایات وجود دارد تاجایی که تقریباً هیچ روایتی نیست مگر اینکه در مقابل آن روایتی در تضاد با آن قرار دارد، و هیچ حدیثی وجود ندارد مگر اینکه در مقابل حدیث دیگری آنرا نفی میکند همین تناقضات باعث شده که مخالفین آنرا به عنوان بزرگترین وسیله برای طعن بر مذهب ما استعمال کنند" متأسفانه با همه حرص شدیدی که شیخ طوسی داشته، کتاب ایشان از تحریفات و تناقضات مصون نمانده است». نویسنده: علت اختلاف فتاوی در بین فقهای اهل سنت چیست که حتی در مذهب واحد هم وجود دارد؟ تا چه رسد به پیروان مذاهب متعدد، و چرا فقه حنبلی با فقه حنفی آنهمه اختلاف دارد؟ و چرا در فقه حنفی یکی از پایه های استخراج احکام قیاس است؟ و چرا شافعی قدیم و جدید دارد؟ و چرا در مواردی ابویوسف و زفر و شیبانی بر خلاف استادشان فتوا داده اند؟ و چرا مالکی ها با دیگر مذاهب اختلاف دارند؟ آیا جواب این همه چراها فقط یک کلمه نیست؟ و آن اینکه روایات مختلف و متعارض وجود دارد و هر فقیهی طبق مبانی خودش روایتی را صحیح دانسته و طبق آن فتوا میدهد. پس مسئله تعارض اخبار اختصاص به شیعه نداشته و در کتابهای تمام فرق اسلامی به چشم میخورد اما وجود این تعارض سبب نمیشود که فقها فتوا ندهند یا نتوانند صحیح را از سقیم تشخیص دهند. اما آنچه را دکتر در رابطه با کتابهای شیخ طوسی گفت، قبلاً بطلان آنرا ثابت کردیم و نیاز به تکرار نیست. دکتر: « ۴- آقای دلدار علی از علمای امامیه در هند میفرماید: "احادیث مأثور از ائمه علیهم السلام واقعا خیلی متناقض است تقریباً هیچ حدیثی نیست مگر اینکه در مقابل حدیثی وجود دارد که آنرا نفی میکند و هیچ روایتی نیست مگر اینکه در مقابل روایتی متضاد با آن قرار دارد" اساس الاصول ص/ ۵۱. شاید همین امر باعث شده که بسیاری از آگاهان و روشنفکران و چه بسا از خود روحانیون از مذهب ما دست بکشند». نویسنده: ۱- دکتر در متن عربی کتاب چنانکه در اول گفتیم اینجا که میرسد ادعای ملاقات با مرحوم سید دلدار علی را میکند و اینکه آنبزرگوار نسخه ای از کتاب اساس الاصولش را به دکتر اهداء نموده است، در حالیکه مرحوم سید دلدار علی نقوی در سال ۱۲۳۵ هـ ق از دنیا رفته است و اگر دکتر ایشان را ملاقات کرده باشد و در وقت ملاقات با او ۲۰ ساله بوده باشد الان بالای ۲۰۰ سال عمر دارد و این از عجایب روزگار و دروغهای شاخدار است که حتی مترجم هم از ترجمه عین گفتار دکتر خجالت کشیده است. ۲- آنچه از مرحوم سید دلدار علی نقوی نقل شده تفاوتی با سخن مرحوم شیخ در مقدمه تهذیب ندارد و ما هم گفتیم که هیچ شیعه ای ادعای صحت جمیع احادیث را در جمیع کتابها نکرده است و بهیچ عنوان دلیل نمی شود که کتب مذهب دکتر از وجود روایات متعارضه خالی باشد، اما علما با قواعدی که دارند احادیث صحیح را از احادیث ضعیف و جعلی تشخیص داده و مشکلی از این ناحیه بوجود نخواهد آمد. مثلاً مسلم در صحیح کتاب الجنائز

باب المیت یعذب بیکاء اهله حدیث ۱۵۴۷ روایت می کند که " به ام المؤمنین عائشه گفته شد: عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که میت به در قبر به خاطر گریه اهلش عذاب میشود، ام المؤمنین گفت: غلط است بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: میت در قبر بخاطر گناهانش عذاب میشود پس عذاب او بخاطر گریه اهلش نیست بلکه اهل او بعد از مرگش برایش گریه می کنند و گریه بعد از مرگ، گناه میت نیست تا بخاطر آن عذاب شود. مسلماً یکی از دو روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صادر نشده است، چون امکان صدور هر دو وجود ندارد و در عین حال هر دو روایت هم در یکی از صحیح ترین کتب اهل سنت روایت شده است. ۳- اگر دکتر اسم سه نفر از افراد معروف و عالم و سرشناس را که مذهب تشیع را ترک کرده و به دیگر مذاهب گرویده اند یاد آوری میکرد تا حدودی حرفش اعتبار پیدا میکرد اما ادعای بدون دلیل فقط بدرد قال و قیل میخورد و بس، و اینکه خود او شیعه بوده و سنی شده است نه برای ما و نه برای هیچ عاقل دیگری قابل قبول نیست زیرا کسیکه خودش را معرفی نمیکند تا شناخته شود ادعایش نیز مساوی با هیچ و پوچ است وانگهی قراین آشکاری در کلمات او وجود دارد که ثابت میکند او بر علاوه آنکه شیعه نبوده با شیعیان نشست و برخاست و رفت و آمد هم نداشته است و از همه مهمتر ملاقات او در هند با مرحوم سید دلدار علی نقوی است که باید ۲۱۰ ساله باشد تا چنین ملاقاتی صورت گرفته باشد. ۴- بر فرض که چند نفر شیعه سنی شده باشند آیا سنی های وجود ندارند که شیعه شده باشند؟ پس باید بررسی کنیم که چرا شیعه شدند؟ و آیا اگر چند نفری از مذهبی به مذهبی و حتی از دینی به دینی دیگری گرایش پیدا کردند دلیل بطلان مذهب یا دین اول است؟. دکتر: « آری صحبت از نقش بیگانگان در منحرف کردن مذهب اهل بیت علیهم السلام بود. مسئله تحریف قرآن را نگاه کنید هیچ مسلمانی نیست که معتقد باشد قرآن دست خورده است حتی امروز در تمام جهان تشیع من گمان نمیکنم یک فردی هم وجود داشته باشد که بگوید قرآن کریم دستخوش تحریف شده است، باین وجود میبینیم در کتب ما روایاتی وجود دارد که ثابت میکند قرآن تحریف شده است نه از امروز بلکه از همان قرن اول این روایات وجود دارد». نویسنده: دکتر قبل ازین گفت که بیگانگان مذهب تشیع را منحرف کردند پس بنا براین شیعیان عقایدشان را از جمله اعتقاد به تحریف قرآن را از بیگانگان گرفته اند و حالا میگویند که هیچ شیعه ای الان در عالم پیدا نمی شود که معتقد به تحریف قرآن باشد، پس بنا بر این گفته او، تحریف قرآن جزء عقاید شیعیان نیست و بیگانگان نیز این مذهب را منحرف نکرده اند و نمی توانند منحرف کنند، اما تناقض در گفتار اول و آخر دکتر کاملاً مشخص و روشن است. وانگهی اگر وجود روایاتی که دلالت کننده به تحریف است دلیل بر انحراف مذهبی یا نقش بیگانگان در آن مذهب باشد، روایات دلالت کننده بر تحریف بیشتر از کتب شیعیان در کتب اهل سنت و بلکه در صحیحین بخاری و مسلم نیز وجود دارد و ما قبلاً در بحث نفی تحریف مواردی بعنوان مثال یاد آور شدیم، آیا از نظر دکتر و هم فکرائش آن مذاهب نیز دست خوش انحراف بسبب نقش بیگانگان شده اند. ما میگوئیم نقل روایت دلیل بر اعتقاد به مضمون آن نیست و شیعه و سنی متفقاً در طول تاریخ قرآن را معجزه نبوی دانسته و معتقد بوده و هستند که خداوند این کتاب آسمانی را از هر جهت حفاظت میکند. دکتر: « اولین کتابی که از تحریف قرآن سخن گفت کتاب سلیم بن قیس هلالی متوفی ۷۶ هجری قمری است، این اولین کتابی است که برای مذهب شیعه نوشته شده، در این کتاب دو روایت در باره تحریف وجود دارد، اما اگر به کتب معتبر ما که قرنهای بعد از کتاب سلیم بن قیس نوشته شده برگردیم می بینیم پر از روایات تحریف است، چنانکه اشاره کردیم که عالم و فقیه معروف مان شیخ نوری طبرسی توانسته است حدود دوهزار (۲۰۰۰) روایت جمع کند و ثابت نماید که قرآن تحریف شده است (فصل الخطاب)». نویسنده: ۱- دکتر اینجا میگوید کتاب سلیم بن قیس اولین کتابی است که در مذهب تشیع نوشته شده ولی بعد از چند سطر میگوید کتاب سلیم بن قیس در واقع تألیف ابان ابن ابی عیاش است. ۲- در رابطه با تحریف قبلاً جواب مفصل دادیم و گفتیم که اولاً روایاتی را که مرحوم نوری طبرسی جمع آوری کرده، دوهزار روایت نیست و ثانیاً همه را از کتب شیعه نیاورده است بلکه بیش از پنجاه در صد آن از کتب اهل سنت نقل شده است. ۳- وجود روایات دال بر تحریف، دلیل بر اعتقاد به تحریف نمیشود و

الا- باید همه اهل سنت را متهم به اعتقاد به تحریف کرد زیرا اینگونه روایات در دو صحیح آنها نیز روایت شده است. دکتر: « سؤال ما این است که این روایات را چه کسانی جعل کرده اند؟ با توجه به مطلبی که قبلاً توضیح دادیم و نمونه هایی که ارائه دادیم به روشنی در میابیم که همه این روایات خیلی بعد از زمان سلیم بن قیس جعل شده است. » نویسنده: جواب ما اینست که این روایات را همان کسانی جعل کرده اند که روایات دلالت کننده بر تحریف و موجود در صحیحین بخاری و مسلم و دیگر کتب اهل سنت را جعل کرده اند دکتر: « چون شیخ صدوق متوفی ۳۸۱ ق میفرماید: " هر کس مثل این قول را - تحریف قرآن - به شیعه نسبت دهد دروغگو است " چونکه این روایات در زمان ایشان وجود نداشته اگر می بود حتما می شنید ورد می کرد همچنین شیخ طوسی نیز نسبت تحریف قرآن را به شیعه رد میکند. » نویسنده: دکتر یکبار ادعا میکند که روایات تحریف در کتاب کافی روایت شده است و اینجا میگوید که این روایات در زمان شیخ صدوق و شیخ طوسی وجود نداشته و بعداً جعل شده است در حالیکه کتاب کافی قبل از این دو کتاب نوشته شده است، یکجا میگوید سلیم بن قیس اولین کتاب را نوشته است بعد میگوید این کتاب سالها بعد از او نوشته شده و به او نسبت داده شده و یکجا میگوید همه فقهای ما از متقدم و متأخر قائل به تحریف هستند و اینجا میگوید که مرحوم صدوق و مرحوم شیخ طوسی عقیده به تحریف را نفی کرده اند و خلاصه که این کلمات پراکنده که یکی ناقض دیگری است فقط دستپاچگی دکتر را میرساند و اینکه قصد او سرهم کردن چند دروغ برای ضربه زدن به مذهب اهلیت علیهم السلام بوده است و بس. دکتر: « اما کتاب سلیم بن قیس در واقع تألیف ابان ابن ابی عیاش است که نوشته و به سلیم بن قیس منسوب کرده است. ابن مطهر حلی و اردبیلی در باره ابان میفرمایند: (ضعیف جداً، و ينسب اصحابنا وضع کتاب سلیم بن قیس إلیه) الحلی ص/ ۲۰۶ جامع الرواة اردبیلی ۱/۹ هنگامیکه حکومت صفویان روی کار آمد فرصت مناسبی بود که حدیث جعل شود و به امام صادق و دیگر ائمه علیهم السلام نسبت داده شود کتابهایی که در این دوره نوشته شده بهترین دلیل بر این مدعی ماست فعلاً مجال تفصیل نیست. » نویسنده: اولاً کسی که ادعا دارد یک فقیه شیعه است باید به اصطلاحات شیعی هم وارد باشد و یک فقیه شیعه بلکه حتی یک تازه وارد در حوزه علمیه هیچ وقت از مرحوم علامه حلی به ابن مطهر حلی یاد نمیکند بلکه کلمه علامه را به کار میگیرد که وقتی بطور مطلق گفته شود همه میدانند که مراد از آن مرحوم علامه حلی است. ثانیاً: ما کتابی به نام الحلی نداریم تا نوشته شود (الحلی ص/ ۲۰۶) بلکه کتاب مرحوم علامه در رجال به نام خلاصه الاقوال یا الخلاصه یاد میشود. ثالثاً این مباحث که آیا فلان کتاب از فلان نویسنده است یا نیست و فلان راوی ضعیف است یا موثق از مسائل مربوط به اجتهاد و نظر می شود و جز در موارد اتفاق هر کس مطابق رأی و نظر خود عمل خواهد کرد. رابعاً تمام کتب اربعه که برگرفته از (اصول اربعه) است، صدها سال قبل از حکومت صفویان تصنیف شده و کتبی مثل وسایل الشیعه، وافی، مستدرک الوسایل و بحار الانوار و غیر اینها از همان کتب اربعه و دیگر کتبی که در زمان کتب اربعه نوشته شده، گرفته شده است. خامساً برای متمیم بحث به یکی دو مورد از گفتار علمای اهل سنت در رابطه با کتب و مؤلفان اهل سنت اشاره میکنیم، تا دکتر بدانند که این قسم سخنان در رابطه با هر کتابی وجود دارد. ابن حجر از ابن مندۀ در رابطه با مسلم مؤلف صحیح مسلم نقل میکند که: (کان یقول فیما لم یسمعه من مشایخه: قال لنا فلان. وهو تدلیس ") او چیزهای را که از مشایخش نشنیده بود نقل میکرد و بما میگفت فلانی چنین گفته است در حالیکه این کار تدلیس است. " ذهبی از سعید بردعی نقل میکند که گفت: (شهدت ابا زرعۀ ذکر عنده صحیح مسلم فقال: هؤلاء قوم ارادوا التقدم قبل أوانه، فعملوا شیئاً یتسوقون به ") وقتی نزد ابوزرعۀ سخن از صحیح مسلم بمیان آمد گفت: آنها کسانی بودند که میخواستند مقدم باشند و کاری را برای بازار گرمی خود انجام دادند. " ابن معین در جرح و تعدیل میگوید: (إن مالکاً لم یکن صاحب حدیث، بل کان صاحب رأی ") مالک اهل حدیث نبود بلکه صاحب نظر و رأی بود. " لیث میگوید: (أحصیت علی مالک سبعین مسألةً و کلها مخالفةً لسنة الرسول ص، وقد اعترف مالک بذلك ") هفتاد مسئله را برای مالک شمردم که در تمام آنها بر خلاف سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فتوا داده بود و مالک نیز به این مطلب اعتراف کرد. " پس باید دکتر حکم

کند که دو کتاب صحیح مسلم و موطاء مالک هر دو از اعتبار ساقط هست ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب باب المیم از ابن حزم اندلسی نقل میکند که در الفرائض من الاتصال گفته است "محمد بن عیسی بن سوره یعنی ترمذی مجهول است." پس چرا دکتر و یارانش بخاطر این گفته ابن حزم کتاب سنن ترمذی را از بین صحاح سته حذف نمی کنند؟ و چرا روایات کتابی را که جامع آن مجهول است در عقیده و فقه مورد تمسک و استدلال قرار میدهند؟

حضرت مهدی (عج)

عقیده ما شیعیان در رابطه با حضرت مهدی منتظر حجه بن الحسن العسکری ارواحنا فداه اینست که آن بزرگوار در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ ق در شهر سامراء که جزء کشور عراق است دیده بجهان گشود. روایات صحیحه زیادی که تا حد تواتر ثابت است وجود دارد که دلالت میکند بر ولادت آن بزرگوار و اینکه طبق مصلحت الهی از انظار پنهان است تا آنوقت که خداوند به او اجازه ظهور و خروج دهد و در کتب فریقین روایات صحیحه زیادی وجود دارد که آن حضرت پس از خروج جهان را پر از عدل و داد میکند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده است. دکتر: «وجود خارجی ندارد؟!» مسئله دیگری که باید مطرح میشد مسئله امام دوازدهم است که برادر محترم مان آقای سید احمد کاتب در این باره تحقیق کرده میفرماید: "امام دوازدهم وجود خارجی ندارد" بنده لزومی نمی بینم که جداگانه در این باره بحث کنم، بحث آقای کاتب کافی است. نویسنده: اولاً کتاب احمد کاتب (نه سید احمد کاتب) را دانشمند معاصر آقای سید سامی بدری در کتاب تحقیقی خود به نام (شبهات و ردود) جواب علمی و تحقیقی مفصل داده اند. ثانیاً آیا گفتار احمد کاتب و نتیجه تحقیقات او برای دکتر بمنزله و حی منزل است که میگوید: (برادرمان میفرماید: امام دوازدهم وجود خارجی ندارد) شاید روزی احمد کاتب منکر خدا هم شد و گفت وجود خارجی ندارد آیا آنروز دکتر نیز قول برادرش را مستند خود قرار خواهد و جای بسی تعجب است از مجتهد ۹۰ یا ۲۰۰ ساله که پس از سالها تحقیق در حوزه علمیه و رسیدن به مقام اجتهاد از کسی که ادعای اجتهاد ندارد، کور کورانه تقلید میکند و دلیلش بر نبودن امام زمان قول احمد کاتب است مگر قال الله و قال الرسول را چه شده است که دکتر به قال احمد الکاتب تمسک میکند. دکتر: «فقط با اختصار عرض میکنم که چگونه میتواند امام دوازدهمی وجود داشته باشد؟ آنهم فرزند امام حسن عسکری علیه السلام باشد؟ در حالی که ایشان بدون فرزند فوت کرد، حتی برای آنکه مطمئن گردند بعد از فوت ایشان در میان همسران و کنیزان شان جستجو کردند نه تنها فرزندی نبود که هیچکدام آنها را حامله هم نیافتند، لذا میراث حضرت به برادرشان رسید.» نویسنده: دکتر از کجا فهمید که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام موقع شهادت فرزندی نداشتند و اینکه در میان همسران و کنیزان ایشان کسی را حامله نیافتند از این جهت بود که حضرت امام زمان علیه السلام پنج سال پیش از آنروز به دنیا آمده بود، نه اینکه مادر گرامیش در وقت شهادت امام عسکری علیه السلام حامله باشد. دادن میراث امام عسکری علیه السلام به برادرش از طرف حکومت وقت نیز دلیل بر نفی وجود حضرت مهدی علیه السلام نمیشود، برای آنکه آنبزرگوار مخفی بود و حکومت وقت هم از تولد آنحضرت خبر نداشت و فقط عده ای از خواص حضرت امام عسکری علیه السلام به شرف زیارت آن بزرگوار قبل از شهادت امام عسکری علیه السلام رسیده بودند. دکتر: «برای تفصیل بیشتر میتوانید به کتابهای ذیل مراجعه کنید: کتاب الغیبه از شیخ طوسی ص ۷۴ الارشاد از شیخ مفید ص ۳۵۴، اعلام الوری از فضل طبرسی ص ۳۸۰، المقالات و الفرق از اشعری قمی ص ۱۰۲، اصول کافی ج ۱ کتاب الحججه ص ۵۰۵.» نویسنده: در تمام کتابهای که دکتر نام برد ولادت حضرت مهدی علیه السلام روشن و صریح ذکر شده و در هیچ یک از این کتابها نفی نشده بلکه با ادله و براهین قوی اثبات شده است. دکتر: «همچنین برادر عزیزمان آقای سید احمد کاتب در باره نواب امام دوازدهم تحقیق کرده میفرماید: "آنها گروهی دنیا پرست و فرصت طلب بودند، که برای استفاده از اموال خمس و دیگر هدایایی که در قبرستان یا سرداب گذاشته میشد خودشان را نواب امام معرفی کردند» نویسنده: اولاً آنچه از احمد کاتب نقل

کرده مدعی است بدون دلیل و اگر بنا باشد هر ادعایی پذیرفته شود پس هیچ چیز در عالم ثابت نخواهد بود. ثانیاً دکتر در بحث خمس ادعا کرد که ائمه علیهم السلام خمس را برای شیعیان بخشیده بودند، پس نواب اربعه چطور برای جمع آوری خمس خود را نواب امام زمان علیه السلام معرفی کردند؟ کافی بود مردم به آنها بگویند خمس برای ما بخشیده شده است اما از آنجائیکه دروغگو حافظه ندارد، می بینید که دکتر وجوب خمس را یکجا نفی و در اینجا اثبات کرده است. ثالثاً اگر امام دوازدهمی نبود، چطور یکعهده خودشان را نایب آنحضرت معرفی نمودند، خصوصاً در آنزمان که امام عسکری علیه السلام تازه از دنیا رفته بودند و آیا از عجایب نیست که دکتر و احمد کاتب و غیر اینها پس از هزار و اندی سال بگویند امام زمانی وجود ندارد در حالیکه شیعیان موجود در روز وفات امام عسکری و بعد از آن همه به اعتراف دکتر و احمد کاتب معتقد بوجود امام دوازدهم علیه السلام بودند. رابعاً ما در تاریخ نداریم که کسی هدیه ای در سرداب یا قبرستان گذاشته باشد و یکی از نواب اربعه آنرا برداشته باشد. خامساً چطور شد که پس از چهارمین نایب امام زمان علیه السلام کس دیگری جرئت نکرد خودش را نایب خاص معرفی کند و اگر قبلها با دروغ بمیدان آمده بودند بعدیها هم میتوانند با دروغ بمیدان بیایند. سادساً نواب اربعه رضوان الله علیهم در بین مردم آن زمان به زهد و ورع و تقوا معروف و مشهور بودند. پس این احتمال که بخاطر دنیا خود را نایب امام علیه السلام معرفی کرده باشند اساس و ریشه عقلانی ندارد. دکتر: «آنچه بیشتر هر مسلمان شیعه را در باره حقیقت امام دوازدهم کنجکاو میکند ادعاهای عجیب و غریبی است که تولید کنندگان روایات ما در باره ایشان مدعی هستند اگر چنین شخصیتی وجود میداشت بنده اولین غلام حلقه بگوش ایشان میبودم اما متأسفانه با عقل جور در نمیآید که امامی از نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله برای اصلاح جامعه آمده باشد، شغلش شغل پیامبر باشد اما اینگونه عمل کند:». نویسنده: ۱- ظاهراً این قسمت را مترجم از طرف خود و به نیابت از دکتر اضافه کرده است، در هر صورت وقتی حضرت علی علیه السلام که افضل همه امامان بعد از خود است به خلافت ظاهری رسید، عده ای آن بزرگوار را تحمل نکرده و با او جنگیدند، بنا براین معلوم نیست که دکتر و یارانش بعد از ظهور امام زمان علیه السلام با آنحضرت نجنگند و در مقابلش قرار نگیرند. خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد ۲- شیعیان همیشه در رابطه با امام زمان کنجکاو می کنند اما نه به آنجهت که شک دارند بلکه میخواهند یقین خود را بیشتر کنند. ۳- آنچه را دکتر به امام زمان علیه السلام نسبت میدهد هر کدام را در جای خود جواب خواهیم داد.

امام زمان قاتل نیست

خروج امام زمان علیه السلام برای دفع ظالمان و ایجاد صلح و عدالت در جامعه انسانی است نه برای خونریزی و کشتار و این مطلبی است که از روایات صحیح و موجود در کتب فریقین استفاده میشود. دکتر: «شاهکارهای حضرت عج ۱- کشتار عربها! علامه ملاباقر مجلسی روایت میکند که: «امام قائم باعربها همان کاری را خواهد کرد که در "جفراحر" آمده است، یعنی همه را خواهد کشت» بحارالانوار ۵۲/۳۱۸». نویسنده: بخاطر وجود افراد مجهول و غیر موثق در سند این روایت، استدلال به آن صحیح نیست. دکتر: «همچنین روایت میکند (ما بقی بیننا و بین العرب إلا الذبح) بین ما و عربها جز ذبح چیزی نمانده است "بحارالانوار ۵۲/۳۴۹». نویسنده: این روایت به هیچ عنوان اشاره به عمل کرد امام زمان علیه السلام ندارد بلکه امام صادق علیه السلام وضعیت زمان خودشان را بیان میکند، زیرا که ابو جعفر منصور خلیفه عباسی تعداد زیادی از بنی هاشم را بقتل رساند و حضرت میفرماید که بین ما و آنها یعنی دستگاه خلافت جور فقط ذبح مانده است. دکتر: «همچنین روایت میکند: "از عربها بترسید که عاقبت بدی دارند، حتی یک نفر از آنان هم با امام قائم نخواهد بود" بحارالانوار ۵۲/۳۳۳». نویسنده: روایت ضعیف است چون از روات آن موسی البار است که توثیقی ندارد، پس استدلال به آن غلط و خلاف روش علمی و تحقیقی است. دکتر: «چونکه بسیاری از شیعیان ما عرب هستند میپرسیم آیا امام قائم همه را از دم تیغ خواهد کشید؟! مگر نه این است که پیغمبر و آل پیغمبر همه عرب

هستند؟ مگر خودش عرب نیست؟ پدر و پدر بزرگش عرب نیستند؟ پس این چه سری است، آیا نباید احتمال بدهیم بلکه بایقین فریاد بزیم که نه، نه هرگز نمیتواند این کار نوه پیامبر صلی الله علیه وآله و فردی از آل بیت باشد». نویسنده: وقتی روایت ضعیف و ساقط بود پس دیگر جایی برای چون و چرا باقی نمی ماند. ما معتقدیم که امام زمان علیه السلام با کسانی می جنگند که در برابر ایشان قرار گیرند و مانع پیاده شدن اهداف الهی ایشان شوند، عرب باشند یا عجم فرقی نمیکنند. دکتر: «آقای مجلسی از امیرالمؤمنین حدیث روایت میکنند که: «خداوند کسری را از دوزخ نجات داده است و دوزخ بر او حرام است!!!» بحارالانوار ۴۱/۴ چرا؟! مگر بهشت و دوزخ بر چه اساسی تقسیم میشود؟ اگر بنده خودم این روایات را ندیده بودم شاید بسیار دشوار بود که باور کنم آیا ممکن است در کتب ما چنین روایاتی وجود داشته باشد؟ این مسؤلیت اول امام قائم بود!» نویسنده: با اینکه این روایت هیچ ربطی به امام زمان علیه السلام و مسؤلیت آن بزرگوار ندارد، در هیچ حدیثی نیامده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده باشند: «خداوند کسری را از دوزخ نجات داده است» بلکه حدیث فوق قصه ایست که عمار ساباطی نقل میکند و در آن آمده است که «امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی وارد مداین شد به ایوان کسری رفته و از آنجا بازدید نمود، تا اینکه جمجمه را دیده به بعضی از اصحاب خود فرمود: این جمجمه را بردار و بیاور و جمجمه را در طشت آبی گذاشته از او خواست که خودش را معرفی کند، بقدرت خدا آن جمجمه به سخن آغاز نموده گفت: یا علی من پادشاهی عادل بودم که به احدی ظلم نکردم اما بر دین مجوس بودم و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حکومت من بدنیا آمد و من به آنحضرت ایمان نیاوردم با اینکه نیت داشتم ایمان بیاورم اما بخاطر غفلت و گرفتاری سلطنت فراموش کردم تا اینکه مرگ بسرغم آمد و افسوس که آن نعمت و منزلت (ایمان به پیامبر) از دستم رفت، پس من از بهشت محروم هستم بخاطر آنکه ایمان نیاوردم اما با اینکه کافر بودم و الان در جهنم هستم، خداوند مرا عذاب نمی کند و آتش را بر من حرام نموده است ببرکت عدل و انصافی که داشتم.» پس در این روایت هرگز ذکر نشده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده باشند «خداوند کسری را از دوزخ نجات داده و دوزخ را بر او حرام کرده است» بلکه بودن او در دوزخ و حرام بودن آتش مطرح شده است. دکتر: «{۲- تخریب مسجد الحرام!} مجلسی روایت میکنند که: «امام قائم مسجد الحرام را خراب میکند تا که آنرا به اصلش برگرداند همچنین مسجد نبوی را» بحارالانوار ۵۲/۳۳۸ کتاب الغیبه از شیخ طوسی ص/۲۸۲». نویسنده: روایت در بعضی از کتب مرسله و در بعضی با سند ضعیف بخاطر وجود علی بن ابی حمزه بطنینی نقل شده است و در هر دو صورت اعتباری ندارد تا به آن استدلال شود. دکتر: «همچنین علامه مجلسی در توضیح این امر میفرماید: «اولین کاری که امام قائم انجام میدهند این است که این دوتا - ابوبکر و عمر- را از قبرهایشان در حالی بیرون می کنند!! که آنها تازه و شاداب! هستند (رطین غضین) آنگاه مثل خاکستر آنها را به هوا میپاشد، سپس مسجد را میشکند!!» بحارالانوار ۵۲/۳۸۶». نویسنده: ۱- در حدیث هیچ اشاره به اینکه آندو نفر ابوبکر و عمر هستند نشده است بلکه فقط گفته شده آندو را در حالی که تازه هستند بیرون می آورد، پس دکتر از کجا فهمیده که مراد از آن دو نفر ابوبکر و عمر می باشد؟ بلکه از کلمه (تر و تازه) استفاده میشود که آن دو نفر تازه و در همان نزدیک زمان ظهور مرده اند و شاید مراد بعضی از حکمای ظالم همان دوران باشند چون ما الان نمیدانیم که تا آن زمان چه اتفاقاتی خواهد افتاد و چه کسانی به حکومت خواهند رسید. ۲- در روایت آمده است که (یکسر المسجد) و دو احتمال دارد یکی آنکه مسجد بفتح جیم یعنی محل سجده باشد و دیگری آنکه مسجد بکسر جیم باشد. احتمال دوم عقلانی نیست زیرا مسجد بکسر جیم شکستی نیست بلکه اگر مراد مسجد بکسر جیم بود باید گفته میشد (ویهدم المسجد یا یخرب المسجد) و احتمال اول معنایش این میشود که سجده گاه را میشکند و در این صورت معنای روایت این میشود که آنجا که قبر آندو نفر ناشناس هست سجده گاه عده ای است که بطور غیر مشروع می آیند و آنجا سجده میکنند و شاید علامتی در آن قسمت میگذارند که حضرت پس از قیام آن علامت را که سجده گاه است میشکند. ۳- مرحوم علامه مجلسی روایت را از بشیر نبال نقل میکند و او توثیقی در کتب رجالیه ندارد، پس روایت از اصل ساقط و غیر قابل اعتماد است.

استنباط جاهلانه

دکتر: « {کعبه جدید!!} طبعاً بعضی ها ممکن است بپرسند که امام زمان چرا این کار را میکند؟! بله متأسفانه باید گفت: بدلیل اینکه از دیدگاه ما کعبه در مقایسه با کربلا اهمیتی ندارد!! و کربلا از کعبه مهمتر و بهتر است!! بنابراین صوصی که فقهای ما نقل کرده اند نه تنها کربلا مبارک ترین و مقدس ترین منطقه روی زمین است بلکه این جایگاهی است که خداوند آنرا از میان تمامی نقاط جهان برگزیده، لذا از هر جای دیگری بهتر و مهمتر است!! آری کربلا حرم خدا! ورسول! و قبله! اسلام و خاک آن شفاست!! استاد بزرگوارمان علامه محمد حسین آل کاشف الغطاء همیشه این بیت را تکرار میکردند: وَمِنْ حَدِيثِ كَرْبَلَاءَ وَ الْكَعْبَةِ لَكَرْبَلَاءَ بَانَ عَلُوُّ الرِّبِّيَّةِ " آنجایی که صحبت از کربلاء و کعبه باشد البته بلند بودن منزلت کربلاء آشکاراست " شاعر دیگری گفته است: هِيَ الطُّفُوفُ فَطُفٌ سَبَعًا بَمَغْنَاهَا فَمَا لِمَكَّةَ مَعْنَى مِثْلِ مَعْنَاهَا أَرْضٌ وَلَكِنَّهَا السَّبْعُ الشَّدَادِ لَهَا دَانَتْ وَطَاطَأَ أَغْلَاهَا لِأَذْنَاهَا این است مقام بلند پس هفت بار آنرا طواف کن! زیرا مکه این محتوا را ندارد که اینجا دارد! زمینی است اما هفت آسمان در مقابل آن بی مقدار شده! آری بلندیها در برابر آن سرفروود آورده است! نویسنده: ۱- اگر از دیدگاه شیعیان کعبه اهمیت نمی داشت باید زیارت کربلا- واجب و حج بیت الله را مباح یا مستحب میدانستند در حالیکه فقهای شیعه همه اتفاق دارند که رفتن به کربلا برای زیارت امام حسین علیه السلام مستحب و حج بیت الله جزء واجبات و ضروریات دین است که منکر آنرا کافر میدانند و اگر کسی هزار بار کربلا رفته باشد و حج را با استطاعت از آن ترک نموده باشد این اعمال مستحبی کفایت از حج واجب نخواهد کرد و اگر کربلا مهمتر از کعبه بود پس باید شیعیان نماز را بسوی کربلا میخواندند نه بسوی کعبه. ۲- هیچ یک از فقها و علمای ما کربلا را حرم خدا و حرم رسول خدا و قبله اسلام ندانسته و نمیدانند، بلکه حرم خدا مکه و حرم رسول خدا مدینه است و کربلا حرم امام حسین و دیگر شهدای کربلا- است. ۳- بلی ما خوردن خاک کربلا- را بخاطر روایاتی که از ائمه علیهم السلام وارد شده است و بخاطر آنکه خون امام حسین علیه السلام در آن ریخته شده است به اذن خداوند متعال شفای همه امراض میدانیم، البته خوردن خاک در فقه ما حرام است ولی خاک کربلا طبق روایاتی که از امامان علیهم السلام بما رسیده است از این حرمت استثنا شده است. اما چرا دکتر از اینکه خاک کربلا به اذن خدا شفای هر مرضی باشد تعجب کرد، مگر خاک کربلا کمتر و بی ارزش تر از بال مگس است که در عین آنکه مگس ناقل میکروبها و امراض است میتواند شفا بخش باشد. بخاری در صحیح کتاب طب حدیث ۵۳۲۶ از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکند که " وقتی مگس بین آب یا شربت شما افتاد، آن را اول بین آن آب یا (هر مایع نوشیدنی دیگر) فرو برده سپس بنوشید زیرا یک بال آن مرض و بال دیگر آن شفا است. " و مگر خاک کربلا که با خون عزیز رسول خدا عجین شده است به نظر دکتر و یارانش کمتر و بی ارزش تر از بول و ادرار شتر است که اثر شفا بخشی دارد. بخاری در صحیح کتاب طب حدیث ۵۲۵۴ روایت میکند که " عده ای در مدینه مریض شدند، پیامبر به آنها دستور داد که شیر شتر و (بول) ادرار شتر را بنوشند پس نوشیدند و خوب شدند. " ۴- اما اینکه کربلا- از حیث درجه و مقام بالاتر از کعبه باشد - صرف نظر از بررسی روایات - چه اشکالی دارد و آیا جسد مطهر امام حسین علیه السلام افضل و بالاتر است یا حجر الاسود و خشتهای کعبه؟. ابن جوزی در کتاب بدایع الفوائد میگوید: " آیا حجره ای که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن مدفون است بالاتر است یا کعبه "؟ بعد میگوید: " ابن عقیل که از فقهای حنابله است گفته: سؤال کننده ای از من پرسید کدام بالاتر است حجره پیامبر یا کعبه؟ گفتم: اگر تنها خود حجره را میگوئی پس کعبه بالاتر است، اما اگر حجره ای را میگوئی که جسد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن است، پس به خدا قسم حجره بالاتر است و نه عرش و نه حمله آن و نه بهشت عدن و نه افلاک زیرا که در آن جسدی وجود دارد که اگر با هر دو جهان مقایسه شود آن جسد بالاتر و برتر است. محمد ناصر البانی در حدیثی که سند آنرا حسن و خوب میدانند از عبدالله بن عمر نقل میکند که " روزی به کعبه نظر کرده گفتم: چه بزرگی و دارای چه حرمت بزرگی هستی، اما

مؤمن حرمتش از تو بزرگتر است" البانی میگوید این حدیث را ترمذی و ابن حبان نیز نقل کرده اند. ابن ماجه در سنن کتاب فتن حدیث ۳۹۲۲ از عبدالله بن عمر نقل میکند که "دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که دور خانه کعبه طواف میکرد و میفرمود چه بزرگی و چقدر حرمت تو بزرگ است اما بخدا قسم که حرمت مؤمن در نزد خدا بزرگتر است از حرمت تو و همین قسم حرمت خون و مال او و اینکه به او گمان خیر داشته باشیم." "اگر بنا باشد حرمت مؤمن بالاتر از حرمت کعبه باشد پس امام حسین علیه السلام که مصداق اتم و اکمل مؤمن است چرا از کعبه بالاتر نباشد؟ و اگر حجره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بخاطر دفن جسد مطهر آن حضرت بالاتر از کعبه باشد پس حرم امام حسین علیه السلام نیز بخاطر جسد مطهر آن حضرت به حکم حدیث نبوی معروف بین فریقین (حسین از من و من از حسین هستم) نیز بالاتر از کعبه خواهد بود.

قضاوت مطابق واقع

در دنیا معمولاً قضاوت و صدور حکم مطابق شواهد ظاهری صورت می گیرد مثل شهادت دادن شهود و قسم خوردن یکطرف از دو طرف دعوا یا دفاعی که توسط وکیل صورت می گیرد و امثال آن و قاضی هم بر اساس همین ظواهر حکم میکند و گاهی ممکن است که حق ناحق و ناحق حق شود، برای همین جهت است که هیچ وقت ما به ضرس قاطع نمیتوانیم حکم کنیم که هر که در محکمه و دادگاه محکوم شد حتما در پیشگاه خداوند واقع هم محکوم است. اما در آخرت قضاوت بر اساس واقع است زیرا که خدا هم شاهد است و هم حاکم و دیگر آنجا شهادت شهود یا قسم یا وکیل مدافع معنی ندارد. از بعضی از نصوص استفاده میشود که در زمان داود و سلیمان علیهما السلام نیز قضیه از این قرار بود که آن بزرگواران بر اساس شواهد و ظواهر حکم نمیکردند بلکه آنچه واقع بود همان را بیان نموده و قضاوت بر اساس واقعیت میکردند، این مقدمه را برای آن نوشتیم تا بعد که گفته های دکتر را در این بخش رد میکنیم جواب برای همه واضح و روشن باشد. دکتر: «{۳- حکم آل داود!} آقای کلینی بابی بسته که ائمه علیهم السلام هرگاه قدرت بیابند موافق با حکم آل داود قضاوت خواهند کرد، و گواه نخواهند طلبید آنگاه از امام صادق علیه السلام روایت میکنند که فرمودند: (إذا قام قائم آل محمد حکم بحکم داود و سلیمان و لایسأل بینة) هرگاه قائم آل محمد ظهور کند مطابق حکم داود و سلیمان علیهما السلام حکم خواهد کرد و شاهد نخواهد طلبید "اصول کافی ۱/۳۹۷". نویسنده: مراد از این حدیث و امثال آن اینست که امام علیه السلام به علم خود در قضاوت حکم میکند و بتعبیر رساتر آنحضرت مطابق واقع حکم میکند، زیرا که غرض از ظهور آن بزرگوار طبق روایات طرفین بر کردن زمین از عدل و داد است و وقتی این قضیه تحقق پیدا میکند که در قضاوت حکم مطابق واقع باشد، زیرا صدور حکم مطابق قسم یا شاهد، حکم ظاهری است، اما آیا در واقع شاهد راست گفته یا قسم خورنده بحق قسم خورده است یا به ناحق، ربطی به اصل صدور حکم ندارد و در ظاهر حکم درست است. در این روایت هم گفته شده که امام علیه السلام از شاهد شهادت نمیخواهد بلکه چون داود و سلیمان نبی علیهما السلام حکم مطابق واقع را صادر میکنند و هرگز معنی روایت این نیست که حضرت علیه السلام این دین را نسخ کند و دین حضرت داود را که منسوخ است مورد عمل قرار دهد، در واقع در این روایت نوعی تشبیه به کار رفته است بین قضاوت آنحضرت و قضاوت آل داود. دکتر: «مجلسی روایت میکنند که: (یقوم القائم بأمر جدید و کتاب جدید و قضاء جدید) هرگاه قائم بلند شود امر جدید! و کتاب جدید! و قضاء جدیدی خواهد داشت! بحار الانوار ۵۲/۳۵۴، الغیبه نعمانی ص/ ۱۵۴ اینک امر جدید چه خواهد بود؟! مانمیدانیم کتابش هم جدید است غیر از قرآن، و قضاوتش هم جدید است؟! امام صادق- علیه السلام- میفرماید: (لکأنی أنظرُ إلیه بینَ الرکنِ والمقامِ یبایع الناسَ علی کتابٍ جدیدٍ) گویا من الآن دارم ایشان را میبینم که در بین رکن حجر اسود و مقام ابراهیمی دارد با مردم بر کتاب جدیدی بیعت میکند بحار الانوار ۲/۱۳۵، الغیبه ص/ ۱۷۶». نویسنده: اولاً- چون روایت ضعیف است خود به خود از مقام استدلال ساقط است و ثانیاً بر فرض صحت مراد از امر جدید نسبت به همان زمان است یعنی عدل و داد که در اثر زیاد شدن ظلم و جنایت

از یاد مردم می‌رود و با اقامه عدل و داد گویا امر جدیدی پیاده شده است و مراد از کتاب جدید تفسیر واقعی و حقیقی قرآن بر اساس تنزیل است یا اینکه چون در آزمون دینداران بسیار کم هستند، قرآن در نظر اکثر مردم بعنوان کتاب جدیدی مطرح می‌شود که از آن غافل بوده‌اند و مراد از قضاوت جدید قضاوت بدون شاهد و مبتنی بر علم خود آنحضرت است که توضیح دادیم. دکتر: «این حدیث را حفظ کنید» این مطلب را باروایتی دهشت ناک به پایان می‌بریم، مجلسی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمودند: (لو يعلم الناس ما یصنع القائم إذا خرج لأحب أكثرهم ألا یروه مما یقتل من الناس..... حتی یقول کثیر من الناس لیس هذا من آل محمد ولو کان من آل محمد لرحم) "اگر مردم بدانند که امام قائم وقتی ظهور کند چه خواهد کرد اکثر آنان آرزو می‌کردند که کاش او را نبینند از بس که مردم را میکشد..... حتی بسیاری از مردم خواهند گفت: این از آل محمد صلی الله علیه وآله نیست اگر از آل محمد میبود رحم می‌کرد" بحار الانوار ۵۲/۳۵۳ الغیبه ص/ ۱۵۳. نویسنده: اولاً روایت بخاطر وجود محمد بن علی صیرفی کوفی در سند آن، ضعیف است. ثانیاً اگر آنچنانکه روایات دلالت می‌کند به اینکه قبل از ظهور آنحضرت جهان پر از ظلم و فساد می‌شود و آن بزرگوار بخواهد پر از عدل و داد بسازد، یقیناً بدون از بین بردن افراد فاسد که حتماً تعدادشان هم کم نیست ممکن نخواهد بود. ثالثاً در روایت دلالت بر کشتار زیاد نیست بلکه عده‌ای دوست ندارند آنحضرت را ببینند بسبب کشته شدن بعضی از مردم، چنانکه در زمان ما هم بعضی از مسلمان‌ها هستند که با اعتقاد به اسلام حکم قصاص و اعدام مرتد و غیره را نمی‌پسندند و حتی تلاش می‌کنند که این احکام اجرا نگردد. دکتر: «وقتی از آقای آیه الله صدر در باره این روایت توضیح خواستم فرمودند: قتلی که انجام می‌گیرد اکثراً در میان مسلمین خواهد بود آنگاه نسخه‌ای از کتاب خودشان (تاریخ بعد از ظهور) را برایم اهداء کردند، در صفحه اولش باخط خودشان نوشته‌اند اهداء به فلانی..... ایشان در این کتاب این مطلب را توضیح داده‌اند». نویسنده: مرحوم آیه الله صدر در کتاب مذکور مطلبی را که می‌نویسد غیر از آنچه‌ی است که دکتر به دروغ به ایشان نسبت می‌دهد. ایشان می‌گوید: "کشته شدگان بعد از ظهور طرفداران باطل هستند که ظهور حضرت مهدی را نمی‌خواهند و به همین لحاظ از اخبار استفاده می‌شود که آنحضرت نمی‌کشد مگر دشمنان خدا و منافقین و کسانی را که انقلاب او را نمی‌پذیرند و می‌گویند برگرد ما احتیاجی به فرزندان فاطمه نداریم. از این عبارت بخوبی پیداست که مقتولین، مسلمان نیستند و به خاطر دشمنی با اسلام، حاضر نمی‌شوند با آنحضرت بیعت کنند بلکه در برابر آنحضرت ایستاده و با ایشان می‌جنگند. ضمناً دکتر در آخر این بخش چند پرسش مطرح کرده که چون جوابهای آن قبلاً داده شده است از نقل دو باره آن صرف نظر کردیم.

قبله هرگز تغییر نخواهد کرد

دکتر: «(خوش خبری برای عراقیها) ما گمان می‌کردیم که امام قائم مسجد الحرام را به حالت اصلی اش که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است باز خواهد گرداند ولی بعدها فهمیدم که خیر منظور از (يُرْجَعُهُ إِلَى آسَاسِهِ) این است که آنرا خراب می‌کند و با زمین هموار می‌نماید، چونکه قبله بسوی کوفه تغییر جهت خواهد داد!». نویسنده: اولاً روایاتی که دلالت بر باز گرداندن مسجد الحرام بحالت اصلیش می‌کنند همه ضعیف‌السند بوده و هیچ عالمی به آن استدلال نکرده است، بر فرض که اسناد آن روایات هم صحیح میبود مسلماً معنی آن خراب کردن مسجد الحرام نبود بلکه برگرداندن آن به همان حالت اصلی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. ثانیاً هیچ عالمی از علمای شیعه ادعا نکرده است و هیچ روایتی وجود ندارد که دلالت بر تغییر قبله و تحول آن بسوی جای دیگری باشد و این از ادعاهای باطل و بی‌اساس دکتر است. دکتر: «فیض کاشانی روایت می‌کند: (یا اهل الکوفه) "ای مردم کوفه خداوند کسی را به اندازه شما دوست ندارد لذا امتیازاتی را به شما اختصاص داده است (مصلاکم بیت آدم و بیت نوح و بیت ادریس و مصلی ابراهیم ".....) مصلای شما خانه آدم و خانه نوح و خانه ادریس و مصلای ابراهیم است" (ولا تذهب الایام حتی ینصب الحجر الاسود فیه " طولی نمی‌کشد که سرانجام حجر الاسود در آن نصب خواهد شد"

الوافی ۱/۲۱۵». نویسنده: اولاً- روایت بخاطر ضعیف بودن طریق شیخ صدوق به اصبح بن نباته، ضعیف است. ثانیاً حمل حجر الاسود به کوفه معنایش قبله قرار دادن کوفه نیست زیرا قبله بودن کعبه منوط به وجود حجر الاسود نیست که اگر نبود قبله نباشد. ثالثاً در روایت اصلاً نیامده است که امام علیه السلام حجر الاسود را از کعبه به کوفه منتقل میکنند بلکه بر فرض صحت، شاید سنگی سیاهی در آن جا نصب شود غیر از حجر الاسود که دکتر بخاطر شباهت اسمی حکم به انتقال قبله را صادر کرده است. دکتر: «بنابر این منتقل کردن حجر اسود از مکه به کوفه، و کوفه را مصلاهی آدم و نوح و ادریس و ابراهیم علیهم السلام دانستن دلیل بر این است، که پس از خراب کردن مسجد الحرام کوفه قبله نماز تعیین خواهد شد، با توجه به این روایت تصور اینکه مسجد الحرام را به حالت اصلی قبل از توسعه باز خواهد گرداند تصور درستی نیست، لذا چنانکه در روایات آمده باید خراب گردد و قبله و حجر اسود در کوفه باشد». نویسنده: معنای روایات دال بر برگشتاندن مسجد الحرام را بر اساس اولش روشن نمودیم ضمن آنکه گفته شد آن روایات ضعیف السند بوده و قابلیت استدلال را ندارند اما فقیه ۹۰ یا ۲۰۰ ساله خودش میبرد و خودش میدوزد، چنانکه توضیح دادیم که قبله شدن کعبه بخاطر حجر الاسود نیست و در روایت سخن از انتقال حجر الاسود نیست و از همه مهمتر روایت ضعیف است و مراد از مصلا بودن چند پیامبر این نیست که آنجا کعبه یا قبله شود و گرنه باید مدینه منوره هم که مصلاهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بیت اوست قبله میشد بلکه معنای روایت بر فرض صحت سند، تقدس و عظمت مسجد کوفه است و بس. دکتر: «این است عدالت! ما به نوبت خود میپرسیم راستی امام قائم از کجا شروع خواهند کرد؟ و از چه کسانی انتقام خواهند گرفت؟ و اینهمه خونی که میریزد خون کیست؟ بلی چنانکه روایات گویاست و چنانکه آقای صدر فرمودند، این خون مسلمین است پس ظهور امام قائم بر مسلمین عذابی خواهد بود و نه رحمتی، بنابراین حق دارند بگویند که او از آل محمد نیست! چون آل محمد بر مسلمین رحم و شفقت دارند اما این امام قائم رحم و شفقت ندارد!». نویسنده: همین چند سطر پیش جواب داده شد که امام علیه السلام با کسانی مقاتله میکنند که در برابر ایشان قرار گیرند و مانع پیاده شدن اهداف الهی ایشان شوند، روایات هم همین را میگوید و بس و مرحوم آیه صدر هم نگفته اند که امام علیه السلام مسلمانان را می کشند بلکه با نقل عبارات ایشان همین چند سطر قبل از کتاب تاریخ ما بعد الظهور ثابت شد که دکتر دروغ میگوید و خداوند هم دروغگو را لعنت کرده است. دکتر: «وانگهی مگر نه این است که ایشان زمین را پس از آنکه ظلم و ستم بر آن حاکم بوده، سرشار از عدالت و برابری خواهد کرد؟ پس با کشتن نود در صد (به فرموده شیخ طوسی) مسلمین توسط امام قائم کجاست آن عدالت و برابری؟!». نویسنده: آیا برپایی عدل و داد بدون سرکوب کردن ظالمان و کوتاه کردن دست جنایتکاران و نابود کردن زور گویان ممکن است؟ پس باید کسانی که مانع پیاده شدن عدل و برابری هستند کشته شوند تا جامعه روی عدل و انصاف را ببیند. وانگهی مرحوم شیخ طوسی نگفته است که امام علیه السلام نود در صد مردم را میکشد، بلکه روایت را دکتر نفهمیده یا خودش را به نفهمی زده است که احتمال اول اقرب است. روایت این چنین است (لایکون هذا الامر حتی یذهب تسعة اعشار الناس) ظهور امام عجل الله فرجه متحقق نخواهد شد تا نه دهم مردم یعنی نود در صد آنان از بین برود " یعنی این مرگ و میر مردم قبل از ظهور آن حضرت است چون در روایت آمده که این امر تحقق نخواهد یافت و مراد ظهور امام علیه السلام است، پس در از بین رفتن نود در صد مردم امام علیه السلام نقشی ندارد، زیرا در آنوقت آن بزرگوار هنوز خروج نکرده است. ممکن است این مرگ و میرها بسبب کشتار مردم توسط حکام ظالم و جنگهای داخلی و فقر و گرسنگی و غیره باشد که خود همین نکته مؤید پر شدن جهان از ظلم و جنایت است قبل از ظهور آنحضرت. دکتر: «از زبان امام صادق علیه السلام روایتی نقل شده که فرمودند: -البته ایشان از این روایت و هزاران روایت دیگری که به نام ایشان دست بدست میگردد اطلاعی ندارند- (مالمن خالفنا فی دولتنا نصیب إن الله قد أحل لنا دماءهم عند قیام قائمنا) کسیکه با ما مخالفت کند در دولت ما هیچ سهمی ندارد، بدرستیکه خداوند در هنگام ظهور امام قائم خون آنان را برای ما حلال کرده است" بحار الانوار ۵۲/۳۷۶». نویسنده: ۱- مرحوم مجلسی روایت را از کتاب مزار شیخ محمد بن مشهدی نقل میکند و مرحوم آیه الله

العظمی خوئی در باره این کتاب میگوید: "اعتبار این کتاب ظاهر نیست زیرا که حال خود محمد بن مهدی ظاهر نبوده بلکه شناخته شده نیست" پس روایت از اعتبار ساقط و استدلال به غلط است. ۲- بر فرض صحت روایت، امام علیه السلام میفرماید در زمان ظهور هر کس با حکومت امام زمان به مخالفت برخیزد خودش حلال است و این مطلبی کاملاً درست است زیرا ظهور امام زمان عجل الله فرجه برای برپائی عدالت است و هر کس در برابر او قرار گیرد و مانع اجرای عدالت شود و با آن بزرگوار که طاعتش بر همه واجب است مخالفت کند، نصیبی هم در آن دولت نخواهد داشت و این مطلب هم چیزی عجیبی نیست. ۳- جای تعجب است که چرا دکتر غصه دار مخالفان اهل بیت است که در دولت اهل بیت علیهم السلام نصیب و سهمی ندارند، و اگر اهل بیت مخالفان خودشان را سهم و نصیبی ندهند، دکتر چه مقدار ضرر میکند که این چنین سنگ مخالفان اهل بیت را بسینه میزند، بلکه اگر در آن دولت مخالفان اهل بیت سهم داشته باشند دیگر آن دولت از آن اهل بیت علیهم السلام نخواهد بود. ۴- در روایت گفته شده که خداوند خونهای آنها را بر ما حلال کرده است اما گفته نشده که ما همه آنها را می کشیم، چون معنی حلال بودن حتماً انجام دادن نیست. ۵- کاش دکتر این اندازه که سنگ مخالفان اهل بیت را بسینه میزند یکبار هم سنگ موافقان اهل بیت را بسینه زده بود و این همه دروغ را برای گمراه کردن مردم سرهم نمیکرد، تا هم آبروی خودش را ببرد و هم آب به آسیاب دشمنان اسلام که مترصد فرصت حمله به اسلام هستند بریزد

نماز جمعه در فقه امامیه

فقهای شیعه همه بالاتفاق معتقد بوجوب نماز جمعه بوده و هستند و خواهند بود و تا هنوز فقهی در بین شیعه پیدا نشده که فتوا به حرمت نماز جمعه یا وجوب تعطیل آن داده باشد و در آینده نیز پیدا نخواهد شد، بلکه کلام بر سر نوع وجوب و شرایط وجوب است که در ضمن مطالب بعدی روشن خواهد شد. دکتر: « {نماز جمعه چرا تعطیل شد؟!} از بزرگترین و روشنترین آثاری که نقش بیگانگان را در منحرف کردن تشیع از قافله امت اسلامی آشکار میکند این ایده است که نماز جمعه باید ترک گردد و جز پشت سر امام معصوم نماز جمعه درست نیست!». نویسنده: الف: اگر کسی نماز جمعه خواند چه نفعی عاید دشمنان و بیگانگان خواهد شد تا بیانند و نقش بازی کنند و پیروان مذهبی را از انجام واجبی چون نماز جمعه باز دارند؟ ب: هیچ فقهی از فقهای شیعه از اول تا زمان حاضر فتوای به این مضمون صادر نکرده است که نماز جمعه باید تعطیل شود و جز پشت سر امام معصوم جایز نیست. ج: بین فقهای شیعه از متقدمین تا متأخرین و تا متأخرین متأخرین و فقهای حاضر همیشه دو قول وجود داشته است، یکی اینکه نماز جمعه در زمان غیبت امام علیه السلام واجب عینی تعیینی است مثل دیگر نمازهای یومیه و دوم اینکه نماز جمعه در زمان غیبت واجب عینی تخییری است، به این معنی که مکلف مخیر است بین اقامه نماز جمعه یا نماز ظهر. تعجب است از مجتهد نمای ۹۰ یا ۲۰۰ ساله که تا هنوز فتاوی فقهای شیعه را در طول اعصار و قرون ندیده و به فقهای ما چیزی را نسبت میدهد که هرگز به آن فتوا نداده اند. د: آن دسته از فقهای ما که نماز جمعه را در زمان غیبت واجب عینی تخییری می دانند، حضور معصوم را جزء شرایط وجوب عینی تعیینی حساب می کنند. پس حضور و غیبت امام معصوم علیه السلام هیچگونه دخالتی در اصل وجوب نماز جمعه ندارد. دکتر: «در این چند سال اخیر بحمدالله فتاوی منتشر شده که اقامه نمازهای جمعه را تأیید میکند این واقعا گام بسیار بزرگی در جهت تصحیح مذهب شیعه است، بنده بسیار از پروردگام سپاسگذارم که تلاشهای مرا بی بهره نگذاشت چون به لطف الهی شخصا در تحریک و قانع کردن مراجع محترم جهت برگذاری نمازهای جمعه نقش کلیدی داشته ام که امیدوارم خداوند مرا از پاداش بزرگ آن محروم نفرماید». نویسنده: هیچ فتوایی از هیچ فقهی در این چند سال اخیر که دلالت بر وجوب تعیینی نماز جمعه کند صادر نشده است و تمام فقهای معاصر قائل به وجوب تخییری نماز جمعه بوده اند و هستند. البته مرحوم آیه الله العظمی اراکی از مراجع بزرگوار قم در زمان حکومت پهلوی نیز نماز جمعه را در مسجد امام قم بر گزار میکرد و هم چنین مرحوم آیه الله

شیخ غلام حسین ترک در مشهد مقدس از کسانی بود که سالها قبل از انقلاب نماز جمعه را اقامه می نمود، اما فتوای بوجوب تخییری در بین فقها معروف بلکه در بین جمهور فقهای امامیه وجود داشته و تغییر نکرده است. اما اینکه دکتر مراجع عظام را قناعت داده باشد که نماز جمعه را برگزار کنند، ادعای است بلا دلیل و غیر قابل قبول، زیرا فقهای شیعه تابع دلیل اند و هرچه مدلول دلیل باشد مطابق آن حکم میکنند، و دکتر دلیلی بر وجوب عینی تعیینی نماز جمعه اقامه نکرد تا بعد ادعا کند که با این دلیل مراجع را قانع ساختم. دکتر: «اما پرسش بنده اینست که چرا ما تاکنون یعنی بیش از هزار سال! به این ترفند خطرناک پی نبردیم و دهها نسل از مسلمانان شیعه ما از نماز جمعه محروم بوده اند؟! این چه دست پنهانی در کار بوده که توانسته است با زیرکی و مکاری بر یک مکتب بزرگ چیره شود و ما را از نماز جمعه ای که بانص صریح قرآن ثابت است محروم گرداند؟». نویسنده:

۱- هم قبلا و هم فعلا فتوای اکثر علمای شیعه و جوب تخییری نماز جمعه است و الان هم مردم از نظر فقه ما اختیار دارند که به نماز جمعه حاضر شوند یا نماز ظهر را بخوانند. ۲- در گذشته هم افرادی بنام امام جمعه و مساجدی به نام مسجد جمعه مخصوصا در ایران وجود داشته که هنوز هم بسیاری از آن مساجد که بنام مسجد جمعه یاد میشوند باقی است و این خود دلیل است بر اینکه در گذشته هم نماز جمعه بوده است نه اینکه دکتر آمده باشد و فقهای شیعه را به برگزاری آن قانع کرده باشد. ۳- خواندن نماز جمع ضرری را متوجه دشمنان اسلام نمیکند تا آنها بیایند و مسلمانان را از خواندن آن باز دارند مگر اهل سنت که همیشه و بطور عموم نماز جمعه خوانده اند چه ضربه ای بر دشمنان اسلام وارد کرده اند که شیعیان در آن سهیم نبوده اند، یا مگر ملت های عرب که نماز جمعه در بین رعیت و سلاطین آنها ترک نمیشود چه گلی بر سر اسلام و مسلمین زده اند، الان بیش از چهل سال است که فلسطینی ها زیر چکمه های صهیونیست های جنایتکار، خورد میشوند و ملت های عرب مشغول عیش و کیف خود هستند، بلکه با سکوت خود به حکام و سلاطین خود نیز اجاه داده اند که پشت پرده قول و قرارهای با دشمنان اسلام را آزادانه انجام دهند. ۴- مگر بیگانگان آمدند و به اهل سنت گفتند که نماز را دست بسته بخوانید و در وضو پاهای تان را بشورید؟. ۵- قرآن کریم ما را به نماز جمعه امر میکند و در این شکی نیست و لذا فقهای ما همیشه نماز جمعه را در عداد نماز های واجب حساب کرده اند و فقیهی در بین شیعه وجود ندارد که حکم به استحباب یا حرمت نماز جمعه داده باشد، اما آیا این وجوب عینی تعیینی است یا عینی تخییری مطلبی است که به کمک روایات که مفسر قرآن کریم هستند روشن میشود.

روی دروغو سیاه باد

دکتر: «پس از این سفر خسته کننده ای که سعی کردم از حقایق مهمی پرده بردارم و لابد شما را هم خسته کردم، با توجه به شناختی که از تشیع تحریف شده پیدا کردیم و با توجه به اینکه خود امام صادق علیه السلام گواهی میدهند که شیعیان نخستین رافضه بوده اند و خداوند هم آنان را رافضه خوانده (لرفضهم اهل البیت) چونکه اهل بیت (ع) را کنار گذاشتند. "حد اقل برای خودم مطلب خیلی مهمی باقی مانده است و آن اینکه حالا باید چه کارکنم؟ آیا باز هم به اصطلاح شیعه باشم؟! سرجایم باقی بمانم؟ منصبم را حفظ کنم؟ و همچنان سرمایه های هنگفتی را از مردم ساده و بیچاره به نام خمس بگیرم و به جیب بزنم؟ و ماشینهای مدل بالا سوار شوم؟ و (ببخشید) از زندهای خوشگل کام بگیرم؟ یا اینکه از این محرمات کناره بگیرم و حق را آشکارا بیان کنم زیرا ساکت از حق شیطانی گنگ است؟!». نویسنده: آنچه دکتر در این چند سطر گفت، خلاصه تمام مطالبی است که تا حالا گفته بود و ما هم همه را جواب دادیم و اینجا هم بطور اجمال میگوئیم: ۱- امام صادق علیه السلام هیچ وقت نفرموده اند که خداوند شیعیان را رافضه نامید بخاطر آنکه اهلیت را کنار گذاشتند و در هیچ کتابی این مطلب از امام صادق علیه السلام نقل نشده است بلکه در صفحه های ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ همین کتاب روایتی را که دکتر بشکل تحریف شده و بریده نقل کرد کامل ترجمه نمودیم و معلوم شد که امام علیه السلام میفرمایند: خداوند شما را رافضه نامید چون شر و باطل را ترک کردید و بسوی خیر که اهلیت

پیامبر علیهم السلام هستند آمدید . ۲- هیچ سرمایه هنگفتی برای هیچ عالم و فقیه شیعه از طریق خمس بدست نیامده است بلکه فقهای شیعه زاهدانه زندگی میکنند و این چیزی است که همه شیعیان آنرا میدانند و خمسی که دست آنها میرسد در مصارف شرعی از پیش تعیین شده به مصرف میرسد . ۳- هیچ یک از فقهای ما ماشینهای مدل بالا نداشته و ندارند و بلکه اکثر فقهای ما ماشین ندارند ۴- کام گرفتن از از زنهای خوشگل برای افرادی که دین را دنیا می فروشند بسیار آسان و راحت است . ۵- کسیکه می خواهد حق را آشکارا بیان کند زیر پوشش نام مستعار که کسی او را نشناسد مخفی نمی شود ، زیرا که آدم ناشناس مساوی با سفر است و گفتارش هیچ اثری نخواهد داشت ، خصوصا اگر تمام گفته هایش دروغ باشد ، و چنانکه قبلا گفتیم دکتر اگر مرد بود ، مردانه به میدان می آمد تا معلوم میشد که چه در چپته دارد و آیا واقعا همان کسی هست که ادعا میکند یا خیر ، اگر کشته هم شده بود بدرجه شهادت می رسید یا در صورت ترس از مرگ میتوانست جای امنی را انتخاب کند و صدایش را بگوش دیگران برساند . دکتر : « گرچه تاکنون مخلصانه آنرا خوانده ام و تدریس کرده ام و از آن دفاع نموده ام ، با این احساس که من از مکتب اهل بیت علیهم السلام دارم پیروی میکنم و نه از ترفندهای دشمنان آنان ، الحمدلله اکنون هم محبت اهل بیت و پیروی از سیرت ائمه اطهار علیهم السلام البته پس از پیروی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در قلبم دارد موج میزند ، اما به شدت از دروغهایی که به آن سلاله طاهره بسته شده متنفرم و از دشمنان واقعی آنان شدیداً احساس تنفر و انزجار میکنم » . نویسنده : اگر دکتر در حوزه علمیه نجف اشرف تحصیل و تدریس کرده بود ، باید علمای نجف و طلاب حوزه ، عالمی که اهل کربلا و جزء مجتهدین و مدرسین حوزه باشد بشناسند که نمی شناسند . وانگهی کسیکه ادعای اجتهاد و فقاوت دارد چطور بین روایت ضعیف و صحیح نمیتواند فرق بگذارد و چرا نمیداند که در مقام تعارض دو روایت باهم امکان تمسک به هیچ طرف نیست مگر آنکه ترجیحی در بین باشد . پس معلوم میشود که دکتر سابقه شیعه بودن را نداشته چه رسد به اینکه از علمای شیعه باشد ، علاوه بر اینکه تاریخ را هم بلد نیست و ادعای ملاقات با سید دلدار علی نقوی قدس سره را دارد که در سال ۱۲۳۵ هـ ق یعنی ۱۹۰ سال پیش از این فوت نموده است . از تهمت های فراوانی که بر شیعیان وارد نموده است معلوم می شود که او حتی با شیعیان عادی هم رفت و آمد نداشته و الا آن تهمت ها را وارد نمیکرد مثل امانت دادن زنها که در بحث متعه از او نقل کردیم . دکتر : « ترس از شمشیر قائم؟ » از مفضل بن عمر روایت است که گفت : از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: (لوقام قائمنا بدأ بکذابی الشیعۀ فقتلهم) " هرگاه امام قائم ظهور کند از شیعیان دروغین شروع خواهد کرد و آنان را خواهد کشت " رجال کشی/ ۲۵۳ . چرا امام قائم از شیعیان دروغین شروع میکند و اول آنان را میکشد؟! زیرا تهمتها و دروغهایی که آنان ساخته اند و به نام دین و اهل بیت (ع) به خورد مردم داده اند خیلی زشت است و پیامدهای خطرناکی دارد مانند صیغه و لواط و خمس و تحریف قرآن و بداء و رجعت و غیره که متأسفانه همه جزو ایمان! قرار گرفته است، پس چه کسی از شمشیر امام قائم نجات خواهد یافت؟! عجل الله فرجه الشریف؟! » . نویسنده : مستفاد از روایت آنست که امام علیه السلام هرکی را که بدروغ ادعای تشیع کرده باشد می کشد ، چون آنان با این ادعا که شیعه هستند مردم را از طریق اهل بیت علیهم السلام منحرف کردند و مسلماً یکی از شیعیان دروغین همین آقای دکتر مجتهد نمای ۹۰ یا ۲۰۰ ساله است که اگر در زمان ظهور امام زمان زنده باشد به شمشیر آنحضرت کشته خواهد شد . حلیت متعه و جماع از دُبر را در صورت رضایت زوجه در جای خودش بحث کردیم و جوابهای دندان شکنی به دکتر دادیم ، اما مسئله (بداء) که یکی از معتقدات شیعه است معنای آن اینست که خداوند متعال امری بر مردم آشکار میکند پس از آنکه مخفی کرده بود یعنی مردم در اول نمیدانستند و بعد فهمیدند اما خداوند متعال از اول عالم بود و میدانست که این حکم را در آینده نسخ میکند یا فلان مریض را شفا میدهد و امثال این مطالب که دوستان میتوانند برای اطلاع بیشتر به کتاب تشیع چیست؟ و شیعه کیست؟ ص ۲۹۲ مراجعه کنند . دکتر : « و از امام صادق - علیه السلام - روایت است که فرمودند: (ما انزل الله سبحانه آیه فی المنافقین الا وهی فیمن یتحلل التشیع !!!) (خداوند پاک هیچ آیه ای در باره منافقین نازل نفرموده مگر اینکه بر پیروان تشیع تطبیق میخورد!! رجال

کشی ص/ ۲۵۴ بیوگرافی ابو الخطاب . جانم و پدر و مادرم فدای امام صادق علیهم السلام باد خوب شناخته است! پس وقتی تمام آیات نفاق بر کسانی که از تشیع پیروی میکنند تطبیق میخورد چگونه من با آنان همراه باشم؟! آیا باز هم درست است که ادعا کنند از مذهب اهل بیت علیهم السلام پیروی میکنند؟ و آیا باز هم ادعای محبت اهل بیت علیهم السلام صادق است، اینک پاسخ همه آن پرسشهایی که همواره مرا به حیرت واداشته و ذهنم را به خود مشغول میداشت در یافتیم . نویسنده : با چشم پوشی از سند روایت ، ابن منظور در لسان العرب ذیل ماده (نحل) می گوید : (انتحل فلان شعر فلان او قال فلان اذا ادعاه انه قائله " بخود نسبت داد فلانی شعر فلانی را وقتی که ادعا کرد آن شعر از اوست " پس معنای (ینتحل) که در روایت آمده است ، ادعا کردن است نه پیروی کردن . بنا براین معنای روایت این چنین می شود " خداوند هیچ آیه ای در باره منافقین نازل نفرموده مگر اینکه بر کسانی که مدعی تشیع هستند (اما در واقع شیعه نیستند) تطبیق میشود . " مراد از این حدیث آنست که همانطوریکه در صدر اسلام منافقینی وجود داشتند که در دل کافر و به ظاهر مسلمان بودند حالا هم کسانی هستند که در ظاهر خود را شیعه میگویند اما اعتقادی بمذهب تشیع نداشته و ندارند ، یعنی منافقند و این کار را برای ضربه زدن به شیعیان و مذهب اهل بیت علیهم السلام میکنند با این بیان این روایت ، دکتر و مترجم و یارانشان را منافقانی معرفی میکند که چون عبدالله بن ابی همیشه به اسلام از پشت خنجر میزنند ، پس روایت ماهیت دکتر را روشن میکند و هیچ مذمتی در آن نسبت به شیعیان حقیقی و واقعی دیده نمیشود . دکتر : « چرا شیعه بودم؟ » پس از آنکه این حقایق بر ایم آشکار گردید و دیگر مسائل روشن شد شروع به بحث و جستجوی دیگری کردم و آن اینکه بنده چرا شیعه هستم؟ و اصلاً خانواده و خویشان من چرا شیعه هستند؟ سرانجام دریافتم که قبیله ما در بست اهل سنت بوده اند، تقریباً حدود صد و پنجاه سال پیش دعوتگرانی از ایران به جنوب عراق آمده بودند و با بعضی از رؤسای عشایر تماس گرفته بودند و با استفاده از خوش اخلاقی و کم علمی آنان فرصت را غنیمت شمرده و آنان را فریب میدهند، قبیله ما و بسیاری عشایر دیگر فقط به همین علت شیعه شده اند، و اصلاً چیزی از حقیقت قضایا نمیدانند، بخاطر اینکه امانت علمی را رعایت کرده باشم در اینجا اسمای بعضی از این عشایر را ذکر میکنم مثل: بنوریعه، بنو تمیم الخزاعل، الزبیدات، العمیر (بطنی از تمیم است) خزرج شمّر، طوکه الدوار، الدفاعه، آل محمد (از عشایر العمارة) عشایر الدیوانیه (آل اقرع و آل بیدیر) عفج الجیور، الجلیحه، عشیره کعب، بنولام و غیره ، اینها همه از عشایر معروف و اصیل عراقی هستند که به شجاعت و کرم شان شهرت دارند، و همه نیز عشایر بزرگی هستند که متأسفانه طی همین صد و پنجاه سال به دست داعیان ماهری که از ایران آمده بودند فریب خورده اند و هرکس به نحوی به این دام افتاده است. این عشایر شجاع فراموش کرده اند که با وجود شیعه بودنشان شمشیر امام قائم همچنان منتظر است تا گردنشان را ببوسد چون امام قائم تصمیم دارد تمامی عربها را حتی اگر شیعه باشند به بدترین وضع قتل عام کند چنانکه در کتب بزرگمان این حقیقت روشن است . نویسنده : هرکس که کتاب دکتر یا ترجمه او را بخواند متوجه میشود که او هرگز شیعه نبوده است تا بعد سنی شده باشد ، و انگهی نام بردن قبایل عراقی حتی برای کسانی که عراقی هم نباشند کار مشکلی نیست و ظرف یکساعت تحقیق میتوان نام صدها قبیله را پیدا کرد و بعد هم نوشت که اینها در صد سال پیش یا هزار سال پیش چنین و چنان بودند و مدرکی هم ارائه نکرد ، چنانکه دکتر ادعا میکند و میگوید این قبایل قبل از صد و پنجاه سال سنی بودند ، بعد دعوتگران ایرانی آمده و آنان را شیعه ساختند ، اما مدرک این سخن چیست فقط خود دکتر است و بس . از طرف دیگر این سؤال پیدا میشود که آیا در آن زمان در عراق شیعه ای وجود داشته یا خیر ؟ که اگر جواب مثبت باشد ، پس چرا شیعیان خود عراق نیامدند این قبایل را بسوی تشیع دعوت کنند که ایرانیان فارسی زبان برای شیعه ساختن آنها به عراق سفر کردند که هم مشکل زبان و هم مشکل فرهنگ هردو موجود است و سؤال دیگر آیا تمام افراد این صد و پنجاه قبیله نادان و جاهل بودند و یکنفر فهمیده نداشتند که چند نفر فارسی زبان بیایند و مذهبی را که صد سال در بین آنها حاکم بوده است ظرف چند روز تغییر دهند ؟ . بهر حال این داستان دکتر راست باشد یا دروغ سبب نمی شود که مذهب تشیع باطل و مذاهب دیگر حق باشد ، زیرا حق ، حق است حتی اگر یک نفر پیرو هم نداشته باشد و باطل ، باطل

است حتی اگر همه عالم از آن پیروی کنند . در رابطه با مسائل مربوط به بعد از ظهور امام زمان علیه السلام قبلا مفصل مطالبی گفته شد و اینجا هم میگوئیم که آن بزرگوار نه بقصد کشتن عربها و نه دیگر انسانها بلکه برای پیاده کردن احکام خدا و برقراری صلح و صفا ظهور میکند و اگر کسی در برابرش قرار بگیرد و مانع پیاده شدن اهدافش شود ، طبیعی است که ضرب شصت آنبزرگوار را خواهد چشید . دکتر : « {انتخاب کردم} از انجاییکه خداوند از اهل علم عهد و پیمان گرفته است که حق را بر مردم آشکار کنند، وظیفه خود دانستم که اندوخته هایم را به شما خوانندگان عزیز باز گویم (صلاح مملکت خویش خسروان دانند) من که راه خودم را شناختم و انتخاب کردم و با ابلاغ این مطلب خدمت شما میدوارم که بخشی از دین خودم را اداء کرده باشم » . نویسنده : دکتر از اول کتاب تا اینجا که آخر کتاب است ، خواست مذهب تشیع را ناحق و باطل جلوه دهد که به حمد خدای متعال تمام آنچه را که گفته بود جواب دادیم و دروغها ، خدعه ها ، نیرنگها و تدلیسهای او را آشکار نمودیم و از لابلای سخنان او هم متوجه شدیم که هرگز قبل از این شیعه نبوده تا سنی شده باشد و اگر شیعه هم میبود باز با سنی شدن او ضرری به مذهب تشیع وارد نمیشد مگر کسانی که اسلام را ترک میکنند و مارکسیست میشوند ، ضرری متوجه اسلام میسازند؟ . از خداوند متعال خواهانیم که این خدمت ناچیز را بکرمش قبول فرموده و ثوابش را به روح پدر و مادر این حقیر ایصال فرماید ، و همیشه دروغگویان را سیاه روی و رسوا نماید و از خداوند میخواهیم که بحق پیامبر و آل پیامبر راه پیامبر و آل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را جاودانه و پر رهرو بگرداند . الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة امیر المؤمنین و اولاده المعصومین علیهم السلام و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین و صحبه المنتجبین و لعنة الله علی اعدائهم من الان الی یوم الدین .